



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

۱۵

# مخزن العرفان

در تفسیر قرآن

بنظم

بانو مجتهده امین

یک بانوی اصفهانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# مخزن العرفان در تفسیر قرآن

نویسنده:

نصرت بیگم امین

ناشر چاپی:

گلبهار

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۸	مخزن العرفان در تفسیر قرآن - جلد ۱۵
۱۸	مشخصات کتاب
۱۸	[جلد پانزدهم]
۱۸	سوره عبس
۱۸	اشاره
۱۹	[سوره عبس (۸۰): آیات ۱ تا ۴۲]
۱۹	اشاره
۱۹	[ترجمه]
۲۱	(توضیح آیات)
۲۱	اشاره
۲۱	اعتراض برسول اکرم (ص) در باره عبد الله بن مکتوم
۲۶	سوره التکویر
۲۶	اشاره
۲۷	[سوره التکویر (۸۱): آیات ۱ تا ۲۹]
۲۷	اشاره
۲۷	(ترجمه)
۲۸	(توضیح آیات)
۲۸	اشاره
۲۹	سخنان مفسرین در تفسیر سجرت
۲۹	(سخنان مفسرین در توجیه زوجت)
۳۴	گفتار حکماء در بیان عقل نظری و عقل عملی انبیاء عقل نظری و عقل عملی
۳۶	سوره انفطار

- ۳۶ ..... اشاره
- ۳۶ ..... [سوره الانفطار (۸۲): آیات ۱ تا ۱۹]
- ۳۶ ..... اشاره
- ۳۶ ..... (ترجمه)
- ۳۷ ..... (توضیح آیات)
- ۳۷ ..... اشاره
- ۳۸ ..... سخنان مفسرین در توجیه ما قدمت و آخرت
- ۴۲ ..... سورة المطففین
- ۴۲ ..... اشاره
- ۴۲ ..... [سوره المطففین (۸۳): آیات ۱ تا ۳۶]
- ۴۲ ..... اشاره
- ۴۳ ..... (ترجمه)
- ۴۴ ..... (توضیح آیات)
- ۴۴ ..... اشاره
- ۴۷ ..... (سخنان مفسرین راجع بسجین)
- ۴۹ ..... سخنان مفسرین در توجیه لمحجوبون
- ۵۱ ..... (سخنان مفسرین در توجیه تسنیم)
- ۵۳ ..... سورة الانشقاق
- ۵۳ ..... اشاره
- ۵۳ ..... [سوره الانشقاق (۸۴): آیات ۱ تا ۲۵]
- ۵۳ ..... اشاره
- ۵۳ ..... (ترجمه سوره انشقاق)
- ۵۴ ..... (توضیح آیات)
- ۵۴ ..... اشاره

۵۸	سخنان مفسرین در توجیه غیر ممنون
۵۸	سورة البروج
۵۸	اشاره
۵۸	[سوره البروج (۸۵): آیات ۱ تا ۲۲]
۵۹	اشاره
۵۹	(ترجمه سورة البروج)
۶۰	(توضیح آیات)
۶۵	سورة الطارق
۶۵	اشاره
۶۶	[سوره الطارق (۸۶): آیات ۱ تا ۱۷]
۶۶	اشاره
۶۶	(ترجمه)
۶۷	(توضیح آیات)
۶۷	اشاره
۶۹	(سخنان مفسرین راجع بحفظه)
۷۰	(سخنان مفسرین در توجیه آیه)
۷۱	سورة الاعلی
۷۱	اشاره
۷۱	[سوره الأعلى (۸۷): آیات ۱ تا ۱۹]
۷۱	اشاره
۷۱	(ترجمه)
۷۲	(توضیح آیات)
۷۲	اشاره
۷۹	(در اینجا نکته‌ای بنظر میرسد و ممکن است سؤالی پیش آید)

- ۸۰ ..... سورة الغاشية
- ۸۰ ..... اشاره
- ۸۰ ..... [سوره الغاشية (۸۸): آیات ۱ تا ۲۶]
- ۸۰ ..... اشاره
- ۸۰ ..... (ترجمه)
- ۸۱ ..... (توضیح آیات)
- ۸۱ ..... اشاره
- ۸۲ ..... سخنان مفسرین در توجیه غاشیه
- ۸۲ ..... «سخنان مفسرین در توجیه آیه»
- ۸۳ ..... (سخنان مفسرین در توجیه ضریع)
- ۸۶ ..... سورة الفجر
- ۸۶ ..... اشاره
- ۸۶ ..... [سوره الفجر (۸۹): آیات ۱ تا ۳۰]
- ۸۶ ..... اشاره
- ۸۷ ..... (ترجمه)
- ۸۸ ..... (توضیح آیات)
- ۸۸ ..... اشاره
- ۸۸ ..... (سخنان مفسرین در توجیه فجر)
- ۹۳ ..... (آیا صاحبان نفس مطمئنه که لایق چنین خطابی میباشند کیانند)
- ۹۴ ..... سورة البلد
- ۹۴ ..... اشاره
- ۹۴ ..... [سوره البلد (۹۰): آیات ۱ تا ۲۰]
- ۹۴ ..... اشاره
- ۹۵ ..... (ترجمه)



۹۵	..... (توضیح آیات)
۹۵	..... اشاره
۹۷	..... (سخنان مفسرین در توجیه نجدین)
۹۸	..... (سخنان مفسرین در توجیه عقبه)
۱۰۰	..... سورة الشمس
۱۰۰	..... اشاره
۱۰۰	..... [سوره الشمس (۹۱): آیات ۱ تا ۱۵]
۱۰۰	..... اشاره
۱۰۰	..... [ترجمه]
۱۰۱	..... (توضیح آیات)
۱۰۴	..... سورة الليل
۱۰۴	..... اشاره
۱۰۴	..... [سوره الليل (۹۲): آیات ۱ تا ۲۱]
۱۰۴	..... اشاره
۱۰۴	..... (ترجمه)
۱۰۵	..... (توضیح آیات)
۱۰۵	..... اشاره
۱۰۷	..... سخنان مفسرین راجع بآیه
۱۱۰	..... سورة الضحی
۱۱۰	..... اشاره
۱۱۱	..... [سوره الضحی (۹۳): آیات ۱ تا ۱۱]
۱۱۱	..... اشاره
۱۱۱	..... (ترجمه)
۱۱۱	..... (توضیح آیات)

- ۱۱۱ ..... اشاره
- ۱۱۲ ..... (سخنان مفسرین در شأن نزول آیات)
- ۱۱۳ ..... «سخنان مفسرین در توجیه آیه»
- ۱۱۵ ..... سورة الم نشرح
- ۱۱۵ ..... اشاره
- ۱۱۵ ..... [سوره الشرح (۹۴): آیات ۱ تا ۸]
- ۱۱۵ ..... اشاره
- ۱۱۵ ..... (ترجمه)
- ۱۱۶ ..... (توضیح آیات)
- ۱۱۶ ..... اشاره
- ۱۱۷ ..... (سخنان مفسرین در توجیه آیه)
- ۱۱۸ ..... سورة التین
- ۱۱۹ ..... اشاره
- ۱۱۹ ..... [سوره التین (۹۵): آیات ۱ تا ۸]
- ۱۱۹ ..... اشاره
- ۱۱۹ ..... (ترجمه)
- ۱۱۹ ..... (توضیح آیات)
- ۱۱۹ ..... اشاره
- ۱۲۰ ..... «سخنان مفسرین در توجیه آیه»
- ۱۲۳ ..... سورة العلق
- ۱۲۳ ..... اشاره
- ۱۲۳ ..... [سوره العلق (۹۶): آیات ۱ تا ۱۹]
- ۱۲۳ ..... اشاره
- ۱۲۳ ..... (ترجمه)

- ۱۲۴ ..... (توضیح آیات)
- ۱۲۷ ..... سورة القدر
- ۱۲۷ ..... اشاره
- ۱۲۸ ..... [سوره القدر (۹۷): آیات ۱ تا ۵]
- ۱۲۸ ..... اشاره
- ۱۲۸ ..... (ترجمه)
- ۱۲۸ ..... (توضیح آیات)
- ۱۲۸ ..... اشاره
- ۱۲۹ ..... (سخنان مفسرین راجع بچگونگی فرود آمدن قرآن)
- ۱۲۹ ..... (و بین مفسرین راجع بلبله قدر از چند جهت مورد بحث واقع گردیده)
- ۱۳۱ ..... سخنان مفسرین در شأن نزول آیه و در وجه تعیین الف شهر
- ۱۳۲ ..... (توجیه لطیف)
- ۱۳۴ ..... سورة البینة
- ۱۳۴ ..... اشاره
- ۱۳۴ ..... [سوره البینة (۹۸): آیات ۱ تا ۸]
- ۱۳۵ ..... اشاره
- ۱۳۵ ..... (ترجمه)
- ۱۳۵ ..... (توضیح آیات)
- ۱۴۰ ..... سورة الزلزال
- ۱۴۰ ..... اشاره
- ۱۴۱ ..... [سوره الزلزلة (۹۹): آیات ۱ تا ۸]
- ۱۴۱ ..... اشاره
- ۱۴۱ ..... [ترجمه]
- ۱۴۱ ..... (توضیح آیات)

- ۱۴۱ ..... اشاره
- ۱۴۲ ..... توجیه لطیف
- ۱۴۶ ..... سورة العاديات
- ۱۴۶ ..... اشاره
- ۱۴۶ ..... [سوره العاديات (۱۰۰): آیات ۱ تا ۱۱]
- ۱۴۶ ..... اشاره
- ۱۴۶ ..... (ترجمه)
- ۱۴۷ ..... (توضیح آیات)
- ۱۴۷ ..... اشاره
- ۱۴۷ ..... سخنان مفسرین در اینکه مقصود از عادیات چیست
- ۱۴۷ ..... در شأن نزول آیه بین مفسرین گفتاری است
- ۱۵۱ ..... سورة القارعة
- ۱۵۱ ..... اشاره
- ۱۵۱ ..... [سوره القارعة (۱۰۱): آیات ۱ تا ۱۱]
- ۱۵۱ ..... اشاره
- ۱۵۱ ..... [ترجمه]
- ۱۵۲ ..... (توضیح آیات)
- ۱۵۲ ..... اشاره
- ۱۵۲ ..... سخنان مفسرین در باره وجه تسمیه قیامت بقارعه
- ۱۵۶ ..... سورة التكاثر
- ۱۵۶ ..... اشاره
- ۱۵۶ ..... [سوره التكاثر (۱۰۲): آیات ۱ تا ۸]
- ۱۵۶ ..... اشاره
- ۱۵۷ ..... (ترجمه)

- ۱۵۷ ..... (توضیح آیات)
- ۱۵۷ ..... اشاره
- ۱۶۱ ..... و مولی رومی اینکه حدیث را بنظم آورده چنین گوید
- ۱۶۲ ..... سخنان مفسرین در توجیه «نعیم»
- ۱۶۴ ..... سورة و العصر
- ۱۶۴ ..... اشاره
- ۱۶۴ ..... [سوره العصر (۱۰۳): آیات ۱ تا ۳]
- ۱۶۴ ..... اشاره
- ۱۶۴ ..... (ترجمه)
- ۱۶۵ ..... (توضیح آیات)
- ۱۶۵ ..... اشاره
- ۱۶۵ ..... عصر بمعنی زمان است
- ۱۶۵ ..... (زمان چیست)
- ۱۶۷ ..... (مقصود از (العصر) نماز عصر است)
- ۱۶۷ ..... (مقصود از (العصر) نزدیک بغروب آفتاب است که آن را عصر نامند)
- ۱۶۷ ..... (مقصود از عصر عصر نبوت است)
- ۱۶۸ ..... (خسران یعنی چه)
- ۱۶۹ ..... (حقیقت ایمان چیست و مؤمنین کیانند)
- ۱۷۰ ..... (مقصود از عمل صالح چیست)
- ۱۷۰ ..... چگونه بایستی مؤمنین یکدیگر را توصیه بحق و بصبر نمایند
- ۱۷۱ ..... سورة الهمزة
- ۱۷۱ ..... اشاره
- ۱۷۱ ..... [سوره الهمزة (۱۰۴): آیات ۱ تا ۹]
- ۱۷۱ ..... اشاره

۱۷۱	..... (ترجمه)
۱۷۲	..... (توضیح آیات)
۱۷۵	..... سورة الفیل
۱۷۵	..... اشاره
۱۷۶	..... [سوره الفیل (۱۰۵): آیات ۱ تا ۵]
۱۷۶	..... اشاره
۱۷۶	..... (ترجمه)
۱۷۶	..... (توضیح آیات)
۱۷۶	..... اشاره
۱۷۹	..... سؤال
۱۷۹	..... (پاسخ)
۱۸۰	..... سورة القریش
۱۸۰	..... اشاره
۱۸۱	..... [سوره قریش (۱۰۶): آیات ۱ تا ۴]
۱۸۱	..... اشاره
۱۸۱	..... (ترجمه)
۱۸۱	..... (توضیح آیات)
۱۸۱	..... اشاره
۱۸۲	..... ممکن است در اینکه جا سؤالی و اعتراض پیش آید
۱۸۴	..... سورة الماعون
۱۸۴	..... اشاره
۱۸۴	..... [سوره الماعون (۱۰۷): آیات ۱ تا ۷]
۱۸۴	..... اشاره
۱۸۴	..... ترجمه

- ۱۸۵ ..... (توضیح آیات)
- ۱۸۵ ..... اشاره
- ۱۸۵ ..... سخنان مفسرین در اینکه مقصود از (الذی) کیست
- ۱۸۶ ..... سخنان مفسرین در توجیه آیه
- ۱۸۹ ..... سورة الكوثر
- ۱۸۹ ..... اشاره
- ۱۹۰ ..... [سوره الكوثر (۱۰۸): آیات ۱ تا ۳]
- ۱۹۰ ..... اشاره
- ۱۹۰ ..... (ترجمه)
- ۱۹۰ ..... (توضیح آیات)
- ۱۹۰ ..... اشاره
- ۱۹۱ ..... (سخنان مفسرین در توجیه الكوثر)
- ۱۹۴ ..... سورة الكافرون
- ۱۹۴ ..... اشاره
- ۱۹۴ ..... [سوره الكافرون (۱۰۹): آیات ۱ تا ۶]
- ۱۹۵ ..... اشاره
- ۱۹۵ ..... [ترجمه]
- ۱۹۵ ..... (توضیح آیات)
- ۱۹۵ ..... اشاره
- ۱۹۶ ..... کفر بمعنی لغوی بر معانی بسیاری صادق آید
- ۱۹۸ ..... (اعتراض)
- ۱۹۸ ..... پاسخ
- ۱۹۹ ..... سورة النصر
- ۱۹۹ ..... اشاره

- ۱۹۹ ..... [سوره النصر (۱۱۰): آیات ۱ تا ۳] .....
- ۱۹۹ ..... اشاره .....
- ۱۹۹ ..... (ترجمه) .....
- ۲۰۰ ..... (توضیح آیات) .....
- ۲۰۰ ..... اشاره .....
- ۲۰۳ ..... نکته قابل توجه .....
- ۲۰۴ ..... (در شأن نزول سوره) .....
- ۲۰۵ ..... سورة اللهب .....
- ۲۰۵ ..... اشاره .....
- ۲۰۵ ..... [سوره المسد (۱۱۱): آیات ۱ تا ۵] .....
- ۲۰۵ ..... اشاره .....
- ۲۰۵ ..... (ترجمه) .....
- ۲۰۶ ..... (توضیح آیات) .....
- ۲۰۷ ..... سورة الاخلاص .....
- ۲۰۷ ..... اشاره .....
- ۲۰۸ ..... [سوره الإخص (۱۱۲): آیات ۱ تا ۴] .....
- ۲۰۸ ..... اشاره .....
- ۲۰۸ ..... [ترجمه] .....
- ۲۰۹ ..... (توضیح آیات) .....
- ۲۱۷ ..... سورة الفلق .....
- ۲۱۷ ..... اشاره .....
- ۲۱۷ ..... [سوره الفلق (۱۱۳): آیات ۱ تا ۵] .....
- ۲۱۷ ..... اشاره .....
- ۲۱۷ ..... (ترجمه) .....



- ۲۱۸ ..... (توضیح آیات)
- ۲۱۸ ..... اشاره
- ۲۱۹ ..... سخنان مفسرین در شأن نزول آیه
- ۲۲۰ ..... سخنان مفسرین در توجیه غاسق
- ۲۲۳ ..... سورة التّاس
- ۲۲۳ ..... اشاره
- ۲۲۳ ..... [سوره التّاس (۱۱۴): آیات ۱ تا ۶]
- ۲۲۳ ..... اشاره
- ۲۲۳ ..... (ترجمه)
- ۲۲۴ ..... (توضیح آیات)
- ۲۲۸ ..... درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## مخزن العرفان در تفسیر قرآن - جلد ۱۵

## مشخصات کتاب

سرشناسه: امین، نصرت بیگم، ۱۲۶۵ - ۱۳۶۲.

عنوان و نام پدیدآور: مخزن العرفان در تفسیر قرآن/ بانو مجتهده امین معروف به بانوی ایرانی.

مشخصات نشر: اصفهان: گلبهار، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری: ۱۵ ج.

شابک: دوره ۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۸۴-۲؛ ج. ۱. ۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۸۵-۹؛ ج. ۲. ۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۸۶-۶؛ ج. ۳. ۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۸۷-۳؛ ج. ۴. ۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۸۸-۰؛ ج. ۵. ۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۸۹-۷؛ ج. ۶. ۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۹۰-۳؛ ج. ۷. ۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۹۱-۰؛ ج. ۸. ۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۹۲-۷؛ ج. ۹. ۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۹۳-۴؛ ج. ۱۰. ۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۹۴-۱؛ ج. ۱۱. ۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۹۵-۸؛ ج. ۱۲. ۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۹۶-۵؛ ج. ۱۳. ۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۹۷-۲؛ ج. ۱۴. ۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۹۸-۹؛ ج. ۱۵. ۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۹۹-۶.

یادداشت: کتاب حاضر قبلاً تحت عنوان "تفسیر مخزن العرفان در علوم قرآن" توسط نهضت زنان مسلمان در سال ۱۳۶۱ منتشر شده است.

مندرجات: ج. ۱. الفاتحه، جزء اول بقره. - ج. ۲. سوره بقره. - ج. ۳. از اول سوره آل عمران تا آخر. - ج. ۴. از اول سوره النساء جزء پنجم الی آخر. - ج. ۵. الانعام - الاعراف - الانفال. - ج. ۶. از اول سوره التوبه الی آخر سوره یوسف. - ج. ۷. سوره الرعد الی آخر سوره الاسرار. - ج. ۸. از سوره کهف الی سوره حج. - ج. ۹. از سوره المومنون تا آخر سوره القصص. - ج. ۱۰. سوره العنکبوت الی الفاطر. - ج. ۱۱. سوره مبارکه یس تا آخر سوره شوری. - ج. ۱۲. سوره الزخرف تسع و ثمانون آیه و هی مکیه. - ج. ۱۳. سوره الرحمن. - ج. ۱۴. سوره الملک الی آخر سوره النازعات. - ج. ۱۵. سور عبس الی آخر سوره الناس.

عنوان دیگر: تفسیر مخزن العرفان در علوم قرآن.

موضوع: تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

رده بندی کنگره: BP۹۸/الف۸۴ت۷ ۱۳۸۹

رده بندی دیوبندی: ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی: ۲۲۴۱۸۱۲

## [جلد پانزدهم]

## سوره عبس

## اشاره

مکیه و هی اثنتان و اربعون آیه سوره عبس در مکه معظمه فرود آمده و بعدد بصریان چهل و یک آیه است و بعدد کوفیان و مدنیان چهل و دو آیه و صد و سی کلمه و پانصد و سی حرف است و از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حدیث میکنند که فرموده هر کس سوره عبس را بخواند روز قیامت روی او خندان باشد و از امام جعفر صادق است که هر کس سوره عبس و تکویرا بخواند در بهشت در ظل رحمت خدا و کرامت او واقع میگردد و کفعمی گفته هر کس سوره عبس را با خود دارد در هر راهی که برود

خیر می‌یابد و کسی که صدمه‌ای بچشمش رسیده سه روز روزی هفت مرتبه بخواند چشمش سالم می‌گردد و اگر خوانده شود بر چیزی که دفن کرده و فراموش نموده می‌یابد آن را

### [سوره عبس (۸۰): آیات ۱ تا ۴۲]

#### اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عَبَسَ - وَ تَوَلَّى (۱) أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى (۲) وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى (۳) أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى (۴)  
 أَمَّا مَنْ اسْتَغْنَى (۵) فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى (۶) وَ مَا عَلَيْكَ إِلَّا يَزَّكَّى (۷) وَ أَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى (۸) وَ هُوَ يَخْشَى (۹)  
 فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى (۱۰) كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ (۱۱) فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ (۱۲) فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ (۱۳) مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ (۱۴)  
 بِأَيْدِي سَفَرَةٍ (۱۵) كِرَامٍ بَرَرَةٍ (۱۶) قَتَلَ الْإِنْسَانَ مَا أَكْفَرَهُ (۱۷) مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ (۱۸) مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ (۱۹)  
 ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ (۲۰) ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ (۲۱) ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ (۲۲) كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ (۲۳) فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ (۲۴)  
 أَنَا صَبَّبْنَا الْمَاءَ صَبًّا (۲۵) ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا (۲۶) فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا (۲۷) وَ عَبَبْنَا وَ قَضَبْنَا (۲۸) وَ زَيَّتُونًا وَ نَخْلًا (۲۹)  
 وَ حَدَائِقَ غُلْبًا (۳۰) وَ فَاكِهَةً وَ أَبًّا (۳۱) مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ (۳۲) فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَةُ (۳۳) يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ (۳۴)  
 وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ (۳۵) وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ (۳۶) لِكُلِّ أَمْرٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ (۳۷) وَ جُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ (۳۸) ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ (۳۹)  
 وَ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ (۴۰) تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ (۴۱) أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجْرَةُ (۴۲)

صفحه : ۳

#### [ترجمه]

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص

عبوس کرد و رو برگردانید

وقتی که آن مرد نابینا حضورش آمد،

تو چه میدانی شاید او پاکیزه نفس باشد،

یا (بآیات قرآنی) متذکر گردد و بوی نفع ببخشد،

آیا فقط کسی که متمول و بی نیاز است

بایستی متعرض او گردی،

و وظیفه تو نیست مگر آن گه مردم را تزکیه کنی،

و اما آن کس که با کوشش میدوید بسوی تو،

در حالی که میترسید،

تو از او اعراض می‌نمایی و متحمل او نمی‌گردی،

نه چنین است قرآن تذکر و اندرزی است،

برای هر کس که بخواهد متذکر گردد (و راه خیر پیش گیرد)،

آیات الهی در صحیفهای معزز و محترم،  
 که بلند مرتبه و پاکیزه است،  
 بدستهای سفرای الهی  
 و نیکوکاران (نوشته شده)  
 مرده باد انسان چه چیز باعث شد که کافر گردید،  
 خداوند از چه چیز وی را آفرید،  
 از نطفه منی پس اندازه گیری و صورت بندی کرد،  
 پس از آن راه هدایت او را آسان نمود،  
 پس از آن وی را بمیرانید و داخل قبر گردانید،  
 پس از آن هر وقت

صفحه : ۴

مشیتش قرار گرفت او را زنده میگرداند،  
 چنین نیست که (منکرین معاد گویند) چگونه بشر عمل نمیکند بآنچه بوی امر نموده.  
 بایستی انسان نظر کند بسوی طعامش،  
 که چگونه ما آب (باران را) فرو ریختیم،  
 و زمین را شکافتیم،  
 و از آن بیرون آوردیم حبوبات،  
 و اشجار از انگور و رطب  
 و درخت زیتون و نخل خرما،  
 و باغهایی که درختان  
 و میوه‌های آن بهم پیچیده و محل چراگاه حیوانات است،  
 اینها برای اینکه است که شما متمتع شوید و حیوانات شما بهره بردارند،  
 و وقتی آمد آن صدای بلند (صور اسرافیل)  
 آن روزی است که از وحشت و هیبت آن روز مرد میگریزد از برادرش  
 و مادرش و پدرش  
 و زنش و پسرش،  
 برای هر مردی در آن روز کار و شغلی است که وی را مشغول خود میگرداند،  
 در آن روز رویهایی است چون صبح روشن فروزان است،  
 و خندان و شادمانند،  
 و رویهای گروهی افسرده غبار آلوده  
 تاریکی او را فرو گرفته،  
 آنان کافران و بدکارانند)

**(توضیح آیات)****اشاره**

عَبَسَ وَ تَوَلَّى، اُنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى عبوس بمعنی لغوی صورت درهم کشیدن را گویند و آن در وقتی است که شخص از امری متنفر گردد (تَوَلَّى) بمعنی اعراض نمودن است در بیان وصف قیامت در سوره دهر آیه ۱۰ فرموده یَوْمًا عَبَّوْسًا قَمَطِرًا و اشاره باین است که روز قیامت روزی است که برای کفار بسیار سخت و ناگوار و روهای آنها درهم کشیده چنانچه در جای دیگر وَ جُوهٌ یَوْمَئِذٍ بِأَسْرَةٍ یَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ که اینک آیات اشاره بیدحالی کفار است در قیامت و در شأن نزول آیه مفسرین دو طور توجیه نموده‌اند در اینکه آیه در شأن عبد الله بن ام مکتوم فرود آمده حرفی نیست لکن در اینکه کی نسبت باو عبوس نموده و از او اعراض کرده

صفحه : ۵

**اعتراض بر رسول اکرم (ص) در باره عبد الله بن مکتوم**

مشهور و معروف بین مفسرین چنین است که وقتی رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ با جماعتی از متمولین قریش صحبت مینمود عبد الله مکتوم نایبنا بود و بزحمت خود را بحضرتش رسانید و ملتفت نبود که حضرت با جماعت و بزرگان قریش مثل عتبه ابن ربیعہ ابو جهل عباس و جماعت دیگر سخن میگوید مکرر گفت (اقرئنی و علّمنی ممّا علّمک الله) از آنچه خدا بتو تعلیم نموده چیزی بمن بیاموز و چون حضرت مولع و مصرّ بود بر اسلام آوردن آن کافرین و در باره اسلام با آنان صحبت مینمود و نیز نخواست آنها بگویند تابعین محمّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ مردمان کور و نابیناوند اینک بود که روی مبارک از وی گردانید و از جواب سؤال او خوداری نمود آن وقت اینک آیات خطاب آمیز فرود آمد گویند پس از آن هر وقت حضرتش عبد الله را میدید بوی احترام میگذاشت و میفرمود

(مرحبا بمن عاتبنی فیه ربی)

جماعتی از مفسرین را رأی بر اینک است که مقصود رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ نیست زیرا چنین صفاتی لایق بمقام قدس آن بزرگوار نمیباشد در صورتی که در شأن او است وَ اِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ (۱) و آیه دیگر وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ (۲) و نیز از آنچه از احادیث معلوم میشود عادت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بر اینک نبوده که کسی را از خود و لو کافر باشد براند چه جای دوستان بلکه گویند اینک تنفر و عبوس از مردی بوده که در نزدیکی پیمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ نشسته بود وقتی عبد الله مکتوم را دید خود را جمع کرد و از او اعراض نمود و اینک (عَبَسَ وَ تَوَلَّى) را بصیغه ماضی غائب آورده شاهد بر اینک است که مقصود خود رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ نیست و گر نه بایستی بصیغه مخاطب آید که تو چنین کردی از صادق آل محمّد علیه السلام روایت شده که اینک آیه در مذمت مردی از بنی امیه فرود آمده که وی نزد پیمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ نشسته بود وقتی ام مکتوم آمد

(۱) و محققا تو علو و برتری داری و دارای خلق بزرگی میباشی

(۲) خطاب برسول اکرم ص است که اگر تو سخت (و غلیظ القلب) یعنی سخت دل باشی مردم از اطراف تو پراکنده میگردند

صفحه : ۶

از وی نفرت نمود و عبوس کرد و از او رو گردانید اینکه است که خدا از او حکایت میکند (عَبَسَ وَ تَوَلَّى) لکن سیاق آیه بدلاالت آیات بعد چنین میرساند که مقصود شخص رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ است و چنین عملی منافی با مقام عصمت و حسن اخلاق آن بزرگوار نیست زیرا که حضرتش امر مهمتر که اسلام آوردن اینکه اشخاص که از رؤساء قوم بشمار میرفتند بوده و در نظر مبارکش چنین مینموده اگر اینان قبول اسلام نمایند تابعین آنها نیز قبول اسلام مینمایند.

و عتاب نمودن حق تعالی شاید از جهت شأنیت ام مکتوم و امثال آن بوده و اینکه پیمبر خود را متبته گرداند که مبادا چنین اشخاصی را برای فقر و نابینایی بآنها بی اعتنایی نمایی و بتمولین و رؤساء برای ثروت و ریاست آنها احترام گذاری إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتِّقَاكُمْ وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهٗ يَزَكِّيْكَ، أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَكَ الذِّكْرُ ای رسول اکرم تو چه میدانی شاید همین شخص نابینا ابن مکتوم از صحبت نمودن با تو و فرا گرفتن علوم تزکیه شود و از كثافات نفسانی طاهر گردد و بموعظه تو متعظ شود و پند گیرد و از كثافات نفسانی بیرون آید و طاهر گردد و منتفع شود اشاره به اینکه غرض تو اصلاح جامعه و هدایت نمودن براه حق و حقیقت است شاید سخنان تو در متمولین و جاه طلبان اثر نکند و در اینکه شخص و امثال آن از کسانی که مستعد و مهیاند برای درک سعادت اثر کند أَمَّا مَنْ اسْتَعْنَى، فَأَنْتَ لَهُ نَصْدَى چون مسلم و معلوم است که حضرت نظر بتمول و مال و مقام کسی نداشت بلکه او (رَحْمَةٌ لِّلْعَالَمِينَ) بود و نقل میکنند که مکرر میفرموده سیاه و سفید و غنی و فقیر نزد من یکسانند گویند وقتی دست مبارکش در دست غلام سیاهی بود تا وقتی که آن غلام دست حضرتش را رها نمود دست خود را نگاهداشت زبان حال

صفحه : ۷

آن بزرگوار اینکه است

(ما برون را ننگریم و قال را

ما درون را بنگریم و حال را)

آری اولیای خدا نظر بظاهر ندارند نقطه نظر آنها باطن و حقیقت است إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتِّقَاكُمْ نصب العین آنان است متقی ترین مردم در نظر آنان گرامی ترین مردم بشمار میروند پس از اینکه بیان معلوم میشود مقصود از عَبَسَ وَ تَوَلَّى در آیه چنانچه ظاهر آیه چنین می نماید خطاب بخود حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ باشد و اشاره باین باشد که تو در صورتی که از اینکه متمولین بینای میباشی چه جا دارد که بر صحبت نمودن با آنها اهتمام نمایی و بآن شخص نابینا بی اعتنایی کنی و ممکن است گفته شود و لو آنکه ظاهرا خطاب بپیمبر اکرم است لکن مقصود تنبیه دیگران است که متمولین را بر فقراء ترجیح ندهند خلاصه آیه اشاره باین دارد که بایستی در تبلیغ رسالت همه را بیک چشم نگاه کنی و بعضی را برای تمول یا ریاست و مقام بر مردمانی که فاقد اینکه جهات مادی میباشند برتری و مزیت ندهی وَ مَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَكِّيْكَ وَ وَظِيفَةٌ تَوْفِيقًا تَبْلِيغًا وَ پاك نمودن مردم است از خباثت کفر و راه نمودن آنان بجاده مستقیم اسلام و شاید اشاره باین باشد وقتی تو تبلیغ رسالت نمودی و بآنچه از طرف خدا مأمور بانجام آن گردیده‌ای از عهده و وظیفه خود برآمده‌ای دیگر خود را بزحمت میانداز در سوره یونس آیه (۹۸-۹۹) وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا فَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ﴿۱﴾

(۱) اگر مشیت و خواسته پروردگار تو قرار گرفته بود تمام اهل زمین ایمان می‌آوردند تو کجا توانی بجبر و باکراه مردم را مؤمن گردانی

صفحه : ۸

وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُوْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (۱) آل عمران آیه ۸۲۱ لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ و امثال اینکه آیات بسیار است که وظیفه رسول خود را تعیین مینماید و أَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى، وَهُوَ يَخْشَى، فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى (من) موصوله مقصود همان ابن ام مکتوم است که چون نابینا بود با زحمت و مشقت بسیار خود را بخدمت حضرتش رسانیده و گویند او از کسانی بود که خوف الهی بر قلب او مستولی گردیده بود وقتی خدمت رسید از آن وله و اضطرابی که داشت و چشم نداشت که ببیند حضرت در چه کاری مشغول است اینکه بود که مصاحبه آنها را نیز ملتفت نشد مکرر سؤال نمود و حضرت برای اینکه مکالمه و مصاحبه با آنها را قطع نکند از وی اعراض نمود آن وقت عبد الله مکتوم شکسته دل گردید و شاید برای تسلی دل او اینکه آیه فرود آمد که دلش خوش شود زیرا و لو آنکه پیمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم (رحمه للعالمین) بود لکن پروردگار عالم (ارحم الراحمین) است آری رحمت و شفقت و تمام اوصاف نیک اولیای الهی قطره‌ای است از دریای فیض و رحمت غیر متناهی مبدء و پدید آورنده موجودات و آنان مظاهر و نماینده بعض اوصاف الهی میباشند. کَلِمًا إِنَّهَا تَذَكِّرُهُ، فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ (کَلِمًا) کلمه ردع است (ها) در آنها ظاهرا اشاره بقرآن است اشاره به اینکه قرآن تذکر و اندرزی است برای کسانی که بخواهند از قبل تعلیمات قرآنی راه سعادت و رستگاری خود را پیدا نمایند و در آن سلوک نموده و بکمال انسانیّت فائز گردند در بسیاری از آیات بعبارات مختلف پیمبر گرامی (ص) خود تذکر

(۱) و هیچ نفسی نیست که ایمان آرد مگر برخصت خدا و رجس و پلیدی را مقرر و قرار داده شده برای کسانی که عقل خود را بکار نمیندند

صفحه : ۹

میدهد إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ فقط وظیفه تو تبلیغ رسالت است و اینکه مردم را بوعده و وعید متذکر گردانی و آیات قرآنی را برای آنان بخوانی هر کس خواهد راه سعادت خود را پیش گیرد لازم نیست خود را بزحمت اندازی هر کس بدستورات قرآن عمل نمود فائز گردید و هر کس روی گردانید بشقاوت ابدی گرفتار گردید عمل هر کسی اگر خوب است برفع خودش تمام میشود و اگر بد است آن نیز بضرر خودش تمام میگردد.

فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ، مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ، بِأَيْدِي سَفَرَةٍ، كِرَامٍ بَرَرَةٍ صُحُفٍ جَمْعٌ صَحِيفَةٍ وَ هِيَ شَيْئٌ بَازِي رَا صَحِيفَةً نَامِدٌ چنانچه صحیفه الوجه صورت باز را گویند و نیز مکتوبات را صحائف نامند و کتابهای آسمانی را صحف نامند (صُحُفٍ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى) يَتْلُوا صُحُفًا مُّطَهَّرَةً فِيهَا كُتِبَ قَيِّمَةٌ در روایت ابی نصر سؤال میکند از ابی عبد الله در قوله تعالی صُحُفٍ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى که مقصود از صحف چیست فرمود آن لوحها و مکتوباتی بوده که بابراهیم و موسی فرود آمده.

آیات قرآنی یا مطلق آیات الهی در صحیفهای مجلل و معزز و محترم ثبت گردیده که آن صحیفها بسیار بلند مرتبه و در مقام عالی و پاک و پاکیزه و خالی از هر دنس و کثافتی است که بدستهای سفرای الهی و گرامیترین مخلوقات نوشته شده ظاهرا مقصود از صحف در اینجا قرآن است که در لوح محفوظ یا در صحف انبیاء که طاهر از لوث طبیعت است لا- يَمْسُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ بدست سفرای الهی و آنها ملائکه‌ای میباشند که واسطه در وحیند یا ملائکه‌ای که واسطه‌اند بین خدای تعالی و مخلوقاتش ثبت گردیده و

در شأن کرام الکااتبین سه صفت در اینکه آیه تذکر میدهد:

(اول) آنان را سفیر نامید و در معنی سفیر دو قول است یکی گفته نویسندگان و ابراز کنندگان امور از مکمن غیب بمرتبه شهود و عیان را سفیر نامند.

صفحه : ۱۰

دیگری گفته سفراء ملائکه‌ای میباشند که حامل وحیند و واسطه بین خدا و پیمبرانند.

(دوم) آن ملائکه را توصیف نموده بسفیر که آنان گرامی و موجودات شریف و بزرگ مرتبه میباشند.

(سوم) آن ملائکه نیکوکار و متّصف باوصاف حسنه میباشند.

قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ، مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ، مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ، ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ، ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ، ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ در غریب القرآن چنین گوید (فقدره) با تشدید اعطای قدرت است مثل اینکه گویند (قدرنی الله) خدا بمن توانایی داد بر فلان عمل و تقدیر نمودن خدا بدو معنی آمده یکی بعبا نمودن قدرت و دیگر قرار دادن اشیاء را بر مقدار مخصوص و وجه مخصوص بآنطوری که حکمت اقتضاء نموده و اشاره بمعنی اول دارد قوله تعالی مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ و اشاره بمعنی دوم دارد قوله تعالی وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى یعنی عطا نمودیم بوی آنچه را که سزاوار بآن بود و هدایت نمودیم وی را بقدری که لایق آن بود در جای دیگر وَمَنْ قُدِّرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ یعنی تنک کردیم بر او رزق او را و در جای دیگر يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ که در اینکه دو آیه و امثال آن (قدر) بمعنی تنگی رزق آمده.

گویا در مقام تعجب برآمده که انسانی که از نطفه متعفن گندیده خلق شده و در ظلمت رحم اعضاء و اجزاء بدن وی اندازه گیری شده و پس از تکمیل بدنش طریق بیرون آمدن او را آسان گردانیده و بوی توانایی عطا نموده یا بنا بر گفته بعضی طریق حق و باطل را بوی فهمانیده و پس از آن میمیرد و داخل قبر میگردد و آن وقتی که مشیت حق تعالی قرار میگیرد وی را محشور میگرداند با اینکه حال چگونه کفران میورزد.

صفحه : ۱۱

خلاصه در مقام توییح و سرزنش انسانست که آدمی که حالش چنین است که اولش آب گندیده و آخرش مردار متعفن گردیده چه جای آن دارد که اظهار ترفع و بزرگ منشی و تفرعن نماید و سر اطاعت و فرمانبری برای ولی نعمت خود فرود نیارد کَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ (کَلَّا) کلمه ردع است چنین نیست که منکرین معاد گمان کرده‌اند که آدمی بمردن فانی میگردد و بهمین گمان فاسد حیات چهار روزه دنیا را غنیمت می‌شمارد و دنبال هوی و هوس نفسانی را گرفته و خود را بدرک (اسفل سافلین) طبیعت پرتاب مینماید.

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ، أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا، ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا صَبَّ الْمَاءِ در لغت بمعنی ریختن آب است از بالا پائین قوله تعالی فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوِّطَ عَذَابٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ الْحَمِيمُ شاید اشاره باستیلاء و ریزش عذاب است برای کفار و از علی علیه السلام است که در وصف خودش فرموده (كنت على الكافرين صبًا) یعنی شدیداً.

چون در اول مرتبه انسان راهی ندارد برای شناسایی مبدء و معاد خود مگر از طریق آثار که در اثر مؤثر و در حادث محدث و در مخلوق خالق هویدا است فقط یک قدری تدبیر و اعمال نظر لازم دارد اینکه است که در اینکه آیات در مقام تذکر بشر برآمده.

که انسان عاقل البته بایستی نظر کند و تدبیر بنماید و وضعیت پیدایش معاش خود را بچشم عقل بنگرد و ببیند چگونه آب باران را بشدت بر زمین ریزش گردانیدیم پس از آن زمین را شکافتیم و از آن گیاهان و اشجار و نباتات و انواع و اقسام حبوبات را بیرون



آوردیم.

صفحه : ۱۲

وَعَبَابًا وَقَضَبًا، وَزَيْتُونًا وَتَخْلًا و نیز از زمین درخت انگور و درخت زیتون و نخل خرما رویانیدیم شاید نظر بمنافع اینکه اشجار باشد که اینان را تخصیص بذکر داده چون منافع اینها زیادتیر و استرزاق از آن بیشتر میسر است مخصوصا انگور و زیت که در انگور چه فایده‌های بسیار و در زیت چه خواص بشمار می‌آید.

وَ حَدَائِقَ غُلْبًا، وَ فَاكِهَةً وَ أَبًا (حدائق) باغی را گویند که درختان سطر کهن در آن سر بهم و درهم پیچیده باشند (غلبا) جمع اغلب و بمعنی غلظت است و در مقام امتنان بر بنی آدم بر آمده که برای انسان چنین باغها و اشجار و درختان میوه‌دار مهیا گردانیده و برای چهار پایان آنها قصب و غیره از علفزارها آماده نموده.

مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ و تمام انواع و اقسام نعمتهای گوناگون برای شما و چهار پایان شما از زمین رویانیده برای آنکه شما از آنها بهره بردارید.

الغلل بمعنی لغوی آبی را گویند که بین درختان جریان دارد و در مطلق قید و بند نیز استعمال شده مثل قوله تعالی خُذُوهُ فَغُلُّوه ﴿۱﴾ إِذِ الْأَغْلَالِ فِي أَعْنَاقِهِمْ ﴿۲﴾ چنانچه آدم بخیل را (مغلول الید) یعنی دست بسته گویند وَ لَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ ﴿۳﴾ وَ قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ ﴿۴﴾ إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا ﴿۵﴾

(۱) در وصف عذاب جهنمیان است که بگیرد آنان را و در قید و بند کنید

(۲) شاید اشاره باین باشد کفار گردنشان بسته شده و نتوانند سر بالا کنند و آیات الهی را بنگرند [.....]

(۳) خطاب بحضرت رسول است که خود را دست بسته نگاه مدار

(۴) یهود گفتند دست خدا بسته و نتواند کاری انجام دهد بسته باد دستهای آنها

(۵) ما قرار دادیم در گردن آنها غلها

صفحه : ۱۳

فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاخَةُ، يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ، وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ، وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ (الصَّاخَةُ) صور اسرافیل است و بمناسبت آنکه هنگام خرابی عالم چنان صدایی از صور بلند میشود که گوشها را کر میکند اینکه است که صاخه نامیده شده یعنی هنگام چنین صدایی و آن روزیست که از هول و اضطراب انسان از نزدیکان خود که با آنان آمیزش داشته مثل برادر، مادر، پدر، زن، فرزند از هول جان میگریزد.

و اینکه فرار نمودن از فرزند را در آخر همه ذکر نموده شاید اشاره باین باشد که شدت هول و اضطراب در آن روز بدرجه‌ای میرسد که مرد از فرزند و پسرش که محبوب‌ترین موجودات نزد وی بشمار می‌رود وی را میگذارد و از هول جان فرار میکند و اینکه آن وقتی است که انسان در منتهی درجه اضطراب و ترس رسد که حتی از اولادش نیز بگریزد.

لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ اشاره به اینکه در آن روز هر کسی مشغول خود و در بند اعمال و افعال خود میباشد از همسر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سوده چنین روایت میکنند که گفت از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم فرمود روز قیامت مردم برهنه و ختنه نکرده و لگام بدهن آنها بسته تا بگوش آنها با چنین حالی وارد محشر میگردند سوده گفت گفتم یا رسول الله اگر مردم برهنه باشند عورت آنان نمایان گردد و بعورت یکدیگر نظر کنند آن وقت حضرت اینکه آیه را خواند لِكُلِّ امْرِئٍ

مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ (ابو الفتوح رازی) وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلِيهَا عَبْرَةٌ تَرَاهُهَا قَتْرَةٌ كَوْنِد (قتره) گردی است که از هوا فرود آید (غبره) گردیست که از زمین بلند شود. اشاره به اینکه در قیامت مردم دو دسته شوند بعضی رویهای آنان بشاش و خندان و روشن و نورانی و بعضی رویهای آنان آلوده و گرد زده و گرفته و سیاه گردیده در

صفحه : ۱۴

سوره آل عمران آیه ۱۰۲ یَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ در آن روزی که سفید و نورانی گردد رویهایی و سیاه گردد رویهایی. آری دلی که در اینکه عالم از جرم معاصی زنگ گرفته و سیاه و تاریک گردیده در قیامت که (تبلی السرائر) نامیده شده و هر چیزی که در باطن مخفی گردیده بمعرض ظهور و بروز میرسد اثر آن در صورت پدیدار میگردد. بین آیات معجز نمای قرآن را که وقتی آیات را با هم جمع نمودیم چگونه در اینکه آیات مختصر از مبدء طبیعی انسان گرفته تا مآل امر وی که عالم قیامت باشد و مراحل و منازلی که برای استکمال وی بایستی در بین سیر نماید و از عالمی بعالمی و از نشئه‌ای بنشاه دیگری که دست قدرت ازلی الهی وی را تحوّل و انتقال میدهد که آنچه در باطن او بطور قوه و استعداد نهاده بمرتب ظهور و بروز رسد بطور وضوح بیان مینماید از اول پیدایش طبیعی وی در پشت پدر که نطفه قدر گندیده بود تا ورود او بعالم رحم و تحولات او تا صورت انسانیت بخود گرفته و در اینکه عالم دنیا پا نهاده و طریق زندگانی طبیعی را بوی آزموده و نعمتهای بی اندازه برای وی مهیا گردانیده تا آنکه پس از رسیدن بفعلیت اخیر خود تحول و انتقال نماید از اینکه عالم دنیا بعالم قبر و پس از آن تحول و انتقال دیگری نماید بعالم قیامت که مآل امر وی و آخرین سیر استکمالی وی است در اینکه آیات بهتر بیانی و شیرین تر کلامی مندرج گردانیده که اولش نطفه و آخرش اگر سعادت وی را یاری کند وقتی است که در آخرین سیر خود بفعلیت اخیر خود رسیده و آنچه در استعداد او بوده فعلیت و تحقق پذیرفته آن وقت با روی نورانی روشن که خبر از روشنی ضمیر او میدهد و قلب مملو از معرفت و محبت الهی در جوار قرب ایزد متعال ساکن میگردد. فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ولی متأسفانه انسان قدر خود را نمیداند و آن گوهر گرانبهایی که دست ازلی در حقیقت روحانی وی بودیعه گذارده که بوی میتوان حیات همیشگی و سعادت

صفحه : ۱۵

سرمدی بر خود تأمین نماید برایگان از دست میدهد و بسیر قهقرایی خود را رو سیاه و بجهنم که ناشی از دوری رحمت او است سرنگون مینماید. أُولَئِكَ هُمُ الْكٰفِرَةُ الْفَجْرَةُ اشاره به آنها بیست که در قیامت با روی گرفته غبار آلوده وارد محشر میگردند که آنان کفار و فجار میباشند که سیاهی کفر و فسقشان از باطن بظاهر سرایت نموده و صورتهای آنان را تاریک و گرفته گردانیده.

صفحه : ۱۶

سورة التکویر

اشاره

اینکه سوره مکی است و در مکه فرود آمده و بیست و هشت آیه و صد و چهارده کلمه و پانصد و سی و سه حرف است. عبد الله عمر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنین روایت نموده کسی که سوره تکویر را قرائت نماید وقتی صحیفه اعمال باز میگردد خدا او را رسوا نمیکند و هر کس خواهد مرا در قیامت ببیند سوره تکویر را قرائت کند و بروایت کفعمی کسی که اینک سوره را برای دو چشمش بخواند چشمش قوت گیرد و رمد و غشاوت از چشمش زائل گردد. سوره تکویر مکیه و هی تسع و عشرون آیه

### [سوره تکویر (۸۱): آیات ۱ تا ۲۹]

#### اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ (۱) وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ (۲) وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ (۳) وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ (۴)  
 وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ (۵) وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ (۶) وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ (۷) وَإِذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ (۸) بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ (۹)  
 وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ (۱۰) وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ (۱۱) وَإِذَا الْجَحِيمُ سُجِّعَتْ (۱۲) وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ (۱۳) عَلِمْتَ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ (۱۴)  
 فَلَا أَسْمُ بِالْأُنْثَى (۱۵) الْجَوَارِ الْكُنَّسِ (۱۶) وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ (۱۷) وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ (۱۸) إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ (۱۹)  
 ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ (۲۰) مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ (۲۱) وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ (۲۲) وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأَفْقِ الْمُبِينِ (۲۳) وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ (۲۴)  
 وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ (۲۵) فَأَيْنَ تَذَهَبُونَ (۲۶) إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (۲۷) لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ (۲۸) وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (۲۹)

صفحه : ۱۷

#### (ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص  
 هنگامی که آفتاب گرفته شود،  
 و ستارگان تیره گردند،  
 و کوهها بحرکت آیند،  
 و شتران آبستن رها گردیده شوند،  
 و وحوش و پرندگان محشور شوند  
 و هر نفسی با هم جنس خود بیوندد،  
 و در آن هنگام سؤال کرده شود،  
 که طفل بیگناه را بچه جرم کشتید،  
 و هنگامی که صحیفه اعمال باز شود،

و آسمان کنده شود،  
و جهنم فروخته گردد،  
و بهشت ببهشتیان نزدیک گردد،  
آن وقت حاضر میگردد بر هر کسی (آنچه را در خود اندوخته)  
چنین نیست (که کافران گمان کرده‌اند) قسم بستارگان رجوع کننده،  
و پنهان میشوند،  
قسم بشب هنگامی که تاریک میگردد،  
قسم بصبح آن وقتی که دم میزند و طلوع میکند،  
اینکه قرآن سخن فرستاده بزرگوار است،  
که صاحب قوت و عظمت و صاحب عرش محکم است  
که مطیع و فرمانبردار و امین است،  
که رفیق شما (یعنی رسولی که فرستاده شده بسوی شما است) دیوانه نیست،  
و محققا او امین وحی (یعنی جبرئیل را) در افق ظاهر مشاهده نمود،  
و او چنین نیست که امور غیب را بپوشاند  
(و قرآن کلام خداست) و سخن شیطان رانده شده نیست)  
پس ای مردم کجا میروید.  
نیست قرآن مگر پند و اندرزی برای نفع تمام عالمیان،  
از آن کسانی که از شما بخواهند راه راست پیش گیرند و استقامت نمایند،  
و نمیخواهند مگر آنچه خدا پروردگار عالمیان بخواهد

### (توضیح آیات)

#### اشاره

إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ، وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ، وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ، وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ (تکویر) در لغت بمعنی تلفیف و پیچیدگی بطور  
استداره است مثل عمّامه (انکدار) منقلب شدن چیزی است بطوری که اعلای وی بگردد با سفل او یعنی

صفحه : ۱۸

سرنگون گردد اینکه است که گفته‌اند (نعوذ بالله من الحور بعد الکور) در مفردات لغت گفته (کور الشیء ادارته و کور الشمس  
دور زدن و پیچیدگی بعض از آن است ببعض دیگر مثل پیچیدن عمّامه قوله تعالی يُكْوَرُ اللَّيْلُ عَلَى النَّهَارِ وَيُكْوَرُ النَّهَارُ عَلَى اللَّيْلِ  
اشاره بجریان خورشید است در محل طلوع و نقض شدن شب بروز و روز بشب.

(عشار) جمع عشاء و آن شتر ماده‌ای است که ده ماه آن تمام شده باشد برای توضیح آیات مختصری از تفسیر مجمع البیان را  
ترجمه مینمایم:

خدای متعال از قیامت و شدت آن خبر می‌دهد و آن را باوصافی معرفی مینماید (۱) إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وقتی که ضوء خورشید و نور آن تمام شود و تاریک و مضمحل گردد (ابن عباس و ابی مجاهد و قتاده) (۲) (کورت) خورشید مثل اینکه تیر بآن خورد می‌افتد (ابو صالح و ربیع بن خثیم) (۳) (کورت) ضوء و روشنایی خورشید در خودش پیچیده میشود مثل عمامه که درهم پیچیده میگردد و دیگر نور فشانی نمیکند و خداوند نور دیگری احداث مینماید.

وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ وقتی که ستارگان از محل خود سقوط نموده و متفرق میگردند مثل اینکه پرنده از هوا سقوط نماید (انکدرت) کدر در لغت ضد صفا است مثل اینکه گویند زندگانی فلانی کدر است (و الكدورات) مخصوص برنگ و آب است که گویند رنگ فلان چیز یا رنگ فلان آب کدر و کدورت پیدا نموده و در تغیر نیز استعمال شده.

(۲) (انکدرت) یعنی تغیرت از کدورت و جرمیت تغیر مینماید (مجاهد) وقتی اینکه آیه را بآن آیه که فرموده إِذَا الْكُوكِبُ انشَرت یعنی وقتی که ستارگان متفرق گردیدند با هم جمع نمودیم تفسیر اول بهتر و اولیتر بنظر میآید

صفحه : ۱۹

وَ إِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ وقتی کوهها در زمین سیران مینمایند هَبَاءً مَنُورًا میگردند آن وقت مثل سرابی مینماید مثل قوله تعالی وَ سَيِّرَتِ الْجِبَالُ وَ إِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ وقتی شترهای باردار بار خود را بزمین گذارند و از جبائی است که مقصود از عشار ابر است که دیگر باران از آن ریزش نمیکند وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ وقتی که حیوانات وحشی محشور میشوند برای آنکه هر کدام از آنان بر دیگری ستم نموده مظلوم از ظالم انتقام کشد و نیز بعوض آلامی که بحیوانات رسیده نعمتهایی بآنها تفضّل نماید بعضی گفته‌اند پس از آنکه حیوانات بحق خود رسیدند فانی میگردند.

وَ إِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ (سجرت) یعنی دریاها پر میگردد و درهم ریزش میکند بطوری که تمام دریاها یکی میگردد مثل قوله تعالی وَ إِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ

### سخنان مفسرین در تفسیر سجرت

(۱) ریخته میگردد آبهای شیرین در آبهای شور تا آنکه دریاها پر میگردد (۲) (سجرت) یعنی فجرت جریان مینماید آب شور در آب شیرین بطوری که تمامی آبها یکی میگردد و دیگر تعدد و تکثری بین آنان باقی نماند (مجاهد و مقاتل و ضحاک) (۳) دریاها خشک میگردد بطوری که گویا قطره‌ای در آن آب نبوده و دریاها بجای آب آتش میشود (ابن عباس حسن) (۴) دریاها عوض آب پر میگردد از قیح و صدید و آن چرک و کثافتی است که از بدن جهنمیان ریزش میکند و مقصود از دریا دریای جهنم است زیرا در آن وقت دیگر دریایی نیست (جبائی)

صفحه : ۲۰

وَ إِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ

### (سخنان مفسرین در توجیه زوجت)

(۱) هر یک از افراد بشر با هم شکل خودش که اهل جهنم باشد یا اهل بهشت جفت میگردد زیرا که مقصود از نفوس نفوس بشر

است و گاهی از حقیقت انسان تعبیر بروح میشود (ابن عباس مجاهد حسن) (۲) ارواح برمیگردند باجسامشان و روح با بدن جفت میگردد و زنده میشود (عکرمه، شعبی، ابی مسلم) (۳) هر یک از افراد بشر قرین میگردد با آنچه در دنیا با وی بوده غاوی که عملش اغوا بوده با آن کسی که وی را اغوا نموده انسان باشد یا شیطان (جبائی) (۴) بعضی گفته‌اند نفوس صلحا از مؤمنین قرین میگرددند با حور العین و ممکن است معنی عامی از آیه استفاده شود یعنی نفوس بشر در قیامت با تمام اشیاء قرین میگردد یعنی شامل هر چیزی میگردد و بآن سعه وجودش محیط و مستولی بر اشیاء میشود و الله اعلم.

هر چیزی که با چیز دیگر قرین گردید آن چیز را زوج گویند مثل نر و ماده در حیوانات قوله تعالی فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنَ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثَى و هر چیزی که جفت و قرین هم باشند آن را نیز زوج نامند و قوله تعالی سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ اطلاق اینکه آیات شامل میگردد هر چیزی که ترکیب شده باشد از اشیایی و چون تمام موجودات مرکب و نظام وجودشان بهمان است که از اضدادی ترکیب یافته پس باین اعتبار زوجیت بر همه صادق آید.

وَ إِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ، بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ یعنی دختری که زنده بگور کرده‌اند و در زمان جاهلیت بنا بر اینکه بوده که زن هنگام وضع حملش گودالی مهیا مینمودند و سر آن گودال می‌نشسته اگر

صفحه : ۲۱

مولود دختر بود خاک بر آن گودال میریخته و اگر پسر بود او را بیرون می‌آورده و تربیت می‌نموده. (ابن عباس) و مقصود از (سئلت) تویخ و سرزنش قاتل طفلست که بچه گناه طفل نوزاد را بزیر خاک پنهان کرده‌اید.

وَ إِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ صحف اعمال که بدست ملائکه کتاب نوشته شده از آنچه انسان در مدت زندگانش از خیر و شر نموده باز میشود و منتشر میگردد.

صحف و صحیفه چیز باز منبسط را گویند مثل اینکه کسی که صورتش باز و گرفتگی ندارد او را عرب (صحیفه الوجه) نامد و در آیه ظاهرا اشاره باین دارد که اول چیزی که در قیامت ظهور و بروز مینماید نشر صحف اعمال است که از مکمن سر و باطن ظهور و بروز مینماید و منتشر میگردد.

وَ إِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ آسمان از محل و موضع خود جدا میگردد مثل پوستی که از دانه جدا میشود و بعضی گفته‌اند کشطت یعنی قلع مثل اینکه سقف از محل خود جدا گردد وَ إِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ وقتی که آتش جهنم شعله‌ور می‌گردد و بر شدت و حرارتش افزوده میشود بعضی را رأی چنین است که سعرت، اشاره بآتش غضب خدا است که در آن وقت دریای غضب الهی نسبت بگنجهکاران بتلاطم می‌آید.

وَ إِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ بهشت با نعمتهایش باهش نزدیک میگردد و حسرت اهل جهنم زیاد میشود عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ

صفحه : ۲۲

آن وقت هر نفسی دانا میشود بآنچه در خود ذخیره نموده یا صحیفه اعمال حاضر میگردد.

علی بن ابراهیم تفسیر آیات را اینطور نموده إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ میگردد شمس سیاه و ظلمانی وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ ضوء و روشنایی ستارگان تمام می‌گردد وَ إِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ کوه‌ها طوری میشود که گمان میشود جامد و خشکیده است وَ إِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ دریاها با هم جمع میگردد و همه آتش میگیرد وَ إِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ یعنی با حور العین تزویج میکنند در روایت ابی جارود از ابی جعفر (ع) است که اهل بهشت با خیرات حسان زنهای مؤمنات دنیا ازدواج میکنند و کفار با هر یک از آنها شیطانی قرین میگردد وَ إِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ دخترانی که اعراب در زمان جاهلیت زنده زیر خاک میکردند.

و علی بن ابراهیم بسند متصل از جابر و او از ابی جعفر علیه السلام روایت میکند که اینکه آیه و إِذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ راجع بمحبت و مودت با ما سؤال میشود. (پایان) در اینکه آیات دوازده علامت برای پدید شدن قیامت بیان نموده که ظاهراً شش علامت آن مقدمه وقوع قیامت است و شش علامت آن حین وقوع قیامت ظاهر میگردد.

آن شش علامتی که قبل از وقوع قیامت پدید میگردد «۱» پیچیدگی خورشید «۲» گرفتگی ستارگان «۳» سیران و پراکندگی کوه‌ها «۴» بار انداختن شتران «۵» جمع شدن حیوانات وحشی از شدت هول خرابی عالم «۶» آتش گرفتن دریاها که اینکه شش علامت هنگام خرابی عالم و اضمحلال عالم دنیا ظاهر میگردد.

از بعضی مفسرین است که موقع خرابی عالم مردم بعبادت معهود مشغول خرید و فروش و امور عادی میباشند که ناگاه می بینند خورشید گرفته شد و با ستارگان درهم پیچیده گردید در اینکه فکر باشند چه واقعه‌ای رخ داده می بینند کوه‌ها پراکنده گردید و مثل گرد در هوا متفرق شد آن وقت جنیان در آدمیان گریزند

صفحه : ۲۳

و آدمیان پناه پیریان برند حیوانات وحشی و پرندگان با هم جمع گردند جنیان با آدمیان از هول باین طرف و آن طرف میدوند و می بینند دریاها را آتش گرفته در آن وقت آسمان و زمین شکافته میگردد و بادی میوزد همه هلاک میگرددن ابی بن کعب آن شش علامتی که هنگام وقوع قیامت ظاهر میگردد (۱) و إِذَا الْنُفُوسُ زُوِّجَتْ نفس عود ببدن میکند و نفس و بدن جفت میگردد در آن وقت موقع سؤال میشود (۲) و إِذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ شاید اشاره باین باشد که در مقام توبیخ اول سؤالی که میشود اینکه است که طفل بی گناه را چگونه کشتید و ظاهراً اینکه سؤال اطلاق دارد منحصر بکسانی نیست که دخترهای خود را زنده در گور می کردند هر کس که باعث اعدام مولودی شود بهر شکل و ترتیبی که باشد مورد سؤال و مجازات واقع میگردد.

(۳) و إِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ در آن وقت صحیفه اعمال بنی آدم منتشر میگردد و مثل ملخ چنانچه در جای دیگر اشاره نموده پراکنده می گردد.

«۴» إِذَا السَّمَاءُ كُتِبَتْ آسمان از جای خود کنده می گردد شاید اشاره باین باشد که در آن وقت آسمان تبدیل می گردد بآسمان قیامت چنانچه در جای دیگر در وصف قیامت دارد یَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ «۱» سوره ابراهیم آیه ۴۹ در جای دیگر و السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سوره زمر آیه ۶۷ «۵» و إِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ آن وقت است که آتش جهنم شعله‌ور می گردد و اهل خود را فرا می گیرد.

«۶» و إِذَا الْجَنَّةُ أُرْفَتُ بهشت باهلش نزدیک می گردد و بهشتیان در بهشت

(۱) روزی که تبدیل میگردد زمین بغیر زمین و آسمانها که شاید مقصود اینکه باشد که وقتی آسمان و زمین و عالم دنیا خراب گردید صورت همین آسمانها و زمین تبدیل میگردد بعالم آخرت که قیامت از ماده همین عالم تأسیس گردد

صفحه : ۲۴

که دار رحمت الهی است واقع می گردند.

پس از آنکه تمام اینکه امور واقع گردید آن وقت عَلِمَتْ نَفْسٌ «ما أَحْضَرَتْ هنگام آن میرسد که هر فردی از بشر یا هر ذی نفسی دانا گردد بآنچه در باطن و سریره خود ذخیره نموده و اینکه آیه نظیر آیات دیگری است مثل قوله تعالی یَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا «۱» و شاید خصوصیت علم انسان بآنچه در نفس خود اندوخته و حضور آن نزد او در آن وقت برای اینکه



باشد که هر نفسی و هر فردی در آن وقت بفعلیت اخیر خود رسیده و جهاتی که در وی بالقوه موجود بوده بمرتبه فعلیت و بروز و ظهور میرسد زیرا که دیگر حالت منتظره‌ای برای وی باقی نمانده هر قدر ممکن بود کمال یابد در مدت راه نوردی و سیر او از اول پیدایش وی در عالم طبیعت تا مآل امر وی در عالم قیامت بانها رسیده دیگر آنجا جای استکمال نیست بلکه جای فعلیت و نتیجه گرفتن است و چون منتهای کمال انسان جهات علمیه و مرتبه دانش او است اینکه است که وقتی بفعلیت اخیر خود میرسد اول چیزی که بر وی پدید میگردد علم و دانش او است بآن اعمالی که کرده و آن ملکات و کمالاتی که بان فعلیت پیدا نموده و نتیجه و آثاری که بر آنها مترتب گردیده که تماما بمرتبه شهود و عیان میرسد آری کسی که در امر خلقت قدری تدبّر نماید و بنظر عبرت نشأت و عوالم بشری را بازرسی کند بر وی ظاهر میگردد سز اینکه وقتی عالم طبیعت فانی گردید و عالم قیامت بروز و ظهور نمود لیس لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى از کمالاتی که کسب نموده و ملکات و محسناتی که در خود اندوخته و اعمال و فضایی که با خود برداشته تماما با آثار و خصوصیات هر یک یک تماما بیکصورت وحدانی نزد وی جلوه گر میگردد زیرا در آن وقت انسان جامع تمام کمالات و دارای کل قوی و مشاعر و محیط بتمام عوالم ما دون خود میگردد و اول او متصل میگردد باخر او و ظاهر او بباطن او و از آنچه در راه نوردی خود کسب کرده چیزی از وی

(۱) روزی که میباید هر کسی آنچه عمل نموده از خوبی و اعمالش نزد او حاضر و هویدا میگردد

صفحه : ۲۵

مفقود نمیگردد مگر جهاتی که نسبت بانها بالقوه بوده که وقتی بفعلیت رسید ثابت میگردد. از اینجا معلوم میگردد سز اینکه عالم قیامت تغیر و تبدل و مرض و پیری و مرگ ندارد و نیز زوال پذیر نیست و سز اینک است که هر چیزی وقتی بکمال و فعلیت وجودش رسید دوام می‌یابد و عالم قیامت عالم فعلیت انسان است که آنچه در باطنش مخفی بوده ظاهر می‌گردد.

فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنُوسِ، الْجَوَارِ الْكُنُوسِ (خُنُس) بمعنی لغوی جمع خانس و بمعنی ستر است و کُنُس جمع کانس و کنایس منزل حیوانات وحشی است مثل آهو و غیر آن و شیطان را خُناس گویند زیرا که هنگام ذکر خدا فرار میکند و مخفی میگردد و قرآن از وی خبر میدهد الْخُنَاسِ الَّذِي يُوسُوسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت می‌کنند که فرموده مقصود از (الجوار الكنس) نجوم و ستارگان پنج گانه زحل، مشتری، عطارد، زهره، مریخ میباشد.

و اینکه ستارگان را مورد قسم قرار داده که قسم باین ستارگان وقتی بر میگردند و پنهان می‌شوند مثل اینکه گفته میشود آهو در کنیس خود پنهان گردید و اینکه مقصود از پنهان شدن ستارگان چیست شاید اشاره بانوقتی است که ستارگان تحت روشنی خورشید پنهان می‌گردند خلاصه قسم یاد می‌فرماید بستاره گان وقتی که رجوع و بازگشت می‌کنند یعنی پس از طلوع غروب می‌کنند یا تحت روشنایی خورشید مخفی می‌گردند و دیده نمی‌شوند.

وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ (عسعس) از لغات اضداد است قسم بشب وقتی رو می‌کند و عالم تاریک

صفحه : ۲۶

می‌گردد و پست می‌کند و آن وقتی است که طلوع فجر نمایان می‌گردد وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ قسم بصبح وقتی طلوع می‌کند و نظر بروح و نسیم لطیفی که در صبح میوزد صبح را توصیف بتنفس نموده إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ در تفسیر علی بن ابراهیم آیه اشاره به اینکه شأن و منزلت آن رسول بسیار عظیم و بزرگ است مکین مطاع امین اینکه سه فضیلت و منزلتی است که خداوند اختصاص



برسول خود داده که باحدی از انبیاء مثل آن را عطا نموده و نیز علی بن ابراهیم بسند متصل از ابی بصیر و او از ابا عبد الله چنین روایت می‌کند که قوله تعالی ذی قُوَّةٍ یعنی جبرئیل که نزد عرش مکین است (ثُمَّ أَمِينٍ) یعنی رسول الله که او مطیع و مطاع است نزد حق تعالی و امین است روز قیامت و مَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ یعنی رسول الله دیوانه نبود در اینکه منصوب نمود علی بن ابی طالب را بخلاف و پیشوایی خلق. (پایان) خداوند دو آیت بزرگ خلقت که یکی راجع بستارگان و طلوع و غروب آن و ظاهر گردیدن و پنهان شدن آنان باشد و دیگر پی در پی آمدن شب و روز که نظام خلقت منوط بآنها است مورد سوگند قرار داده که قرآن کلام فرستاده بزرگوار است در اینجا نکته‌ای بنظر میرسد چون باید مناسبت باشد بین قسم و آنچه قسم برای اثبات آن یاد می‌شود شاید اینکه برای حَقَانِیت قرآن طلوع و غروب ستارگان و شب و پس از آن تَنْفَس صَبِح را مورد سوگند و شاهد صدق قضیه قرار داده سرش اینکه باشد که چون زمان قبل از اسلام که آن را زمان جاهلیت می‌نامیدند دنیا مثل شب از ظلمت جهل و بی‌خردی و وحشی‌گری تاریک بوده و قرآن مانند صبح صادق

صفحه : ۲۷

که بنور خود عالم را روشن می‌گرداند از افق محمدی صلی الله علیه و آله و سلم از پشت ابرهای اوهام و بربریت اعراب تجلی نمود و عالم را بنور علم لدنی و سنت الهی روشن و نورانی گردانید که شب اشاره بزمان جاهلیت است و طلوع صبح اشاره بطلوع قرآن است.

و بقرینه آیات بعد ظاهرها مقصود از رسول کریم جبرئیل ملک مقرب حامل وحی است که آیات قرآنی بتوسط جبرئیل از طرف پروردگار عالم بر شخص رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرود آمده.

بعض مفسرین چنین اظهار میدارند که مقصود از رسول کریم خود پیمبر خاتم است که حضرتش قرآن را از حق تعالی بتوسط وحی گرفته و بر مردم ابلاغ نموده ذی قُوَّةٍ عِنْدَ ذی الْعَرْشِ مَكِينٍ واسطه وحی را بیچاره صفت ستوده و معرفی فرموده (رسول کریم است) صاحب جلال و کرامت است (ذی قُوَّةٍ) صاحب قوت و عظمت و دارای شدت وجود است عِنْدَ ذی الْعَرْشِ مَكِينٍ ملک مقرب نزد صاحب عرش استوار گردید مُطَاعٌ ثُمَّ أَمِينٍ مطیع امر پروردگار و امین وحی است.

اشاره بمقام قرب جبرئیل امین است که نزد صاحب و پروردگار عرش عظیم که مقصود از عرش در الرَّحْمَنِ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى احاطه رحمت و احاطه قدرت و استیلا و وجود حق تعالی باشد مقام عندیت و قرب بجوار احدیت دارد و چنین ملک مقربی با اینکه اوصاف حامل آیات قرآنی است که کلام خدا را حکایت نموده و مَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ قسم باین موجودات بزرگ که اساس خلقت باینها استوار گردیده که رفیق شما (محمد صلی الله علیه و آله و سلم) دیوانه نیست آری دیوانه کسی است که نسبت جنون میدهد بآن عقل کل که مظهر صفات لاهوتی و نماینده اوصاف لم یزلی است

صفحه : ۲۸

وَلَقَدْ رَأَهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ محققاً پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آن حامل وحی یعنی جبرئیل امین آن رسول بزرگوار را دید در افق روشن در محل طلوع آفتاب عکرمه از عبد الله عباس چنین حدیث مینماید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بجبرئیل فرمود میخواهم تو را بآن صورت اصلی و بآن هیكلی که در آسمان داری بینم جبرئیل گفت طاقت نداری و اکنون خواهی کجا خود را بتو بنمایم گفت بابطرح جبرئیل گفت در آنجا ننگجم حضرت فرمود در منا گفت در آنجا نیز ننگجم در عرفات گفت ننگجم گفت بکوه حرا در روز موعود حضرتش بکوه حرا تشریف برد آن گاه دید جبرئیل از کوه‌های عرفات با هیبتی و جئه و صدایی از خشخش و چلچله تمام روی آسمان از مشرق تا مغرب را پوشانیده سرش در آسمان پاهایش در طبقه هفتم زمین

حضرتش از هیبت او بیهوش گردید جبرئیل بصورت انسانی فرود آمد و سر مبارکش را در کنار گرفت چون بیهوش آمد جبرئیل گفت یا رسول الله خلقت من در نظر تو بزرگ آمد اگر میکائیل را ببینی که سر او در زیر عرش و پاهای او در زیر هفتم طبقه زمین است و عرش بر دوش وی نهاده شده لکن با اینکه عظمت در موقع ترس از خدا از گنجشکی کوچکتر می‌گردد. عارف رومی در تحقیقات عرفانی مضمون اینکه حدیث را بشعر آورده:

مصطفی میگفت پیش جبرئیل که چنانچه صورت تست ای جلیل

مر مرا بنمای محسوس آشکار تا بینم من تو را نظاره وار

گفت توانی و طاقت نبودت حس ضعیف است و تنگ سخت آیدت

گفت بنما تا ببیند اینکه جسد تا چه حد او نازکست و بی مدد

آدمی را هست حس تن سقیم لیک در باطن یکی خلق عظیم

نقش احمد زان نظر بیهوش شد بحر او از مهر کف پر جوش شد

احمد ار بگشاید آن پر جلیل تا ابد مدهوش ماند جبرئیل

صفحه : ۲۹

### گفتار حکماء در بیان عقل نظری و عقل عملی انبیاء عقل نظری و عقل عملی

حکماء گویند انبیاء در عقل نظری و عقل عملی در منتهی درجه قوت و شدت میباشند و در بیان القای وحی چنین گویند نفس نبی باعتبار عقل نظری وقتی ارتباط کامل بعقل مجرد پیدا نمود از آن عقل مجزّد پرتوی در مرتبه سرّ و نفس ناطقه وی پدید می‌گردد و از آنجا تنزل میکنند در قوه متصرفه و از آنجا بقوه واهمه و از آنجا بقوه خیال و از قوه خیال بحسّ مشترک فرود می‌آید اینکه است که پیمبر ملک را بصورت نیکو بچشم سر میبیند و بگوش صدای او را میشنود و با وی صحبت میکند خلاصه جبرئیل که حکماء او را بعقل فعال تعبیر میکنند اول بر نفس ناطقه پیمبر که حقیقت قلب است پیدایش مینماید پس از آن در مرتبه خیال پس از آن بحسّ مشترک ظهور میکند و نیز کلام الهی را اول دل نبی میشنود پس از آن بخیال در می‌آید پس از آن بحسّ مشترک بعد از آن بگوش شنود.

و نیز بایستی عقل عملی پیمبر چنان قوی گردد که متصرف شود مواد موجودات را و باذن و اراده حق تعالی تواند صورت موجودی را تبدیل نماید بصورت دیگری و نماینده قدرت خدا گردد و کار خدایی نماید و منشأ تمام معجزات انبیاء و کرامات اولیاء از همین دو مرتبه از کمال یعنی قوت عقل نظری و قوت و استیلاء عقل عملی آنان سر چشمه گرفته.

وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ مشهور (بضنین) را بضاد خوانده‌اند یعنی آن رسول بخیل نیست بر اینکه وحی و اخبار غیبی را که بر او القا میشود بپوشاند.

و بعضی (بظا) خوانده‌اند یعنی آن رسول از آن اخبار غیبی که خبر میدهد متهم بدروغ نیست لکن وجه دوم مناسب‌تر بنظر می‌آید.  
وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ

صفحه : ۳۰

(واو) در (و ما هو) عطف بر همان آیه بالا- است که اینکه قرآن گفتار رسول پروردگار عالمیان است نه گفتار شیطان رانده شده یعنی قرآن حق است و از طرف حق و حقیقت بتوسط ملک مقرب فرود آمده فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ خطاب عتاب آمیز از مصدر جلال احدیت متوجه عموم مردم است که کجا می‌روید چرا راه کج پیش می‌گیرید و بگفتار ناروا خود را هدر می‌نمائید و در کلام الهی شبهه می‌کنید و در باره قرآن گمان خطا می‌برید گاهی سحرش گوئید گاهی کهانتش نامید گاهی افسانه پیشینانش خوانید.  
إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ نیست اینکه قرآن مگر تذکر و اندرزی که برای تمام جهانیان نافع و سودمند است یعنی قرآن کلامی و قانونی است که از طرف پروردگار جهانیان مقرر گردیده و اصلاح کننده تمام امور دنیوی و اخروی بشر است لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ قرآن تذکر و اندرزی است برای کسانی که بخواهند طریق سعادت و فیروزی خود را پیدا کنند و در طریق مستقیم که سر انجام آن قرب جوار رب العالمین است قدم زنند.

آری قرآن کلامی است جامع تمام وظائف و دستور العملی است منطوی بر تمام فضائل و طریق روشنی است برای اهل فضائل و قانون جامعی است حاوی بر تمام مطالب و مقرراتی است جامع تمام مسائل و علوم و صنایع لا رَطْبٍ وَ لَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ کسی که میل دارد راه سعادت و فیروزمندی و رستگاری را در پیش گیرد و بمقام انسانیت فائز گردد بایستی اینکه کلام که از معدن صدق و حقیقت پرتوی از آن

صفحه : ۳۱

باین صورت الفاظ و جملات شیرین بر آمده پیش روی خود قرار دهد و معیار و مقیاس اعمال و افعال خود گرداند و مطابق دستورات آن عمل نماید تا بمقام انسانیت فائز گردد.

وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ حضرات جبری در نفی اختیار عبد باین آیه و امثال آن تمسک میکنند زیرا چنانچه از ظاهر آیه بر می‌آید مشیت و خواست انسان را معلق نموده بر اراده حق تعالی که چنین مینماید که اراده انسان بدست خودش نیست بلکه معلق بر اراده خدا است و گویند معنی جبر همین است لکن اینکه جماعت بآیات الهی یک چشمه نگاه میکنند اگر آیات را که بعضی مفسر بعض دیگر است مثل آیه جَلُو لِمَنْ شَاءَ و اینکه آیه وَ مَا تَشَاؤُنَ وَ قَتَى با هم جمع نمودیم همان (امر بین الامرین) که امام و پیشوای ما صادق ال محمد صلی الله علیه و آله و سلم بیان فرموده از آن مفهوم می‌گردد و شاید چنین نتیجه دهد که چون انسان مختار است اگر اراده کند امری را انجام دهد مطابق اراده او برای نفوذ اراده‌اش خدا هم اراده بر وجود خارجی آن فعل مینماید زیرا چون ممکن از خود چیزی ندارد اینکه است که خواستن او و نفوذ اراده‌اش مثل وجودش بسته باراده حق تعالی است پس همین طوری که وجود عبد بسته بمشیت خدا است مشیت و خواست او نیز بسته بخواست خداوند است خلاصه شاید مقصود از وَ مَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ چنین باشد که خواستن آنان باختیار همان خواستن حق تعالی است که آنان باختیار اراده کنند یعنی خدا می‌خواهد که آنها باختیار اراده کنند و اراده آنان نفوذ نماید

صفحه : ۳۲

**سوره انفطار****اشاره**

مکی است در مکه فرود آمده و نوزده آیه و هشتاد کلمه و سیصد و بیست و نه حرف است و از ابو امامه و ابی بن کعب نقل میکنند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود (هر که سوره إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ را بخواند بعدد هر قبری که در دنیا هست و بعدد هر قطره باران برای وی حسنه نوشته شود و در دنیا و آخرت کار او نیکو گردد کفعمی مینویسد کسی که در زندان و در حبس باشد سوره انفطار را قرائت کند از حبس و زندان نجات می‌یابد و نیز کسی که خائف و ترسناک باشد اگر اینک سوره را قرائت کند خوف او برطرف میگردد و مطمئن میشود.

سوره الانفطار مکیه و هی تسع عشر آیه

**[سوره الانفطار (۸۲): آیات ۱ تا ۱۹]****اشاره**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ (۱) وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انتَثَرَتْ (۲) وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ (۳) وَإِذَا الْقُبُورُ بُعِثِرَتْ (۴)  
 عَلِمْتَ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ (۵) يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ (۶) الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ (۷) فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا  
 شَاءَ رَكَّبَكَ (۸) كَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالذِّينِ (۹)  
 وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ (۱۰) كِرَامًا كَاتِبِينَ (۱۱) يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ (۱۲) إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ (۱۳) وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ (۱۴)  
 يَصِلُونَهَا يَوْمَ الدِّينِ (۱۵) وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ (۱۶) وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ (۱۷) ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ (۱۸) يَوْمَ لَا تَمْلِكُ  
 نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ (۱۹)

صفحه : ۳۳

**(ترجمه)**

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص  
 هنگامی که آسمان شکافته شود،  
 و هنگامی که ستارگان فرو ریزند  
 و هنگامی که دریاها روان گردد،  
 و هنگامی که مردم از قبرها برانگیخته شوند،  
 آن وقت هر کسی دانا میگردد بآنچه پیش و عقب انجام داده،  
 ای انسان چه تو را بر اینکه داشته که مغرور شدی پروردگار کریم،

آن کسی که آفرید تو را و اعضای تو را مساوی و معتدل قرار داد،  
 و در هر صورتی که اراده‌اش تعلق گرفته تو را ترکیب نمود،  
 نه چنین است که گمان کرده‌اید بلکه انکار میکنید قیامت را،  
 و محققاً ملائکه‌ای هستند که حافظ و نگهبان اعمال شمااند،  
 نویسندگان بزرگ مرتبه‌اند،  
 میدانند آنچه شما میکنید،  
 محققاً نیکوکاران در بهشت پر نعمتند  
 و اینکه اشرار و فساق هر آینه در جهنم‌اند،  
 روز رستاخیز در جهنم درافتند،  
 و هیچ وقت آنان از آتش دور نتوانند بود،  
 و تو چگونه توانی بدانی روز رستاخیز چه روزی است،  
 پس چطور دانا میشوی که روز قیامت چیست،  
 روزی است که هیچ نفسی مالک نیست برای خود چیزی و در آن روز تمامی امور راجع بحق تعالی است

### (توضیح آیات)

### اشاره

إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ، وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ فطر در لغت بمعنی شکافتن و پاره شدن از بالا بیان است قوله تعالی هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ  
 یعنی اختلال در آن نیست و فطر بدو معنی ضد هم استعمال شده گاهی برای فساد و بهم خوردگی استعمال میشود مثل السَّمَاءُ  
 مُنْفَطِرٌ بِهِ و گاهی برای اصلاح مثل قوله تعالی (فطر الله الخلق) و از اینکه باب است فِطَرَتِ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا

صفحه : ۳۴

انتشار بمعنی متفرق گردیدن و ریزش نمودن است خداوند در اینکه سوره مبارکه در مقام منحل گردیدن عالم مادیات و پیدایش  
 عالم قیامت برآمده و دو علامت راجع بسماویات بیان فرموده.

اول علامتی که در اینجا بشمار آورده شکافته شدن آسمان است و آیات از اینکه قبیل بسیار است مثل آنجا که فرموده يَوْمَ تَشَقَّقُ  
 السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ و غیر اینها طرف علو و مرتبه بالا را عرب سمو و سما گوید و بنا بر آنکه آسمان جسم کثیف و  
 ثقیلی باشد چنانچه هیئت قدیم چنین نشان میدهد معنی پاره شدن آسمان موقع خرابی عالم و ظهور قیامت واضح است.

لکن بنا بر هیئت جدید که آسمان را عبارت از فضا میدانند شاید مقصود از آسمان طرف بالا و ارتباط موجودات سماوی بعضی  
 نسبت بدیگری مثل مدار کرات و تنظیم ستارگان و باقی موجودات باشد و مقصود از شکافته شدن آسمان همان بهم خوردگی  
 اوضاع عالم خلقت و ریزش ستارگان و کرات و پراکندگی اوضاع سماوی باشد خلاصه دو علامت از علائم وقوع قیامت که در  
 اینجا بیان نموده یکی شکافته شدن آسمان و دیگر ریزش ستارگان است که از اینکه آیه بر میآید اینکه دو علامت ابتداء خرابی  
 عالم و منحل گردیدن عالم مادیات ظهور می‌یابد.

وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ، وَإِذَا الْقُبُورُ بُعِثَتْ فَجَرَّ شَكَاةً شَدْنَ حَيْزِي رَا كُؤِنْد قُؤَلَه تَعَالَى وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا وَفَجَّرْنَا خِلَالَهُمَا نَهْرًا فَتَفَجَّرَ الْأَنْهَارَ تَفَجَّرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَبُوعًا وَامْتَالِ اَيْنَكه آيَاتِ دَر كَلَامِ اَللّهِ بَسِيَارِ اَمَدَه وَ طُلُوعِ نِيرِ اَعْظَمِ خُورَشِيدِ رَا نِيْزِ فَجْرِ كُؤِنْد قُؤَلَه تَعَالَى وَ اَلْفَجْرِ وَ لَيَالٍ عَشْرٍ اِنْ قُرْآنِ اَلْفَجْرِ كَانِ مَشْهُودًا زِيْرَا كَه بَطُلُوعِ فَجْرِ سِيَاهِي شَبِ شَكَاةً مِيْگَرْدَد وَ رُؤْزِ رُؤْشِنِ پَدِيْدِ مِيْگَرْدَد.

صفحه : ۳۵

و دو علامت ديگر راجع بسفليات ظاهر ميگردد يکي جريان درياها که آب درياها درهم ريخته ميگردد از بعض مفسرين است که درياها آتش ميگيرد ديگري گفته درياها پر شوند. خلاصه وقتی زمين بشدت بلرزه آيد چنانچه در سوره واقعه اشاره دارد إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا آن وقت درياها در هم ريزش کنند و آب درياها روان گردد. علامت ديگر قبرها زير و زبر گردد (بعثت بمعنی بعث بوده را اضافه شده (بعثت) خوانده ميشود يعنی قبرها زير و رو ميشوند و مردهها برانگيخته ميگردند و زنده ميشوند. عَلِمْتَ نَفْسٍ مَا قَدَّمْتَ وَأَخَّرْتَ پس از آنکه آسمانها شکافته شد و ستارگان ريزش نمودند و آب درياها جريان پيدا نمود و قبرها زير و زبر گرديد آن وقت موقع آن ميرسد که هر فردي از بشر دانا گردد بآنچه از اول عمر تا آخر عمر خود کرده.

### سخنان مفسرين در توجیه ما قدمت و اخرت

(۱) ما قدمت آنچه در اول عمر کرده و اخرت آنچه در آخر عمر کرده از فرائض و واجبات و آنچه ترک کرده (عکرمه) (۲) آنچه در پيش فرستاده از فرزندان تا شفيع او باشند و آنچه تأخير انداخته (۳) آنچه مقدم انداخته از صدقات و آنچه تأخير انداخته از برکات (۴) ما قدمت آنچه مقدم انداخته از خير يا شرّ و اخرت و آنچه عقب انداخته از سنت حسنه يا سيئه. (عبد الله مسعود) ما قَدَّمْتُ وَأَخَّرْتُ تقدّم و تأخّر بچهار معنی آمده اول بمعنی تقدّم و

صفحه : ۳۶

تأخّر زمانی مثل اینکه گویند فلان مطلب قدیمی است یعنی در زمان پیشینیان واقع گردیده دوم تقدّم باعتبار شرف و فضیلت است گویند فلان کس در شرافت و فضیلت پیشی گرفته سوم لفظ واحد که تقدّم دارد بر اعداد که بدون یک دو و سه معنی ندارد (چهارم) تقدّم مبدء وجود واجب الوجود بر تمام موجودات و ممکنات چنانچه در مقام ستایش او گویند يا (قدیم الاحسان) لکن تقدّم و تأخّر نسبت بزمان و زمانیات شایع و در عرف متداول است راجع بزمان مثل قوله تعالی در سوره يس وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ و اشاره بمعنی دوم دارد قوله تعالی قَدَّمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ يعنی آنان در فضیلت سبقت دارند شاید اشاره بمعنی سوم دارد لَبِئْسَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُمْ أَنْفُسَهُمْ و شاید اشاره بمعنی چهارم دارد قوله تعالی لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ چنانچه در توجیه آیه گفته اند لا تقدّموا يعنی در قول و حکم بر خدا سبقت نگیرند چون قول و حکم او بر هر چیزی سبقت دارد و در اینکه آیه ما قَدَّمْتُ وَأَخَّرْتُ مقصود تقدم و تأخّر زمانی است حرفی نیست لکن در اینکه در موقع ظهور قیامت نفس بچه چیز عالم ميگردد.

شاید اشاره باین باشد که در آن وقت چیزی از اعمال و افعال و صفات و ملکات انسان مفقود نمیگردد و صحیفه نفس بشری مبرز و ظاهر میگردد زیرا که اول عمر تا آخر در آنجا یکی میگردد آنچه کرده و آنچه را در خود اندوخته از ملکات حمیده و نکوهیده

حتی آنچه گفته و شنیده و باعضاء و جوارح خود عمل نموده از کردنیها و گفتنیها و آنچه در باطن مخفی گردانیده از عقاید صحیح و فاسد از اول عمر تا آخر از خوب و بد تماما بدون کم و زیاد بیک صورت فعلی وحدانی در نظر وی حاضر میگردد و در آن وقت علم آدمی بکرده‌های خود چنین است که گویا همان وقت مشغول بآن عملیات است یَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا زیرا که عالم قیامت عالم حقیقت و عالم فعلیت است پرده و حجابی در بین نیست قوه و استعداد بر عمل مفقود گذشته و آینده و مقدم و مؤخر که لازمه عالم دنیوی است در آنجا

صفحه : ۳۷

معنی ندارد اول و آخر یکی میگردد ماه و خورشید با هم جمع میگردند (وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ) شاهد بر اینکه است و إِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ دلیلی بر اینکه است که روح و بدن مرتبط بهم میگردند بلکه یکی میشوند یا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا عَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ، الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ آن وقت خطاب عتاب آمیز میرسد ای انسان چه چیز تو را فریب داد و مغرور گردانید پیروردگار کریم آن خدای کریمی که اعضای تو را تسویه نمود و اطراف بدن تو را معادل و مساوی یکدیگر گردانید و اندام تو را راست و مستقیم قرار داد و تو را بصورت انسانی که بهترین و زیباترین صورتهای است بآنطوری که حکمت الهی خودش اقتضا مینمود ترکیب گردانید.

گویا خدای کریم تعلیم مینماید بنده گنهکار خود که پس از اینکه سؤال که چه چیز تو را مغرور نمود در پاسخ گوید کرم تو یا کریم مرا مغرور نمود چون میدانستم تمام موجودات مشمول رحمت تو میباشند و رحمت تو بر غضبت سبقت دارد و میدیدم انواع و اقسام نعمتهایی که برای گناهکاران مهیا نموده بودی و آنان را مهلت دادی بلکه خطاهای آنها را پرده پوشی مینمودی و عفو و بخشش و غفاریت تو بدرجه‌ای بود که بتوسط پیمبر اکرم خطاب مهر آمیز بگنهکاران نمودی قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا (۱) وقتی آدم گنهکار ببیند که با تقصیر و خطاکاری از راه فضل و احسان اینکه طور وی را پذیرفته و در آیه یا عِبَادِيَ الَّذِينَ بَوَّأْتَهُمُ الْبَأْسَ بوی عبد خطاب شده اینکه بود که جهل و بیخردی و غلبه قوای طبیعی از یک طرف و تدلیسات شیطانی از طرف

(۱) سوره زمر آیه ۵۴. خطاب برسول اکرم (ص) است که بگو ای بندگان من کسانی که اسراف نمودند بر نفسهای خودشان مأیوس نباشید از رحمت خداوند محققا خداوند تمام گناهان را می‌آمرزد

صفحه : ۳۸

دیگر مرا مغرور نموده و بر آن داشت که عصیان ورزم و اوامر خدای کریم را مخالفت نمایم آری مغرور شدن بکرم الهی یکی از تسویلات نفسانی و دامهای شیطانی بشمار میرود که انسان را فریب داده و چشم و گوش وی را بسته نگاه داشته و امید بکرم و بخشش الهی را روپوش خطاهای خود گردانیده در صورتی که اگر قدری بخود آید میفهمد دروغ میگوید اصلا امیدوار بکرم و رحمت الهی نیست زیرا الطاف الهی از رحمت و کرم و بخشش محل قابل میخواهد کسی که امیدوار بچیزی شد البته در مقام برمی آید که آن را بخود جذب نماید چگونه ممکن است انسان امیدوار بکرم حق تعالی باشد و خود را در معرض سخط و غضب او قرار دهد چطور شد اسماء و صفاتی که دلالت بر فضل و احسان و رحمت الهی دارد در نظر می‌آورد و نفس و شیطان بوی القاء میکنند خدا کریم است و هیچ متوجه باسما و صفات مقابل او نیست اگر خود را برآفت و کرم ستوده در مقابل آن خود را بقهاریت و شدید العقاب نیز معرفی نموده و همین طوری که بهشت دار کرامت او است جهنم نیز دار غضب او است انسان بایستی



همیشه بین خوف و رجا باشد چنانچه در احادیث معصومین علیه السّلام اشاره بآن نموده‌اند که خوف و رجا مثل دو کفه میزان باید مقابل یکدیگر باشند سعادت‌مند کسی است که در عین حال خوف امیدوار بکرم الهی است و در عین امیدواری بکرم او خائف و ترسناک از غضب او است کَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالَّذِينَ دِينٌ فِيهِ لَعْنٌ لِّمَنْ كَفَرَ مِنْهُمْ إِذَا تَدَايَيْتُمْ بِهِ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَ نِزْرٌ فِيهِ عَذَابٌ مُّهِينٌ وَ نِزْرٌ فِيهِ عَذَابٌ مُّهِينٌ وَ نِزْرٌ فِيهِ عَذَابٌ مُّهِينٌ وَ نِزْرٌ فِيهِ عَذَابٌ مُّهِينٌ

در مورد ارث فرموده مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يُوصِي بِهَا أَوْ دِينَ كَمَا كَانُوا يَتَّبِعُونَ وَ نِزْرٌ فِيهِ عَذَابٌ مُّهِينٌ وَ نِزْرٌ فِيهِ عَذَابٌ مُّهِينٌ وَ نِزْرٌ فِيهِ عَذَابٌ مُّهِينٌ وَ نِزْرٌ فِيهِ عَذَابٌ مُّهِينٌ

عبادت نیز استعمال شده و نیز در کلام الله دین

صفحه : ۳۹

در شریعت و ملت بسیار آمده قوله تعالى وَ مَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَ جَهَّهَ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ وَ مَثَلُ قَوْلِهِ تَعَالَى يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ يُعْنَى غَلَوْا نَكُنْتُمْ بِرِئَاسَةِ اللَّهِ فِي الْأُمَمِ وَ نِزْرٌ فِيهِ عَذَابٌ مُّهِينٌ وَ نِزْرٌ فِيهِ عَذَابٌ مُّهِينٌ وَ نِزْرٌ فِيهِ عَذَابٌ مُّهِينٌ وَ نِزْرٌ فِيهِ عَذَابٌ مُّهِينٌ

نیز معاد و قیامت را دین نامیده مالکِ يَوْمِ الدِّينِ وَ ظَاهِرًا مَقْصُودَ بِاللَّذِينَ فِيهِ عَذَابٌ مُّهِينٌ وَ نِزْرٌ فِيهِ عَذَابٌ مُّهِينٌ وَ نِزْرٌ فِيهِ عَذَابٌ مُّهِينٌ وَ نِزْرٌ فِيهِ عَذَابٌ مُّهِينٌ

بمناسبت آنکه قیامت دار جزا و مجازات است آن را دین نامیده (کَلَّا) کلمه اضراب است و بیانات بالا را تأیید مینماید یعنی چنین نیست که گمان کرده‌اند بلکه سبب غرور آنان اینکه است که تصدیق بروز قیامت ندارند و پیمبران را تکذیب مینمایند.

شاید اشاره باین باشد که سبب غرور آنها نه کرم الهی است بلکه سبب آن عدم ایمان و اذعان بروز جزا است که آنها گستاخانه‌وار مخالفت مینمایند و بغرور نفس و اغواء شیاطین گمراه گردیده‌اند وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ كِرَامًا كَاتِبِينَ يَعْلَمُونَ مَا تَفَعَّلُونَ وَ نِزْرٌ فِيهِ عَذَابٌ مُّهِينٌ وَ نِزْرٌ فِيهِ عَذَابٌ مُّهِينٌ وَ نِزْرٌ فِيهِ عَذَابٌ مُّهِينٌ وَ نِزْرٌ فِيهِ عَذَابٌ مُّهِينٌ

القرآن گفته کرم وقتی نسبت بحق تعالی داده شود اسم انعام و احسان او است مثل فَإِنَّ رَبِّيَ غَنِيٌّ كَرِيمٌ وَ نِزْرٌ فِيهِ عَذَابٌ مُّهِينٌ وَ نِزْرٌ فِيهِ عَذَابٌ مُّهِينٌ وَ نِزْرٌ فِيهِ عَذَابٌ مُّهِينٌ وَ نِزْرٌ فِيهِ عَذَابٌ مُّهِينٌ

افعال حمیده او است و باعتبار افعال نیک و اعمال نیکویی که از وی ظهور و بروز مینماید او را کریم نامند مثل کسی که در راه جهاد انفاق مال میکند یا در موارد دیگر خالصا لوجه الله انفاق مال میکند و نیز هر چیزی که در مرتبه خود کامل گردید آن را کریم نامند مثل قوله تعالى إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ وَ نِزْرٌ فِيهِ عَذَابٌ مُّهِينٌ وَ نِزْرٌ فِيهِ عَذَابٌ مُّهِينٌ وَ نِزْرٌ فِيهِ عَذَابٌ مُّهِينٌ وَ نِزْرٌ فِيهِ عَذَابٌ مُّهِينٌ

در مقام اعتراض و رد منکرین روز معاد بر آمده که چگونه توانید انکار معاد نمائید در صورتی که بر شما حفظه و ملائکه نویسنده گماشته شده و آنان

صفحه : ۴۰

کریمانند دبیرانند نویسندگان حافظ و نگهبان اعمال و افعال شمایند و در قیامت شاهد بر اعمال بندگانند.

نظیر اینکه آیه آیات دیگری است مثل قوله تعالى وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَ يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً قَوْلُهُ تَعَالَى إِذِ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشَّمَائِلِ قَعِيدٌ، مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ (۱) از اینکه آیات بضمیمه بعض احادیث چنین استفاده میشود که دو دسته ملائکه برای نویسندگی اعمال انسان مهیا شده‌اند یک دسته در طرف راست و دسته دیگر در طرف چپ ملائکه دست راست که وظیفه آنان ضبط اعمال خوب است بمجرد آنکه عمل خوبی از انسان سر زد چنانچه قرآن خبر میدهد بده برابر می‌نویسند و ملائکه طرف چپ در نوشتن تأخیر می‌اندازند که شاید متنبه گردد و توبه کند اگر نکرد آن خطا و گناه را بقدر خودش می‌نویسند ثبت مینمایند.

و شاید مقصود از نوشتن همان ضبط نمودن و ثابت داشتن است نه نوشتن بطور معهود و متعارف بین مردم زیرا نوشتن همان ثابت بودن و مستقر داشتن است مثل آنجا که فرموده كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ كِتَابٌ فِيهِ عَذَابٌ مُّهِينٌ وَ نِزْرٌ فِيهِ عَذَابٌ مُّهِينٌ وَ نِزْرٌ فِيهِ عَذَابٌ مُّهِينٌ وَ نِزْرٌ فِيهِ عَذَابٌ مُّهِينٌ

و مستقر داشتن است (اعتراض) نظر بآن آیه که فرموده وَ إِن تَبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ أَنِجْهُ مَنْ ظَاهِرٌ وَ نِزْرٌ فِيهِ عَذَابٌ مُّهِينٌ وَ نِزْرٌ فِيهِ عَذَابٌ مُّهِينٌ وَ نِزْرٌ فِيهِ عَذَابٌ مُّهِينٌ وَ نِزْرٌ فِيهِ عَذَابٌ مُّهِينٌ

گرداند از اعمال و آنچه را مخفی دارد حساب آن نزد خدا معلوم و مضبوط است دیگر چه حاجتی است که ملائکه‌ای بگمارد برای



ثبت و ضبط اعمال (پاسخ) گوئیم چون ناموس خلقت بر اینکه استوار گردیده که برای انجام دادن هر چیزی اسباب و معدّات و وسائل و مقرراتی مهیا نموده و هر چیزی را معلق

(۱) سوره ق آیه ۱۶. چون فرا گیرند آن دو فرا گیرنده از طرف راست و از طرف چپ نشسته سخنی تلفظ نمیشود مگر آنکه نزد او است نگهبانی آماده

صفحه : ۴۱

بر چیز دیگری گردانیده و سلسله علل و معلولات را مترتب بر یکدیگر قرار داده و معدّات و شرایطی در بین نهاده اینکه است که در ثبت و ضبط اعمال بنی آدم ملائکه‌ای گماشته که در قیامت شاهد و گواه اعمال و افعال وی باشند. در بعض احادیث دارد که وظیفه (کرام الکاتبین) فقط ضبط اعمال و افعال جوارح آدمیانند نه اعمال قلب زیرا که قلب خزینه خدا است کسی را بر آن تسلطی نیست خصوصاً قلب مؤمن که فرمود (قلب المؤمن عرش الرحمن)

و شاید صحیفه اعمال همان نفس یعنی روح و روان آدمی باشد که بتوسط ملائکه عمال هر عملی از اعضاء صادر میگردد از گفتار و کردار خوب یا بد آن گماشتگان در لوح نفس ضبط و نقش مینمایند و اینکه همان صحیفه اعمال است که روز موعود حاضر میگردد وقتی آدم خطاکار آن را ببیند گوید یا ویلتنا ما لهذا الكتاب لا یغادر صغیرة ولا کبیرة إلا أحصاها و وجدوا ما عملوا حاضراً) إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ، وَإِنَّ الْفَجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ، یصلونها یوم الدین محقق و معین است که نیکوکاران هر آینه در نعمتند و محققاً فجار و بدکاران در جهنم و جایگاه آنان در قیامت جحیم است.

ابرار جمع بر و بر در لغت بمعنی توسعه آمده و باین اعتبار بیابان وسیع را عرب بر مقابل بحر یعنی دریا گوید و هر عمل نیکی را بر گویند و گاهی بر نسبت بخدا داده شده مثل قوله تعالی إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ و گاهی نسبت بخلق داده میشود مثل قوله تعالی وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ، بر، نسبت بحق تعالی بمعنی ثواب و عطا و احسانست و نسبت بعبد اطاعت و عمل نیکو است و نیز، بر، نسبت بانسان در دو معنی گفته میشود یکی راجع باعتقادات مثل قوله تعالی لیس البرّ أن تولّوا و جوهکم قبل المشرق و المغرب و لکن البرّ من آمن بالله و الیوم الآخر و دیگر بر راجع باعمال نیک مثل قوله تعالی لَن تَنَالُوا البرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ در آیات سوره بقره صفات ابرار را مفصلاً بیان فرموده و مختصر بیانی در

صفحه : ۴۲

آنجا نموده‌ایم مراجعه بآن جا شود چنانچه گفته شد (ابرار) جمع برّ است و برّ بر کسی صادق آید که تمام یا اکثر افعال و اعمال وی بفرموده عقل و روی میزان شرع انجام گیرد چنین کسی از نعمتهای اخروی بلکه دنیوی برخوردار است زیرا آدمی که بتمام معنی نیکو کار باشد علاوه بر آنکه در قیامت در جایگاه قرب الهی متمم بنعمتهای بینهایت است در دنیا نیز در اثر نیکی عمل کارهای وی آسان میگردد و چون او رو بخدا دارد تمام موجودات که جند حق و لشکر اویند در واقع مطیع و فرمانبر او میگرددند و ما هم عنها بغائبین جهنم هیچوقت از فجار که شاید مقصود کفار باشند غائب و جدا نیست البته بایستی چنین باشد زیرا نظر بکفر و شرّ که در آنان رسوخ نموده در جهنم واقعند و جهنم محیط بر آنها و در آن محصور گردیده‌اند کجا جهنم از آنها غائب و دور میگردد بلکه آن بدبختان و سیه روزگاران در محاط جهنم واقعند و إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ و ما أدراک ما یوم الدین، ثمّ ما أدراک ما یوم الدین، یوم لا- تملکک نفس لِنفس شئیاً خطاب بر رسول اکرم خود فرموده و اشاره بعظمت و بزرگی روز قیامت دارد که به (ماء)

استفهامی که در مقام تعجب آرند سؤال نموده و گویا فرموده‌ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم تو با احاطه علمیه‌ای که داری چه میدانی که آن روز قیامت چه روز عظیمی است و تکرار برای تأکید و اشاره باهمیت چنین روزی است بعد در مقام عظمت آن روز برآمده که آن روزی است که هیچ نفس مالک چیزی نیست که بتواند برای خود یا دیگران کاری انجام دهد زیرا تمام معدّات و اسبابی که در عالم دنیا از روی حکمت و نظام مقرر گردیده از بین می‌رود و بطوری از انسان سلب مالکیت می‌گردد که حتی دیگر مالک نفس خود هم نیست و اعضا و جوارح نیز از اختیار

صفحه : ۴۳

در قیامت مالکیت برای کسی باقی نمی‌ماند و بیان لمن الملک وی بیرون می‌روند و آنجا که حکم الهی صادر گردد بر علیه او شهادت دهند و در وصف آن روز است **الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَحَتَّىٰ فِي رُءُوسِهِمْ** در آن روز کسی قدرت بر شفاعت ندارد مگر کسی را که خدا اذن بدهد (من يشفع شفاعته الا باذنه) **وَالْأُمُورُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ الْفَوْزُ** (و الامر) الف و لام استغراق است یعنی در آن روز فناء مطلق پدیدار می‌گردد و خودیّت و استقلال و مالکیت و تمکن برای احدی باقی نمی‌ماند و سبب و مسببات از بین می‌رود و قضاوت و حکومت بشر دیگر نفوذ ندارد و تمام امور بلا- واسطه راجع بحق تعالی می‌گردد آن وقت است که جای دارد خطاب قهاریت از مصدر جلال احدی صادر گردد **لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ** و تمام موجودات بزبان حال و قال گویند **اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ**

صفحه : ۴۴

## سوره المطففين

### اشاره

مکیه و هی ست و ثلاثون آیه سوره المطففين مکی است در مکه فرود آمده و سی و شش آیه و یکصد و شصت و نه کلمه و هفتصد و سی حرف است و از ابی بن کعب نقل میکنند که ابو امامه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنین حدیث نموده که هر که سوره المطففين را بخواند خدای تعالی او را از ریح مختوم در روز قیامت آب دهد (و ریح مختوم) را تفسیر بآب کوثر نموده‌اند و بروایت دیگر اگر بر دینه‌ای خوانده شود محفوظ ماند و از صادق آل محمّد روایت میکنند که هر کس مداومت نماید بر قرائت سوره المطففين در نمازهای فریضه خداوند او را در قیامت از آتش و حساب محفوظ میدارد و مرور نمیکند بر جسر جهنّم.

[سوره المطففين (۸۳): آیات ۱ تا ۳۶]

### اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 وَيَلِّ لِلْمُطَفِّفِينَ (۱) الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ (۲) وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ (۳) أَلَا يَظُنُّ أُولَٰئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ (۴)

لِيَوْمٍ عَظِيمٍ (۵) يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۶) كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَارِ لَفِي سَجِينٍ (۷) وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَجِينٌ (۸) كِتَابٌ مَرْقُومٌ (۹)  
 وَيَلِّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۱۰) الَّذِينَ يُكَاذِبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ (۱۱) وَمَا يُكَاذِبُ بِهِ إِلَّا كُلٌّ مُعْتَدٍ أَثِيمٌ (۱۲) إِذَا تَتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ

الأولین- (۱۳) کَلَّا بَل رَانَ عَلٰی قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ- (۱۴)

کَلَّا- إِنَّهُمْ عَنِ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَّحْجُوبُونَ- (۱۵) ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ- (۱۶) ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ- (۱۷) کَلَّا- إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ- (۱۸) وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ- (۱۹)

کِتَابٌ مَّرْقُومٌ- (۲۰) يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ- (۲۱) إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ- (۲۲) عَلٰی الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ- (۲۳) تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ- (۲۴) يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ- (۲۵) خِتَامُهُ مِسْكٌَ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ- (۲۶) وَمِرَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ- (۲۷) عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ- (۲۸) إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ- (۲۹)

وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَرُونَ- (۳۰) وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ- (۳۱) وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ- (۳۲) وَمَا أُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ- (۳۳) فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ- (۳۴) عَلٰی الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ- (۳۵) هَلْ تُؤْتِبُ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ- (۳۶)

صفحه : ۴۵

### (ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص  
وای بحال کم فروشان،  
کسانی که وقتی بکیل (یا وزن) از مردم میگیرند تمام میگیرند،  
و وقتی بکیل یا وزن بمردم میفروشد کم میدهند،  
آیا آنان گمان نمیکنند (و معتقد) نیستند که در قیامت مبعوث میگردند،  
و آن روز بسیار بزرگی است،  
و آن روزیست که تمام مردم در حضور پروردگار میایستند برای حساب،  
اینطور نیست که گمان کرده‌اید بلکه نامه اعمال فجّار و اشقیا در سجین است،  
تو چه میدانی که سجین چیست،  
کتابی است که (بقلم حق) نوشته شده  
وای در آن روز بحال تکذیب کنندگان،  
کسانی که منکر قیامتند  
و انکار ندارند بقیامت مگر آنان که سرکش و گنهکارند،  
و آنها کسانی میباشند که وقتی که آیات قرآنی بر آنان خوانده می‌شود گویند اینکه افسانه پیشینیان است،  
اینطور نیست بلکه

صفحه : ۴۶

قلبهای آنان زنگ گرفته بسبب اعمال بدی که کسب کرده‌اند،  
اینطور نیست بلکه آنها در آن روز (قیامت) از پروردگار خود محجوبند،  
پس از آن با آتش جهنم میافتند،

پس از آن بآنان میگویند اینکه جهنمی است که شما انکار مینمودید، نه چنین است البته کتاب نیکوکاران در علین است، و تو چه دانی که علین چیست کتابی است نوشته شده، که مشاهده میکنند آن را نزدیکان (برحمت الهی) محققا نیکوکاران در نعمتند، و بر تختهای عزت تکیه زده‌اند، و از رخسارشان طراوت و نورانیت بهشتی پدیدار است و بآن شناخته میشوند و میآشامند از کوزه‌های سر مهر بهشتی، که آن جامها را بمسک مهر زده‌اند و بایستی رغبت کنند رغبت کنندگان، و آن آبی است که از حوض کوثر گرفته شده، چشمه‌ای است که میآشامند از آن نزدیکان و مقربان (بحضرت احدیت) و مردمان گنهکار باشخاص با ایمان میخندند، و هر گاه از آنها میگذرند با چشم اشاره میکنند، و وقتی بر میگردند نزد کسان خود میخندند و وقتی مؤمنین را دیدند گفتند هر آینه اینها گمراه گردیده‌اند، و ما بدان را موکل و نگهبان مؤمنین قرار نداده‌ایم، پس روز قیامت مؤمنین کفار را مضحکه میکنند، آن وقتی که بر تختهای بهشتی تکیه زده‌اند و کفار را مینگرند، و گویند آیا پاداش کفار داده میشود.

### (توضیح آیات)

### اشاره

وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ، وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ در قرآن لفظ ویل بسیار آمده مثل فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ وَوَيْلٌ لِّكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَوَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ و امثال اینکه آیات در کلام الله بسیار است و کلمه ویل در لغت بمعنی وای در فارسی است که در موقع وقوع بلا و آفات

صفحه : ۴۷

آرند و در موقع شدت بلا و مصیبات گویند (واویلا) بعض مفسرین گویند (مطففین) را بصیغه تفعیل آورده‌اند و اشاره بکثرت عمل کم فروشان دارد.

(ویل) مبتداء (للمطففین) خبر مبتداء یعنی وای بحال کسانی که در موقع خرید جنس تمام میگیرند و در موقع فروش در وزن و کیل

کم میکنند.

در شأن نزول آیه گویند عادت اکثر کسبه اهل مدینه چنین بوده که هر یک از آنان مثل زمان حالیه ما دو میزان تهیه مینموده یکی تمام و یکی ناقص در موقع خرید جنس بآن میزان تمام میگرفته و در موقع فروش بآن میزان یا کیل ناقص میداده.

عبد الله بن عباس از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم حدیث میکند که فرموده پنج چیز پنج چیز گفتند یا رسول الله آن پنج چیز کدام است که پنج چیز باشد فرمود هیچ مردمی نیستند که نقض عهد کنند مگر آنکه خدای تعالی دشمن را بر آنان مسلط گرداند و هیچ مردمی نیستند که قضاوت کنند و حکمی صادر نمایند غیر از آنکه نازل شده مگر آنکه فقر در بین آنان شایع گردد و هیچ نشود که فاحشه کاری در مردم شیوع نماید مگر آنکه مرگ بر آنها مسلط گردد و هیچ مردمی نباشند که در کیل و وزن کم کنند مگر آنکه گیاهان و حبوبات زمین کم گردد و هیچ مردمی نباشند که منع زکاة کنند مگر آنکه باران برای آنان کم گردد.

از مالک دینار چنین نقل میکنند که گفته مرا همسایه‌ای بود بیمار شد بعیادتش رفتم در حال نزع بود همی فریاد میزد که دو کوه آتش بروی من می‌آید من گفتم اینکه خیال و هذیان است گفت نه حقیقت است من دو میزان داشتم یکی کم و یکی زیاد بمیزان کم میفروختم بمیزان زیاد میگرفتم من خود میدانم اینکه می بینم جزای عمل من است.

از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چنین روایت میکنند که حضرتش وقتی از قضاوت فارغ میشد بیازار کوفه میرفت و میگفت (یا ایها الناس اتقوا الله و اوفوا

صفحه : ۴۸

الکیل و المیزان بالقسط و لا تبخسوا الناس اشیائهم)

(تفسیر ابو الفتح) (ألا - یظنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ، لِيَوْمٍ عَظِيمٍ، يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ - مفسِّرین (یظنُّ) در آیه را حمل بر علم کرده‌اند که آیا کم فروشان علم بمبعوث شدن ندارند لکن آیه را بظاهر گذاشتن مناسب تر بنظر می‌آید که ظن در اینجا بمعنی گمان باشد و شاید مقصود اینکه باشد آنهایی که مرتکب چنین عملی می‌باشند اعمال آنان گواهی میدهد که یقین بروز جزا ندارند و گویا در مقام تویخ و سرزنش برآمده که یقین ندارند آیا گمان و مظنه هم ندارند و احتمال نمیدهند که شاید چنین روزی که تمام پیمبران خبر داده‌اند و عقل خود انسان نیز گواه بر آن است واقع گردد.

پس از آن در مقام عظمت آن روز برآمده که روز قیامت روزی است که مردم ایستادگی و قیام می‌نمایند برای حضور نزد پروردگار عالمیان و شاید بمناسبت همین ایستادگی و قیام افراد بشر است برای حساب که یکی از اوصاف آن روز را قیامت نامیده زیرا قیام بمعنی ایستادگی است قیام در چند معنی استعمال شده: اول ایستادن شخص و آن دو قسم است باختیار یا بتسخیر که چیز دیگری را بیای دارد و اشاره بمعنی اول دارد یعنی قیام باختیار قوله تعالی «مَنْ هُوَ قَانِتٌ أَنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا»<sup>۱</sup> و نیز قوله تعالی «الَّذِينَ يَذُكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ» اینکه آیه در وصف مؤمنین است که آنان در همه حال بذکر خدا مشغولند و اشاره بمعنی دوم قیام بتسخیر دارد

(۱) سوره الزمر آیه ۱۲ تمام آیه يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَ يَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ آیا کسی که در اوقات شب بیای می‌ایستد برای عبادت در حالی که ایستاده و سجده کننده است و می‌ترسد از آخرت و امیدوار برحمت پروردگار خودش میباشد آیا کسانی که میدانند مساوی می‌باشند با آنهایی که نمیدانند محققا صاحبان عقل متذکر و متنبه می‌گردند

صفحه : ۴۹

قوله تعالی ما قَطَعْتُمْ مِنْ لَيْنِيهِ أَوْ تَرَ كُتْمُوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ (۱) دوم از اقسام قیام مراعات و حفظ و نگاه داری چیزی است و اشاره باین معنی دارد قوله تعالی یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ (۲) و قوله تعالی أَمَّنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ سوم قیام بمعنی ایستادگی و عزم بر چیزی و اشاره بهمین معنی دارد قوله تعالی إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ يَتَّبِعُونَ الصَّلَاةَ و امثال اینکه آیات که امر بحفظ نماز و ایستادگی و عزم بر آن است.

آری هر کس در ایام زندگانی دنیا قیام نماید یعنی در مقام توحید و عبودیت و ایمان و تقوی با استقامت و متانت در مقام بندگی استوار گردد و نفس و شیطان بر وی غالب نگردد و وی را بزمین زند مستقیماً اینکه جاژه بر خطر را پیموده سر انجام آن منتهی بجوار قرب رب العالمین میگردد و در محل قرب قیام مینماید و آن روزی است که ارواح عود مینماید باجسامشان و از قبرها بمیعاد پروردگارشان میشتابند و آن مقام هیبت است که چنان هیبت و عظمت الهی مردم را فرا میگیرد که کسی قدرت بر تکلم ندارد مگر کسی را که خدا اذن دهد و چنانچه از احادیث استفاده میشود مدت ایستادگی مردم برای حساب مختلف میگردد بحسب اختلاف اعمال و افعالشان در بعض احادیث چهل سال تعیین میکنند در بعض دیگر سی سال در باره مؤمن با تقوی بقدر نماز واجبی که در دنیا مینموده حساب او طول می کشد بلکه نسبت بیعضی دارد که بی حساب وارد بهشت میگردند و بعضی بی حساب وارد جهنم میشوند.

(۱) سوره الحشر آیه ۵ یعنی آنچه قطع نمودید یا کنید از درخت خرما یا باقی گذارید ایستاده باصل و ریشه خود پس باذن خدا چنین عمل کردید

(۲) سوره نساء آیه ۱۳۴ خطاب بمؤمنین است که ای کسانی که ایمان آورده‌اید ایستادگی کنید بعدل و میانه روی در همه امور مراعات نمائید که آنها گواهان و حاضرانند نزد خدا

صفحه : ۵۰

در بعض احادیث است موقعی که میزان عدل پروردگار برپا میگردد و مردم را برای محاکمه حاضر میگردانند از عمر و جوانی سؤال میشود از مال و مکت که از کجا آوردی و در چه مصرف خرج نمودی.

آری در دادگاه الهی مردم میایستند و پس از انکشاف و بروز و ظهور اعمال و افعال از آنچه گفته و شنیده و دیده و عمل کرده و آنچه در باطن خود اندوخته و پنهان گردانیده از معارف و صفات و ملکات نفسانی و پس از پرسش از اداء حقوق و مظالم از حقوق الهی و حقوق خلق که بر گردن وی ثابت است حتی حقوقی که راجع ببدن و قوای خود انسان است و نعمتهایی که بوی داده شده از مشاعر و قوای روحانی و جسمانی و مال و ثروت و مقام که بایستی پای میزان عدل پروردگار از یک یک آنها جواب دهد که اینکه هایی که بتو بخشودیم از کجا آوردی و در چه چیز مصرف نمودی و چگونه شکر گذاری ولی نعمت خود نمودی و هر کس هر ظلم و تعدی بر وی وارد شده در آن دادگاه مطالبه مینماید و ظالم بایستی از غرامت آن برآید.

آن وقت حکم عادلانه از مصدر عدل پروردگار صادر میگردد و هر کس آنچه لایق او است اگر از سعادت و نیکوکاران باشد کرامات و تفضلات غیر متناهی در باره او اجرا میگردد و اگر از اشقیاء و گنه کاران باشد اگر لطف و بخشش الهی شامل حالش نشود در بدترین حال در عذاب گرفتار میگردد کَلِمًا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ، وَ مَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينٌ، كِتَابٌ مَرْقُومٌ، کَلِمًا، کلمه اضراب و ردع است نه چنین است که کفار و فساق گمان میکنند که آنچه خطا و خیانت کاری میکنند ثبت و ضبط نمیگردد بلکه کتاب و ثبت اعمالشان در سجین محفوظ است سجین مأخوذ از سجن است و سجن بمعنی زندان و محل مجازات است قوله تعالی

حکایه از یوسف که گوید رَبِّ السِّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي در جای دیگر لَيْسَ جُنَّتَهُ حَتَّى حِينَ و امثال اینکه آیات در قرآن بسیار آمده که سجین آن

صفحه : ۵۱

محلّی است که برای مجرمین آماده شده و سجین در مقابل علیین اشاره بمقام پست فجّار و کفار و مجرمین دارد

### (سخنان مفسرین راجع بسجین)

(۱) سجین اسم کتابی است که اعمال کفار در آن ضبط گردیده (حسن) (۲) در کتاب کفار نوشته شده که آنان در سجین میباشند و سجین در طبقه هفتم زمین است (ابن عباس و مجاهد و قتاده) (۳) ضحاک از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکند که سجین زیر زمین هفتم است و بروایت ابو هریره حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده سجین نام کتاب اعمال کفار است (۴) شمر بن عطیه چنین گفته ابن عباس آمد نزد کعب الاخبار و از معنی اینکه آیه إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ سؤال نمود کعب الاخبار گفت وقتی روح کافر گرفته میشود ملائکه او را با آسمان میبرند آسمانها او را قبول نمیکنند فرود میآید بزمین زمین نیز او را قبول نمیکنند همی پائین میبرند تا بزمین هفتم سجین است که آنجا منزل و محل شیاطین است و معنی سجین نام کتاب کفار است.

(تفسیر مجمع البیان) برای وضوح آیه مختصری از تفسیر کبیر را ترجمه مینمایم:

خداوند جریان امور عالم را مرتب نموده مطابق آنچه بین رعایا و سلاطین و بزرگانشان جریان دارد همین طوری که بهشت را معرفی کرده و آن را موصوف نموده بعلو و صفا و وسعت و حضور ملائکه مقربین نظر به اینکه تمام اینها از صفات کمال و عزت و شوکت بشمار میرود همین طور جهنّم را معرفی نموده بسجین اشاره به اینکه آن مرتبه سفلی و ظلمت و ضیق و ذلت و حضور شیاطین است و چون کتاب ابرار و نیکوکاران را موصوف نموده بعزت جایگاه آن را علیین نام نهاده یَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ و چون کتاب فجّار و بدکاران را موصوف نموده بذلت و پستی و حقارت جایگاه

صفحه : ۵۲

آن را سجین نامیده.

(پایان) خلاصه چون سجین مأخوذ از سجن و سجن بمعنی زندان است و نیز سجین را چون در مقابل علیین آورده اشاره بمقام پست فجّار دارد و حدیثی که از حضرت رسول نقل شده که فرمود سجین زیر زمین هفتم است اشاره بهمین است که مرتبه روحانی کفار بقدری تنزل دارد که در زیرین طبقه زمین فرود می آید.

و چنانچه گفته شد ظاهرا صحیفه اعمال انسان همان نفس او است که شاید همان مقصود از کتاب باشد که عملیات و اخلاقیات و عقاید و ملکات آنچه از وی ظاهر گردیده و آنچه در باطن مستور و پنهان داشته و بتوسط کرام الکاتبین در لوح نفس انسانی یا گوئیم در روح و روان بشری ثبت و ضبط گردیده.

پس باین مناسبت ممکنست آیه را اینطور توجیه کنیم که نفس فجّار و کفار یعنی روح و حقیقت آنان بکیفر اعمالشان چنانچه در دنیا خود را در غل و زنجیر طبیعت محبوس گردانیده در قیامت که محل بروز و ظهور حقایق است جایگاه چنین اشخاصی سجین است و حدیث ابو هریره که در بالا گفته شد که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود سجین نام کتاب اعمال کفار است



اینکه توجیه را تأیید مینماید و اشاره بشدّت خباثت کتاب کفّار دارد چنانچه بطور استفهام و تعجب فرموده و ما أدراک ما سیّجین» کتاب مرقوم کتابی است نوشته شده و ضبط گردیده.

آری چنین است بمردن کتاب نفس انسانی و سبج احوال آدمی بفعلیت اخیر خود رسیده و مهر می گردد و ثبت میشود و در محل خود یا در علیین یا در سجین محفوظ ماند تا موقعی که در عرصه قیامت در معرض نمایش آید و بمرتب ظهور و بروز رسد و آثاری بر آن مترتب گردد.

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ، الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ يَوْمَ الدِّينِ وای در آن روز بحال کسانی که تکذیب انبیا را نمودند کسانی که انکار قیامت و دار جزا کردند و آن را دروغ انگاشتند و بسفرای الهی افترا بستند.

صفحه : ۵۳

وَمَا يُكَذِّبُ بِهِ إِلَّا كُلٌّ مُعْتَدٍ أَثِيمٌ، إِذَا تُلِيَّ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأُولِينَ- تکذیب نمیکند روز جزا را مگر کسی که سرکشی کند از روی تفرعن و تکبر و از حد خود تجاوز نموده و منکر معاد گردد زیرا که اثم کسی را گویند که بسیار گناه کند و معتد کسی را گویند که مراعات حد خود نماید و از رتبه خود تجاوز کند.

در اینکه آیات سه صفت از اوصاف منکرین قیامت را تعداد و شماره مینماید:

(۱) منکرین معاد کسانی میباشند که از حدّ خود تجاوز نموده و طغیان می نمایند و از روی کبر و نخوت منکر معاد میگردند نه از روی دانستگی (۲) انکار معاد نمیکند مگر آدمی که بسیار گناه نموده اشاره به اینکه اثر گناه بسیار اینکه است که قلب را معکوس و چشم دل را کور میگرداند و حقایق بر وی مخفی میگردد و در نتیجه منکر معاد میگردد (۳) منکرین معاد وقتی آیات الهی بر آنان خوانده شود گویند اینکه داستان پیشینیان است کَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ کَلَّا، کلمه اضراب و ردع است رین بمعنی کثافت و چرکی است که روی چیز شریف و لطیف را بگیرد و آن را کدر نماید یعنی نه چنین است که اینان گمان کرده‌اند و منکر آیات الهی و منکر معاد شده‌اند بلکه باعث انکار آنان رین و چرکی و کثافتی است که در اثر شهوت پرستی و پیروی هوی و هوس در قلب آنان تاری گردیده و جلا و روشنی قلب آنها را تبدیل بتاریکی و سیاه گردانیده و در اثر گناه دیگر قابل تجلّی نور معرفت نیستند و از درک حقایق بی نصیب گردیداند (رین) قلب صفت چهارمی است که منکرین معاد متصف بآنند عیاشی بتوسط زراره از ابی جعفر امام محمّد باقر علیه السلام چنین روایت میکند

صفحه : ۵۴

که هر گاه مردی یک گناه کند یک نقطه سیاهی در قلب وی پدید میگردد پس از آن گناه دیگری میکند نقطه دیگری هویدا میگردد همین طور از هر گناهی نقطه سیاهی در قلب پدید میگردد تا آنکه صفحه قلب را فرا گیرد و قلب سیاه می شود تا آنکه مثل یک گوسفند سیاه می گردد و وقتی تمام صفحه قلب سیاه گردید هرگز بر نمیگردد بخیر و بهمین مضامین احادیث بسیار از معصومین و علمای تفسیر رسیده و اس اساس مطلب اینکه است که وقتی انسان مرتکب گناهی گردید شاید در مرتبه اول ملتفت خباثت عمل خود باشد و نیز قدری ترسناک گردد اگر پشیمان شد و توبه نمود اثر گناه از قلبش پاک میگردد و اگر توبه نکرد و ثانیاً مرتکب گردید همین خوف وی کمتر می گردد و هم قبح عمل در نظر وی کمتر میشود و بهمین ترتیب اگر بر عمل قبیح مداومت نمود نفس پرستی ملکه وی می گردد و رسوخ در نفس مینماید و قلب را چرکین می گرداند و عادات و ملکات نکوهیده چنان در اعماق روح او فرو میرود و سراسر قلب را فرا میگیرد و چشم دل وی را کور میگرداند که دیگر اصلاً ملتفت قبح عمل خود نیست بلکه عادات و اعمال خود را نیکو می‌شمارد و شاید مقصود از (رین) در آیه همین باشد زیرا که رین در لغت بمعنی غلبه آمده



و انسان هر گاه دنبال هوی و هوس رفت نفس بهیمی و سبعی بر عقل او غالب میگردد آن وقت عقل مغلوب هوی میشود کَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ (کلا) تأکید همان جمله جلو است حجب و حجاب پرده‌ای است که مانع از رؤیت ما وراء گردد و موارد استعمال آن در قرآن مجید بسیار است مثل و مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحِيًّا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ

صفحه : ۵۵

بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ» (۱) چنین نیست که فجار و منکرین قیامت گمان کرده‌اند و ثابت و محقق است که آنان در آن روز از پروردگارشان در حجاب و پرده‌اند

### سخنان مفسرین در توجیه لمحجوبون

(۱) اینکه هایی که متصف بکفر و فسق گردیده‌اند در قیامت از رحمت و کرامت حق تعالی محجوب گردیده‌اند (حسن و قتاده)  
 (۲) کفار و فساق در قیامت از ثواب پروردگارشان ممنوع میگردند و مقبول و مرضی او نمیباشند (ابی مسلم) (۳) آنان از ثواب خدا و کرامت او محرومند علی علیه السلام (تفسیر مجمع البیان) وقتی آیاتی که راجع بمنکرین معاد و مذمت آنان که در اینجا تذکر داد با هم جمع نمودیم از مجموعش توان استفاده نمود که همین اوصاف ضمیمه سبب رین و سیاهی قلب آنان شده و چنانچه در دنیا چنین آدمی که از فیض معرفت و محبت حق تعالی محروم گشته و سیاهی قلب وی پرده ضخیمی گردیده و مانع از نور معرفت و تجلیات انوار ربوبی گشته و وی را در پرتگاه وادی ظلمت طبیعت سرنگون گردانیده چنین آدمی در قیامت با آنکه روز معاد روزی است که حقایق ظاهر میگردد و پرده طبیعت پاره گردیده و هر چیزی بحقیقت خود تظاهر مینماید در آن روز نیز از تجلیات انوار الهی محروم ماند در احادیث دارد که بین بنده و خدا هفتاد هزار حجاب و پرده نورانی و ظلمانی است شاید مقصود از حجب ظلمانی حجب طبیعت و قوای طبیعی و از حجب نورانی قوای روحانی باشد که همین طوری که انسان در دنیا در حجب طبیعت و زنجیر اوهام که بالاترین آنها نفس پرستی و متابعت هوای نفسانی گرفتار است در قیامت نیز اثر همین پرده‌های ظلمانی نفس پرستی وی را از فیوضات و تجلیات انوار الهی (و النَّظَرُ بوجهه الکریم) محجوب میگردد.

(۱) سوره الشوری آیه ۵ یعنی نسزد بشر را که با خدا سخن گوید مگر بطور وحی یا پشت پرده یا بفرستد بسوی او رسولی که برخصت خدا باو وحی نماید

صفحه : ۵۶

اگر چه رؤیت بچشم سر مخصوص بجسم و جسمانیات است و ذات حق تعالی منزّه از جسم و جسمانیات است اینکه است که رؤیت بچشم سر که مخصوص بجسم است نسبت باو سبحانه محال است نه در دنیا توان بچشم او را دید و نه در آخرت لکن دیدن بچشم دل یعنی معرفت وجدانی که بچندین مرتبه ظاهرتر از دیدن بچشم سر است برای اهل دل که از آن تعبیر بمشاهده و مکاشفه کنند در دنیا نیز برای اهلش میسر است و در آخرت بمنتهی درجه شهود میرسد حضرت امیر علیه السلام در آن حدیث مشهور فرموده

(ما رأیته بمشاهدة الأبصار و لکن رأیته بحقایق الایمان)

ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ، ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ (ثم) را برای تراخی آرند یعنی پس از ارائه کتاب فجار آنان را داخل

جهنم میکنند و ملائکه عذاب شاید موکلین جهنم باشند بآنها گویند اینکه جهنمی است که پیمبران و سفرای الهی گوشزد شما نمودند و شما دانسته یا ندانسته آنان را تکذیب نموده و نسبت دروغ بآنها دادید.

كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ پس از آنکه صفات نکوهیده کفار و اعمال زشت آنان و نتایج و آثاری که در قیامت بر اعمال آنان مترتب میگردد بیان فرمود در مقابل اوصاف ابرار و نیکو کاران نتایج اعمال آنان را نیز توضیح میدهد (کلاً) نه چنین است که منکرین معاد گمان کرده‌اند که کتابی نیست حسابی نیست و گمان میکنند انسان (اذا مات فات) بلکه صحیفه نفس بشر ثبت و ضبط است و همین طوری که صحیفه اعمال کفار در سجین که پست‌ترین و نازل‌ترین مراتب جای دارد کتاب ابرار و نیکوکاران در درجات عالیه معزز و محترم است.

در لغت علو و عالی مقابل و ضد سفلی و دانی است در سوره یونس آیه ۸۳ إِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ خدای تعالی در مقام اعتراض به

صفحه : ۵۷

بابلیس فرمود أَسْتَكْبِرْتُمْ أَمْ كُنْتُمْ مِنَ الْعَالِينَ و نیز خود را موصوف نموده (بعلی کبیر) إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيًّا كَبِيرًا خدا بزرگ و علو و احاطه دارد بر تمام موجودات و بالاتر از اینکه است که عارفین بتوانند او را توصیف نمایند بمیزان عربیت علین صیغه مبالغه مأخوذ از علی بر وزن فعلیل که بمعنی برتری و تفوق بر غیر است آمده و اشاره بشرافت و بلندی مرتبه کتاب ابرار دارد که بصیغه مبالغه آورده از رسول اکرم چنین روایت شده که علین بالای آسمان هفتم در زیر عرش است و از بعض روایات نقل شده که ملائکه عمل نیک را بالا میبرند وقتی رسیدند بآن جایی که خدا خواهد بملائکه وحی میرسد که شما حافظ و نگهبان ظاهر اعمال او بودید و چون من مطلع بر قلب وی هستم و میدانم عمل او خالص است اعمال او را در علین قرار دهید و من او را آمرزیدم و ما أدراک ما عَلِيُّونَ، کتاب مرقوم، يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ اشاره بمقام بلند علین دارد که خطاب مینماید پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که تو با آن مقام علم و دانشت چه میدانی علین چیست آن کتابی است نوشته شده یا مهر شده و در نظر شهود مقربین واقع است شاید مقصود از مقربین ملائکه مقربین با تمام انبیاء و اولیاء باشند.

خلاصه نظر بمقام بلند و عظمت صحیفه اعمال ابرار و نیکوکاران دارد که مقام آنان و شرافت اعمالشان بقدری است که منظور نظر مقربین و اولیای الهی از ملائکه مقربین و انبیای مرسلین و اولیای الهی میباشد إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ، عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ پس از بیان جلال و عظمت عمل نیکوکاران و مقام قربی که برای آنان تهیه شده در مقام بیان تفضلاتی که در باره آنان اجرا گردیده و نعمتهای بهشتی که برای آنان مهیا گردیده بر آمده و اول بطور کلی فرموده نیکوکاران در

صفحه : ۵۸

نعمت بسیارند یعنی بطور مطلق از تمام نعم الهی برخوردارند پس از آن چند نعمت از نعمتهای الهی را تذکر میدهد اول عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ ارائک جمع اریکه و گویند اریکه بمعنی حجله است نیکوکاران در تختهای و سریرهای بهشتی تکیه نموده و بالطف الهی و بمقامات قرب محظوظ و با کمال سرور و بهجت بموجودات عالم قرب نظاره میکنند تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ (دوم) در صورت و شمایل ابرار و نیکوکاران طراوت و نورانیتی است که بآن طراوت وجه شناخته میشوند که آنان نیکوکارند اگر چه حد اکثر چنین نورانیت و طراوت وجه در آخرت ظهور مینماید لکن چنانچه مبینیم خوبان در اینکه دنیا نیز اندازه‌ای از آن نورانیت قلبشان در صورتشان نمایانست يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ، خِتَامُهُ مِسْكَ، وَ فِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ (سوم) از نعم بهشتی اینکه است که بهشتیان می‌آشامند از خمر و مشروب صافی که بر آن از مسک مهر زده تا آنکه بهشتیان رغبت نمایند در آن شاید

عَلَّتْ ضَمِيمَه نمودن اینکه جمله اخیر آیه اشاره باین باشد که چون اهل بهشت تشنه نمیشوند که برای رفع عطش و حرارت کبد آب طلب کنند و دفع الم عطش نمایند بلکه مشروب و آشامیدن آنان برای لذت بردن و التذاذ بآن است نه برای رفع تشنگی و آشامیدن آنها از روی میل و رغبت است ختم و خاتمه آخر هر کاری را گویند و از همین جا است که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را خاتم النبیین نامند زیرا که بوجود مبارکش نبوت خاتمه پیدا نمود و انگشتی را خاتم گویند که برای مهر کردن وضع شده باشد

صفحه : ۵۹

از ابو دردا نقل شده که آن خاتمی که شراب بهشتیان را بآن می‌بندند و مهر میزنند شرابی است سفید که با مشروب آنان ممزوج مینمایند و بوی آن مثل مشک است و بقدری معطر و خوش بو است که اگر کسی یک انگشت در آن نهد و بدنیا آرد همه دنیا معطر گردد و تمام جانوران از آن محفوظ گردند و مِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ تسنیم چیزی را گویند که از بالا بپائین آید و مشتق از سنام البعیر گردیده

### (سخنان مفسرین در توجیه تسنیم)

(۱) تسنیم شریف‌ترین آشامیدنیها میباشد (ضحاک) (۲) تسنیم چشمه‌ای است در بالای بهشت عدن که بر بهشتیان فرود می‌آید در غرفه و منزلگاه آنان (مقاتل) (۳) تسنیم آشامیدنی است که بمقربین از خالص آن میدهند و بغیر مقربین بآب آنان ممزوج میگردانند (عبد الله عباس) (۴) تسنیم آبی است که برای بهشتیان از بالا بپائین آید و در قدهای آنها ریخته شود تا آنکه قدها پر شود و آن آبی است که اگر قطره‌ای از آن بزمین آید دیگر اهل زمین تشنه نمیگردند (تفسیر ابو الفتوح رازی) عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ در بیان صفات مشروب اهل بهشت که آب آنان ممزوج بمشک و عنبر است و از بالا فرود می‌آید وصف دیگری اضافه مینماید که آن چشمه‌ای است که مقربین از آن می‌آشامند از اینکه آیات توان استفاده نمود که اهل بهشت دو دسته‌اند اصحاب یمین و مقربین چنانچه در سوره واقعه بیان مینماید (رحیق مخثوم) مشروب اصحاب یمین است که از آنان تعبیر بابرار نموده که برای آنان است خمر سفید که

صفحه : ۶۰

بمسک مهر زده شده و مزاجه من تسنیم که خمر آنها بسته شده بمرتبه فوق است عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ چنین مینماید که برای مقربین چشمه دیگری است خالص ممزوج بچیز دیگری نیست لکن آب اهل یمین خالص نیست بلکه آبی است ممزوج که چنین اشخاص اگر چه از خوبان و صلحاء و مؤمنین محسوبند لکن مثل مقربین خالص نیستند در تفسیر روح البیان در تفسیر آیات بیان خوبی دارد که مختصری از آن را ترجمه مینمایم يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ مقصود قرب معنوی روحانی است یعنی مقربین از آب صرف خالص می‌آشامند و (بها) در آیه اشاره باین است که تسنیم در بهشت روحانی است و آن ناشی از معرفت خدا و محبت او و لذت نظر (بوجهه الکریم) است و رحیق آن ابتهاج و سروری است که گاهی از نظر بوجه الله پدید میگردد و گاهی از نظر نمودن بمخلوقات پیدا میشود و مقربین افضل و بالاتر از ابرارند چنانچه تسنیم اعلی و احلی از رحیق است و چون مقربین مشغول بما سوی الله نشدند و محبت حق را بمحبت غیر آمیخته نگردانیدند شراب ایشان صرف است و آنان که محبت آنها آمیخته باشد شراب آنها نیز ممزوج است.

ما شراب عشق می‌خواهیم بیدردی و غم صاف نوحان دیگر و دردی فروشان دیگرند

در بحر الحقایق است حقیق اشاره بشراب خالص از کدورات خمر کونین است و ظروف مختومه اشاره بری قلوب اولیاء و اصفیاء است که ختام آن مسک محبت است که از اینکه ظروف محبت نمی‌آشامند مگر اشخاصی که در سلوک الی الله طالب صادقند و تسنیم اعلا- مراتب محبت است یعنی محبت ذاتیه غیر ممزوج بصفات و افعال الهی و مقربان اهل فناء فی الله و بقاء با الله میباشند. (پایان) إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ، وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ

صفحه : ۶۱

پس از آنکه اوصاف و مقامات اعلا ی ابرار و مقربین را تذکر میدهد در مقام اوصاف کفار و اشقیاء برآمده و چند صفت زشت و نکوهیده آنان را تذکر میدهد اول وقتی مشرکین مؤمنین را میبینند بآنها میخندند و آنها را مسخره می- نمایند مفسرین گویند وقتی مشرکین مثل ابو جهل و ولید و مغیره و امثال آنان بر جماعت مؤمنین مثل سلمان و ابو ذر و مقداد و باقی صحابه گذر میکردند میخندیدند و بچشم بیکدیگر اشاره مینمودند (یتغامزون) از باب تفاعل و مأخوذ از غمز بمعنی اشاره کردن بچشم یا بدست یا باعضاء دیگر برای مسخره کردن و عیب- جزئی است.

وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ، وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ- دوم وقتی مشرکین مؤمنین را میدیدند میگفتند محققا اینان گمراهند سوم وقتی بخانه خود نزد اهل خود میرفتند شادمان بودند زیرا خود را مردمان عاقل دانا میدانستند و بمؤمنین نسبت سفاهت و بی خردی میدادند میگفتند اینان سفها میباشند که تابع یک شخص ساحر دروغ گو گردیده‌اند و نعمتهای دنیا را رها نموده بامید آنکه بهشت بروند و ما أُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ- شاید مقصود اینکه باشد که کفار ظاهر حال مؤمنین را بینند- که آنان بروش پارسایی زندگانی مینمایند لکن خبر از باطن و سریره آنان ندارند و حافظ و نگهبان اعمال آنها نیستند و اعمال خوب و سچیه نیکوی آنها را نمیدانند اینکه است که گمان میکنند آنان مردمان سفیهی میباشند.

فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ، عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ- همین طوری که در دنیا کفار بمؤمنین میخندیدند و آنان را مسخره مینمودند

صفحه : ۶۲

و استهزاء میکردند در قیامت مؤمنین در حالی که بر تختهای عالی تکیه زده بکفار نظر میکنند و بآنان میخندند.

در بعضی روایات رسیده چون خداوند خواهد بر سرور اهل بهشت بیفزاید دری از بهشت بسوی جهنم باز میکند اهل جهنم بگمان آنکه برای آنان در باز شده افتان و خیزان میشتابند وقتی بدر بهشت میرسند در بسته میگردد آن وقت مؤمنین بآنها میخندند هَلْ تُؤْتَبُ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ- هل بصورت استفهام و در معنی برای تقریر و ثبوت است یعنی مجازات و کیفر اعمال کفار مطابق عمل آنها است ثوب در لغت بمعنی بازگشت هر چیزی است بحالت اول و جمع ثوب اثواب است و جزای عمل خیر را ثواب گویند نظر به اینکه همان عمل نیک است که بازگشت بانسان مینماید و آن را جزا و ثواب نامند تصورا که آن بعینه همان عمل خیر او است چنانچه در بسیاری از آیات جزا را ثواب نامیده مثل قوله تعالی وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ و در جزاء عمل بد نیز بهمین معنی آمد مثل همین آیه هَلْ تُؤْتَبُ الْكُفَّارُ اشاره به اینکه خداوند ظلم نمی- کند لَيْسَ بِظُلْمٍ لِلْعَبِيدِ جزای عمل هر کسی را مطابق عملش میدهد بلکه خود عمل است که بصورت جزا بازگشت بانسان میکند ان كان خيرا فخييرا و ان كان شرا فشرافَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ- آیه چنین مینماید که خیر و شر در قیامت بصورت واقعی خود تجسم مینمایند و انسان آنها را بعینه می‌بیند و مشاهده می‌نماید.

صفحه : ۶۳

**سوره الانشاق****اشاره**

مکیه و هی خمس و عشرون آیه سوره الانشاق مکی است در مکه فرود آمده و بیست و پنج آیه و یکصد و نه کلمه و چهار صد و سی حرف است از ابو امامه نقل میکنند که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنین حدیث میکند که هر کس سوره (انشاق) را بخواند خداوند حفظ میکند او را که نامه عملش را از پشت سرش باو بدهند و شیخ کفعمی چنین گوید اگر در موقع ولادت اینکه سوره را ببندند ولادت آسان میگردد و لکن بعد از وضع حمل باید فوری باز کنند و اگر بر دابه خوانده شود حفظ میگردد و بر آدم حبس آزاد میگردد و بر خائف که از چیزی بترسد مطمئن میگردد

**[سوره الانشاق (۸۴): آیات ۱ تا ۲۵]****اشاره**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ (۱) وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ (۲) وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ (۳) وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ (۴)  
 وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ (۵) يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ (۶) فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ (۷) فَسَوْفَ يُحَاسَبُهُ حِسَابًا يَسِيرًا (۸) وَيَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا (۹)  
 وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ (۱۰) فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا (۱۱) وَيَصْلَىٰ سَعِيرًا (۱۲) إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا (۱۳) إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ (۱۴)  
 بَلَىٰ إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا (۱۵) فَلَا أُقْسِمُ بِالْشَّفَقِ (۱۶) وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ (۱۷) وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ (۱۸) لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ (۱۹)  
 فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۲۰) وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ (۲۱) بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُكذِّبُونَ (۲۲) وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ (۲۳) فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۲۴)  
 إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (۲۵)

صفحه : ۶۴

**(ترجمه سوره انشاق)**

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص  
 هنگامی که آسمان شکافته شود،  
 و فرمان حق منقاد گردد و محقق شود.  
 و هنگامی که زمین کشیده شود،

و بیرون اندازد آنچه در او است و خالی شود،  
و بفرمان حق گوش فرا دارد و منقاد اوامر او گردد،  
ای انسان تو البته زحمت کشنده‌ای بسوی پروردگار خود زحمت بسیار پس ملاقات می‌نمایی پروردگارت را،  
پس کسی که نامه عمل وی را بدست راستش دهند،  
بسیار حسابش را آسان کنند،  
و وی بنزد خویشان و کسانش مسرور و شادمان خواهد رفت،  
و اما کسی را که نامه عملش را از پشت سرش بدهند  
چنین کسی در نامه عملش میخواند هلاکت خود را،  
و در آید در آتش فروزان،  
زیرا که بین کسانش بسیار مغرور و مسرور بود،  
زیرا که او گمان میکرد هرگز باز نگردد،  
آری محققا پروردگار او باعمال و افعال وی بینا بود،  
قسم بشفق،  
و قسم بشب و آنچه در آن جمع آمده،  
قسم بماه تابان هنگامی که بدر تمام شود،  
که شما (از نخستین خلقت تا روز مرگ پس از آن تا قیامت) حالات گوناگون (و تحولات بسیار خواهید یافت)،  
پس کافران از چه جهت ایمان نمی‌آورند،  
و وقتی قرآن بر آنان خوانده میشود سجده نمیکنند،  
بلکه آنان که کافر شدند تکذیب میکنند  
و خدا دانا است بآنچه (از نفاق و ضدیت با دین حق) پنهان میکنند،  
و چنین کسانی را ای پیغمبر بشارت ده بعذاب دردناک،  
مگر کسانی که ایمان آوردند و عمل شایسته انجام دادند که چنین اشخاص برای آنها پاداش و اجر بی‌منت است

صفحه : ۶۵

**(توضیح آیات)****اشاره**

إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ شق در لغت بمعنی شکافتن و دو نیم کردن است و نظیر اینکه آیه در قرآن بسیار آمده مثل یوم تشقق الارض و انشقت و انشق القمر و غیر اینها و در اینجا اشاره بوقتی است که آسمان شکافته و قطعه قطعه میگردد شکافتن آسمان علامت منحل گردیدن و خراب گردیدن عالم دنیا است (انشقت) در اینجا و (انفطرت) در سوره انفطار و نظائر آن اشاره بظهور قیامت است که هنگام ظهور قیامت وضعیّت عالم سماوی و نظام عالم طبیعی از جریان خود خارج میگردد از حضرت امیر المؤمنین چنین روایت

میکنند که فرموده (تنشق من المجره) مجره بفتح میم راه آسمان است یعنی آن سفیدی که در وسط آسمان کشیده شده و آن را کهکشان گویند از آنجا شکافته میگردد و أَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَ حَقَّتْ حَقِّ دَر لَغْتِ بَچهار معنی آمده اول موجد و آفریننده موجودات را که از روی حکمت خلق نموده او را حق گویند اینکه است که خدا را حق نامند قوله تعالی ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ دوم آفریده شده از روی حکمت آن را نیز حق گویند مثل اینکه گویند فعل خدا و کلمه آن حق است و قوله تعالی هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا تا آنجا که فرموده مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ سوم اعتقاد مثل اینکه گویند اعتقاد ما در حشر و نشر و ثواب و عقاب حق است چهارم در گفتار و کردار هر گاه در موقع خود واقع گردد گویند فلان کلام حق است و فلان عمل حق است یعنی درست و بموقع است و حَقَّتْ در آیه بمعنی ملزم گردیدن و محقق گردیدن است یعنی آسمان استماع میکند و میشنود فرمان پروردگار را و منقاد و مطیع میگردد و حکم او را اجرا میگرداند بدون آنکه امتناع و ممانعتی در او پدید گردد

صفحه : ۶۶

و شاید مقصود اهل آسمان باشند که امر پروردگار را میشنوند و حکم او را اجرا میگردانند لکن بنا بر اینکه معنی بایستی چیزی در تقدیر گرفت و آن خلاف ظاهر است.

لکن چنانچه گفته شد آیه دلالت دارد بر نفوذ قدرت خدا و تأثیر اراده او در منکک گردیدن آسمانها و تفرق اجزاء آن و در قبول تأثیر مثل عبد ذلیل در مقابل حکم مولا ایستادگی می نماید چنانچه در مقام اطاعت زمین و آسمان فرموده قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ که همین طوری که اراده او در وجود اشیاء نفوذ دارد در اعدام آنها نیز نافذ است زیرا که غیر از ذات واجب الوجود تمام موجودات ممکن الوجودند و وجود و عدم نسبت بممکن مساوی است و همین طوری که بامر (کن) و اراده او موجود شدند بامر و اراده او نیز معدوم میگردند.

وَ إِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ، وَ أَلْقَتْ مَا فِيهَا وَ تَخَلَّتْ، وَ أَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَ حَقَّتْ وَ قَتَى زمین کشیده شده و کوهها پراکنده گردید زمین مثل یک و رق صاف میگردد و آنچه در باطنش بوده بیرون می اندازد در تفسیر ابو الفتوح رازی حدیثی از رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ نقل میکند (وقتی علامت قیامت ظاهر گردید زمین پاره های جگر خود قی میکند یعنی گنجهای زمین را مثل ستونهای زرین بیرون می - اندازد آدم جانی و قاتل گوید برای اینکه آدم کشی کردم دزد گوید برای اینکه و مانند اینکه مرا دست بریدند آن گاه بروند و رها کنند.

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ كَدْحِ بفتح كاف بمعنی جدیت در عمل است بطوری که در آن تأثیر نماید و کدح بکسر كاف بمعنی کسب و سعی بسیار در عمل آمده خطاب بتمام افراد بشر است که ای انسان محققا تو زحمت کش و رنج بری و اگر در عمل رنج بسیار کشی بالاخره پروردگار خود را ملاقات می نمایی و پاداش عمل خود از خیر و شر هر چه

صفحه : ۶۷

باشد خواهی رسید یعنی پیوند میگردی برحمت پروردگار خود.

شاید اشاره باین باشد که چون انسان از اول تکوّنش در رحم مادر تا انتهای امرش همیشه در عالم کون و فساد از حالی بحالی و از عالمی بعالمی سیر مینماید و همیشه محفوف ببلای و آفات و حدود و فنا است و در زندگانی محتاج بهزار گونه وسائل و ما یحتاج است و همین احتیاجات ضروری مانع پیش رفت او است که آنچه قادر متعال در استعداد وی نهفته بروز و ظهور نماید و وی را بمعرفت الهی و فیوضات غیر متناهی که غرض از خلقت او است برساند اینکه است کسی که امید لقای پروردگار و فائز گردیدن برحمت غیر متناهی او را دارد و محبت وی را در دل خود میپروراند بایستی در عمل جدیت بسیار نماید و با نفس شریر خود بجنگد



تا بآرزوی خود نائل گردد و دریابد آن مقام و فعلیتی که برای وی آماده شده و چون نزدیک شدن بمبدء متعال بقرب مکانی تصور ندارد مقصود از (ملاقیه) در آیه استکمال انسان است در مدارج کمال و قرب هر کسی بخدا بقدر کمالات روحانی او است انسان هر قدر در درجات کمال بالا رود بهمان نسبت بحق تعالی نزدیک میگردد زیرا که او جل و علا کامل مطلق است و لقاء و نزدیکی هر کسی باو بقدر کمالات نفسانی و روحانی او است هر فردی که کامل تر باشد بکمالات روحانی بخدا نزدیک تر است و کمال بتمامیت و دارایی بجامعیت مراتب وجود است انسان کامل کسی را گویند که از مراتب و ادوار خلقت گذشته و در حاق وسط قرار گیرد بطوری که مظهر و نماینده اوصاف احدی گردد خلاصه شاید آیه اشاره باین باشد که گوشزد بشر نماید ای انسان اگر تو آرزوی لقاء رحمت و قرب اله خود را در دل میپرورانی بایستی بجدیّت کار کنی و زحمت کشی و بسیار مشقّت بری تا بآرزوی خود بقدر قابلیت و استعدادی که در سچیّه تو نهاده شده برسی.

صفحه : ۶۸

فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ، فَسَوْفَ يُحَاسِبُهٗ حِسَابًا سَيِّئًا، وَيُنْقَلِبُهٗ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا ۗ أَلَمْ يَكُنْ لَهُ بَدَنًا مِّنْ لَّدُنِّي يَسْعَىٰ  
حساب وی آسان میشود و بر میگردد بکسان خود با شادی و سرور و شادمانست.

در مقام اوصاف کسانی است که بقاء پروردگار خود فائز گردیده‌اند و مشمول رحمت رحمانی و رحیمی الهی و بفیوضات غیر متناهی او رسیده‌اند که آنان کسانی میباشند که صحیفه اعمالشان بدست راستشان که شاید اشاره بمیمت و برکت باشد داده میشود و دیگر معطلی و گرفتگی در حسابشان نیست و شاید مقصود از (اهله) در آیه کسانی باشد که در رتبه و مقام ردیف اویند نه اینکه نزدیکان و کسان وی باشند.

وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ، فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا، وَيَصْلَىٰ سَعِيرًا ۗ إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا ۗ ثُبُورٌ فِي لُغَتِ بَعْضِ هَلَاكٍ وَفَسَادٍ  
آمده قوله تعالی لا تدعوا اليوم ثبورا واحداً وادعوا ثبورا كثيراً قوله تعالی حکایت از موسی علیه السلام که در مقام تهدید بفرعون گفت وَاِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا و از این عباس است که مَثُوراً در اینکه آیه اشاره بنقصان عقل فرعون است زیرا که نقصان عقل سبب هلاکت آدمی است کسی که صحیفه عملش از پشت سر بوی برسد در آن هلاکت خود را بیند خودش در آتش فروزان وارد میگردد چون پشت سر نسبت بانسان مرتبه دانی وی است و شرافت بجلو رو و طرف یمین وی است اینکه است که کتاب کفّار و فحّار نظر پیستی آن از پشت سر داده میشود و چون قیامت موقعی است که حقیقت و کنه هر چیزی نمایان میگردد آدم جهنمی وقتی حقیقت و سچیّه خود را مشاهده نمود میفهمد جایگاه

صفحه : ۶۹

وی جهنم است و جهنم او را بطرف خود میکشاند.

إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَخُورَ، بَلَىٰ إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا ۗ حُورٌ فِي لُغَتِ بَعْضِ هَلَاكٍ وَفَسَادٍ  
میدهند کسی است که گمان میکرد هرگز بر نمیگردد و حشر و نشر و کتاب و میزانی نیست و بگمان فاسد خود چنین مینداشت که وقتی مرد فانی میگردد و دیگر بازگشت و رجوعی نیست آری محققا پروردگار او باعمال و گفتار وی عالم و دانا است.

فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ، وَاللَّيْلِ، وَمَا وَسَقَ، وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ، لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ ۗ حَمْرَةٌ مَشْرِقِيَّةٌ رَا شَفَقٌ  
از غروب آفتاب در طرف مشرق نمایان میگردد که فقهای ما گویند وقت فضیلت مغرب و نافله آن پس از گذشتن آن است از سمت الرئس و از بعض مفسرین است که مقصود از شفق در آیه تمام روشنایی روز است بدلیل آنکه شفق را مقابل لیل قرار داده و سق در لغت بمعنی جمع اشیاء متفرق است مثل اینکه گویند (و سقت الشيء اذ جمعته) یعنی جمع کردم آنها را وقتی که متفرق



بود و در توجیه اینکه آیه بعضی گفته‌اند (وَمَا وَسَقًا) اشاره به جمع تاریکی شب و روشن شدن و تجلی نمودن ماهست وقتی که بدر تمام بشود یعنی وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقًا اشاره بظلمت شب است وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ اشاره بروشنایی ماهست وقتی تمام افق را روشن کند پس از گمان فاسد کفار در مقام اثبات معاد بر آمده و روز و شب و ماه را در مورد سوگند در آورده و اینها را شاهد و گواه می‌آورد برای اثبات معاد که قسم بسرخی اول شب که شاید اشاره به تمام روز باشد و قسم بشب و آنچه را از

صفحه : ۷۰

پراکنده گی حیوانات که در روز متفرق بودند جمع آوری مینماید و قسم بماه وقتی بدر تمام شود و قسم باین موجودات بزرگ که برای شما حالاتی است برخی پس از برخ دیگر پدید می‌گردد خدای متعال در اینکه آیات تغییر و تحوّل موجودات را بصورت قسم شاهد و گواه می‌آورد بر حالات و تحولات و مراتب و منازلی که انسان از اول تکون و پیدایش وجودش عارض وی می‌گردد تا انتهای امرش لَتَرْكَبَنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ طبق دو چیز مثل هم را مطابقه گویند مثل اینکه گویند (طابقت النعل بالنعل) لکن در جایی استعمال میکنند که یکی فوق دیگری باشد مثل آنجا که فرموده الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طَبَاقًا یعنی بعضی آنها بالای بعضی دیگری است و در اینجا شاید اشاره باشد به تمام حالاتی که در اینکه عالم دنیا برای انسان پدید می‌گردد و حالاتی که پس از مرگ از تحولات و تغیرات از حالت نزع و قبر و برزخ تا برسد بعالم قیامت که منتهای امر او سرانجام کار وی است.

که تمام آنها مترتب بر یکدیگر و بعضی فوق دیگری است که از مجموع همان تحولات و تغیرات که در ایام حیات بلکه پس از مرگ علی الدوام بر او طاری و عارض گردیده شخصیت وی تحقق مییابد و بفعلیت اخیر خود میرسد و شالوده و فعلیت اخیر وی آن چیزی است که از مجموعه همان تحولات که بعضی فوق بعضی دیگری است ترکیب یافته.

و شاید بمناسبت تحولات انسان است که بتحوّلات اوضاع عالم از شب و روز و تغیرات و تحولاتی که در ماه پدید می‌گردد سوگند یاد نموده که منکرین معاد رجوع بعقل خود نمایند و متذکر گردند که در اینکه تحولات مقصد بزرگی در نظر است و اینکه نظام عالم و تحولات موجودات که از معدّات و شرایط پیدایش انسان بشمار میرود بیهوده نیست و نیز البته در اینکه حالات گوناگون که بآدمی دست میدهد بایستی سرانجام بنتیجه برسد و فعلیت وجود و نتیجه خلقت انسان

صفحه : ۷۱

در قیامت پدید می‌گردد و چنانچه نظام عالم طبیعت مربوط بهمین تحولات و حوادثی است که پی در پی حادث می‌گردد نظام وجود انسان نیز بسته باین است که سرانجام آن بفعلیت وجود و بقا برسد و آن در قیامت محقق می‌گردد اینکه است که پس از آن از روی تعجب فرمود فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ شمایی که شب و روز و تحولات عالم و تحولات وجود خود را مینگرید و عقلتان گواهی میدهد که هر حرکتی را منتهایی و هر تحوّل را ثباتی است چگونه بمعاد اعتراف نمیکنید و گمان میکنید پس از مرگ فانی می‌گردید.

وَ إِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ ظاهراً مقصود از سجده در اینجا خضوع و تسلیم است و در مقام تویخ و سرزنش منکرین معاد بر آمده که چگونه وقتی بر آنان قرآن قرائت میشود خاضع نمی‌گردند در صورتی که اگر رجوع بوجدان و عقل خود نمایند می‌یابند که آنچه قرآن خبر داده از وقوع قیامت و عالم پس از اینکه عالم و نیز آنچه تأسیس نموده از قوانین مدنی و طریق بندگی و آنچه انسان را بکمالات روحانی و جسمانی میرساند و راه ترقی و تعالی را نشان میدهد بهتر و جهی و شیرین تر کلامی و سلیب تر اسلوبی بیان نموده اگر اندکی تدبیر مینمودند در آیتانی که از معدن صدق فرود آمده سر تسلیم فرود می‌آوردند و خاضع می‌گردیدند بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يَكْذِبُونَ، وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ، فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بل کلمه اضراب است یوعون بمعنی ظرف و ذخیره کردن چیزی را گویند شاید مقصود چنین باشد که کفار کینه و دشمنی و ضدیت با رسول الله را در دل خود جمع نموده و می‌پروارند مثل کسی

که متاعی را در ظرفی یا صندوقی نگاهدارد

صفحه : ۷۲

کفار هم نسبت بپیمبر اکرم چنین بودند که در اثر همان کینه و دشمنی که با حضرتش داشتند همیشه در مقام اذیت و آزار آن نفس قدسی الهی بودند و از هیچ گونه اذیت نسبت با خود داری نمی‌مودند و علاوه بر اینکه ایمان نمی‌آوردند تکذیب هم میکردند زیرا کافر یک وقت است ایمان نمی‌آورد و اظهار بی‌اطلاعی میکند و یک وقت است علاوه بر عدم اذعان تکذیب هم میکند و نسبت ناروا بصاحب شریعت میدهد و خدا میداند آنچه را کفار در باطن و سریره خود جمع نموده‌اند از کفر و کبر و حسد و باقی اخلاق و ملکات نکوهیده و همین اخلاق زشت ناپسند آنان سبب شده که تکذیب پیمبران و سفرای الهی را مینمایند و نسبت دروغ و سحر بآنها میدهند فَبَشَّرَهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ پس بآنان بشارت ده بعذاب دردناک إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (الَّا) کلمه استثنا است و اشاره به اینکه تمام منکرین در قیامت در عذاب الیم باشند مگر آنهایی که پس از کفر ایمان آوردند و عمل شایسته نمودند که برای آنان است اجر و پاداش بی‌منت

### سخنان مفسرین در توجیه غیر ممنون

۱- اجری است بدون منت و اذیت ۲- برای آنان پاداش و نعمتهایی است که منقطع شدنی نیست ۳- پاداش آنها بدون نقصان است (۴) بهتر اینکه است که حمل کنیم بر یک معنی جامع که شامل تمام مراتب گردد گویا خدای متعال وعده داده بکسانی که پس از کفر ایمان آرند و کار شایسته نمایند اجر خالص خالی از شوائب دائمی که انقطاعی و نقصی و عیبی در آن نیست و اینکه منتهی درجه وعده نیکویی است برای رغبت نمودن باعمال نیک چنانچه آیه بالا منتهای تهدید و وعید است برای جلوگیری از معاصی، و الله اعلم. (تفسیر کبیر)

صفحه : ۷۳

### سوره البروج

#### اشاره

مکیه و هی اثنتان و عشرون آیه سوره البروج در مکه فرود آمده و بیست و دو آیه و یکصد و نه کلمه و چهار صد و پنجاه و هشت حرف است عبد الله عباس از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنین حدیث میکند که فرمود هر کس سوره السّماء ذات البروج را بخواند خدای تعالی بعدد هر روز آدینه و روز عرفه که در دنیا بوده ده حسنه برای او بنویسد و هر کس در نماز فریضه بخواند موقف حشر وی با انبیاء مرسلین باشد.

از مصباح کفعمی است کسی که اینکه سوره را در رختخواب بخواند یا موقع بیرون رفتن از منزل خود بخواند خانه و اثاث البیت و اهل و عیال همه محفوظ مانند

[سوره البروج (۸۵): آیات ۱ تا ۲۲]

## اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ (۱) وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ (۲) وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ (۳) قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ (۴)  
 النَّارِ ذَاتِ الْوُقُودِ (۵) إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ (۶) وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ (۷) وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ  
 (۸) الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۹)  
 إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ (۱۰) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ  
 جَنَّاتُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ (۱۱) إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ (۱۲) إِنَّهُ هُوَ يُبَدِّئُ وَيُعِيدُ (۱۳) وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ  
 (۱۴)  
 ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ (۱۵) فَعَالِمًا يُرِيدُ (۱۶) هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ (۱۷) فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ (۱۸) بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ (۱۹)  
 وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ (۲۰) بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ (۲۱) فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ (۲۲)

صفحه : ۷۴

## (ترجمه سوره البروج)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص  
 قسم به آسمانی که دارای برجها است،  
 و قسم بروز موعود (روز قیامت)  
 و قسم بشاهد و شهادت دهنده (پیمبر اکرم) و مشهود (روز قیامت)  
 کشته و نابود گردیدند آن قومی که (بمکر) آتش افروختند (و خندق کنندند)  
 آتشی که از هیزم ها افروخته شده،  
 و خود آنان بر کنار آتش نشسته  
 و آنها بر آنچه بمؤمنین آزار میرسانند گواهند،  
 و کسی بر عمل زشت آنان سرزنش نکرد مگر آنهایی که ایمان آوردند بخدای غالب ستوده،  
 آن کسی که مر او راست پادشاهی و سلطنت آسمانها و زمین و او بر هر چیزی گواهد است،  
 آنان که بمکر و تدلیس بفته انداختند مردها و زنهای مؤمن را و از اینکه عمل زشت ناروا توبه و بازگشت نمودند پس برای آنان  
 است آتش دوزخ و عذاب آتش سوزان،  
 و آنان که ایمان آوردند و عمل شایسته نیکو کردند برای آنهاست بهشتهایی که از زیر درختانش آبها جریان دارد و اینکه حقیقتا  
 سعادت و فیروزی بزرگی است،  
 و محققا انتقام کشیدن پروردگار تو بسیار امر سخت و بزرگی است  
 زیرا که او میآفریند و خلق بسوی او بازگشت مینمایند،  
 و اوست آمرزنده و دوست  
 و صاحب عرش و با اقتدار و عزت است،

و آنچه بخواهد (با کمال اقتدار و قدرت) انجام میدهد،  
 (ای پیمبر) آیا خبردار شدی از حکایت لشگرهای،  
 فرعون و ثمود،  
 آری آنان که کافر شدند و تکذیب (پیمبران) نمودند  
 و خداوند محیط بر آنان است،  
 بلکه اینکه کتاب قرآن بزرگی است  
 که در لوح محفوظ ثبت و محفوظ است.

صفحه : ۷۵

### (توضیح آیات)

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ بروج جمع برج و بمعنی قصر است که محل و منزل نجوم و ستارگان است و تعبیر ببرج نظر باستحکام منازل نجوم است چنانچه در وصف برج فرموده و لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشْدَدَةٍ قَوْلَهُ تَعَالَى الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا شَائِدًا اِشَارَةً بِعِظَمِ وَاسْتِحْكَامِ خَلْقَتِ وَحَسَنِ وَبِهَا وَتَلَاؤُ وَدِرْخَسَنْدِ كِي سِتَارِ كَانِ بَاشِدُ زِيْرَا كِه تَبْرَجُ ظَاھِرُ كَرْدَنِ زِيْنَتِ اسْتِ چنانچه در سوره احزاب آیه ۳۳ فرموده وَ قَرْنٍ فِي بُيُوتِكُمْ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْاُولَى خَطَابِ بَزْنَهَائِ پِيْمْبَرِ اَكْرَمِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ وَ سَلَّمِ نَمُودِه كِه دَر خَانَهَائِ خُودِ قَرَارِ كِيْرِيْدِ وَ ظَاھِرِ نَمَائِيْدِ زِيْنَتَهَائِ خُودِ رَا اَن طُورِي كِه دَر زَمَانِ جَاهَلِيْتِ قَبْلِ از اسْلَامِ چنين ميکردند.  
 آسمان طرف بالا و بروج شاید برجهای دوازده گانه معروف یا مدار گردش خورشید یا ماه باشد و شاید یک معنی اعم مراد باشد که شامل گردد تمامی کرات و ستارگان و تمام اوضاع سماوی و مدار گردش موجودات علوی و غیر آن و الْيَوْمِ الْمَوْعُودِ، وَ شَاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ در اینکه آیات چهار امر بزرگ از موجودات عظیم خلقت را در معرض سوگند در آورده اول و السَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ موجودات سماوی از برجهای و کرات که نظام عالم مادیات و تنظیم موجودات و بقای عالم طبیعت منوط بترتیب حرکت مرتب و گردش مضبوط اوضاع جوی است و دست قدرت الهی بحکمت تامه ربوبیش همگی آنان را بیک نظام و ترتیب حیرت بخشی مرتب گردانیده و بصورت قسم بپوشش تدرک داده و وی را منتبه گردانیده که اینکه موجودات بزرگ بوجود و حرکت سریع و آثاری که مترتب بر حرکت آنها میگردد شاهد صادقی میباشد بر کمال قدرت و حکمت و نفوذ اراده آن فرد متعال زیرا علاوه بر اینکه هر یک از آنان بتنهایی آیات بزرگ توحیدند که بنظام و روش معین گواهی میدهند بر یگانگی او

صفحه : ۷۶

مجموع آنها که عبارت از بروج باشد و حرکات منظم آنها گواه صادقی میباشد بر اینکه مسخر امر پروردگار و پدید آورنده موجوداتند.

(دوم) وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ بیشتر مفسرین را رأی چنین است که روز موعود روز قیامت است که سرانجام و غایت و نتیجه حرکات موجودات است و آن وقتی است که هر چیزی بکمال اخیر خود میرسد زیرا که روز قیامت تمام حرکات از حرکت، کمی، کیفی، وضعی، موجودات متحرک بانتهای میرسد (سوم) (و الشاهد) قسم بشهادت دهنده ممکن است مقصود از شاهد پیمبر اکرم صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ وَ سَلَّمِ بَاشِدِ بَدَلِيْلِ قَوْلِهِ تَعَالَى فَكَيْفَ اِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلٰى هٰؤُلَاءِ شَهِيدًا يَا تَمَامِ پِيْمْبَرِ اَكْرَمِ مَقْصُودِ بَاشِنْدِ بَدَلِيْلِ قَوْلِهِ تَعَالَى وَ اِذْ اَخَذَ اللّٰهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ تَا اَنْجَا كِه فَرْمُودِه فَاشْهَدُوْا وَ اَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِيْنَ وَ شَائِدًا مَقْصُودِ از مشهود

روز قیامت باشد بدلیل قوله تعالی ذَلِكْ يَوْمَ مَجْمُوعٍ لَّهُ النَّاسُ وَ ذَلِكْ يَوْمَ مَشْهُودٍ (چهارم) قیامت را هم شاهدش گفته‌اند و هم مشهودش نامیده‌اند شاهدش گویند برای آنکه در آن روز حجابها برداشته می‌گردد و اموری که در اینکه عالم برای اکثر خلق مخفی مانده و فقط اسمی از آن میشنوند یا پیش خود تصویری از آن میکنند و حقیقت آن را نمی‌بایند در آن روز معاینه مینمایند و شاید باین مناسبت مشهودش نامند که هر فردی منظور نظر خلائق گردد زیرا که در آن وقت دیگر پرده و حجابی در کار نیست پس انسان در قیامت هم شاهد است و هم مشهود لکن مصداق حقیقی (شاهد و مشهود) وجود خدای تعالی است که خود هم شاهد است بر ذات و الوهیت خود شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ هَمَّ خُودَ مَشْهُودِ خُودِش مِی‌باشد

(هم اوست شاهد و مشهود و عاشق و معشوق براه خویش نشسته در انتظار خود است)

زیرا که احدی را بکنه ذات حق تعالی راهی نیست و نیز تمام موجودات بعلم حضوری مشهود و مکشوفند نزد او تعالی.

صفحه : ۷۷

ابو هریره از رسول الله چنین روایت میکند که فرموده روز موعود روز قیامت است و شاهد روز جمعه و مشهود روز عرفه و گفته‌اند در روز جمعه ساعتی است که هر دعائی در آن ساعت بشود قبول میگردد و از پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که در روز جمعه بر من بسیار صلوات بفرستید که روز جمعه روزی است که فرشتگان سلام شما را بمن میرسانند (عبد الله عباس) قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ، النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ، إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ وَ هُمْ عَلَى مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ اخدود بمعنی شکاف است و وقود آتش افروخته را گویند.

قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ جواب قسم است اگر چه مفسرین اینکه آیات اخیر که آن چهار سوگند بالا در باره آن فرود آمده بر مورد بخصوص حمل نموده‌اند که مختصری از حکایت آن را بیان مینمائیم لکن آیات مطلق است و مورد مخصص نیست و ممکن است اینطور توجیه نمائیم که تناسب و نظم بین آیات باین وجه باشد گوئیم آن چهار آیه بالا که بصورت قسم تذکر داده اگر چه هر یک مستقل در معنی است لکن در واقع مربوط بیکدیگرند زیرا که اول باسما و مدار سیارات سوگند یاد نموده و گویا یوم موعود و روز معاد را متفرع بر آن نموده زیرا که اوضاع عالم و وجود بنی آدم که چکیده عالم است مربوط بر آنست یعنی مربوط بروز قیامت است زیرا که اوضاع عالم از حرکات منظم کرات مقدمه پیدایش عالم قیامت است اگر دنیایی نبود که از اینکه حرکات سیارات پدید گردد آخرت معنی نداشت و نیز شاهد و مشهود را متفرع نموده بروز موعود و از صفات آن روز بشمار میرود زیرا که یکی از صفات بزرگ قیامت همین است که موجودات آن روز صاحب حیات و شاهد و مشهود بیکدیگرند إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ وَ قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ را جواب قسم در معرض و قسم قرار داده پس برای مناسبت

صفحه : ۷۸

بین سوگند و جواب آن بهتر اینکه است که اینطور توجیه شود قسم به اینهایی که گفته شد کسانی که آتش فتنه و فساد بر میانگیرانند و خود آنها در فتنه و فساد قعود و تمکن مینمایند و بمؤمنین ضرر و آسیب میرسانند چنین مردمانی بهلاکت خود اقدام نموده و خود آنان در قیامت شهود اعمال و افعال خود میباشند.

مفسرین حکایت اصحاب اخدود را نظر باختلاف روایات و اخبار مختلف نقل نموده‌اند و ما برای اختصار یک طریق آن را ترجمه مینمائیم.

عبد الله بن لیلی از صهب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنین حدیث میکند که در ملت گذشته پادشاهی بود که وی

ساحری داشت وقتی آن ساحر پیر شد به پادشاه گفت کودکی بفرست تا بوی سحر بیاموزم که بعد از من بجای من باشد پادشاه غلامی حاضر گردانید تا بوی سحر آموزد آن غلام نزد ساحر میرفت و حرفهای وی را میشنید لکن او را نمیگرفت و بدلش اثر نمیکرد و در بین راه او راهبی بود که مردم از او دانش می‌آموختند یک دو روزی آنجا نشست از گفتار راهب وی را خوش آمد و مایل بوی گردید و دین و رویه او را قبول نمود اتفاقاً روزی در راهی میگذشت دید جماعت بسیاری ایستاده و پیش نمیروند سبب پرسید گفتند مار عظیمی اینجا پدید شده اینکه است که کسی جرئت پیش رفتن ندارد غلام با خود اندیشه نمود که امروز کار راهب و ساحر را امتحان میکنم که کدام یک بر حقند و سنگی برداشت و گفت خدایا اگر دین راهب حق است اینکه مار را بدست من گشته گردان و اگر ساحر حق است مرا از کار او آگاه گردان آن گاه سنگ زد و مار را کشت و مردم وی را ستایش نمودند وقتی غلام حکایت مار را براهب گفت راهب گفت بشارت میدهم که کار تو بجایی رسد و تو صاحب کرامات میشوی لکن ابتلا آتی بتو رسد باید صبر نمایی بالاخره کار غلام بجایی رسید که مستجاب الدعوه گردید پادشاه را ندیمی بود نایینا غلام را طلبید و گفت اگر چشم مرا شفا دهی مال بسیاری بتو بخشم غلام گفت شفا دهنده خدا

صفحه : ۷۹

است اگر ایمان آری خدا چشم تو را شفا دهد آن شخص ایمان آورد و خداوند بدعای غلام چشم وی را شفا بخشید روز دیگر نزد پادشاه رفت سلطان از وی سؤال نمود کی چشم تو را درست کرد گفت خدا گفت مگر غیر از من خدایی هست گفت آری خدای تو و خدای تمام عالمیان سلطان پرسید اینکه سخن را از که شنیدی گفت تو را با اینکه چه کار است پس از مجازات سخت گفت غلام تو که سحر می‌آموخت سلطان غلام را استحضار نمود گفت ای پسر کار تو بجایی رسیده که چشم نایینا را بینا میگردانی غلام گفت شفا دهنده خدا است خدا چشم او را شفا داد نه من گفت از که اینکار را آموختی پسر گفت تو را با اینکه چه کار است بقدری او را در فشار آورد تا گفت فلان راهب را حاضر نمود بوی گفت از اینکه عقیده برگرد گفت بر نمیگردم امر نمود او را با شمشیر دو نیم نمودند پس از آن هر قدر غلام را تهدید نمود که از اینکه دین برگردد غلام قبول نمود امر نمود غلام را از کوه پرت نمایند غلام دعا کرد خدایا شر اینان از من برگردان زلزله آمد و کوه پاره شد و آن جماعت هلاک شدند غلام برگشت سلطان گفت آنها را چه کردی گفت خدا شر آنها را از من گردانید امر نمود او را بدریا اندازند غلام دعا کرد طوفانی شد و همه بدریا غرق گشتند سلطان در باره غلام متحیر ماند غلام گفت اگر خواهی مرا بکشی راهش اینکه است که روزی را معین نما و در صحرائی مردم را حاضر گردان و داری برپا نما و مرا در بالای دار کن و تیری در کمان نه و بگو بسم الله رب الغلام که جز نام خدا چیزی بر من کارگر نمیشود پادشاه چنین کرد تیر آمد بصورت غلام و غلام جان داد مردم چون چنین دیدند از سلطان برگشتند و خدا پرست شدند و گفتند آمنا برب الغلام پادشاه گفت آمد بسم از آنچه میترسیدم آنچه مردم را تهدید نمود و ترسانید اثر نکرد تا آنکه امر نمود آتش افروختند و هر کس مخالفت مینمود وی را در آتش می‌انداختند تا آنکه زنی را آوردند با یک بچه کوچک چون نزدیک آتش رسید زن عقب رفت کودک بزبان

صفحه : ۸۰

آمد و گفت ای مادر نترس صبر کن که تو بر حقی خود را در آتش انداز زن با آن بچه خود را در آتش انداخت. آیه و حدیث در مقام اندرز است که مؤمن بایستی در مقام دینداری اینطور شجاعت و شهامت و عظمت نشان دهد آری شجاعت و شهامت شهدای دین در حفظ ایمان کمتر از شهدای جبهه جنگ نبوده که در راه حفظ ایمان حاضر شده با هزار گونه درد و غم هم آغوش شوند و از هر گونه تسللی و از هر قسم همدم دور بمانند و مورد سخریه و استهزاء ناهلان و هوسرانان گردیده و از اعمال و

کردار آنان بفرمان آمده و طریق بردباری پیشه گرفته و در گوشه تنهایی خوی نموده و هر دم بزبان حال گوید

(گرچه در آتش دل چون خم می در جوشم مهر بر لب زده خون میخورم و خاموشم)

چنین فداکاری در راه دین یک جرئت و متانت عالیتری در بر دارد تا آن جسارت بهادرانه که در میدان جنگ بروز داده میشود فرد کامل چنین نفوس زکیه پیمبران و فدائیان راه حقیقت‌اند که در راه حق و حقیقت و نجات بشر از زنجیر شهوات از هیچ گونه زجر و آسیبی نهراسیدند و جان و مال و فرزند خود را فدا دادند پس از آنها هر کس از اینکه اکثیر خدایی بیشتر نصیب دارد نزدیک‌تر بآنها خواهد بود و آیه لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا بما چنین می آموزد که ایمان فقط بگفتن شهادتین یا اظهار نمودن بعضی اعمال تمام نمیشود مگر وقتی که امتحان داده شود و شخص از بوته امتحان سالم و خالص بیرون آید و مَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ در غریب القرآن گفته (نقمت الشیء و نقمته) در مقام انکار و مؤاخذه آرند یا بزبان انکار نمایند یا طور دیگر و در مقام مجازات برآیند مثل قوله تعالی وَ

صفحه : ۸۱

مَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَ مَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ هَلْ تَنْقُمُونَ مِنَّا فَانْتَقِمْنَا مِنْهُمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ که نقمت را در مقام مواخذه آورده و آیه اشاره باین دارد که اصحاب اخذود از اینکه عمل زشت کراهت و انکار نداشتند مگر بعضی از آنان که بخدای عزیز قاهر درست کار ایمان داشتند الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ اشاره به اینکه آنچه مانع و جلوگیری انسان میشود از اعمال قوای شهوانی بهیمی و غضبانی سبعی و اعمال نکوهیده حیوانی و اینکه صفات را بصورت اعتدال نگاه میدارد ایمان بخدایی است که غالب و قاهر فوق عباد و مخلوقات است هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ اگر ایمان بچنین مبدهی نباشد انسان بمقتضی شهواتش از هر سبعی درنده‌تر و از هر چهار پایی خورنده‌تر میگردد و برای نفع خیالی خود از هیچ جنایت و خیانتی خودداری نمینماید.

و اینکه آیات اخیر تأیید مینماید آن توجیهی که در آیه بِالْأَقْبَلِ أَصْحَابِ الْأَخْدُودِ تا آخر نمودیم و گفتیم باطلاقش شامل می‌گردد هر کسی را که آتش فتنه و فساد بر می‌انگیزاند و بمؤمنین آسیب میرساند زیرا اَلَا اسْتَنَّا و اشاره باین است که عمل کفّار چنین است مگر آنهایی که از کفّار ایمان آرند و بخدای عزیز حمید رو آرند.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ در مقام اجر و پاداش مؤمنین نیک اعمال برآمده که آنان منتعم میگرددند بنعمتهای بهشتی زیرا که بخدای غالب قاهر ایمان آورده و عمل نیکی که شایسته قرب احدیت است نموده‌اند چنین کسانی فائز گردیده‌اند بفیوضات غیر منتهای

صفحه : ۸۲

ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ البته آن فیض و بخششی که خداوند بزرگ بشمار آورده و بمؤمنین وعده داده نظر بعظمت خودش بالاتر از آنست که بتصور آید آری همانست که فرموده باغها و انهاری است که برای مؤمنین آماده شده لکن در صورت باغ است و در باطن روح و ریحان در ظاهر جسم است و در باطن روح و روان در ظاهر نعیم است در باطن وجه کریم در ظاهر نعمتهای جسمانی بنظر می‌آید در باطن نمایش و ظهور رضوان من الله أكبر تجلی مینماید.

إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ بطش در لغت گرفتن چیزی را گویند که بصولت و غلبه و سختی گرفته شود قوله تعالی إِذَا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَارِينَ يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى وَ لَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنَا و امثال اینکه آیات و در اینجا اشاره بسختی عذاب اخروی است که از روی



غضب الهی ناشی می‌گردد چنانچه یکی از اسماء الحسنی شدید العقاب است البته چنین است بین فتن و ناملازمات جزئی که در دنیا بانسان میرسد از مرضها و سختیها و آفات و ناریها با آنکه غالباً از روی غضب نیست بلکه از روی حکمت و مصلحت نظام کلی و شخصی پدید گردیده چقدر سخت و ناگوار بنظر می‌آید مقایسه کن و بین چه خواهد بود حال کسی را که در مورد غضب حق تعالی واقع گردیده و ذات احدیت در مقام انتقام و کیفر اعمال وی برآمده با آنکه عذاب آخرت با نعمتهای آن هیچ طرف مقایسه با سختیها و نعمتهای دنیا نیست إِنَّهُ هُوَ يُبْدِي وَيُعِيدُ، وَ هُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ، ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ فَعَالٍ لِمَا يُرِيدُ در اینکه آیات چند صفت از اوصاف جلال و کبریایی و عظمت خود را تذکر میدهد. ۱- (بیدء) او پدید آورنده موجودات است از کتم عدم بوجود

صفحه : ۸۳

(مبدء) چیزی را گویند که سبب وجود شیئی دیگر یا سبب ترکیب پیدا کردن چیز دیگر گردد قال الله تعالی وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ که انسان از خاک ترکیب گردیده و خدا مبدء اشیاء است که هر چیزی را از نیستی بهستی و از عدم بوجود آورد کَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ. ۲- (وَيُعِيدُ) او افراد بشر را پس از مرگ و تفرق اجزاء عود میدهد و حیات جدید پاکیزه‌ای که بمراتب شدت و قوت وجودی آن زیادتر از حیات دنیوی است بآنها افاضه مینماید برای روز حساب که دیگر مرگ پیرامون آن نمیگردد. ۳- (وَ هُوَ الْغَفُورُ) غفور مأخوذ از مغفرت و بمعنی پوشانیدن و پنهان نمودن است خداوند غفور است که بلطف و رحمت خود گناهان بندگان عاصی را میپوشاند و لغزشهای وی را مخفی و پنهان مینماید و سرّ او را فاش نمیگرداند ۴- (الْوَدُودُ) ودود مأخوذ از وِدّ و بمعنی محبت است و بر سه معنی صادق آید (يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ) اولیاء و نیکان را دوست میدارد و آنان نیز او را دوست میدارند و نیز دوستان خود را محبوب خلق میگرداند در غریب القرآن چنین گفته (الودّ) محبت بچیزی و تمنی و آرزوی کون و وجود وی است زیرا که در تمنی معنی محبت مأخوذ است و محب آرزو دارد حصول آنچه را که دوست دارد قوله تعالی وَ جَعَلْنَا بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً و قوله سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا و در اینکه آیات اشاره باین الفتی است که بین آنان واقع و دائر است چنانچه در جای دیگر لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتْ وَ در محبت بدون تمنی الفت نیز استعمال شده مثل قوله تعالی قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَ هُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ و امثال اینها (پایان) راجع بقوله تعالی يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ دو طور تفسیر شده یکی آنکه گویند محبت خدا نسبت بمخلوق همان انعام و اکرام او است و اینکه او را موفق گرداند بطاعت و وی را هدایت نماید بدین حق و طریق رضای خود و دوستی بنده نسبت

صفحه : ۸۴

بحق تعالی اینکه است که او را اطاعت نماید و عصیان ننماید دیگر محبت نسبت بخدای تعالی صفتی است از اوصاف فعل او و آن احسان مخصوصی است بکسی که لایق آن باشد اما محبت بنده نسبت بحق تعالی آن حالت وجدانی است که محبین الی الله در قلب خود وجدانا میبندد و بهمین جهت او را تعظیم و ستایش مینمایند و رضای او را بر رضای خود بر میگزینند و مأنوس بذکر و یاد او میگردند از بعض عرفاء است که محبت بنده نسبت بخدا اینکه است که از قلب وی کشف حجاب میگردد و متمکن میگردد بر بساط قرب زیرا صفاتی که نسبت بخدا داده میشود باعتبار غایت و نتیجه است نه باعتبار مبادی و علامت محبت او تعالی نسبت بعبد اینکه است که او را موفق می‌گرداند که از عالم غرور یعنی عالم طبیعت تجافی و ترقی نماید بعالم نور و بخدا انس گیرد و از غیر او وحشت نماید و تمام هم‌وی یکی گردد. مجمع البحرين «۵» ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ او صاحب عرش بزرگوار است عرش بمعنی استوای و استیلا تفسیر شده خداوند مستولی و محیط

بر تمام موجودات است الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى «۶» فَعَالٍ لِمَا يُرِيدُ فَعَالٌ صَيِّغَةٌ مَبَالِغَةٌ وَ اِشَارَةٌ بِشَدَّتْ وَ قُوَّتْ وَ فَعَالِيَّتْ اَوْ سَتْ كُلِّ



یومٍ هُوَ فِي شَأْنٍ و آنچه در عالم واقع می‌گردد از روی اختیار و علم و قدرت و حکمت او انجام می‌گیرد. هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ، فِرْعَوْنَ وَ ثَمُودَ در مقام بیان قوم فرعون و ثمود برآمده و اشاره به اینکه بین چگونه در اثر علو و سرکشی آنان که نسبت بسفرا و پیمبران چه نسبتهای ناروا دادند و آنها را ساحر و دروغگو نامیدند و آنها صبر نمودند بالاخره عذاب بر آنان فرود آمد و مغلوب حوادث گردیده و سفرای الهی مظفرانه بر آنها استیلا و غلبه نمودند فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعِزْمِ مِنَ الرُّسُلِ تو ای پیمبر نیز صبر کن همانطوری که پیمبران اولو العزم صبر نمودند.

صفحه : ۸۵

که بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ، وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ کفار در مقام تکذیب پیمبران برآمده و تبلیغات آنها را انکار مینمایند در صورتی که خدا از پشت و رو و از جمیع جوانب بر آنان محیط است. بَلِ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ، فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ اینکه کتاب آسمانی و اینکه قرآن مجید از معدن صدق و صفا فرود آمده و در لوح محفوظ ثبت و ضبط گردیده لوح محفوظ بوجهی شاید اشاره بیک مرتبه و یک مقامی از سعه عالم وجود باشد که بالاتر و برتر از عالم خلق و عالم طبیعت و عالم کون و فساد بشمار میرود و نیز شاید عالم قضا و قدر عبارت از آن باشد و آنچه از اول خلقت تا آخر آنچه باید واقع گردد در آنجا ضبط و ثبت گردیده و نیز (جف القلم بما هو كائن) اشاره بآن است.

إبن عباس از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنین حدیث میکند از کسری اشتری برسم تحفه خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آوردند روزی حضرتش بر آن سوار بود و مرا ردیف خود سوار نمود در اثنای راه بمن نگاه کرد و فرمود ای پسر حدود خدا را نگاهدار تا او را نزد خود یابی و در زمان راحت با خدا آشنایی کن تا در سختی با تو آشنایی کند و چون خواهی چیزی از او طلب کنی طلب یاری کن که آنچه بودنی است قلم بر آن رفته اگر جمله خلاق جهد کنند برای تو که چیزی بتو رسانند از خیر و شر و خدا برای تو نوشته باشد نتوانند اگر توانی بصبر و یقین کار کنی که بر صبر کردن بر آنچه تو آن را کاره باشی خیر بسیار است و بدانکه نصرت با صبر است و فرح با اندوه و دشواری با آسانی و درویشی با توانگری و قناعت با سروری و شاید آیه اشاره باین باشد که چون قرآن قبل از فرود آمدن باین عالم کون و فساد در عالم بالاتری تعیین و ضبط شده و در لوح محفوظ نگاه داشته شده اینست که دست نااهلان از تحریف آن کوتاهست و نزد حق تعالی مصون و محفوظ است و از تکذیب کفار خللی بدامن کبریایی آن نخواهد رسید.

صفحه : ۸۶

## سورة الطارق

### اشاره

مکیه و هی سبع عشر آیه اینکه سوره مکی است که در مکه فرود آمده و برای مدنیان سیزده آیه و برای باقی قراء هفده آیه و شصت و یک کلمه و دویست و سی و نه حرف است. ابو امامه از ابی بن کعب روایت میکند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده هر کس سوره الطارق را بخواند خدای

تعالی بعدد هر ستاره‌ای که در آسمان است دو حسنه بوی کرامت مینماید و از حضرت صادق روایت میکنند که کسی که در نماز فریضه سوره الطارق را بخواند نزد خدا جاه و منزلت بزرگ پیدا کند و در بهشت از رفقای انبیاء باشد. در مصباح کفعمی است که اینکه سوره اگر بر خوراکی خوانده شود از هر ضرری حفظ میگردد.

### [سوره الطارق (۸۶): آیات ۱ تا ۱۷]

#### اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ (۱) وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ (۲) النَّجْمُ الثَّاقِبُ (۳) إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ (۴)  
فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ (۵) خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ (۶) يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ (۷) إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ (۸) يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ (۹)  
فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَ لَا نَاصِرٍ (۱۰) وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ (۱۱) وَ الْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ (۱۲) إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ (۱۳) وَ مَا هُوَ بِالْهَزْلِ (۱۴)  
إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا (۱۵) وَ أَكِيدُ كَيْدًا (۱۶) فَمَهْلُ الْكَافِرِينَ أَمَهُلُهُمْ رُؤِيدًا (۱۷)

صفحه : ۸۷

#### (ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص  
قسم با آسمان و قسم بطارق،  
چگونه توانی بدانی طارق چیست  
آن ستاره درخشنده‌ای است که نورش نفوذ دارد،  
نیست هیچ نفسی مگر آنکه برای او نگهبانی گماشته شده،  
پس بایستی انسان نظر کند که از چه چیز آفریده شده،  
خلق گردیده شده از آبی که جستن میکند،  
و بیرون می‌آید از پشت مردان و سینه زنان  
(آن خدایی که بر آفرینش توانا است) البته بر بازگشتن روح بدن نیز توانا است،  
(روز قیامت) روزیست که آنچه در باطنها مخفی و ناپیدا است ظاهر و هویدا میگردد،  
و در آن روز نه قوتی باقی میماند و نه یار و یاور،  
قسم با آسمان گردان،  
و قسم بزمین که شکافته (و حیوانات و گیاهان از آن بیرون می‌آید  
که قرآن بحقیقت جدا کننده حق و باطل است  
و کلام بیهوده نیست،  
کفار هر چه بتوانند مکر میکنند،  
پس صبر کن و مهلت بده بکافرین) که بجزای عملشان خواهند رسید

## (توضیح آیات)

## اشاره

وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ، وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ، النَّجْمُ الثَّاقِبُ، او قسم است طارق اسم فاعل مأخوذ از طرق و در لغت طرق راهی است که مسافر پیا پیروود قوله تعالی فَأَضْرِبْ لَهُمُ طَرِيقاً فِي الْبَحْرِ يَبَساً و جمع طریق طرائق است مثل قوله تعالی سَبِّحْ طَرَائِقَ يَعْنِي هَفْتِ آسْمَانِ.

و نیز طارق کوبیدن و آمدن در شب را گویند و باعتبار استعمال عرفی شامل میگردد آنچه در شب واقع میگردد از آمدن و رفتن حتی آنکه بعضی طارق را توسعه داده‌اند که شامل میگردد خیالات و موهوماتی که گاهی در شب عارض میگردد و نیز مجازاً طارق گفته شده بر هر مسلک و رویه‌ای که انسان در روش خود انتخاب نماید خواه روش خوب و صحیح باشد یا روش غیر صحیح.

و در اینجا مقصود ستاره‌ای است درخشنده و فروزان چون شعله آتش که در شب ظاهر

صفحه : ۸۸

میگردد چنانچه النَّجْمُ الثَّاقِبُ توضیح آنست زیرا ثاقب چیزی را گویند که بنور خود نفوذ در غیر نماید قوله تعالی فَأَتْبَعَهُ شَهَابٌ ثاقِبٌ برای وضوح آیه مختصری از تفسیر صدر المتألهین را ترجمه می‌نمایم:

(لمعه اشراقیه) وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ سماء چون مطلق است شامل میگردد آسمان عالم صغیر یعنی نفس ناطقه و روح انسانی با آنچه در او است از قوی و مشاعر و علوم و آسمان عالم کبیر که عبارت از طرف فوقانی و مرتبه علو و بالا باشد با آنچه در او است از کرات و کواکب و سیارات و همانطوری که آسمان عالم کبیر محل «عجائب صنع خدا است در حرکات منظم و سرعت بعضی از ستارگان و رفتن و برگشتن آنان و نسبت بعضی بیعضی دیگر از تثلیث و مقابله و تربیع و کسوف و خسوف و باقی اوضاع آن و استقامت آنان بیک قانون منظم همین طور نفس ناطقه انسانی نیز در کشف حقایق و معلوم کردن مجهولات قانون مضبوطی و روش معینی دارد که بایستی در مقام برهان آن قانون را اعمال نماید تا نتیجه صحیح عاید وی گردد پس اگر مقصود از طارق نفس ناطقه انسانی باشد اشاره بان چیزی است که بر نفس ناطقه انسانی وارد میگردد از انوار قدسی و تظاهرات فیض الهی و لوازم ملکوتی و مواهب ربّانی و اگر راجع بسماء عالم باشد شامل میگردد تمام افلاک و کرات با آنچه در آنهاست و مقصود از طارق یا جنس ستارگان است یا مجردات و مفارقات نوری و آنچه بانان تعلق دارد پس اگر طارق اشاره بجنس مفارقات عقلی باشد میسزد که گفته شود مقصود (بنجم ثاقب) عقل کل است که بنور و اشراق خود تاریکی و ظلمت و قشور عالم مادی را سوراخ میکند و تفسیر طارق بشب اشاره باین است که همانطوری که ستارگان در شب موقع استتار نور خورشید ظاهر میگردند و بنور خود ظلمت شب را میبرند همین طور نور عقل وقتی بر اجسام تاریک فرود آمد ظلمت و تاریکی آن را بنور خود زائل میگرداند. (پایان)

صفحه : ۸۹

خلاصه النَّجْمِ الثَّاقِبِ باعتبار عالم حس جنس ستارگان یا جنس شهب است که ظلمت شب را میرد و شیاطین را طرد و رد میکند و باعتبار معنی قوای عقلیه ملکوتیه است که در روح انسان پدیدار گردیده و قوای وهمیه شیطانیه را بر طرف مینماید.

إِنْ كُنْ نَفْسٌ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ بقاعده عربیت (ان) دو طور تفسیر میشود ان نافیهِ و ان مخفّفه از ثقیله (لما) را نیز دو قسم تفسیر شده

بمعنی الا- و بمعنی لما حفظ بمعنی نگاهداری بچند معنی آمده و مصادیقی پیدا نموده یکی قوه حافظه و آن قوه‌ای است که در باطن انسان و عمل آن ضبط و نگاهداری محسوساتی است که از خارج بتوسط حواس پنجگانه حس مشترک ادراک نموده و بخزینه که آن را قوه حافظه نامند میسپارد و اینکه قوه بسه اعتبار سه طور عمل دارد باعتبار قبول صور محسوسات آن را خزینه حس مشترک گویند و باعتبار حفظ و نگاهداری معلومات که بآن تحویل شده آن را حافظه مقابل ناسیه نامند و باعتبار ادا کردن مکنونات خود در موقع حاجت نفس و بیاد آوردن آن آن را ذاکره گویند و نیز ملائکه‌ای که موکل بر تنظیم عالم و اعمال انسانند آنان را نیز حفظه نامند.

خلاصه بنا بر اینکه (ان) نافیه و (لما) بمعنی الا باشد معنی آیه چنین میشود نیست نفسی مگر آنکه بر او نگهبانی هست از ملائکه که حافظ اعمال و حالات او باشند و اگر ان مخففه از مثقله باشد و لئما لما معنی آیه چنین میشود محققاً هر نفسی برای او نگهبانی گماشته شده لکن بیشتر مفسرین همان معنی اول را ترجیح داده‌اند و اطلاق آیه چنین مینماید که خداوند ملائکه‌ای گماشته برای حفظ جسد انسان که وی را از هر آسیب و بلاء و تصادفات خارجی و تضادات داخلی که از قبل تضاد قوی و اخلاط چهارگانه پدید میگردد دفع و منع نمایند تا

صفحه : ۹۰

آنکه جسم انسان معتدل و سلامتی آن تا مدتی پایدار بماند و آنان ملائکه‌ای میباشند که حافظ بدن انسانند که اولاً او را از هر آسیبی حفظ نمایند و ثانیاً او را تقویت دهند تا بحد کمال رسد و اینکه نوع ملائکه را بمدبرات امور نامیده شده و در لسان شرع اینکه نوع ملائکه را ملائکه ارضی گویند و در اصطلاح حکماء قوای طبیعی نامند و ملائکه دیگری گماشته شده برای حفظ نفس ناطقه بشری که آن را از قوه بفعل آرند زیرا که انسان در ابتداء خلقت قوای روحانی و عقلانی وی ضعیف است بلکه فقط استعداد و قابلیت نفوذ عقل مجرد در وی موجود است و مسلم و معلوم است که هیچ شیئی نتواند خودش خود را از قوه بفعل و از عدم بوجود و از نقص بکمال آرد و نیز فاعل غیر از منفعل است اینکه است که خالق متعال از راه فیض ملائکه روحانین را مأمور گردانیده که از آن انوار فیض و اشراقات نور وجودی که از حق تعالی بآنان افاضه شده انسان را نیز از آن برخوردار گردانند و باین واسطه نفس ناطقه بشری از قوه بفعل و از نقص بکمال آید و اینکه موجودات روحانی در لسان شرع بملائکه حامل وحی بانبیاء و ملائکه حامل الهام باولیاء نامیده شده و باصطلاح حکماء آن را (عقل فعال) گویند و مراتبی که بتوسط ملائکه یا عقل فعال بانسان افاضه میشود بطور کلی سه مرتبه دارد (اول) عقل بالملکه و آن نفسی است که مستعد گردیده برای فیض گرفتن از مبدء اعلا (دوم) عقل بالفعل و آن وقتی است که علوم و معارف در نفس ناطقه بالفعل موجود باشد (سوم) عقل مستفاد که تمام معلومات همیشه نزد او حاضر و متمرکز در علوم و معارف گردد.

و باید دانست که ملائکه حفظه فقط واسطه در فیضند که از روی حکمت و نظام عالم اینکه طور مقرر فرموده که از مبدء عالم فیض بگیرند و بمادون افاضه نمایند فیاض مطلق فقط و فقط ذات واجب الوجود است (هو المبدء و المعید) ان به (و الله من ورائهم محیط) از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حدیث میکنند که فرموده (خداوند برای انسان

صفحه : ۹۱

صد و شصت ملک گماشته که از آن جمله هفت ملک موکل جسم اویند که آفات و بلیات را از وی دور گردانند چنانچه مگس آفات را از کنده عسل دور می‌کند

**(سخنان مفسرین راجع بحفظه)**

(۱) مقصود از حافظ در آیه فرشتگانند که اعمال انسان را ثبت و ضبط می‌نمایند (عبد الله عباس) (۲) حفظه‌اند که مال و آجال و ارزاق خلاق را نگاه میدارند (قتاده) (۳) حفظ کننده خدا است که بنده را نگاه میدارد که از تقدیرات الهی در نرود (کلبی) آری اگر نبود حفظ و حراست مری عالم هیچ دانه‌ای بشمر نمیرسید و هیچ طفلی از مادر متولد نمیشد و بکمال نمیرسید زیرا که اکثر موجودات بلحاظ ماده و طبیعت و بقاعده تنازع بقاء و غلبه قوی بر ضعیف و تضادی که بین آنان موجود است قوی کوشش میکند ضعیف را نابود و مضمحل گرداند اینکه است که خدای حکیم برای هر نوعی از موجودات اسباب و وسائلی مهیا نموده که وی را از تصادمات داخلی و تصادمات خارجی حفظ نماید فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ، خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ، يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ بعضی مفسرین گویند ترائب بین دو پستان زن است دیگری گفته بین شانه و سینه زن است آیه اشاره بر جوع و بازگشت انسان است باصل و مبدا خود مثل قوله تعالی إلی اللّٰهِ مَرْجِعُكُمْ إِنَّ إلی رَبِّكَ الرَّجْعِ یعنی بازگشت شما بسوی خدا است خلاصه آیه در مقام تنبیه و تذکر است که آن کس که انسان را از پست ترین مراتب و قدرترین اشیاء خلقت نموده و وی را از پست ترین مراتب ترقی داده و وی را باوج کمال انسانیت جسد و روحا رسانیده و

صفحه : ۹۲

بصورت نیک انسانی و سیرت نیکوی ملکوتی او را صدر نشین عالم خلقت گردانیده و بتاج و لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ او را مفتخر نموده البته قدرت دارد که پس از مرگ و تفرق اجزاء ثانیاً او را برگرداند و حیات نوینی که بمراتب عالی تر از اینکه حیات عاریتی اینکه دنیا باشد بوی افاضه نماید یَوْمَ تُبَلَى السَّرَائِرُ جمع سر اسرار و جمع اسرار سرائر است و یوم تبلی السرائر اشاره به اینکه آنچه در باطن انسان مخفی است حتی آن خاطراتی که بقلبش گذشته و آنچه را که فراموش نموده و آنچه در باطن خود مکتوم و مخفی گردانیده از اصول عقاید و نیات و غیر آنها تماماً در روز رستاخیز ظاهر و مبرز میگردد حدیثی از معاذ بن جبل نقل میکنند که گفته از رسول اللّٰه سؤال نمودم مقصود از آن سرائری که در قیامت ظاهر میگردد چیست فرمود سرائر شما اعمال شما است از نماز و زکاه و روزه و وضوء و غسل جنابت و آنچه برای شما واجب گردیده زیرا تمام اعمال شما مخفی و پنهان است ممکن است بگوید نماز خوانده‌ام و نخوانده باشد یا گوید وضو گرفته‌ام و نگرفته باشد اینکه است معنی قوله تعالی یَوْمَ تُبَلَى السَّرَائِرُ نظیر قوله تعالی يَعْلَمُ السِّرَّ وَ الْاُخْفَى آیه در مقام معرفی روز رجعت بشر است که یکی از اوصاف و خصوصیات آن روز ظاهر شدن و پدید گردیدن باطنهاست که آنچه در باطن انسان است از ایمان و کفر و اخلاق حمیده و نکوهیده و اعمال حسنه و سیئه و کمالات روحانی و جسمانی و صفات بهیمی و سبعی و ملکوتی در سریره او نهفته پدیدار میگردد و هر کس بصورت اعمال و اخلاق و ملکات نفسانی خود بصورت مناسب آن ظاهر میگردد.

در حدیث فرموده

(یحشر الناس علی صور نیاتهم)

در حدیث دیگر (در قیامت بعض مردم محشور میگرددند بصورتی که خوک و میمون نسبت بآن نیکو می‌نماید.

صفحه : ۹۳

معلوم است کسی که سبعت و بهیمیت در وی غالب گردیده بدتر و پست تر از هر حیوانی بشمار میرود بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا شاهد بر آنست و آن روزی است که امتیاز پیدا می‌شود بین خبیث و طاهر چنانچه در سوره مائده آیه ۱۰۰ قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ

أَعَجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَيْثِ زِيْرَا كِه آن روز جدا شدن بین حق و باطل و امتیاز مؤمن از کافر است و اَمْتَاوَزُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ در آن روز برای انسان چیزی نیست که بتواند رفع ضرر از وی بنماید نه از قوای بدنی و جسمانی و نه از قوای روحانی و نفسانی و نیز برای وی یار و یآوری نیست زیرا که معدّات و تمام وسائل خارجی که از روی حکمت در اینکه عالم تضاد و عالم قوه و استعداد برای رفع احتیاجات بشر در بین نهاده که بآنها متوسل میشد بالمره مفقود گردیده و الْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ زیرا که عالم قیامت موقعی است که هر فردی بمنتهاى کمالی که لایق بوی است رسیده دیگر جهات استعدادی که بوسائل خارجی بتوان استکمال حاصل نمود در کار نیست اینکه است که فرموده يَوْمَ يَفْرُ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَيْنِهِ لِكُلِّ امْرئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ هر کس مشغول بخود گردیده و وی را بخارج احتیاجی نیست حتّی شفاعت شافعین نیز ناشی از آن ارتباط و اتصال معنوی است که بین شفیع و شفاعت شونده پدید گردیده و بهمین مناسبت معنوی شفیع مأذون در شفاعت میگردد وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ، وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ، إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ، وَ مَا هُوَ بِالْهَزْلِ صَدْعٌ در لغت شکافتن چیز صلب و سختی را گویند مثل شیشه و آهن خطاب بر رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ است فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ سوره حجر آیه ۹۴ شاید اشاره باین باشد که امر رسالت را آشکار نما و مطالب را از هم شکافته و بر آنچه بآن مأموری

صفحه : ۹۴

قیام نما قوله تعالی يَوْمَئِذٍ يَصْدَعُونَ اشاره بروز قیامت است و شاید مقصود اینکه باشد که روز قیامت روزی است که باطنها شکافته و ظاهر میگردد و چیزی مخفی و پنهان نمیماند وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ یعنی قسم بزمین که میشکافد و نباتات و گیاهان از آن بیرون میآید.

### (سخنان مفسرین در توجیه آیه)

(۱) بیشتر مفسرین را رأی چنین است که مقصود از ذات الرجع صاحب باران است یعنی سوگند بآسمان صاحب باران (۲) ذاتِ الرَّجْعِ یعنی صاحب ماه و خورشید و ستارگان که گاهی ظاهر میگردند و گاهی غائب میشوند (ابن زید) (۳) ذاتِ الرَّجْعِ سوگند بآسمان که بحسب مرور زمان محل نزول خیرات است حالی بعد حالی و از آن باران میبارد برای روزی مردم (مجمع البیان) خداوند قسم یاد میکند و موجودات جوی و سفلی را مورد سوگند قرار میدهد و آنها را شاهد و گواه میگیرد که قرآن کلام حق و جدا کننده بین حق و باطل است و بهمین معنی روایتی از صادق آل محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ رسیده و مَا هُوَ بِالْهَزْلِ قرآن کلام بیهوده و از روی لهو و لعب و بازیچه سر نزده بلکه کلام متینی است که از معدن صدق و منبع علم حق تعالی تراوش نموده اینکه است که دست نااهلان از دامن آن کوتاه است إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا، وَ أَكِيدُ كَيْدًا محققا کفار و دشمنان قرآن در مقام اطفاء نور قرآن بسیار مکر و کید و حيله میکنند که نور الهی را خاموش کنند و بوسیله‌های شیطانی متوسل میگردند برای زایل گردانیدن کلام الهی.

صفحه : ۹۵

فَمَهْلُ الْكَافِرِينَ أَمَهُلُهُمْ رُوِيْدًا مهل و امهال در لغت بمعنی رفق و مدارا کردندست شاید اشاره باین باشد که ای رسول در امر رسالت و اجرای احکام قرآن از جفای کفار و انواع حیلها و خدعها که بکار میبرند برای خاموش کردن نور حق تعالی صبر و بردباری و متانت و استقامت خود را از دست مده و با آنها مدارا کن که بزودی تو بر آنان غالب می گردی و حَقَانِيْتِ قرآن بر جهانیان معلوم

خواهد شد یا بزودی در آخرت کفار و کسانی که در باطل کردن قرآن حيله میکنند بکيفر اعمال خود خواهند رسید

صفحه : ۹۶

## سوره الاعلی

### اشاره

مکیه و هی تسع عشر آیه اینکه سوره مکی است در مکه فرود آمده و نوزده آیه و هفتاد کلمه و دو یست و هفتاد و یک حرف است ابو امامه از ابی کعب روایت میکند که رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرموده هر کس سوره اعلی را بخواند خدای تعالی بعدد هر حرفی که بر ابراهیم علیه السّلام و موسی علیه السّلام و محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرود آمده وی را حسنه دهد و نیز از حضرت صادق علیه السّلام روایت میکنند هر کس در نماز فریضه یا نافله سوره اعلی را بخواند در قیامت بوی گویند از هر در بهشت که خواهی وارد شو از مصباح کفعمی است که خواندن سوره اعلی بر گوش دابه و بر مرض بواسیر و بر هر موضعی که نفع دارد مرض شفا می یابد

[سوره الاعلی (۸۷): آیات ۱ تا ۱۹]

### اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى (۱) الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى (۲) وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى (۳) وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى (۴)  
فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى (۵) سَنُقَرِّئُكَ فَلَا تَنسَى (۶) إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى (۷) وَتُيسِّرُكَ لِلْيُسْرَى (۸) فَذَكَرْ إِن نَفَعْتَ  
الذِّكْرَى (۹)  
سَيَذَكَّرُكَ مَنْ يَخْشَى (۱۰) وَيَتَجَبَّبُهَا الْأَشْقَى (۱۱) الَّذِي يَصَلَى النَّارَ الْكُبْرَى (۱۲) ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى (۱۳) قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى (۱۴)  
وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى (۱۵) بَلِ تُؤْتِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (۱۶) وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَأَبْقَى (۱۷) إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى (۱۸) صُحُفِ  
إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى (۱۹)

صفحه : ۹۷

### (ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص  
(ای پیمبر) تسبیح و تمجید و ستایش کن بنام پروردگار خود که بالاتر از هر چیزی است،  
آن خدایی که خلق کرد و مخلوقات را آراسته گردانید  
آن خدایی که اندازه گیری نمود (و بحسب اندازه هر کسی) وی را هدایت نمود،

و آن خدایی که گیاه را از زمین رویانید،  
 پس از آن او را خشک و سیاه گردانید  
 ما آیات قرآن را مکرر بر تو قرائت میکنیم که هیچ فراموش نکنی،  
 مگر آنچه را خدا بخواهد (که از یادت ببرد) زیرا که او بآنچه ظاهر و جلی یا مخفی و پنهان است عالم و دانا است،  
 (قرآن را بطریق آسان بر تو بیان نمودیم،  
 پس مردم را متذکر گردان هر گاه سود دهد آنان را،  
 بزودی متذکر میگردد کسی که میترسد  
 و دوری میجوید از آن شقی‌ترین مردم،  
 آن کسی که در آید در آتش بسیار سخت (جهنم)،  
 و در آن آتش نه میمیرد (که از عذاب راحت شود) و نه زنده است (که از حیات متمتع گردد)  
 محققاً رستگار و سعادتمند گردید کسی که تزکیه نفس نمود،  
 و بیاد خدا بنماز و ذکر پرداخت،  
 کسانی که ترجیح میدهند حیات دنیا را بر آخرت  
 در (صورتی که) آخرت بهتر از دنیا و باقی‌تر از آن است،  
 (و اینکه‌هایی که گفته شد) هر آینه در صحف اول  
 صحیفه ابراهیم و موسی مسطور است)

### (توضیح آیات)

### اشاره

سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى پس از آنکه بر رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خطاب رسید که پروردگار را باسم ستایش نما حضرت بامت دستور فرمود در رکوع نماز (سبحان ربی العظیم) بگوئید و در سجده (سبحان ربی الاعلی) بگوئید و در فضیلت و ثواب اینکه ذکر شریف احادیث بسیار نقلشده.  
 و شاید سرش اینکه باشد که چون در سجده که منتهی درجه اظهار ذلت و

صفحه : ۹۸

فروتنی اظهار میشود و پیشانی که شریف‌ترین اجزاء بدنست در مقابل عظمت الهی بر پست‌ترین چیزها که خاک باشد گذارده شود و در زبان نیز بقدری که میسر است اظهار عظمت او را نماید و بگوئید (سبحان ربی الاعلی و بحمده) یعنی تو بزرگ‌تری از آنکه ملوث گردی بلوث اذهان بشر و بالاتر از آنی که بشود بتصور آبی و در رکوع چون اظهار فروتنی و انکسار کمتر است (سبحان ربی العظیم) بگوئید بسیاری از مفسرین چنین اظهار میدارند که بعد از (سَبَّح) باید بآء در تقدیر گرفت (سَبَّحَ باسم) یعنی تسبیح و تقدیس نما باسم پروردگارت که بالاتر از هر چیزی است بآن اسمایی که تعیین شده تسبیح بمعنی لغوی بمعنی تنزیه و مبرا بودن از هر منقصتی است خداوند امر میفرماید که تسبیح و ستایش کن بآن نامهایی که خود را ستوده‌ام مثل (سَبَّوحٌ قَدُّوسٌ) و باقی اسمایی که



دلالت دارد بر تنزیه ذات پاک احدی او و ظاهراً اگر چه خطاب بشخص رسول است لکن مقصود تمام مؤمنین از امت اویند که بایستی پروردگار خود را بهمان طوری که دستور داده ستایش نمایند.

و باید دانست بمجرد گفتن ذکر بزبان چه در نماز باشد یا غیر نماز بدون توجه قلبی کافی نیست اسم فقط الفاظی است که وضع شده برای دلالت بر معنایی نخستین بایستی معنی تحت اللفظی آن دانسته شود سپس فهمید و دانا گردید که اینکه نامها وضع شده برای آن ذات یکتایی که متصف باین اوصاف جلال است و از روی حکم عقل و منطوق صحیح بداند و بشناسد که ذات پروردگار بایستی متصف باشد بصفات جمال از علم و قدرت و حکمت و اراده و مشیت و میرا از تمام نقایص امکانی مثل احتیاج داشتن بجسم و مکان و زمان و باقی لوازم امکانی که تعبیر از آن بصفات جلال میشود و بشر حق ندارد از پیش خود و بسلیقه خود نامهایی برای ذات مقدس کبریایی وضع نماید زیرا که اسم وضع نمودن منوط بشناسایی مسمی است ذاتی که برتر و بالاتر از آن است که بتصور آید چگونه توان نامی که بدلالت مطابقت باشد بر آن

صفحه : ۹۹

وضع نمود اینکه است که در احادیث صحیح رسیده که (اسماء الله توقیفی است و ما را امر فرموده که آن ذات مقدس را بهمان اسماء بخوانیم وَ لِلّٰهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنٰی فَادْعُوهُ بِهَا و نامهایی که حکماء نسبت میدهند مثل اینکه خالق را عِلّت و مخلوق را معلول گویند و نیز الفاظ دیگری که بین آنان دائر است اگر مقصود از عِلّت و معلول همان خالق و مخلوق باشد بدون خصوصیت زائدی ظاهراً در آن اشکالی نباشد زیرا که مقصود از اسم آن است که دلالت بر مسمی داشته باشد نه فقط الفاظ لکن اگر خصوصیت دیگری در آن ملحوظ باشد و بآن اعتبار اسم دیگری بحساب آید درست نیست و از طرف شرع ممنوع است.

بعض دانشمندان در تفسیر خود در توجیه (سبّح اسم) بیانی دارند که مختصری از آن را ترجمه مینمایم: چنین گفته در اینجا سر دیگری است و آن اینکه است که در عرف متألهین تسیح نمودن حق ذاتی را سزد یعنی کسی تواند او را ستایش نماید که مجرد باشد از ماده و عوارض و صور اجسام زیرا که مبدء هر صفتی بوجه کمال بایستی در مرتبه ذات خود دارای مرتبه باشد آن کمال و فضیلت باشد پس معنی (سبّح اسم ربك) یعنی مجرد و برهنه گردان ذات خود را از علاقه دنیا و از عوارض مادّیات خالی شو تا بتوانی تقدیس نمایی و بشناسی چگونگی (اسم الله) و تنزیه نمایی او را از نقایص ممکنات و نیز ذهن خود را از مطالعه کاینات خالی گردان تا بتوانی ملاحظه نمایی ذات و صفات و افعال الهی را بدون آنکه او را بممکنات تشبیه نمایی یا تعطیل نمایی صفات جلال و اوصاف جمال آن فرد بیهمتا را و منکر گردی یا آنکه در ناموس خلقت و نظام آفرینش و نوامیس افعال و سنن الهی خدشه نمایی (صدر المتألهین) آری کسی که قلب و دلش آلوده بمحبت دنیا گردیده و خود را بزنجیر قوای حیوانی و اخلاق سبعی و بهیمی بسته گردانیده و پابند محظوظات مادّی و طبیعی

صفحه : ۱۰۰

گردیده چگونه تواند بسرادق عالم ملکوت عروج نماید و بارتباط بآن عالم انوار معرفت و محبت الهی در قلبش تابش یابد و باین واسطه بتواند آن طوری که شایسته جلال او است تمجید و ستایش او را نماید هرگز ممکن نیست ستایش و تمجید نمودن فرع شناختن است کسی که بزنجیر شهوات بسته شده هرگز نتواند قدمی پیش رود و اگر بزبان حمد و ستایشی نماید مشوب بنقایص وجود خود او میگردد زیرا که هر کسی مبدء خود و نیز همه چیز را بقدر خودش میشناسد اگر قلب آدمی از صفات نکوهیده مصفا گردید و بقدر صفا محل تالو نور وجود و اشراقات انوار جلال احدی گردید بهمان اندازه خدای خود را میشناسد و باندازه شناسایی مبدء خود را ستایش مینماید الَّذِي خَلَقَ فَسَيَوِي، وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدِي از راغب اصفهانی است که سوی در لغت بمعنی





توجه بحق تعالی که ناشی از کمال قوه نظریه و از هویت و ذات او پدید می‌گردد.

دیگر توجه او بخلق که از آن تعبیر بقوه عملیه میشود و آن کمالیست نسبت بامور خارجه بتأثیر در مواد موجودات و منفعل و متأثر نگردیدن از آنها و تکمیل نمودن نفوس مردم.

مطلب دوم چون نفس و روح پیمبر واسطه بین خدا و خلق است لا بد بایستی در اینکه دو جهت قوه نظریه و قوه عملیه کامل باشد اگر چه کمال روحانی و قرب بمبدء در همان قوت قوه نظریه تحقق میپذیرد و ناقصین در قوه نظریه اگر چه در قوه عملیه کامل باشند از کاملین بشمار نمی‌روند و دارای رتبه نبوت و خلافت نمی‌باشند.

جماعت متکلمین که گویند نبوت و خلافت فقط مشروط بعلم سیاست و احکام و نظام جامعه و طریق حکومت و قضاوت بین خلق انجام میگیرد آنان در اشتباهند و غافل از اینند که غرض از ارسال رسل و انزال کتب طریق هدایت خلق است بسوی رحمت خدا و نمایندگان طریق معرفت او و نیز برای آنکه قلب بشر

صفحه : ۱۰۵

نورانی گردد بمعرفت و محبت الهی ساکن گردد نه فقط حفظ حیات دنیوی افراد و اصلاح جامعه و سیاسات مدنی زیرا که اصلاحیات انسان و امهال وی در دنیا برای تحصیل تقوی است که منتهی می‌گردد بقرب الی الله و البته آن کسی که واسطه است بین حق و خلق بایستی در علوم حقیقیه و در عمل کامل باشد و گر نه ارشاد دیگران وی را نشاید.

و چون ببرهان ثابت و مبرهن گردیده که قوه عاقله و کمال آن شریفتر از قوه عامله و کمال او است اینکه است که نظر بشرف او اشاره دارد بکمال قوه نظریه قوله تعالی سَيُنْفِرُكَ فَلَا تَنسَىٰ عِندَ رَبِّكَ فِئْتَانًا مِّنَ اللَّيْلِ تُنَادِيكَ فَاصْبِرْ أَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَفْتِنُكَ لعلَّكَ إِتَّقِيَهُ شَاءَ النَّاسُ (پایان) إله ما شاء الله مگر آنچه را خدا خواهد که از خاطر تو محو گرداند یا نسخ کند که اصلا حکم را بردارد در سوره بقره در تفسیر آیه ما نَسَخَ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِئُهَا بَيَانٌ شَدَّ هَرَّ حَكْمِي خَدَا مِيخَوَاسْتِ نَسَخِ نَمَائِدِ اَزْ خَاطِرِ پِيْمْبِرِ اَكْرَمِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ مَوْمِنِيْنَ مَحُو مِيْنَمُوْدِ كِهْ فَرَاْمُوْشِ مِيْكَرْدَنْدِ اِلْمَا مَا شَاءَ اللهُ دَرِ اِيْنَجَا اِشَارَهْ بَايْنِ اَسْتِ كِهْ چِيْزِيْ اَزْ آيَاتِ قُرْآنِ اَزْ يَادِ تُوْ نَمِيْرُوْدِ مِگَرِ اَنْچِهْ رَا خَدَا خَوَاَهْدِ نَسَخِ نَمَائِدِ اَزْ بَعْضِيْ مَفْسِرِيْنَ اَسْتِ كِهْ وَقْتِيْ جَبْرِيْلِ آيَهْ اِيْ بَرِ حَضْرَتَشِ قُرْآنِ مِيْنَمُوْدِ حَضْرَتِ مَكْرَرِ مِيْنَمُوْدِ كِهْ فَرَاْمُوْشِ نَكَنْدِ اِيْنَكِهْ بُوْدِ كِهْ اِيْنَكِهْ آيَهْ فَرُوْدِ اَمْدِ كِهْ مَطْمِنِ

صفحه : ۱۰۶

گردد که دیگر فراموش نمی‌کند إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَىٰ، وَ يُسِرُّكَ لِلْيَسْرَىٰ شَائِدِ اِشَارَهْ بَايْنِ اَسْتِ كِهْ چُونِ خَدَا مِيْدَانْدِ كِهْ تُوْ اَمِّيْ وَ دَرْسِ نَاخَوَانْدَهْ اِيْ مَشْكَلِيَهْ اَمْرِ رَسَالَتِ وَ طَرِيْقِ تَبْلِيْغِ وَ رَسَانْدِنِ آيَاتِ قُرْآنِ رَا بَرِ تُوْ سَهْلِ مِيْنَمَائِيْمِ وَ آيَاتِ قُرْآنِ رَا بَرِ تُوْ قُرْآنِ مِيْكَنِيْمِ تَا اَنْكِهْ دَرِ رُوْحِيَهْ تُوْ جَايِ گَزِيْنِ گَرْدَدِ وَ هِيْچِ وَقْتِ فَرَاْمُوْشِ نَكْنِيْ مِگَرِ اَنْچِهْ رَا مَصْلَحَتِ دَرِ فَرَاْمُوْشِيْ اَنْ اَشْدُ فَدْكَرُ اِنْ نَفَعَتِ الذُّكْرَى، سَيَذَكِّرُ مَنْ يَخْشَىٰ ذَكَرَ دَرْ لَغْتِ بَدُوْ مَعْنِيْ اَمْدَهْ گَاهِيْ ذَكَرِ گُوِيْنْدِ وَ مَقْصُوْدِ اَنْ هِيْئَهْ نَفْسَانِيْ وَ قُوَهْ اِيْ اَسْتِ دَرِ بَاطِنِ اِنْسَانِ وَ اَنْ قُوَهْ رَا حَافِظَهْ گُوِيْنْدِ بَاعْتِبَارِ حَفْظِ مَعْلُوْمَاتِ اَزْ عُلُوْمِ وَ مَعَارِفِ وَ بَاعْتِبَارِ اسْتِحْضَارِ اَنْ صُوْرِ مَعْلُوْمَاتِ رَا ذَاكِرَهْ گُوِيْنْدِ وَ ذَكَرِ دُوْ قِسْمِ اَسْتِ ذَكَرِ بَقْلَبِ وَ ذَكَرِ بَزْبَانِ وَ هَرِ يَكِْ اَزْ اَنْ نِيْزِ دُوْ قِسْمَتِ مِيْگَرْدَدِ يَكِيْ ذَكَرِ بَعْدِ اَزْ نَسِيَانِ وَ دِيْگَرِ بَدُوْنِ نَسِيَانِ يَعْْنِيْ دُوَامِ تَذَكْرِ وَ اِشَارَهْ بَذَكَرِ زَبَانِيْ دَارْدِ قَوْلَهْ تَعَالَى لَقَدْ اَنْزَلْنَا اِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيْهِ ذِكْرُكُمْ وَ الْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ وَ اِشَارَهْ بَذَكَرِ قَلْبِيْ دَارْدِ قَوْلَهْ

تعالی اَوْ لَا- يَذْكُرُ الْإِنْسَانَ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمَذْكُرِ اللَّهُ أَكْبَرُ وَ ذِكْرِي لِأُولَى الْأَلْبَابِ وَ ذَكَرَ بِمَعْنَى ذَكَرَ قَلْبِي وَ لِسَانِي فِي كَلَامِ اللَّهِ بَسِيارَ آمَدَه (راغب اصفهانی) و آیه بالا (فذكر) اشاره بتذکر گردانیدن است که امر بر رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ مینماید که مردم را متذکر گردان اگر تذکر و اندرز تو بآنان نفع بخشد (اعتراض) اینکه آیه چنین مینماید که تبلیغ رسالت در جایی است که نفع بخشد لکن در جایی که تذکر نفع نبخشد بر پیمبر تذکر نمودن لازم نیست چنانچه بحکم عقل نیز همین طور است آن کس که پیمبر دانست و یقین نمود که اندرز و نصیحت بوی تأثیر نمیکند امر و نهی نمودن باو معقول نیست

صفحه : ۱۰۷

(پاسخ) آری چنین است لکن چون مردم در استعداد و قبول و رد بطور کلی و بقسمت اولی سه قسمند بعضی دانایان و دانشمندانند و مستعد قبول حَقُّند و دانسته و فهمیده از روی بصیرت پیرو حق و حقیقت‌اند بعضی چنین نیستند لکن حالت قبول در آنان هست سخن پیمبران را میپذیرند و بعداً قبول میکنند قسم سوم مردمان ملحد حسود متکبر که یا اصلاً در مقام شناسایی حق و باطل نیستند یا دانسته و فهمیده لجاجت میورزند و علاوه بر آنکه قبول حق نمیکند با اهل حق ضدیت و دشمنی مینمایند و اینکه قسم سوم از مردم نسبت بآن دو قسم اول کمترند و مقصود از ارسال رسل و انزال کتب آسمانی آن دو دسته اولند و عمومیت ارشاد یکی برای اتمام حجت است و دیگر چون معلوم نیست چه کس حالت اطاعت در او هست و چه کس نیست اینکه است که ارشاد پیمبران عمومیت دارد لکن البته مقصود بخطاب کسانی میباشد که قابل هدایتند و سَيِّدٌ كَرِّمٌ مَنْ يَخْشَى تَأْيِيدَ مِیْنَمَیْدَ اِیْنَكِهْ كَفْتِیْمِ كِهْ مَتَذَكَّرْ مِیْگَرْدَنْد وَ قَبُولِ مِیْكَنْدَنْد كَسَانِیْ كِهْ مِیْتَرَسَنْد وَ اَنَانِ عِلْمَانِیْدَ چنانچه فرموده **إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ** البته خوف و خشیت فرع شناسایی است کسی که به هیچ وجه خدای خود را نشناسد چگونه از وی میترسد هرگز چنین نمیشود.

**وَ يَتَجَبَّبُهَا الْأَشْقَى، الَّذِي يَصَلَّى النَّارَ الْكُبْرَى،** از بعض علمای تفسیر است که مقصود از آتش کبری آتش جهنم است که آتش دنیا نسبت بآن کوچک مینماید و شاید اشاره بدرجات آتش جهنم باشد که بعض در کات نسبت ببعض دیگر کوچک می‌نماید.

و شاید مقصود از (اشقی) ولید بن مغیره باشد که برای وی است نار کبری لکن آیه اطلاق دارد شامل هر شقی و کافری میگردد.

**ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى**

صفحه : ۱۰۸

راغب اصفهانی در غریب القرآن انواع و اقسام موت را تعداد و شماره نموده که برای توضیح مختصری از آن را در اینجا ترجمه می‌نمایم:

موت در مقابل حیات انواع و اقسامی دارد:

اول- موت نفس نباتی که در انسان و حیوان و نباتات موجود است و آن قوه‌ایست که آن را حیات نباتی نامند و سبب نشو و ارتقاء نباتاتست و موت قوه نباتی بفقدان آن قوه است قوله تعالی **يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا أَحْيَيْنَا بِهِ بَلَدَهُ مَيِّتاً** دوم زائل شدن قوه حاسه مثل قوله تعالی **يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا** إذا ما مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا (ظاهراً مقصود از زوال قوه حاسه فشار و سختی آن باشد در موقع مرض و مصیبات) (و در مقابل راحتی و آسایش آرند) سوم- فقدان قوه عاقله یعنی جهالت و بی‌خردی مثل **وَمَنْ كَانَ مَيِّتاً فَأَحْيَيْنَاهُ** و همین است مقصود از قوله تعالی **إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَى** که اشاره بموت قوه عاقله است چهارم- حزن و غمی که حیات را کدر نماید و همین است مقصود از قوله تعالی **وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَ مَا هُوَ بِمَيِّتٍ** پنجم- خواب مقابل بیداری چنانچه خواب را موت خفیف گویند و مرگ را موت ثقیل نامند اینکه است که مرگ را خداوند موت نامیده **هُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَ الَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا وَ قَوْلُهُ تَعَالَى وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْيَاءُ وَ چنانچه گفته‌اند نفی**

موت از شهداء باعتبار حیات روحانی آنها است و بعضی را عقیده بر اینکه است که مقصود از حیات شهداء نفی حزن است از آنها (ششم) موت مقابل حیات حیوانی مثل قوله تعالی *كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ* عبارت از فقدان قوه حیوانی و جدا شدن روح از جسد است و قوله تعالی *إِنَّكُمْ مَيِّتٌ* و *إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ* تنبیهها بر اینکه موت یک امر حتمی است که احدی را از

صفحه : ۱۰۹

آن گریز نیست بعضی در توجیه آیه چنین اظهار نظر نموده‌اند که مقصود از میت در اینجا جدا شدن روح از بدن نیست بلکه اشاره بآن تحلیلات و تغییرات دائمی است زیرا که بشر مادامی که در دنیا حیات دارد علی‌الدوام در موت و حیات است و اجزاء و قوای او جزا فجزا در راه فنا و اضمحلال سیر مینماید چنانچه شاعر گفته (یموت جزا فجزا و قد عبر القوم عن هذا المعنى بالمات) (پایان) مناسب اینکه آیه همان معنی چهارم موت است که اشاره بشدت عذاب جهنمیان و آن حزن و اندوهی است که در اثر اعمال و اخلاق نکوهیده بر آنان تازی گردیده و حیات آنان را کدر و سخت میگرداند چنانچه در باره آنها فرموده *وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ* و ما هو بَمَيِّتٍ خلاصه آیه یکی از اوصاف جهنمیان را تذکر میدهد که آن سیه بختان در جهنم نمرده‌اند و می‌میرند تا از عذاب نجات یابند و نه زنده‌اند بحیات نیکو که از حیات جاودانی لذت ببرند و کامیاب گردند گویا از شدت عذاب و حزن دمامد می‌میرند و زنده می‌گردند تا آنکه طعم عذاب را بچشند *قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى*، و *ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى* پس از بیان حال و سرانجام آدم شقی در مقام حال کسانی بر آمده که رستگار گردیده‌اند و آنان کسانی میباشند که تزکیه نفس نموده‌اند و در مقام مجاهده با نفس بر آمده و آنچه صفات ذمیمه و اخلاق نکوهیده در خود یافتند با کوشش بسیار از خود مرتفع نمودند و خود را مهذب و خالی از غل و غش طبیعت گردانیدند و پس از آنکه قلب و دل آنان پاک و پاکیزه گردیده با روح پاک نورانی پروردگار خود را یاد نموده و در مقام نماز و اطاعت بر آمده‌اند آری در صورتی ذکر و دعا و نماز و یاد خدا در قلب تأثیر میکند و آن را جلا

صفحه : ۱۱۰

می‌دهد و دل و روح و روان آدمی را زنده و مسرور و نورانی می‌گرداند که با تزکیه نفس توأم گردد دلی که آلوده بکثافات اخلاقی و خود پسندی و گرفتار هزار گونه آرزو و آمال دنیوی گردیده کجا دیگر در آن محل باقی ماند که از قبل ذکر و دعا و نماز نور معرفت و محبت الهی در آن طلوع نماید و جدولهای دل را روشن گرداند و محل *تَلَأُلُوْا نَوَارٍ* فیض احدی گردد هرگز ممکن نیست چنین دلی با خرف یکسان است بل *تُؤَثِّرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا، وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ* و ابقی در مقام سرزنش و ملامت کسانی است که دنیا را بر آخرت ترجیح میدهند و بدلالت آیه *بِالْقَدِّ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى* کسانی ترجیح می‌دهند دنیا را بر آخرت که تزکیه نفس نموده‌اند

اشاره به اینکه کسی که قلب و دل وی آلوده بمحبت دنیا گردید و حب دنیا در اعماق دل او فرو رفت علامتش اینکه است که دنیا و نفس پرستی شعار وی می‌گردد و آنچه در آن حظ نفس باشد و لو بروحیه و مقام نفس لاهوتیه وی مضر باشد روح لاهوتی خود را بطبیعت و نفس حیوانی می‌فروشد و هیچ ملتفت نیست که چگونه در مقام خسران خود کوشش می‌نماید لکن اگر تزکیه نفس می‌نمود و دل و روح و روان خود را از آلودگی طبیعت قدری مصفّی و طاهر می‌گردانید میدانست که آخرت بهتر از دنیا است آری دنیا (من حیث هی) قطع نظر از اینکه مقدمه باشد برای آخرت و سعادت جاودانی هیچ خیری در آن نیست باین اعتبار دنیا فانی و آخرت باقی است و فانی را هیچ طرف مقایسه نیست با باقی اگر خیری در دنیا تصور شود در جایی است که مقدمه باشد برای رسیدن بحیات جاودانی اخروی و عیش همیشگی و رسیدن بفیوضات رحمانی و گر نه خواستن دنیا برای حیات دنیوی و تعیشتات مادی هیچ خیری در وی نیست اینکه است که بزرگان و دانشمندان دنیا را جیفه گندیده بشمار آورده‌اند



**(در اینجا نکته‌ای بنظر میرسد و ممکن است سؤالی پیش آید)**

قوله تعالی وَاَلْآخِرَةُ خَيْرٌ وَّ اَبْقَى چون (ابقی) را بصیغه افعال التفضیل آورده روی قاعده عربیت بایست در حیات دنیا که عبارت از ایام و ساعات عمر انسانی

صفحه : ۱۱۱

است بقا و ثباتی باشد تا آنکه صحیح باشد گفته شود آخرت باقی تر است چنانچه از کلمه (ابقی) در آیه چنین استفاده میشود در صورتی که ایام عمر انسان و حیات دنیوی وی فانی گردید کجا باقی است (پاسخ) اگر چه زمان چنانچه در محل خود مبرهن گردیده بیک معنی یک امر اعتباری سیال است که از گردش اوضاع عالم انتزاع گردیده که اصلا استقلال ندارد چه جای آنکه باقی ماند لکن ممکن است مقصود از بقاء حیات دنیوی آن فعلیت اخیر و شخصیت وجود انسانی باشد که از مجموع ایام و آنات زمان عمر وی پدید گردیده که حیات دنیوی انسانی باین اعتبار باقی و دائمی و فنا پذیر نیست چگونه حیات دنیوی باقی نیست در صورتی که تحقق وجود انسان از همین ایام و ساعات عمر وی پدید گردیده بلکه توان گفت زمان را بدو اعتبار توان نگرست باعتبار ثابت و باعتباری متغیر اگر زمان را باعتبار حرکت قطعیه موجودات در نظر گرفتیم که از آن تعبیر باایام و ساعات و آنات میشود البته آن یک امر عرضی و کم متصل غیر قار الذات است بنا بر قولی یا یک امر اعتباری ناپایدار است لکن اگر مجموع زمان (من حیث هی مجموع) که از آنات پدید میگردد و آن را حرکت توسطیه نامند که آن روح زمان و ما حصل زمان است و حکماء از آن تعبیر بدهر میکنند در نظر گیریم باین اعتبار زمان یک امر ثابت باقی است چگونه توان مجموعه حیات دنیوی انسان و عمر شصت و هفتاد ساله انسان را فانی دانست در صورتی که وجود و شخصیت وی از همین ایام و آنات زمان که دنبال یکدیگر تعاقب مینمایند و علی الدوام پدید می گردند و می گذرند تحقق پذیرفته بلکه باندک توجهی معلوم میگردد که اینک آنات و ساعات زمان که می گذرد یک حقیقت دیگری در بر دارند و آن حقیقت مستقر و ثابت است و شاید اشاره بهمین مطلب دارد قوله تعالی در سوره یس وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا و اینک آنات از معدات و محققات آن حقیقت بشمار میروند و بآن حقیقت حیات دنیوی انسانی تحقق پذیرد که آن باقی است لکن حیات اخروی انسانی چون آخر ندارد و محدود بحدی نیست (ابقی) است

صفحه : ۱۱۲

باقی تر است خلاصه حیات دنیوی انسان (ما حصل) زمان و ساعات عمر وی است إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى، صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى (هذا) شاید اشاره بهمین جمله بالا باشد و ممکن است اشاره باشد بتمام سوره که اینک مطالبی که در اینک سوره بیان شد در تمام کتب آسمانی ثبت است در تفسیر علی بن ابراهیم بسند متصل از اصبخ چنین روایت میکند که گوید از امیر المؤمنین علیه السّلام سؤال نمودم از قول خدای عزّ و جل سَبَّحَ اسْمُ رَبِّكَ الْأَعْلَى فرمود دو هزار سال پیش از آنکه خدا خلق کند آسمانها و زمین را بر قائمه عرش نوشته شده

(لا اله الا الله وحده لا شریک له و انّ محمدا عبده و رسوله و انّ علیا وصی رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم)

و نیز از ابن عباس روایت میکنند از قوله تعالی إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَ مَا يَخْفَى یعنی می داند آنچه در نفس و قلب است تا روز قیامت وَ نَسُوكَ لِلْيَسْرِ یعنی ای محمّد تمام مشکلهای امور را بر تو آسان می گرداند.

در حدیثی از ابو ذر غفاری نقل شده که گفت از رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم سؤال نمودم پیمبران چند نفر بودند فرمودند

یکصد و بیست و چهار هزار گفتم یا رسول الله مرسل از آنها چند نفر بودند فرمود سیصد و شصت نفر و باقی نبی بودند گفتم آدم پیمبر بود فرمود آری خدا او را بخودی خود آفرید و با او سخن گفت آن وقت فرمود یا ابا ذر از جمله پیمبران چهار نفر عرب بودند هود و صالح و شعیب و پیمبر تو گفتم یا رسول الله خدا چند کتاب فرستاده فرمود یکصد چهار کتاب ده عدد بآدم داد و پنجاه بشیث و سی باضوخ و او ادریس است و او اول کسی بود که بقلم چیز نوشت و ده عدد بآبراهیم و تورات بموسی و انجیل بعیسی و زبور بدادود و فرقان بمن (تفسیر ابو الفتح رازی)

صفحه: ۱۱۳

## سوره الغاشیه

## اشاره

مکیه و هی ست و عشرون آیه اینکه سوره مکی است که در مکه فرود آمده و بیست و شش آیه و هفتاد و دو کلمه و سیصد و هشتاد و یک حرف است عبد الله عباس از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکند هر کس سوره الغاشیه را بخواند خدای تعالی حساب او را آسان کند (ابو الفتوح) و در مصباح کفعمی است که اگر سوره الغاشیه در خوراکی خوانده شود از نکد که شاید مقصود مکروبها باشد پاک میگردد و اگر بر مولود خوانده شود خداوند او را سالم میگرداند.

## [سوره الغاشیه (۸۸): آیات ۱ تا ۲۶]

## اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ (۱) وَجُوهٌ يَوْمِئِذٍ خَاشِعَةٌ (۲) عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ (۳) تَصَلِي نَارًا حَامِيَةً (۴)

تُسْقَى مِنْ عَيْنٍ آتِيَةٍ (۵) لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيْعٍ (۶) لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ (۷) وَجُوهٌ يَوْمِئِذٍ نَاعِمَةٌ (۸) لِسْعِيهَا رَاضِيَةٌ (۹)

فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ (۱۰) لَا تَسْمَعُ فِيهَا لِأَغْيَةٍ (۱۱) فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ (۱۲) فِيهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ (۱۳) وَأَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ (۱۴)

وَنَمَارِقٌ مَصْفُوفَةٌ (۱۵) وَزَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ (۱۶) أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبْلِ كَيْفَ خُلِقَتْ (۱۷) وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ (۱۸) وَإِلَى الْجِبَالِ

كَيْفَ نُصِبَتْ (۱۹)

وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ (۲۰) فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ (۲۱) لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ (۲۲) إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ (۲۳) فَيَعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ

الْأَكْبَرَ (۲۴)

إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَتُهُمْ (۲۵) ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ (۲۶)

صفحه: ۱۱۴

## (ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص



(ای پیغمبر) آیا خبر وحشتناک قیامت بر تو حکایت شده است، در آن روز رویه‌هایی است ترسناک و ذلیل، کار و عمل آنان بمشقت است، و در آیند در آتش فروزان، آب آنها از چشمه بسیار گرم (و جوشان) جهنم است، طعام مر آنان را نیست مگر از علف خشک بدبو، که هر چه بخورند سیر و فربه نگردند و از گرسنگی نجات نیابند، و در آن روز رویه‌هایی است خندان و شادمان، از اعمال و کردارشان راضی و خوشنودند، و برای آنها در بهشت مقام بلندی است، و بهشتیان در بهشت هیچ سخن لغو و بی‌هوده نشنوند، و در آن بهشت چشمهای آب جریان دارد، و در آنجا تختهای عالی و بلند نهاده اند، و قدحهای بزرگ مصفاً بنهاده‌اند. و بر آن تختها بالشها و فرشهای فاخر گسترده‌اند، آیا (اینکه کافران) نمی‌بینند آثار خلقت را که شتر چگونه خلق شده، و نمی‌بینند آسمان را چگونه بلند گردانیده، و نظر نمی‌کنید بکوهها که چگونه پهن شده، و نمی‌بینید زمین را چگونه گسترانیده، پس ای پیغمبر تو متذکر کن مردم را (فقط وظیفه تو تذکر و یاد آوری نمودن است) تو نمیتوانی آنان را باضطرار و اداار نمایی بایمان آوردن، مگر آنکه هر کسی روی از حق گردانید و کافر شد، خداوند او را عذاب میکند بعذاب بزرگ (جهنم)، زیرا که بازگشتن آنان بسوی ما است، و پس از آن بر ما است حساب آنها

### (توضیح آیات)

### اشاره

هَيْلَ آتَاكَ حَدِيثَ الْعَاشِيَةِ غَاشِيَةٍ در لغت بمعنی پوشیدن و فرا گرفتن است مثل قوله تعالى فَأَغَشَيْنَاهُمْ فَهْمًا لَا يُبْصِرُونَ یعنی بر چشمهای کفار پرده نهادیم و آنها آیات حقانی را نمی‌بینند وَ تَغْشَى وَجُوهَهُمُ النَّارُ آتش رویهای کفار را می‌پوشاند و نیز قوله تعالى

وَمِنْ

صفحه : ۱۱۵

فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ یعنی از بالای آنها عذاب احاطه دارد و می‌پوشاند آنها را و قوله تعالی يُغَشِّي اللَّيْلَ النَّهَارَ یعنی شب روز را میپوشاند و اسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ یعنی خود را بلباس بیوشانند و نظیر اینکه آیات بسیار است که غشا بمعنی پوشیدن و پوشانیدن آمده و یکی از اسماء قیامت غاشیه است و قیامت را غاشیه نامیده باعتبار آنکه عذاب کفار را فرا میگیرد.

خطاب بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که آیا تو خبر دار شده‌ای از حکایت غاشیه

### سخنان مفسرین در توجیه غاشیه

(۱) مقصود از غاشیه قیامت است و بدو جهت قیامت را غاشیه نامیده‌اند یکی روزی است که عذاب فرو میگیرد کفار را و قیامت چنین است که یک دفعه عذاب بر خلق فرود می‌آید چنانچه فرموده أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ و دیگر قیامت را غاشیه نامیده‌اند بمناسبت آنکه خلق اولین و آخرین در آنجا جمعند یا آنکه چون هول و اضطراب همه را فرا میگیرد قیامت را غاشیه نامیده‌اند.

(۲) غاشیه آتش است که آتش فرا میگیرد روه‌ای کفار را قال الله تعالی وَتَغْشَىٰ وُجُوهُهُمْ النَّارُ و مِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ (۳) غاشیه اهل آتشند که باطراف آنان آتش احاطه دارد (تفسیر کبیر) بهتر اینکه است که گفته شود یکی از نامهای قیامت الغاشیه است زیرا که تمام توجیهاتی که مفسرین کرده‌اند بر همان قیامت صادق آید که همه مردم جمعند و هول و اضطراب تمام افراد را فرو گرفته و عذاب و آتش بکفار احاطه نموده پس یکی از اسماء قیامت الغاشیه میشود و شاید هل استفهامی در (هل اتیک) اشاره بزرگی و عظمت روز قیامت دارد مثل اینکه در عرف راجع بمطلب بزرگی بعضی از بعض دیگر بطور سؤال و پرسش میکنند که آیا میدانی چه واقعه بزرگی واقع گردیده و نه اینکه است که حضرتش هیچ اطلاعی از واقعه قیامت نداشته و از وی سؤال شود آیا میدانی یا

صفحه : ۱۱۶

نمیدانی اصلاً سؤال از دانستن و ندانستن نسبت بخدایی که عالم بما فی الضمیر است مورد ندارد او بهتر میداند پس چه جای سؤال است وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ و گویند فرق است بین خضوع و خشوع که خضوع در بدن و صورت و چشم ظاهر میگردد و محل خشوع قلب است اگر قلب از هیبت و عظمت الهی خاشع گردید قهراً بدن نیز خاضع میگردد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنین حدیث دارد که مردی را دید در نماز بریش خود بازی میکند فرمود اگر قلب وی خاشع بود جوارح و بدن او خاضع میگردد. پس از آن در بیان اوصاف اهل جهنم برآمده و پنج صفت و علامت راجع باهل عذاب و کفار را تذکر میدهد و نه صفت و علامت راجع باهل نجات را بیان می‌نماید.

(اول) از اوصاف کفار و اشقیاء اینکه است که رویهای آنان ذلیل و زبون است و آثار عذاب و شقاوت در بشره آنها نمایان است.

(دوم) (عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ) ناصبه بمعنی تعب و رنج است که رویهای کفار در آن روز زحمت کشیده و تعب و رنج برده میباشد.

«سخنان مفسرین در توجیه آیه»

(۱) مقصود کسانی میباشند که برای دنیا بسیار کار می‌کنند و زحمت میکشند لکن برای خدا کاری انجام نمیدهند که چنین اشخاصی را در قیامت باعمال شاقه و امیدارند و بزنجیرها می‌بندند (حسن بصری) (۲) کسانی میباشند که در دنیا از عبادت و طاعت تکبر نمودند در قیامت آنان را ذلیل گردانند و باعمال شاقه وادارند. (عبد الله عباس) (۳) آنها را بروی بآتش کشند. (کلبی) (۴) آنان را در دوزخ بکوههای آتشین کشند و چون بسر کوه رسند بآتش

صفحه : ۱۱۷

افتند زیرا که ناصبه بمعنی صاحب رنج و تعب است (ضحاک) (۵) مقصود رهبانان و مرتاضان از عیسویان و یهودیانند که در دنیا متحمل ریاضات و اعمال شاقه میگرددند و خود را رنجور میگردانند بگمان اینکه عبادت می‌کنند لکن چون بر خلاف حکم خدا است مستحق عذاب میگردند (سعید جبیر) و توجیحات دیگری نیز داده شده که بازگشت آنها بسختی عذاب جهنم میگردد. سوم تَصَلَّى نَارًا حَامِيَةً صَلَّى در لغت بمعنی افروختن آتش است و صلی بالنار یعنی محترق گردید و اجزاء آن سوخته شد و اینکه آیه نظیر قوله تعالی فَسَوْفَ نُصَلِّيهِ نَارًا یعنی آتش آنها را میگیرد يَصَلَّى النَّارَ الْكُبْرَى لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى و نظائر آن در قرآن بسیار است که دلالت دارد بر اینکه کفار در آتش فروزان که زبانه میکشد بر دشمنان خدا و بعضی گفته‌اند کفار ملازم آتشی میباشند که در منتهی درجه سوزندگی است.

چهارم تُسْقَى مِنْ عَيْنِ آتِيَةٍ اهل جهنم وقتی تشنه میشوند آشامیدنی آنان از آب گرمی است که در منتهی درجه حرارت است و اینکه آیه نظیر آیه دیگر است که فرموده يُطْفِئُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آن و بعض مفسرین گفته حرارت آتش جهنم بدرجه‌ای است که اگر ذره‌ای از آن بر کوه‌های عالم افتد همه را آب میگرداند پنجم در مقام غذای و خوردنی اهل جهنم است لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيْعٍ، لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ (ضریع) غذایی است که نه فربه میکند و نه دفع گرسنگی مینماید از اینکه آیات معلوم میشود جهنمیان همیشه تشنه و گرسنه‌اند

صفحه : ۱۱۸

### (سخنان مفسرین در توجیه ضریع)

(۱) ضریع نوعی از گیاهست چسبیده بزمین عرب تر آن را استبرق نامد و خشک آن را ضریع گوید و ما آن را شتر خواره گوئیم و آن بدترین خوراکیها است.

(مجاهد و عکرمه و قتاده) (۲) ضریع گیاهی است که وقتی خشک شد ..... حیوانی آن را نخورد (کلبی) (۳) عبد الله عباس از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت میکند که فرموده ضریع گیاهی است در جهنم که از صبر تلخ‌تر و از مردار گندیده‌تر و از آتش سوزنده‌تر است. (تفسیر ابو الفتوح رازی) توجیحات دیگری نیز از مفسرین نقل شده مختصر نمودیم اجمالاً معلوم است ضریع بدترین گیاهان و خوردنیها است که غذای اهل جهنم را بآن تشبیه نموده‌اند.

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ نَاعِمَةٌ اسم فاعل مأخوذ از نعمت و آن حالات نیکویی است که انسان از آن برخوردار میگردد از مال و جاه و آسایش و غیر اینها قوله تعالی وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا اذْكُرُوا نِعْمَتِي الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ و انعام احسان کردن و ایصال نعمت بدیگران است مثل قوله تعالی الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَنِعْمَاءٌ فِي مَقَابِلِ أَرْسَالِ رَسُولِي وَمِثْلُ قَوْلِهِ تَعَالَى وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُمْ نِعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَاءٍ وَنِعْمٌ فِي ذَلِكَ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ در مورد نعمتهای بسیار آرند مثل قوله تعالی فِي جَنَّاتٍ النَّعِيمِ و نظائر آن در کلام الله بسیار آمده

(راغب اصفهانی) آیه در مقام بیان اوصاف مؤمنین است و بعض اوصاف آنان را بیان مینماید زیرا قانون قرآن بر اینکه است که هر جا نامی و اوصافی از عذاب برده شود غالباً در عقب اوصافی نیز از بهشت و بهشتیان نیز گفته می‌شود و بعکس نیز چنین است زیرا یکی از اوصاف رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اینکه است که حضرتش را (بشیرا و نذیرا)

صفحه : ۱۱۹

نامیده بلکه وظیفه تمام پیمبران همین بوده که مردم را بفضل و کرم خداوندی امیدوار نمایند و از غضب و سخط او نیز آنان را بترسانند تا آنکه مردم بین خوف و رجاء بکمال انسانیت نائل گردند خوف و ترس از عذاب آنها را از عمل نکوهیده باز دارد و امید برحمت و نعمتهای بهشتی و ادا نماید آنان را باعمال نیک تا آنکه سجیه نیکو عادت و ملکه آنها گردد و در اینکه آیات چند صفت و چند فضیلت برای بهشتیان تعداد مینماید اول رویهایی است در آن روز قیامت شادان و خندان که آثار نعمت و تازگی و بشاشت در آن هویدا است لَسْعِيهَا رَاضِيَةٌ دوم از اوصاف بهشتیان اینکه است که چون بینند اعمالی که در دنیا کرده‌اند مطابق رضای الهی واقع گردیده از اعمال و کردار خود راضی و خشنودند لَا تَسْمَعُ فِيهَا لِأَغْيَةٍ سَوْمٍ از خصوصیات بهشتیان اینکه است که در آنجا هیچ لغوی نشنوند لغو کلام بیهوده‌ای را گویند که هیچ فائده‌ای در آن متصور نباشد خواه با ضرر همراه باشد یا نه. آری همین طوری که بهشتیان در دنیا از هر کار لغو و بیهوده‌ای اعراض مینمودند و در همه کار فائده عقلایی در نظر داشتند در روز رستاخیز نیز بنا بر عادت دیرینه شان چنین‌اند که از هر سخن و عمل بیهوده فرار می‌نمایند در سوره مؤمنون یکی از فضائل آنها اینکه است الَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ که عادت و سجیه مؤمنین چنین است که از هر عمل لغوی اعراض می‌نمایند. فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ، فِيهَا سُرُرٌ مَّرْفُوعَةٌ، وَ أَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ، وَ نَمَارِقٌ مَصْفُوفَةٌ وَ زُرَابِيٌّ مَبْتُوثَةٌ

صفحه : ۱۲۰

پس از بیان اوصاف بهشتیان در مقام تعداد اوصاف و نعم بهشت برآمده و پنج نعمت از نعمتهای بهشت را تذکر می‌دهد. اول در بهشت چشمه‌های آب خوشگوار جریان دارد اشاره بآنکه جریان آب چشمه‌های بهشت دائمی است مثل چشمه‌های دنیا نیست که گاهی خشک می‌گردد تمام نعمتهای بهشتی چنین است که دائمی و فنا و زبون ندارد. دوم در بهشت تختها و سریرهای مرتفعی نهاده شده شاید (سرر) در آیه اشاره بمقام بلند و درجات عالی اهل بهشت است که تخت سلطنت بهشتیان بسیار عالی و بلند پایه است. سوم در بهشت قدحهای بزرگ پاکیزه نهاده‌اند اکواب جمع کوب و کوب کوزه‌های سر بسته مدور را گویند و عرب آن را اباریق نامد اشاره به اینکه اهل بهشت هر وقت اراده کنند آب بیاشامند بدون زحمت لیوان‌های مصفا و پاکیزه نزد آنها حاضر است. (چهارم) بر آن تختهای مرتفعی که برای بهشتیان مهیا شده فرشهای فاخر و بالشهای عالی مجلل و متکای پاکیزه پهلوی هم گذارده شده که بر آن تکیه زنند (پنجم) برای آنان لباسهای فاخر مبسوط چنانچه در آیات دیگر لباسهای بهشتیان را باستبرق توصیف نموده مهیا شده.

از بعض عرفا است که اینکه آیات اشاره دارد بتجربید و تفرید و جمع و توحید که اینکه چهار مرتبه راجع بسالکین الی الله است و (مبثوئه) در آیه اشاره دارد بانبساط ارواح آنان و باز بودن سینه آنها و گشادگی قلب آنها در بساط قدس و نیز اشاره دارد بمقام تجلیات افعال که تحت مقامات صفات است مثل توکل و رضا و غیر آن که مبثوث بر اعمال است.

أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبْلِ كَيْفَ خُلِقَتْ هَمْزَه (أَفَلَا) هَمْزَه تَوْبِيخِي وَ انْكَارِ اسْتِ وَ (فَا) بِرَأْيِ عَطْفِ اسْتِ

صفحه : ۱۲۱

مفسرین در شأن نزول آیه چنین گویند وقتی آیات راجع بقیامت و بهشت و جهنم فرود آمد کفار استبعاد نمودند که چگونه ممکن است چنین واقعه‌ای پدید گردد اینکه بود که اینکه آیه فرود آمد که در مقام توییح و سرزنش و رفع استبعاد آنان فرموده أَفَلَا يَنْظُرُونَ چرا نگاه نمیکنید در خلقت عجیب شتر که چگونه او را خلقت نمودیم اگر چه خلقت شتر بسیار عجیب بنظر می‌آید لکن هر حیوانی بلکه هر موجودی نسبت بخود اگر در اسرار خلقت آن دقت نمائیم عجیب بنظر می‌آید و شاید اختصاص بشتر بدو جهت باشد یکی اعراب مأنوس بشتر بودند در سواری بار کشتی شتر مورد نظر آنان بوده اینکه بود که از بین حیوانات شتر را اختصاص داده که بنظر تدبیر خلقت عجیب آن را در نظر گیرند.

و دیگر بعض خصوصیات و امتیازاتی که در شتر دیده میشود و مخصوص بوی است از قبیل بزرگی جثه شدت قوت هیئت عجیب و رام بودن و مسخر گردیدن او تحت حکم انسان و صبر او در گرسنگی و تشنگی در مدت بسیار و کشیدن بارهای سنگین در مسافت بسیار طولانی شاعر رومی چنین گوید

بر خوان افلا ينظر تا قدرت ما بينی يكره بشتر بنگر تا صنع خدا بينی

در خار خوری قانع در بار بری راضی اینکه وصف اگر جویی در اهل صفا بینی  
وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ، وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ، وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ باز در مقام سرزنش فرموده چرا نگاه نمیکنید باسما و زمین و کوهها تا آنکه آثار قدرت و حکمت و حسن تدبیر و نظام خلقت را در عالم هویدا بینید که چگونه آسمان را برافراشته و کوهها را میخ زمین قرار داده و زمین را مسطح و پهن گردانیده.  
اشاره به اینکه آن کس که اینکه موجودات را از نیستی بهستی و از عدم بوجود

صفحه : ۱۲۲

آورده و اینکه نظام جمیل و اینکه کاخ مجلل جهانی را با اینکه ترتیب عجیب و نظام بدیع و اسراری که در دل هر موجودی نهفته که هزاران فکر بدیع بکوچک تر اسرار آن نخواهد رسید پدید آورده البته قدرت دارد انسان را پس از مرگ منتقل نماید بعالم دیگر و حیات جدیدی بوی عنایت نماید و هر فردی را بکیفر اعمال خود (ان کان خیرا فخریرا و ان کان شریرا فشریرا) نائل گرداند فَذَكَّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ، لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ خَطَابٍ برسول اکرم است که فقط وظیفه تو تبلیغ رسالت و تهدید بعذاب و مجازات در صورت مخالفت و بشارت ببهشت و دار کرامت الهی در صورت اطاعت است چیز دیگری نیست تو نتوانی آنان را باجبار و اضطرار وادار نمایی که ایمان آرند.

إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ، فَيَعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ (سخنان مفسرین در اینکه اَلَّا راجع بچیست) (۱) راجع بکلمه (فذکر است) مردم را متذکر گردان مگر آنان که پس از ایمان برگشتند که دیگر تذکر بآنها سودی ندارد و اینکه توجیه بنظر درست نمیآید زیرا که وظیفه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تذکر است و مخصوص بوقتی نیست (۲) مرجع اَلَّا آیه جلو است لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ یعنی تو مسلط نیستی بر آنان مگر بجهد که مردمانی که کافرند و اعراض مینماید تو از طرف حق تعالی مسلطی بر آنها بقتل و غارت و خداوند آنها را مبتلا میگرداند بعذاب بزرگتر یعنی جهاد (۳) استثناء منقطع است و بمعنی لکن و تعلق بجمله فَيَعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ دارد یعنی تو نتوانی کسی را مجبور بایمان نمایی لکن خداوند آنان را مبتلا میگرداند بعذاب بزرگتر که عذاب جهنم باشد که آن نسبت بعذاب دنیا

صفحه: ۱۲۳

مثل قحطی مرض فقر و غیر اینها بزرگتر است (تفسیر ابو الفتوح رازی) اینکه توجیه سوّم مناسب‌تر و صحیح‌تر بنظر می‌آید بدو جهت یکی ذیل آیه **فَيَعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ** که عذاب قیامت نسبت بعذاب و بلیات دنیا بزرگتر است و دیگر بقریه آیه بعد **إِنَّا إِلَيْنَا إِيَابُهُمْ، ثُمَّ إِنَّا عَلَيْنَا حِسَابُهُمْ** بازگشت آنها بسوی ما است و حساب و شماره اعمال آنان نیز بر ما است خلاصه ظاهرا معنی آیه چنین میشود که ای رسول اکرم فقط وظیفه تو تبلیغ رسالت است وظیفه تو اجبار نمودن آنها نیست بازگشت آنان بسوی ما است و حساب آنها نیز نزد ما است.

صفحه: ۱۲۴

## سوره الفجر

### اشاره

مکیه و هی ثلاثون آیه سوره الفجر مکی است در مکه فرود آمده و سی آیه و یکصد و سی و نه کلمه و پانصد و نه حرف است. و از ابی کعب نقل میکنند که رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرموده هر کس سوره الفجر را در روزهای ده گانه بخواند (که ظاهرا مقصود دهه ذی الحجه است) خدای تعالی او را بیامزد و کسی که در روزهای دیگر بخواند در قیامت نور بوی عطا میگردد. (ابو الفتوح) و از امام صادق علیه السلام روایت کنند کسی که سوره الفجر را در نماز فریضه و نافله بخواند درجه او در بهشت با حسین علیه السلام است زیرا که اینکه سوره منسوب بآن حضرت است. (کفعمی)

[سوره الفجر (۸۹): آیات ۱ تا ۳۰]

### اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 وَالْفَجْرِ (۱) وَ لَيَالٍ عَشْرٍ (۲) وَ الشَّفْعِ وَ الْوَتْرِ (۳) وَ اللَّيْلِ إِذَا يَسِر (۴)  
 هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٍ لِي بَدِي حَجْرٍ (۵) أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلْتَ رَبُّكَ بِعَادٍ (۶) إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ (۷) الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ (۸) وَ تَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ (۹)  
 وَ فِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ (۱۰) الَّذِينَ طَعَمُوا فِي الْبِلَادِ (۱۱) فَمَا كَثُرُوا فِيهَا الْفَسَادَ (۱۲) فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَيُوطَ عَذَابٍ (۱۳) إِنَّ رَبُّكَ لَبِالْمِرْصَادِ (۱۴)  
 فَمَا مَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ (۱۵) وَ أَمَا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ (۱۶) كَلَّا بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ (۱۷) وَ لَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ (۱۸) وَ تَأْكُلُونَ الثَّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا (۱۹)  
 وَ تُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا (۲۰) كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا (۲۱) وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَائِكَةُ صَفًّا (۲۲) وَ جِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَ أُنِّي لَهُ الذِّكْرَى (۲۳) يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي (۲۴)  
 فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ (۲۵) وَ لَا- يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ (۲۶) يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ (۲۷) ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً (۲۸)  
 فَادْخُلِي فِي عِبَادِي (۲۹)

وَادْخُلِيْ جَنَّتِيْ (۳۰)

صفحه : ۱۲۵

**(ترجمه)**

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص  
 قسم بطلوع فجر،  
 قسم بشبهای ده گانه (دهه اول ماه ذی الحجّه)  
 و قسم بجفت (مخلوقات) و قسم بفرد (وجود منفرد حق تعالی)  
 قسم بشب وقتی تبدیل بروز گردد،  
 آیا در اینکه چیزهایی که بآن قسم یاد شد نزد خردمندان مانعی هست،  
 ای پیمبر آیا ندیدی پروردگار تو با عاد چه کرد،  
 با قدهای بلند و صاحب عظمت،  
 بطوری که آفریده نشد مثل آنان در شهرها،  
 و قوم ثمود که سنگ را شکافته و عمارتها از سنگ میساختند،  
 و فرعون و فرعونیان صاحب میخها (سپاه و اقتدار)  
 آن افرادی که در ممالک روی زمین ظلم و طغیان نمودند،  
 و بسیار در زمین فساد کردند،  
 تا آنکه پروردگار تو بتازیانه عذاب آنان را معذب گردانید،  
 و اینکه پروردگار تو در کمین گاهست،  
 اما انسان وقتی پروردگارش وی را امتحان نمود و او را نعمت داد و گرامی گردانید گوید پروردگار من مرا گرامی داشته،  
 و اما وقتی وی را در مورد امتحان درآورد و روزی وی را تنگ گردانید گوید خدای من مرا خوار گردانید،  
 اینطور نیست که گمان کرده بلکه (بخل ورزیده) و گرامی نمیدارید یتیم را،  
 و رغبت نمیکنید بر طعام دادن فقیر،  
 و میخورید تمام مال میراث را (بناحق)  
 و بسیار فریفته مال و دوست دارید جمع آوری نمائید مال را  
 چنین نیست که گمان کرده‌اید وقتی که زمین مندک گردد و متفرق شود،  
 آن گاه امر خدا و

صفحه : ۱۲۶

فرشتگان صف در صف (در عرصه محشر) صف آرای نمایند  
 و روزی که جهنم را بیاورند در آن روز انسان متذکر گردد و کجا در آن روز دیگر تذکر نفعی بحال او بخشد  
 و میگوید ای کاش تا در حیات دنیا بودم برای امروزم کاری کرده بودم،

پس در آن روز احدی مثل (کافر) عذاب کرده نمیشود،

و احدی مثل وی در بند نیست،

(آن گاه باهل ایمان خطاب لطف آمیز میرسد) ای کسی که صاحب نفس مطمئنّه میباشی (که در مرتبه ایمان بدرجه یقین رسیده‌ای)

برگرد و باز آی بسوی پروردگارت در حالی که تو از او راضی میباشی و پروردگار نیز از تو راضی است

پس داخل شو در زمره بندگان من،

و داخل شو در بهشت من

### (توضیح آیات)

#### اشاره

وَالْفَجْرِ، وَ لَيَالٍ عَشْرٍ فجر در لغت بمعنی قطع و شکافتن آمده مثل قوله تعالى وَ فَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا وَ فَجَّرْنَا خِلَالَهُمَا نَهْرًا تَفْجُرُ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَتَّبِعُونَ وَ صَبْحَ رَا فَجْرًا كَوْنِيْدَ نَظْرَ بَهِ اَيْنَكِه سِيَاهِي شَبِّ رَا مِيْشَكَا فَا د وَ فَجَّارَ جَمْعُ فَاجِرٍ وَ فَجْوَرٌ بِمَعْنَى پَارِه كَرْدَن دِيَانَتِ اِسْتِ قَوْلُهُ تَعَالَى كَلِمًا اِنْ كِتَابِ الْفَجَّارِ لَفِي سَجِّينَ وَ اِنَّ الْفَجَّارَ لَفِي جَحِيْمٍ وَ نَظَائِرُ اَنْ دَرِ قُرْآنِ بَسِيَارِ اَمْدَه وَ دَرِ اَيْنَكِه اِيَه بِاَلَا فَجْرٍ بِمَعْنَى قَطْعُ شَدْنِ شَبِّ بَاوَلِ رَوْشَنَايِي عَمُوْدِ صَبِيْحِ اِسْتِ كِه دَرِ طَرَفِ مَشْرِقِ نَمَايَانِ مِيْ كَرْدَدِ وَ سِيَاهِي شَبِّ رَا بَرَوْشَنَايِي رُوْزِ قَطْعِ مِيْ نَمَايَد. فَجْرٌ دُو قَسْمِ اِسْتِ: فَجْرٌ كَاذِبٌ وَ فَجْرٌ صَادِقٌ فَجْرٌ كَاذِبٌ اَوَّلِ رَوْشَنَايِي اِسْتِ كِه دَمِ اَفَقِ پَهْنِ مِيْ كَرْدَدِ وَ مِثْلِ دَمِ كَرَكِ كَشِيْدَه مِيْشُوْدِ وَ قَطْعِ مِيْ كَرْدَدِ پَسِ اَزِ اَنْ رَوْشَنَايِي دِيْ كَرِي پَدِيْدِ مِيْشُوْدِ وَ دَمِ اَفَقِ پَهْنِ مِيْ كَرْدَدِ وَ اَنْ رَا فَجْرٌ صَادِقٌ نَامَنْد.

در تفسیر علی بن ابراهیم قمی است که مقصود از شفع حسن علیه السّلام و حسین علیه السّلام و از وتر امیر المؤمنین علیه السّلام است.

صفحه : ۱۲۷

### (سخنان مفسرین در توجیه فجر)

(۱) خداوند قسم یاد نموده بفجر و جدا شدن شب از روز (۲) مقصود فجر ذی الحجّه است بدلیل آنکه خداوند مقارن نموده با لیال عشر (۳) فجر تمام روز است چنانچه مقصود از لیل در سوره (و اللیل) تمام شب است (ابن عباس) و توجیّهات دیگری نیز از مفسّرین نقل شده مثل اینکه گفته‌اند مقصود روز اول محرم است یا مقصود از فجر سنگهایی است که از آن آب بیرون می‌آید بدلیل قوله تعالى وَ اِنَّ مِنْ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْاَنْهَارُ وَ اِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَ غَيْرِ اَيْنِهَا لَكِنِ مِتْبَادِرِ بَذَهْنِ هَمَانِ مَعْنَايِ مَعْمُوْدِ اِسْتِ كِه طَلُوْعِ فَجْرِ وَ رَوْشَنَايِي اَوَّلِ صَبِيْحِ بَاشَد.

وَ لَيَالٍ عَشْرٍ لَفْظِ لَيْلٍ دَرِ قُرْآنِ بَسِيَارِ اَمْدَه مِثْلِ وَ سَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ وَ اَعْدْنَا مُوسَى ثَلَاثِيْنَ لَيْلَةً اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَ نَظَائِرُ اَنْ بَسِيَارِ اِسْتِ وَ تَمَامِ اِنِهَا اِسْاَرَه بَشَبِّ مَعْمُوْدِ وَ مِقْبَا لِ رُوْزِ اِسْتِ وَ لَيَالٍ عَشْرٍ دَرِ اِيَه بِاَلَا مَشْهُورِ وَ مَعْرُوْفِ بَيْنِ مَفْسِّرِيْنَ شَبّهَايِ دَهه ذِي الْحِجّه اِسْتِ وَ اِحَادِيْثِ اَزِ رَسُوْلِ اَكْرَمِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ وَ سَلَّمَ وَ اِئْمَه طَاهَرِيْنَ (ع) دَرِ فَضِيْلَتِ عِبَادَتِ دَرِ اَيْنَكِه شَبّهَا وَ رُوْزَه دَرِ رُوْزَهَايِ اَنْ بَسِيَارِ رَسِيْدَه وَ جَايِ تَفْصِيْلِ اَنْ كِتَبِ اِدْعِيَه اِسْتِ.



در تفسیر ابو الفتوح رازی مینویسد روایت دارد که روز اول ذی الحجه ابراهیم خلیل متولد گردیده و نیز در چنین روزی حضرتش خلیل حق تعالی گردید و نیز روز اول ذی الحجه بود که توبه آدم قبول گردید و بروایتی در همین روز فاطمه (ع) را بعلی علیه السلام تزویج نمودند و بروایت دیگر در هشتم ماه بوده و نیز در روز اول ذی الحجه رسول اکرم آیه برائت را بتوسط ابو بکر برای کفار فرستاد بعد آیه آمد که بایستی یا خودت یا مردی از خودت اینکه آیه را برای کفار قرائت کند اینکه بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم علی را فرستاد که آیه را از ابو بکر بگیرد و خودش برای کفار بخواند

صفحه : ۱۲۸

و راجع بفضیلت شب عرفه و عبادت آن احادیث بسیار رسیده که در آن شب هر کس عمل خیری انجام دهد ثواب صد و هفتاد سال عبادت در نامه عملش نوشته می شود و در آن شب دعا مستجاب است.

و بعضی مفسرین را رأی چنین است که مقصود از لیال عشر دهه اول رمضان است دیگری گفته دهه اول محرم است لکن مشهور و معروف همان دهه اول ذی الحجه است و الشفع و الوتر شفع در لغت مقارن و جفت شدن چیزی بچیزی را گویند که با هم ضم و ترکیب کردند و تمام موجودات غیر از ذات احدیت نظام وجود و هستی آنان بستگی بکیفیت ترکیب شدن اجزاء آنها دارد و کمتر چیزی که بشود ممکن از ممکنات باو تحقق پیدا نماید اینکه است که از دو چیز ترکیب شده باشد که هر گاه آن دو از هم منفک گردد آن شیء نظام وجودش گسسته و فاسد و فانی میگردد قوله تعالی شَبَّحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ وَ گاهی چیز دانی قرین و منضم میگردد با چیزی که اعلی و برتر از وی است چنانچه در باب شفاعت چنین است و از اینکه باب است شفاعت در قیامت قوله تعالی لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أذنَ لَهُ الرَّحْمَنُ و نیز قوله تعالی فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ و چون شفیع مأخوذ از شفع و بمعنی انضمام چیزی بچیزی و مقارن گردیدن شیئی بشیئی است اینکه است که نمیشود حتی در قیامت هر کسی از انبیاء و اولیاء را شفیع خود قرار دهد و بامید شفاعت آنها هر چه خواهد بکند زیرا و لو آنکه شفیع نسبت بآنکس که در مقام شفاعت او است اعلی قدر و رتبه میباشد لکن بایستی سنخیت و مناسبتی بین آنان باشد که بشود جفت او و مقارن وی و معاون او گردد

صفحه : ۱۲۹

ظاهر آیه عموم دارد که هر جفت و فردی را شامل میگردد و بنا بر اینکه معنی آیه چنین میشود قسم بتمام موجودات جفت باشند یا فرد از حسن و ابو مسلم نقل میکنند که مقصود از زوج و فرد عدد است و برای اهمیّت آن در حساب آن را در مورد قسم واقع گردانیده دیگری گفته مقصود از زوج تمام مخلوقات است چنانچه فرموده تعالی به وَ خَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا وَ مقصود از فرد وجود حق تعالی است که فردیت منحصر باو است و آرای دیگری نیز از مفسرین راجع بشفع و وتر نقل شده لکن نظر باطلاق آیه همان توجیه اخیر که مقصود از شفع تمام مخلوقات و وتر فردانیت حق تعالی باشد نیکو تر بنظر می آید.

وَ اللَّيْلِ إِذَا يَسِرٍ در اینکه آیه از مفسرین دو قول نقل شده یکی مقصود جنس شب است نه شب معین دیگری گفته مقصود شب مزدلفه است و اختصاص آن بقسم برای اینکه است که در آن شب مردم از عرفات بسوی مزدلفه برای عبادت اجتماع مینمایند لکن قول اول صحیح تر بنظر می آید زیرا که اطلاق آیه چنین مینماید که الف و لام (اللیل) جنس باشد نه عهد و اشاره بعظمت و جلال خالق آن دارد که شب تاریک را تبدیل بروز روشن میگرداند اینکه است که مورد قسم واقع گردیده هَلْ فِي ذَلِكُمْ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرٍ هَلْ اسْتَفْهَمِي در مورد تعجب و اشاره بعظمت مخلوقات دارد که البته شخص عاقل متفکر در اینکه اوضاع عالم از شب و روز و مخلوقات فرد و جفت و چگونگی در آمدن شب در روز و روز در شب يُورِثُ اللَّيْلُ فِي النَّهَارِ وَ يُورِثُ النَّهَارُ فِي اللَّيْلِ و در اینکه

هیئت عجیب و اینکه نظام بدیع عالم تدبر میکند و تصدیق میکند بمدبر

صفحه : ۱۳۰

حکیم و آن فرد بیهمتایی که امور عالم و نوامیس خلقت را از روی علم و حکمت بنا نهاده.

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ، إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ، الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ وَ ثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ، وَ فِرْعُونَ ذِي الْأَوْتَادِ در اینکه آیات بطور اجمال اشاره بجریان حال سه فرقه از کفار دارد و نظر باهمیت سلطنت و استیلائی که داشتند آنان را مخصوص بذکر گردانیده قوم عاد قوم ثمود قوم فرعون در وصف قوم عاد است که از بزرگی جثه و قوت بازو بطوری بودند که نظیر آنها در عالم پدید نگردیده و در وصف قوم ثمود که قوت آنان طوری بوده که سنگ از کوه میگرفتند و عمارت میساختند و فرعون با آن اقتدار و سلطنتی که داشت و صاحب میخها و ممالک روی زمین بوده بین چگونه پروردگار تو آنها را بتازیانه عذاب هلاک گردانید اینکه حکایات برای تبه بشر است که مردمانی که از شما قوی تر و تنه مندتر بودند با آن دستگاه عالی که داشتند وقتی مخالفت کردند بکیفر عملشان هلاک گردیدند.

در سوره الحاقه در مقام کیفیت عذاب آنها فرموده فَأَمَّا ثَمُودُ فَأَهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ أَمَا عَادٌ فَأَهْلِكُوا بَرِيحٍ صَرْصِرٍ عَاتِيَةٍ قوم ثمود ملت هود نبی علیه السلام بودند که در مخالفت هود طغیان نمودند بصیحه آسمانی هلاک گردیدند مورخین گویند عاد از نوازده های نوح علیه السلام بود و بدو پشت نسبتش بنوح میرسد و لفظ عاد نام فامیلی او بوده چنانچه تمام بنی هاشم را هاشم نامند و عاد دو پسر داشته یکی شداد و دیگری شدید و عاد مملکت باین دو پسر سپرد وقتی شدید مرد مملکت بشداد رسید و بنای جور و جفا گذارد مدعی خدایی بود و مردم را بندگی میگرفت وقتی شنید پیمبران گویند خدا را بهشتی است که

صفحه : ۱۳۱

سر انجام نیکوکاران است گفت من هم بهشتی بنا کنم و در صحرای آرم بنای بسیار مجللی بنا نمود که ستونهای آن از طلا و نقره و قصرهای آن از زبرجد و در آن اصناف اشجار و نهرهای بسیار قرار داد و در مدت سیصد سال آن عمارت پایان رسید و عمر شداد نهصد سال بود و پس از آنکه آن بنای عالی و دستگاه مجلل پایان رسید خود شداد با وزراء و اعیان مملکت بتماشای عمارت رفتند یک روز راه مانده بآن جا رسند بصیحه آسمانی همگی آنان هلاک گردیدند مفسرین از بهشت شداد حکایتی نقل میکنند که در زمان خلافت معاویه شخصی بنام عبد الله گذارش بمحلی افتاد و آن قصر مجلل را مشاهده نمود و مقداری از جواهرات آن برداشت وقتی عبد الله حکایت را برای معاویه بیان نمود معاویه کعب الاخبار را استحضار نمود و او عبد الله را تصدیق نمود و گفت چنین شخصی با اینکه علامت که عبد الله داراست بآن جا میرسد.

لکن چنانچه بعضی گفته‌اند اینکه بهشت دروغی است که معاویه با کعب الاخبار بهم بافته‌اند آری اگر چنین بهشتی در دنیا بود چگونه از زمان شداد تا زمان معاویه ممکن بود کسی از آن اطلاعی پیدا نماید و نیز چون سند معتبری از اخبار آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم بما نرسیده داخل میگردد در افسانه‌های دیگر و اعتباری بآن نیست الَّذِينَ طَعَوْا فِي الْبِلَادِ، فَأَكْتَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ، فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوِّطَ عَذَابِ الَّذِينَ اشاره دارد بعاد و ثمود و فرعون که اینان در ممالک و شهرستانها بسیار فساد نمودند و مردم را بقهر و بندگی میگرفتند و پس از آنکه خداوند چندین سال بآنان مهلت داد بالاخره آنها را بعذاب گرفت.

شاید تازیانه عذاب اشاره باین باشد که اگر چه کیفر اعمال نکوهیده در قیامت بایستی انجام گیرد لکن وقتی خطا کاری مخصوصا ظلم و تعدی جابرانه بسیار گردید در اینکه عالم نیز نمونه عذاب ظاهر میگردد اینکه است که عذاب دنیا را نسبت بعذاب آخرت مثل تازیانه‌ای بشمار آورده.

صفحه : ۱۳۲

إِنَّ رَبَّكَ لِلْمِرْصَادِ (رصد) در لغت محل کمین گاه را گویند قوله تعالی إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا اشاره به اینکه جهنم در کمین گاه کفار و آماده برای آنان است و در محبس و طریق نیز استعمال شده مثل قوله تعالی مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا ملائکه در پشت او و در طریق او حفظ میکنند وی را از شیاطین و آیه بالا إِنَّ رَبَّكَ لِلْمِرْصَادِ پروردگار تو در کمین گاه و در راه اعمال و افعال هر کسی است اشاره به اینکه انسان آنچه از خیر و شر عمل کند خدا میداند و کرام الکاتبین در نامه عمل او ثبت مینمایند در حدیث قدسی است (من حارب لی ولیا فقد ارسد لمحاربتی)

یعنی کسی که در مقام دشمنی با دوست من برآمده خود را در طریق محاربه با من واقع گردانیده ظاهراً اینکه آیه جواب قسمهایی است که در اول سوره وَالْفَجْرِ وَكَيْالٍ عَشِيرٍ وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ یاد نموده و آیات در بین از جملات معترضه بشمار می‌آید خلاصه اینکه موجودات بزرگ که دلالت دارد بر عظمت و جلال خداوندی خود در مورد قسم قرار داده و نظام موجودات را شاهد آورده که پروردگار تو در کمین گاهست اشاره به اینکه مراقب اعمال و افعال شماست.

آری اگر انسان بچشم بصیرت نظر کند در اوضاع عالم و نظام عالم علوی و سفلی را تحت نظر و بازرسی قرار دهد البته تصدیق میکند و شهادت میدهد که ربّی عالم آنی غافل و بیخبر از هیچ موجودی نمیباشد و اگر آنی غفلت نماید عالم بسوی عدم اولیه خود رهسپار میگردد.

فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِي، وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ ابْتَلَا مَأْخُذًا مِنْ بَلَاءٍ وَ بَلَى فِي لُغَةٍ بَعْضُهَا مَعْنَى بَسُودِ شَيْءٍ كَمَا فِي لُغَةِ الْعَرَبِ (بلی الثوب) لباس پوشیده و مندرس گردید و غم را بلا گویند برای آنکه بدن را میپوشاند

صفحه : ۱۳۳

قوله تعالی وَ فِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ وَ لَبَلُّوْكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ رَاغِبِ اصفهانی در غریب القرآن چنین گوید بچند وجه تکلیف را بلا نامیده‌اند اول چون تکلیف بر بدن شاق است اینکه است که آن را بلا نامیده دوم تکلیف چون اختبار و امتحان است بلا نامیده چنانچه در قوله تعالی وَ لَبَلُّوْكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرِينَ سوم برای امتحان گاهی نفع و نعمت بخشش می‌نمایند و گاهی مضار متوجه انسان میگردد تا موقع نعمت شکر گذار باشد و در موقع بلا و ضرر صابر و شکیبایی نماید و هر دو را بلاء نامیده‌اند قوله تعالی وَ لَبَلُّوْكُمْ بِالْشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً - وَ لِيَبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءٌ حَسِينًا از امیر المؤمنین علیه السلام است که فرموده هر کس دنیا برای وی وسیع گردید بدانند که در مورد اختبار واقع گردیده و عقل وی مخدوع است یعنی در مورد مکر خدایی و خدعه واقع گردیده (پایان) در مقام سرزنش انسان برآمده و اشاره باین است که چون اکثر افراد بشر تمام همشان دنیا و لذائذ و حظوظات مادی دنیویست و گمان میکنند هر کس در دنیا دارای مال و ثروت و مقام و شهرت گردید چنین کسی نزد خدا گرامی است و مورد نظر رحمت پروردگار واقع گردیده و کسی که دنیا بر او تنگ گردید چنین کسی در مورد اهانت حق تعالی قرار گرفته و اینان کسانی میباشند که در باره آنها فرموده وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ آری کسی که تمام همش دنیا باشد و جز عالم طبیعت و حظوظ جسمانی چیزی در نظر ندارد بلکه از خود نیز غیر از هیئت جسمی که با تمام نباتات و حیوانات شرکت دارد حقیقتی و روحانیتی قائل نیست اینکه است که گمان میکنند هر کس جهات دنیوی و حظوظ شهوانی در اینکه عالم بیشتر در دسترس وی قرار گرفته نزد خدا گرامیتر است و نمیدانند تمام نعمتهای دنیا در مقابل نعمتهای آخرت که بصابرین کرامت

صفحه : ۱۳۴

میفرماید مانند قطره‌ای ماند بدریا و چنین است عذاب دنیا نسبت به عذاب آخرت که اصلا عذاب دنیا را نمیتوان مقایسه نمود بعذاب آخرت.

چنین کسانی در اشتباهند میدانند آنچه بر انسان از بلا و نعمت و وسعت و تنگی روزی پیش می‌آید برای امتحان است که در موقع بلا صابر و راضی کیست و در موقع نعمت شاکر کیانند در سوره عنکبوت آیه اول فرموده *أَحْسِبِ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ* اشاره بهمین است *كَلَّا بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ، وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ وَ تَأْكُلُونَ التَّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا، وَ تَحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا* کلامه ردع است چنین نیست ای انسان آیا گمان میکنی هر کس نعمت دنیوی وی زیادتر شد گرامی‌تر است و هر کس روزی وی تنگ گردید بوی اهانت شده اینکه گمان فاسدی است *إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُعَيِّرُوهُمَا بِأَنْفُسِهِمْ* تو خود بدست خود و باعمال نکوهیده خود را مبتلا بفقر و بیچارگی نموده‌ای زیرا که بوظیفه خود عمل نمیکنی نه یتیمی را نوازش میکنی و نه بفقرا و مستمندان کمک میکنی و بگمان آنکه متمول و ثروتمند گردی بناحق مال میراث میخوری و رویهم میگذاری و باهلس نمیرسانی و بسیار دوست داری مال را ذخیره نمایی و سرانجام و کیفر چنین اعمال گرفتن نعمت است و نیز در گرفتن نعمت بسی حکمت منظوی است که در معرض آزمایش درآیی که در آفات و بلایات دنیا بچه درجه شکیبایی و بردباری و متانت و استقامت بخرج میدهی.

*كَلِمًا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا، وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَائِكَةُ صَفًّا صَفًّا وَ جِئَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَ أَنَّىٰ لَهُ الذُّكْرَىٰ كَلِمًا* کلامه اضراب چنین نیست که انسان گمان کرده بلکه وقتی زمین مندک

صفحه : ۱۳۵

گردید و ملائکه برای اجراء امر پروردگار صف در صف حاضر گشتند و جهنم کشیده شد (و *جَاءَ رَبُّكَ*) یعنی وقتی آمد امر پروردگار تو و امور از روی عدل جاری گردید در آن وقت انسان متذکر میگردد کجا دیگر تذکر و تبه بوی نفع میبخشد زیرا که موقع عمل گذشته و وقت از کفش رفته و دیگر استعداد کمال برای وی باقی نمانده چگونه تواند چاره‌ای بحال خود کند. و چون ممکن نیست آیه را بظاهر باقی گذاشت زیرا حرکت و آمد و رفت بر خدا محال است و حرکت صفت اجسام و خدا از جسم و جسمانیات مبرا است لا- بد بایستی آیه را توجیه نمود و توجیه آیه ممکن است همانطوری که مفسرین تأویل نموده‌اند که چیزی در تقدیر گرفت که آیه اینطور باشد (جاء امر ربك) یا (جاء قهر ربك) یا (جاء حکم ربك) یا (جاء جلال و عظمت و هیبت ربك) یا (حکم ربك) و امثال اینها.

از ابو عبیده نقل میکنند که گفته صف بمعنی صاف نیز آمده قال الله تعالی *إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا* - فاذكروا اسم الله علیها صواف یاد کنید خدا را در حالی که مصفا باشید و امثال اینکه آیات بسیار استعمال شده مثل قوله تعالی *وَ إِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ* پس بنا بر اینکه معنی آیه چنین میشود بعد از مندک گردیدن زمین آمد امر پروردگار تو و ملائکه در حالی که ملائکه مصفا و آراسته میباشند نزد خدا گرامی کسی است که در آن روز سعادت مند و با ایمان و با تقوی وارد محشر گردد و خوار و ذلیل و بیمقدار کسی میباشد که داخل در اشقیاء و تیره‌بختان و دور از رحمت خدا گردد و باید دانست وسعت و تنگی رزق در دنیا از روی حکمت و صلاح جامعه و نظر بمصلحت شخصی و نوعی بشر است سعادت و فیروزی برای کسی است که در آن روز مورد رحمت الهی واقع گردد.

صفحه : ۱۳۶

يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي، فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ، وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ عاصی وقتی عذاب جهنم را مشاهده کند آن وقت داند که عذاب وی و در بند و قید گردیدن او مجازات اعمال زشت وی و از خود او تراوش نموده آن وقت بحال تأسف و پشیمانی گوید کاش در دنیا رویه پیمبران را در پیش گرفته بودم که امروز در اینکه قید و زنجیر و باین عذاب طاقت فرسا گرفتار نشده بودم لکن متأسفانه اینکه پشیمانی در آن وقت نفعی ندارد موقع عمل گذشته وقت مجازات رسیده لا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ اشاره بسختی عذاب کفار است که در آن روز عذاب احدی مثل عذاب کافر و منکر الوهیت و وحدت الهی نیست.

یا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً خطاب مهر آمیز از مصدر رحمت رحمانی و رحیمی پروردگار رسد که ای کسی که دارای نفس مطمئنه میباشی حال وقتی است که بازگشت نمایی بسوی پروردگار خود در حالی که او از تو راضی و تو نیز از او راضی باشی طمأنینه و اطمینان در لغت بمعنی سکونت بعد از اضطراب آمده قوله تعالی وَ لَتَطْمَئِنَّ بِهٖ قُلُوبُكُمْ وَ لَكِنْ لَيَطْمَئِنَّ قَلْبِي وَ قوله تعالی أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ اشاره به اینکه قلب انسان بیاد خدا و ذکر او و دوام توجه بحضرت او بمقام اطمینان میرسد و سکونت نفس مییابد پس از آنکه متوحش و مترزل بود و از نفس اماره کی ترقی مینماید و دارای نفس مطمئنه میگردد آن وقت از کسانی میگردد که در باره او فرموده وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ آیا در چه موقعی خطاب ارجعی بانسان میرسد شاید موقع مردن باشد و شاید وقت زنده شدن در قیامت آن وقتی باشد که مردگان از قبر بمیعادگاه پروردگار میشتابند اگر چه بدلات آیات بالا موقع قیامت چنین خطابی میرسد لکن مناسب تر همان موقع جان دادن باید باشد که از راه فضل و کرم چنین خطابی

صفحه : ۱۳۷

برسد و انسان بگوش جان بشنود و باشتیاق تمام دست از جان و مال و اولاد بردارد و بازگشت نماید بطرف معشوق و آن کسی که سالهای دراز باشتیاق ملاقات او گذرانیده و در طریق صعود بسوی او چه مشقتها و بیچارگیها کشیده و محبت او را در دل خود پرورانیده و بیاد او انس گرفته حال البته که وقت سختی و درماندگی او است جا دارد که خدای مهربان وی را بکلمه ارجعی بنوازد و بسوی رحمت خود دعوتش نماید.

### (آیا صاحبان نفس مطمئنه که لایق چنین خطابی میباشند کیانند)

ظاهراً کسی دارای نفس مطمئنه میگردد که در مقام ترقی و تعالی تمام مراتب کمال را پیموده و در مقام معرفت بمرتب (عین الیقین) یا (حق الیقین) رسیده و روح و نفس و روان وی در فی مَقْعِدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ متمکن و متمرکز گردیده و نفس وی از اماره گی و لؤامه گی ترقی نموده و حائز مرتبه اطمینان و یقین گردیده و ایمان وی از روی و جدان و شهود پدید گردیده آن وقت میرسد بمقامی که در شأن او فرموده فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ و چنین نفسی دارای دو کرامت است هم راضی است و هم مرضی در مجرای تقدیرات مثل مرده بدست غسال هیچ اراده و رأی اندیشی اظهار نمیدارد بآنچه واقع شده و میشود و لو بر خلاف اراده و میل وی باشد با کمال رضایت گردن نهد و دانسته و فهمیده و برضای خاطر خطرات را استقبال مینماید و اوامر او را بجان خریداری میکند و از آنچه بر خلاف امر او است خودداری مینماید و چنین کسی مرضی و خدا از او راضی است و مورد فضل و احسان غیر متناهی الهی واقع گردیده فَادْخُلِي فِي عِبَادِي، وَ ادْخُلِي جَنَّتِي ای کسی که صاحب نفس مطمئنه گردیده‌ای و از خودخواهی و هوی پرستی بیرون آمده و بمقام عبودیت و بندگی نائل گردیده‌ای داخل شو در بندگان خالص من و داخل شو در بهشت رضوان که آرام‌گاه تو است و در دار کرامت و در جوار قدس

صفحه : ۱۳۸

و در مقام امین قرار گیر **إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ** از بعض روایات چنین نقل میکنند که وقتی ملک الموت حاضر میگردد برای قبض روح مؤمن و وی بجزع و فزع میافتد ملک الموت گوید نترس و جزع مکن قسم بآنکسی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را پیغمبری مبعوث گردانیده که من بر تو مشفق تر و مهربان تر از پدر مهربانم نسبت باولاد خود چشم خود را باز کن و بین وقتی محتضر چشم خود را باز میکند میبیند مثالهای محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه طاهرین را و بوی گویند اینها رفقای تواند نظر کن و بین و از طرف رب العزه بوی خطاب میرسد **يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ** که مطمئن و ثابت گردیده‌ای در ولایت و محبت و اطاعت اینان **ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ** برگرد بسوی پروردگار خود **(رَاضِيَةً)** در حالی که راضی بولایت اینها بوده‌ای **(مَرْضِيَّةً)** راضی گردیده میشوی **بثواب فَمَادْخُلِي فِي عِبَادِي** و ادْخُلِي **جَنَّتِي** پس از اینکه ندا و چنین الطافی چیزی نزد او محبوب تر از تسلیم کردن روح و ملحق گردیدن باین نداء رحمانی نیست.

اللهم ارزقنا و لجميع المؤمنين هذا المقام المحمود بمحمد و آله الطاهرين سلام الله عليهم اجمعين.

صفحه : ۱۳۹

## سورة البلد

### اشاره

مکیه و هی عشرون آیه سورة البلد مکی است در مکه فرود آمده و بیست آیه و هشتاد و دو کلمه است از زرچیس از ابی بن کعب چنین نقل میکنند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده هر کس سورة البلد را بخواند خداوند در قیامت وی را از خشم خود ایمن میگرداند (ابو الفتوح) از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم چنین نقل میکنند که فرموده کسی که سورة البلد را در نمازهای فریضه بخواند در دنیا از صالحین معروف میگردد و در آخرت برای وی مکان معروفی است که از رفقاء انبیاء و شهداء و صالحین است (کفعمی)

[سورة البلد (۹۰): آیات ۱ تا ۲۰]

### اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ (۱) وَ أَنْتَ حَلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ (۲) وَ وَالِدٍ وَ مَا وَلَدٌ (۳) لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ (۴)  
أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ (۵) يَقُولُ أَهْلَكَتُ مَا لَأُبْدَأُ (۶) أَيْحَسِبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ (۷) أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ (۸) وَ لِسَانًا وَ شَفَتَيْنِ (۹)

وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ (۱۰) فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ (۱۱) وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ (۱۲) فَكَيْ رَقَبَهُ (۱۳) أَوْ إِطْعَمٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْجَبَةٍ (۱۴)  
يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ (۱۵) أَوْ مَسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ (۱۶) ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ (۱۷) أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ (۱۸) وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ (۱۹)  
عَلَيْهِمْ نَارٌ مُؤَصَّدَةٌ (۲۰)

صفحه : ۱۴۰

**(ترجمه)**

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص  
 سو گند باین شهر (مکه) یاد نکنم،  
 در حالی که تو در اینکه بلد منزل داری،  
 قسم پیدر (بنی آدم) و قسم بفرزندان (صالح او)  
 که بتحقیق ما خلق نمودیم انسان را در رنج و مشقت،  
 آیا انسان گمان میکند هرگز احدی بر او (تنگ نمیگیرد) و توانایی ندارد،  
 میگوید مال بسیاری (در راه اسلام) بباد دادم  
 آیا انسان گمان میکند کسی او را نمی بیند،  
 آیا برای وی قرار ندادیم (دو چشم)  
 و یک زبان و دو لب،  
 و آیا راه نیک و بد را بوی نیازمودیم،  
 بعقبه تکلیف درنیامد  
 چگونه توانی دانست عقبه چیست،  
 آزاد کردن بنده،  
 یا طعام دادن در روز سختی و قحطی،  
 و نیز یتیم از خویشاوندان خود را احسان کرد،  
 یا بفقیار خاک نشین (دستگیری کردن)  
 و از آنان باشد که ایمان آورده‌اند و توصیه نمایند (مردم را) بصبر و توصیه نمایند باحسان و نیکی کردن بیکدیگر،  
 اینکه چنین اشخاص آنها اصحاب یمن و سعادتند و در قیامت نامه اعمالشان را بدست راستشان میدهند،  
 و کسانی که کافر شدند بآیات ما (خدا) آنان کج رفتگانند و نامه اعمالشان بدست چپشان داده میشود،  
 بر آن کافران آتشی سرپوشیده احاطه نموده

**(توضیح آیات)****اشاره**

لَا أَقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ، وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ (لا) در (لا اقسام) را بعضی صلّه گرفته‌اند و بعضی گویند تأکید در قسم است چنانچه عرب برای تأکید قسم گوید (لا- و الله ما فعلت کذا) (هذا) اسماء اشاره و چون سوره مکی است اشاره بمکه است و در وقت نزول آیه شهر مکه از دو جهت مزیت و برتری از تمام ممالک روی زمین داشت یکی شرافت زمین مکه و مسجد الحرام که آن را حرم امن و



امان قرار داده و دیگر وطن رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و در آنجا وجود مبارکش متولد گردید و باین دو

صفحه : ۱۴۱

جهت مکه را در معرض سوگند قرار داده.

وَ الْإِثْمِ وَ مَا وَلَدَ مَقْصُودَ اِزْ وَ اَلِدِ وَ پدر شاید حضرت آدم باشد و مقصود از ولد آنچه از آدم زایش نموده تا روز قیامت و شاید پدر ابراهیم خلیل علیه السّلام و پسر اسماعیل علیه السّلام باشد و از ابا عبد الله علیه السّلام نقل میکنند مقصود از والد و ولد آدم و تمام انبیاء میباشند و شاید مقصود از پدر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و پسر امت او باشند چنانچه در حدیث فرموده ( یا علی انا و انت ابواه هذه الامة )

خطاب بعلی علیه السّلام است که من و تو دو پدر اینکه امت میباشیم البتّه مقصود پدر روحانی است نه جسمانی.

لکن نظر باطلاق آیه حمل بر آدم و ذریه او اولی بنظر میآید زیرا که متبادر بذهن از اطلاق (والد و ولد) همان آدم (ع) و ذریه او از افراد بشر میشود بلکه ممکن است یک معنی عام تری از والد و مولود مقصود باشد که شامل گردد هر موجودی را که دارای قوه مولده باشد که از آن تولید مثل شود حتی نباتات و گیاهان و حیوانات چون هر نوعی از موجودات در مرتبه خود شریفند زیرا جزء نظام عالم واقعد و نظام کلیه عالم طبیعیات روی همین انواع موجودات استحکام یافته‌اند اینکه است که (والد و ولد) یعنی اشیاء و آنچه از آنها تولید میگردد مورد سوگند قرار داده لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ اینک جمله جواب قسم است و کبد اشاره برنج و تعب و مشقت است یعنی انسان را خلق نمودیم در رنج و مشقت.

آری دنیا محفوف ببلا و آفات و بلیات است انسان از آن وقتی که در رحم مادر قرار گرفته تا آخر امر او که بمقرّر خود رسد همیشه در زحمت و مشقت دوره حیات را میگذرانند از آن وقتی که در رحم در جای تنگ و تاریک خون میخورد پس

صفحه : ۱۴۲

از آن پا در اینکه عالم دنیا میگذارد در هر موقعی از کودکی و جوانی تا برسد بپیری با چه مشقات گوناگون و چه بلیات و آفات پی در پی برخورد مینماید تا برسد بوقت مردن و مبتلا گردد بمرض موت و موقع جان دادن پس از آن منتقل گردد بعالم برزخ تا برسد بقیامت و حساب و کتاب و میزان و باقی مراحل و منازلی که بایستی طی کند تا بمآل امر خود بسعادت یا شقاوت برسد. اگر در دنیا لذت و حظی ادراک نماید در واقع دفع الم است تا مرارت گرسنگی و تشنگی را نکشد برای دفع الم غذا و آب تهیه نمیکند و هر کسی میدانند هر گاه بامید خوشگذرانی اسبابی فراهم کند در عین حال ناراحتیهایی پیش میآید که عیش خیالی وی را منقص میگرداند بقول شیخ سعدی ره

(دهنی شیر بکودک ندهد مادر دهر که دیگر باره بخون در نبرد پستانش)

آری هر خوشی ناخوشی در بر دارد با هر لذتی الم و هر سلامتی را بیماری در عقب است عیش گوارا و خوشی دائمی در سرای دیگر برای کسی میسر میگردد که دنیا را مزرعه آخرت قرار داده و روح و روان خود را از آلودگی اینکه عاریت سرای تصفیه نموده و در همین عالم با قلب پاک مملوّ از معرفت و محبت خدای خود را میخواند و بیاد او مانوس گردیده و بدنیا پشت و بآخرت رو کرده أَيْحَسْبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ، يَقُولُ أَهْلَكَ مَا لَأُبدَأُ لَبَدٌ در لغت بمعنی کثرت و درهم ریختگی اشیاء بسیار است قوله تعالی کَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا یعنی جماعت بسیار از جن که در موقع قرائت قرآن بر سر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ریختند که استماع قرآن نمایند و در آیه بالا أَهْلَكَ مَا لَأُبدَأُ کافر گوید مال انبوه بسیاری از دست دادم و مال من هدر رفت و در



اینکه ضمیر (يقول) در آیه راجع بکی است از مفسرین گفتاری نقل شده بعضی گفته‌اند مقصود اشید بن اسید است که اینکه مرد برای مال و مکتبی که داشت گمان میکرد کسی بر وی غالب نمیگردد.

صفحه : ۱۴۳

دیگری گفته مقصود ولید بن مغیره است که میگفت در دشمنی محمّد (ص) و در هلاکت او مال بسیار تلف نمودم و بمراد خود نرسیدم مقاتل گفته مقصود حارث بن نوفل است که او مسلمان بود و برای دادن زکاء و باقی خیرات دلتنگ بود و میگفت مال خود را هدر دادم.

أَيَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَزِرْهُ أَحَدٌ، أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ، وَ لِسَانًا وَ شَفَتَيْنِ، إِنَّ عَبَّاسَ بْنَ رَسُولِ أَكْرَمِ (ص) چنین حدیث میکند که فرموده راجع بچهار چیز از انسان سؤال میشود از عمرش که در چه چیز صرف نمودی و از مالش که از کجا آوردی و در چه چیز صرف کردی و از عملش که در زمان حیات چه کردی و از محبت اهل بیت و آیه اشاره باین است کسی که گمان میکند همیشه مال و مکت و قوت و شوکت وی برقرار است و باعمال و افعال وی کسی آگاه نیست در اشتباهست و گمان وی فاسد است زیرا آن کسی که دو چشم بانسان عنایت نموده برای آنکه بیند و زبان و دو لب که بخوبی بتواند تکلم کند آیا خودش بصیر و بینا نیست و باعمال و افعال مخلوقاتش آگاه نیست همزه (أَلَمْ نَجْعَلْ) استفهام انکاری است آیا قرار ندادیم برای انسان دو چشم و دو لب و زبان یعنی قرار دادیم و اشاره به اینکه چگونه ممکن است عاقل توهم کند (معطی شیئی فاقد) آن است کسی که بصیر و بینا نیست چطور تواند قوه بینایی و شنوایی بکسی عطا نماید هرگز ممکن نیست خلاصه معنی آیه چنین میشود ما که دو چشم و دو لب و زبان بانسان داده‌ایم برای دیدن و تکلم کردن خود اولی‌تریم بدیدن و اعمال و افعال شما را میبینیم آیا برای چه اینکه دو نعمت چشم و زبان را از بین نعمتها اختصاص داده و مخصوص بدگر گردانیده

صفحه : ۱۴۴

شاید نظر باین باشد که و لو آنکه نعمتهای الهی نسبت بمخلوقات بالخصوص نسبت بانسان بی اندازه است لکن نعمت چشم و زبان بر سایر نعم الهی مزیت و برتری دارد که بچشم آیات تکوینی و تشریحی را می‌بیند و از طریق فکر و نظر سعادت خود را پیدا مینماید و نیز بچشم خود را از آفاتها و لغزشها حفظ میکند و بتوسط چشم وسائل زندگانی خود را فراهم مینماید و نیز بزبان حمد و شکر و ستایش الهی را اظهار میدارد و ما فی الضمیر خود را ارائه میدهد و ما یحتاج زندگانی دنیوی خود را فراهم مینماید اگر چشم و زبان مفقود گردد حیات انسان منقص و عیش وی ناگوار میگردد وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ نجد مکان بسیار بلند رفیع مرتفع را گویند وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ اشاره بدو طریق است بین حق و باطل در اعتقاد صدق و کذب در گفتار جمیل و قبیح در اعمال در جای دیگر إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا (راغب اصفهانی) ای انسان مقام تو را بلند نمودیم و راه خیر و شر و قوه تمیز بین خوب و بد بتو آموختیم و تو را در اعمال و افعال مختار گردانیدیم که باختیار خود هر راهی بخواهی بگیری.

### (سخنان مفسرین در توجیه نجدین)

(۱) ای انسان دو چشم و دو لب و زبان بتو دادیم که راه خیر و شر خود را بشناسی و بهمین معنی حدیثی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم رسیده (ابن عباس) (۲) نجدین دو پستان مادر است که طفل را راهنمایی میکند که پستان مادر را بگیرد و از شیر او تغذیه نماید.

حدیثی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل میکنند که فرموده خدا گوید ای اولاد آدم اگر زبان تو بخواهد از حکم تو بیرون رود دو لب بتو دادم که دهن خود را ببندی از سخن بیجا و اگر چشم تو خواست مخالفت نماید دو پلک بر آن نهادم که آن را ببندی

صفحه : ۱۴۵

فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ، وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ، فَكُئِ رَقَبَةً، أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ، أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ (اقتحام) بمعنی لغوی داخل گردیدن در کار مشکلی است که بیرون آمدن از آن صعوبت دارد قوله تعالی هذا فَوْجٌ مُّقْتَحِمٌ و مثل اینکه گویند (و اقتحم فلان نفسه) یعنی فلانی بدون فکر و رویه خود را در کار مشکلی واقع گردانید و عقبه راهی است که بکوه بالا روند سغب در لغت بمعنی گرسنگی و تعب آمده و در عطش زیاد که تعب آورد نیز استعمال شده در تفسیر علی بن ابراهیم چنین گوید (ما ادراک) یعنی چه چیز تو را دانا کرد یَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ رسول الله و اقربای او أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ امیر المؤمنین که پیچیده شده در او علم و دانش و بسند متصل از ابی بصیر از ابا عبد الله علیه السلام چنین روایت میکند که قوله تعالی فَكُئِ رَقَبَةً بما آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم فك رقبه میشود یعنی بولایت و محبت و اطاعت ما انسان از جهنم آزاد میگردد (و نحن المطعمون) در روز گرسنگی و آن روز (مسغبه) است که در قوله تعالی فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ

### (سخنان مفسرین در توجیه عقبه)

(۱) در خود آیه عقبه را تفسیر نموده (ب فَكُئِ رَقَبَةً أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ) گویا چنین گفته توجه دانی عتبه چیست آزاد کردن بنده و اطعام مساکین در روز سختی و قحطی و احسان بایتام از خویشاوندان (۲) ای محمد تو چه دانی عقبه چیست کوهی است در دوزخ (عبد الله عمر) (۳) در که ای است در دوزخ که پس از هفتاد در که بآن رسند (کعب الاخبار) (۴) عقبه ای است پیش از رسیدن بصراط که از آن عقبه جز بطاعت و عبادت نتوان گذشت.

صفحه : ۱۴۶

(۵) مقصود از عقبه صراط است که بر روی جهنم کشیده شده بتیزی شمشیر بعضی باسانی از آن گذرند مثل برق جهنده و بعضی افتان و خیزان و بعضی در جهنم آویزان گردند و توجیهاات دیگری در توجیه عقبه شده است لکن همان توجیه اول اگر چه باعتبار معنی بعید بنظر می آید لکن بسباق آیه مناسب تر است و شاید آیه اشاره بعقبات و مراحل باشد که انسان پس از مرگ بایستی طی کند از عالم قبر و برزخ و زنده شدن در قیامت و حساب و کتاب و میزان و غیر اینها از منازل و مراحل که از هر یک بصعوبت بایستی بگذرد تا بمآل امر خود و آخر منزل و فعلیت اخیر خود برسد آن وقت منزلگاه وی یا بهشت که دار کرامت الهی است یا جهنم که عبارت از دار غضب او است خاتمه پیدا نماید.

ثُمَّ كَانِ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ (ثم) حرف عطف و اینکه جمله عطف بجمله بالا- است از صعوبت عقبات پس از مرگ بیرون نیابند مگر کسانی که متصف بصفات باشند که عمده و اصل و حقیقت آن ایمان است وقتی آیات را با هم جمع نمودیم از صدر و ذیل آن چنین برمی آید که در مقام صفات اشخاصی است که از عقبه مشکل باسانی بیرون آیند نخست ایمان است که شرط قبولی اعمال میگردد و آن اوصاف و فضائلی که در اینکه آیات تذکر میدهد وقتی باعث نجات میگردد که از روی خلوص نیت انجام گیرد و دیگر اعمال و در اینجا اشاره بشش عمل نیکو مینماید اول فَكُئِ رَقَبَةً بنده آزاد نمودن دوم أَوْ إِطْعَامٌ

فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ طَعَامٌ دَانٌ فِي رَوْحِ سَخْتِي سَوْمٌ يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ اِحْسَانٌ بَارِحَامٌ فَقِيرٌ نَمُودُنْ چَهَارْمٌ اَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ دَسْتَكِيرِي بِفَقِيرِ خَاكِ نَشِينِ كَرْدُنْ پَنجَمٌ وَ تَوَاصُوا بِالصَّبْرِ تَوْصِيَه نَمُودُنْ بَصِيرِ شَشْمٌ وَ تَوَاصُوا بِالْمَرْحَمِيَه وَ تَوْصِيَه وَ اَنْدَرَز نَمُودُنْ بَنِيكِي وَ اِحْسَانٌ بِيكْدِيكِر رَحْمَت مَأخُودُ از رَحْمٌ وَ دَر لَعْتٌ بَمَعْنِي رَقَّتْ قَلْبٌ وَ اَرْفَاقٌ وَ اِحْسَانٌ بَدِيكِرَان

صفحه : ۱۴۷

است و گاهی استعمال میشود در رقت بدون احسان و گاهی بعکس رحم را در موقع احسان بدون رقت آرند و گاهی رحمت را در جایی آرند که رقت با احسان توأم گردد.

وقتی رحمت را نسبت بحق تعالی دهند فقط مقصود احسان است بدون رقت زیرا که رقت قلب صفت انسان و از کیفیات نفسانی بشمار میرود ذات حق تعالی مجرد و منزّه از صفات ممکنات است.

اینکه است که در روایت رسیده رحمت نسبت بخدا همان انعام و تفضلات او است و نسبت بانسان عاطفه و از روی رقت قلب وی است و از نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین نقل میکنند که فرموده (وقتی خدای متعال رحم را خلق نمود باو گفت من رحمانم و تو رحیمی اسم تو را از اسم خودم مشتق کردم کسی که با تو پیوند نمود بمن پیوند نموده و هر کس از تو قطع نمود تباہ میگردد (شاید اشاره باین باشد که چون یکی از صفات خدای تعالی رحمن است هر کس دارای صفت رحم باشد مظهر و نماینده یکی از اوصاف و اسماء الهی گردیده) و رحمن و رحیم دو اسم از اسماء الحسنی میباشند و رحمن اسمی است مختص بذات کبریایی و بر غیر او گفته نمیشود زیرا رحمن بمعنی شمول رحمت است (هو الذی وسع کل شیء رحمه) لکن رحیم که بمعنی احسان باشد در باره غیر نیز صادق آید چنانچه در باره رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ (۱) (مأخوذ از قریب القرآن) بیان دیگر گوئیم دو اسم از اسماء الحسنی یکی رحمان و دیگر رحیم است رحمن صیغه مبالغه و دلالت دارد بر کثرت رحمت و رحیم صفت مشبیه دلالت بر ثبوت و دوام و بقاء رحمت دائمی ازلی دارد و رحمت رحمانی او است که احاطه بتمام موجودات نموده و همه ممکنات مشمول رحمت غیر متناهی اویند

(۱) سوره توبه آیه ۲۹ محققا آمد شما را رسولی که حریص و غالب است بر او رنج و تعب کشیدن برای شما و نسبت بشما رءوف و مهربان است

صفحه : ۱۴۸

رحمت رحمانیه همان فیض وجود است که سراسر ممکنات را فرا گرفته و هر موجودی بقدر استعداد امکانی خود از اینکه فیض عام بهره مند گردیده و در شمول اینکه فیض فرقی نیست بین انسان و ملک و فلک و حیوان و جماد و نبات که همه و همه از جویبار رحمت رحمانی غیر متناهی او جلت عظمته برخوردارند

(اللهم انی اسئلك برحمتك الّتی وسعت کل شیء)

و رحمت رحیمی او مرحمت خاصی است نسبت باهل فضائل و مقربین در گاه احدیت که آنان از آن رحمت خاص برخوردار میگردند و در باره آنان اجرا می گردد تفضلاتی که چشمی ندیده و گوشه نشینده و بخاطر احدی خطوط نموده فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ و از همان اشعه نور رحمت رحیمی الهی است که پرتوی از آن بقلب اولیای حق تعالی تابیده و قلوب مؤمنین را با هم الفت داده و در مقام اندرز و خیر خواهی یکدیگر در موقع سختیها توصیه بصبر و در موقع رفاهیت توصیه بمرحمت

و احسان بیکدیگر میکنند.

أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ چنین اشخاصی که مَتَّصِف بچنین صفاتی میباشند که طریق راستی و درستی را پیموده‌اند آنان اهل یمن و برکت و اهل فضل و احسانند و باعث سعادت و فضیلت نوع خود میباشند و هم در دنیا شرافتمند و اهل فضیلتند و هم در آخرت شرافتمندانه نامه عملشان را از طرف راست که اشاره بر راستی و درستی آنها است میگیرند.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ، عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤَصَّدَةٌ کسانی که کافر شدند یعنی آیات الهی را چه از آیات تکوینی آفاقیه و چه آیات تشریحیه قرآنی را پوشانیدند و اذعان و تصدیق بحقیقت آنها نکردند و بگفته‌های پیمبران عمل نمودند آنان طریق کج پیمودند و براه باطل سیر نمودند و بکیفر اعمالشان در قیامت پست و بیمقدار و نامه عملشان را از طرف چپ که اشاره بیستی آنها است میگیرند و برای آنها مهیتا گردیده آتش سر پوشیده که در اینکه

صفحه : ۱۴۹

عالم ظاهر نیست لکن پس از مرگ در قیامت سرش باز میگردد و جای و مأوی کفار است.

## سوره الشمس

### اشاره

مکیه و هی خمس عشره آیه سوره (و الشمس) مکی است که در مکه فرود آمده و پانزده آیه و پنجاه و چهار کلمه و دو بیست و چهل و هفت حرف است از ابی کعب چنین نقل میکنند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده هر کس سوره (و الشمس) را بخواند وی را ثواب کسی دهند که هر چه آفتاب و ماهتاب بر او تابیده صدقه داده باشد (ابو الفتوح) و از امام صادق علیه السلام نقل میکنند هر کس سوره و الشمس و الضحی و انشراح را در شب و روز بخواند چیزی در حضورش نیماند حتی مو و گوشت و خون و او مگر آنکه در قیامت بنفع او شهادت میدهند (کفعمی)

[سوره الشمس (۹۱): آیات ۱ تا ۱۵]

### اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا (۱) وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّهَا (۲) وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّهَا (۳) وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا (۴)

وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا (۵) وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَّاهَا (۶) وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا (۷) فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا (۸) قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا (۹)

وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا (۱۰) كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا (۱۱) إِذِ انبَعَثَ أَشْقَاهَا (۱۲) فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا (۱۳) فَكَذَّبُوهُ

فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّاهَا (۱۴)

وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا (۱۵)

صفحه : ۱۵۰

[ترجمه]

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص  
 قسم بخورشید و روشنی آن در وقت نهار،  
 و قسم بمه وقتی که بدر تمام شود  
 و قسم بشب وقتی که پرده تاریک کشیده شود،  
 و قسم باسما و آن کسی که آن را بنا نموده،  
 و قسم بزمین و آنکه آن را بگسترانیده،  
 و قسم بنفس (بشر) و آنکه او را معتدل بیاراسته،  
 و طریق شر و خیر باو الهام نموده،  
 محققا رستگار (و سعادت‌مند) شد کسی که تزکیه نفس نمود،  
 و محققا بی بهره شد کسی که نفس خود را رها نمود،  
 قوم ثمود طغیان نمودند  
 وقتی برانگیخته شد شقی ترین آنها،  
 پس رسول خدا بآنها گفت شتر ماده مال خدا است سیراب کنید او را،  
 پس تکذیب کردند آن پیمبر را، و شتر را کشتند، پس پروردگار آنها دمید بر آنان عذاب بطوری که با خاک یکسان شدند،  
 و آنان از عاقبت (عمل شوم خود) نترسیدند

### (توضیح آیات)

وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا، وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَّاهَا، وَالنَّهَارُ إِذَا جَلَّاهَا ضَحَىٰ انبساط خورشید و امتداد روز است و اینکه آیه نظیر آیات دیگری است مثل قوله تعالی وَالضُّحَىٰ وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ - وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا و امثال آن که اشاره بانبساط نور و ضیاء و اشراق خورشید است. (تلیها) صفت قمر و در لغت (تلی) بمعنی تبعیت و پیروی نمودن چیزی نسبت بچیز دیگر که بدون واسطه باشد آرند و گاهی تبعیت را در اجسام آرند که جسمی تابع جسم دیگر باشد و گاهی تبعیت را در پیشوایی و پیروی در عمل آرند و در اینجا وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَّاهَا شاید معنی دوم مقصود باشد که ماه در نور افشانی و مرتبه اشراق و اضائه از خورشید اقتباس نور میکند و نور افشانی مینماید و در شب بجای خورشید عالم را بنور خود روشن مینماید قوله تعالی جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرُ نُورًا مرتبه ضیاء بالاتر از نور است همانطوری که مرتبه خورشید بالاتر از

صفحه : ۱۵۱

مرتبه ماهست (راغب اصفهانی) در اینکه آیات هفت نوع از موجودات بزرگ عالم که بنای خلقت و اس اساس آفرینش و بنای عالم بر آن نهاده در معرض سوگند در آورده که اصل آنها خورشید و ضیاء او است و باقی متفرع بر او و از آثار آن بشمار میروند اینکه است که نخستین شمس و تجلیات آن را تخصیص بذکر داده و باقی را عطف باو و متفرع بر آن گردانیده زیرا که ماه از خود روشنی و ضیائی ندارد از پی خورشید میدود و از نوری که از خورشید استفاده نموده وقتی که بدر تمام میشود بتلألؤ و تجلیات خود در تاریکی شب جای گزین خورشید میگردد و عالم را بنور خود روشن میگرداند و در سوره یونس آیه ۵ فرموده جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرُ نُورًا پس از آن دومین سوگند را بماء و تَلَّأُوْا آن تخصیص داده از بعضی عرفاء است که آیه اشاره بمه قلب

است وقتی که اقبال بروح نماید و از روح اعظم روشنی و ضیاء کسب نماید و تابع نفس نگردد در تفسیر روح البیان از کتاب لایحات برقیه چنین نقل مینماید که گفته شمس اشاره بحقیقت کمالیه الهیه است و قمر اشاره بحقیقت کمالیه انسانیه است و همین طوری که قمر از ابتداء خلقت تا روز قیامت مجلی و مظهر تجلی نور شمس است تا آنکه در تاریکی شب مردم بنور او راه بیابند همین طور حقیقت انسان کامل و پیدایش وی در عالم برای اینکه است که مجلی و مظهر باشد برای کسانی که در راه سیر و سلوک بسوی حق تعالی از ظلمات نفس و اطوار کونیه راهی بسوی حقیقت بیابند و از عالم امکان عروج بعالم وجوب نمایند و چنانچه قمر وقتی نزدیک شمس گردید از نورش کاهیده میگردد تا آنکه وقتی مقارن شمس گردید دیگر از خود نور و ضیائی نشان نمیدهد و در نور شمس فانی میگردد همین طور انسان کامل وقتی بکمال انسانیّت میرسد که تعین و تحقق و شیئیّت او مضمحل میگردد یعنی دیگر در خود شیئیّت مستقل و تعین وجودی باقی نمیماند و فانی فی الله

صفحه : ۱۵۲

میگردد و همین طوری که قمر وقتی مقابله با شمس نمود و مجلی و نماینده شمس گردید و بدر تمام شد بنور خورشید عالم را روشن میگرداند همین طور انسان کامل وقتی از فناء فی الله بمرتبه بقا رسید موجود میگردد بوجود حقّانی و مظهر و نماینده شمس وجود میگردد و مردم را بسوی حق و حقیقت رهبری مینماید. (پایان) سومین سوگند بروز که از نور و ضیاء خورشید ظهور مینماید (چهارمین قسم) شب وقتی که پرده تاریک کشیده و مردم را از تعب و زحمت باستراحت میرساند و از زیادتی حرارت و تابش خورشید کاهیده و هوا را بحدّ اعتدال نگاه میدارد که اگر شب نبود زیادتی حرارت آفتاب گیاهان و اشجار زمین را میخشکاند در تفسیر علی بن ابراهیم از ابی بصیر چنین نقل میکنند که گوید از ابا عبد الله علیه السلام سؤال نمودم از قوله تعالی وَ الشَّمْسُ وَ ضُحَاهَا فرمود شمس رسول الله است وَ الْقَمَرُ إِذَا تَلَّاهَا أمير المؤمنين است زیرا که بنور رسول الله دین مردم واضح میگردد ابی بصیر گوید گفتم وَ اللَّيْلُ إِذَا يَغْشَاهَا گفت ائمه جورند که تبدیل نمودند امر رسول الله را و نشستند بمجلسی که آل محمد اولی بآن بودند پس دین خدا را بظلم و تعدی پوشانیدند اینکه است مقصود از قول حق تعالی وَ اللَّيْلُ إِذَا يَغْشَاهَا گفت وَ النَّهَارُ إِذَا جَلَّاهَا فرمود ائمه از ذریه فاطمه (ع) وَ السَّمَاءِ وَ مَا بَنَاهَا (پنجمین) سوگند باسما و بنای محکم آن یاد نموده و ظاهرا سماء که مرتبه علوی است شامل میگردد تمام ستارگان و کرات و کهکشانش و موجودات روحانی از انواع و اقسام نفوس علویین از ملائکه و طبقات آن و شاید مقصود از (ما) (در ما بناها) موصوله و اشاره بمبدء آفرینش و آن کسی باشد که آسمانها و اینکه بناء مجلل و اینکه کاخ بزرگ عالم را از نیستی بهستی و از عدم بوجود آورده و بیک نظام و ترتیب حیرت بخشی مرتب و مزین گردانیده و هر یک از موجودات را بطرز مخصوصی موظف بر عمل گردانیده و مسخر امر او گردیده

صفحه : ۱۵۳

و انجام وظیفه میدهند.

وَ الْأَرْضُ وَ مَا طَحَاهَا، وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا (ششمین و هفتمین) بزمین و مسطح و منبسط بودن آن و نفس و تعادل اعضاء و قوای آن سوگند یاد نموده و در هر سه آیه ما در (ما بناها) و ما طحیها، و ما سَوَّاهَا) دو احتمال داده شده بعضی ما را مصدری گرفته‌اند یعنی سوگند باسما و بنای آن و بزمین و بسط آن و بنفس و تعدیل آن و بعضی ما را موصوله گرفته‌اند یعنی قسم باسما و زمین و نفس و آن کسی که آنها را پانهاد که آفریننده آنها است و مقصود از نفس شاید نفس کلی باشد که شامل گردد تمام نفوس از نفوس ملائکه و نفوس حیوانات و نفوس جن و بشر و شاید مقصود فقط نفوس آدمیان باشد و تسویه آن اشاره باستحکام وجود نفس ناطقه و تعادل قوای نفسانی و توازن اعضاء جسمانی وی است و نیز اشاره بشرافت و فضیلت نفس ناطقه انسانی دارد که از

عالم (ما فوق الطبیعه) و عالم مجردات برای تعمیر عالم طبیعت فرود آمده و نیز شاید اشاره بمراتب و درجات نفس دارد از امارگی که در وصف او است (لَأْمَارَةٌ بِالسُّوءِ) و ملهمگی که در باره او است (فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) (و لَوَامِغِي) که باو سوگند یاد نموده (و النفس اللوامة) و نیز آن مرتبه کمال نفس که در مورد خطاب مهر آمیز مبدء و مربی خود گشته و بخطاب یا أَيَّتْهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارجعی سرفراز گردیده فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا ناظم و مربی عالم برای نفس انسانی دو در و دو دروازه باز نموده راهی بسوی عالم بالا- که محل عبور و مرور ملائکه باشد و از آن عالم فیض بگیرد و راهی و طریقی بسوی عالم طبیعت باز نموده که محل عبور و مرور شیاطین است و در ابتداء خلقت انسان تواند هر یک از اینکه دو راهرا بر خود مفتوح نماید

صفحه : ۱۵۴

اینکه است که در احادیث رسیده برای انسان (لَمِيَّةٌ مِنَ الْمَلِكِ وَ لَمِيَّةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ) الهام و القاء معارف و نمودن طریق رستگاری و سعادت مندی از ملک است و وسوسه و راهنمایی بطریق کج از شیطان است کسی را که توفیق الهی نصیب وی گردد و راه دخول شیطان را ببندد قلب او محل تردّد ملائکه میگردد لکن کسی که تابع نفس گردید قلبش محل جولانگاه شیاطین میگردد. قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا، وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا خداوند بهفت آیت بزرگ خلقت سوگند یاد مینماید که فضیلت و شرافت کسی داراست که نفس خود را از صفات حیوانی سبعی بهیمی تزکیه و تصفیه نماید تا آنکه محل عبور و مرور ملائکه و الهام الهی گردد و آنچه خیریت و رستگاری وی بر آنست از جانب بالا ملهم گردد آری نفسی که آلوده بکثافات نفسانی گردید مثل ظرفی ماند که آلوده بزه گردیده آنچه در وی ریخته شود زهر آلوده میگردد اینکه است که کلمات حقّانی که از معدن صدق فرود آمده بجای آنکه وی را از مهلکه نجات دهد سبب هلاکت وی میگردد و شاید اشاره باین باشد قوله تعالی حکایه از کفار که در باره مثالهای قرآن میگفتند يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا اگر چه شأیت قرآن هدایت است لکن نفسی که آلوده بکثافات اخلاقی گردیده و در طریق کجروی قدم زد هر چه پیش میرود بر ضلالت و گمراهی وی افزوده میگردد حتی کلمات وحی بجای آنکه وی را هدایت نماید بر گمراهی وی میافزاید آن وقت از فیوضات الهی ناامید و بی بهره میگردد.

كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا، إِذِ انبَعَثَ أَشْقَاهَا گویند قاتل ناقه مردی بود بنام قدار بن سالف سرخ مو و ازرق چشم کوتاه بالا نام مادرش فدیره از امیر المؤمنین علیه السلام چنین روایت میکنند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چند دفعه بمن فرمود شقی ترین پیشینیان آن کسی بود که ناقه صالح را کشت و شقی ترین بعدیها کسی است که تو را میکشد.

صفحه : ۱۵۵

فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا پیمبر خدا صالح (ع) بآنان گفته بود اینکه شتر ماده مال خدا است او را سیراب کنید یک روز آب قسمت او باشد و در عوض بشما شیر میدهد و یک روز آب قسمت شما است و آنان را تهدید نمود که اگر ناقه را بکشید عذاب بر شما فرود می آید فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّاهَا، وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ یعنی منطبق گردید عذاب بر آنان که ناقه (صالح) را پی کردند و کشتند و بعضی گفته اند دمدم یعنی دمدام غضب و عذاب بر آنها مستولی گردید دیگری گفته (دمدم الله عليهم اهلكهم بذنوبهم) یعنی خدا آنها را بگناهشان گرفت و آنان را هلاک گردانید و اینکه همه آنها بعذاب گرفتار شدند با آنکه دو و سه نفر شاید اقدام بر اینکه عمل شنیع نموده برای اینکه بوده که همه راضی باین عمل بودند و جدیت در آن مینمودند که پس از اینکه عمل زمین بلرزه آمد و مردم هلاک گردیدند زیرا حرف پیمبر خود را دروغ پنداشتند و ناقه را کشتند پس فرا گرفت عذاب بر آنان بطوری که همگی آنها را عذاب فرا گرفت و تمامشان هلاک گردیدند و با آنکه پیغمبرشان صالح (ع) بآنها خبر داده بود اگر ناقه را کشتید عذاب بر شما فرود می آید از عاقبت کار خود و عذاب الهی که بکیفر



اعمالشان آنان را میگیرد نترسیدند و آن عمل فجیع را نموده‌اید بدو دلیل معلوم میشود یک نفر در کشتن شتر اقدام نموده و جماعتی در اینکه عمل رکیک شرکت نموده بودند یکی در آیه (فَعْقَرُوها) و (ذَنبَهُمْ) بلفظ جمع آورده نه مفرد و دیگر اگر فقط یک نفر بر اینکه عمل اقدام نموده بود و باقی مقصر نبودند روی میزان عدل الهی نباید بر همه عذاب فرود آید معلوم میشود بیشتر آنان در اینکه عمل شرکت داشتند و باقی آنها نیز راضی بر اینکه عمل بودند اینکه بود که همه آنها مشمول عذاب گردیدند.

صفحه : ۱۵۶

## سوره اللیل

### اشاره

مکیه و هی احدی و عشرون آیه سوره اللیل مکی است که در مکه فرود آمده و بیست و یک آیه و هفتاد و یک کلمه و سیصد و دو حرف است و از ابو امامه که او از رسول الله چنین حدیث میکند که فرموده هر کس سوره (و اللیل) را بخواند در قیامت وی را چندان ثواب دهند که راضی گردد و او را از سختی و دشواری حفظ نمایند و هیچ ذلت و خواری بوی نرسد (ابو الفتوح) و راجع بآثار و خواص آن گفته شده کسی که مصروع و مرض صداع دارد اگر بگوش او خواند شفا یابد

[سوره اللیل (۹۲): آیات ۱ تا ۲۱]

### اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى (۱) وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى (۲) وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى (۳) إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى (۴)  
 فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى (۵) وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى (۶) فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى (۷) وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى (۸) وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى (۹)  
 فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى (۱۰) وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى (۱۱) إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى (۱۲) وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَى (۱۳) فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى (۱۴)  
 لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى (۱۵) الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى (۱۶) وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى (۱۷) الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى (۱۸) وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى (۱۹)  
 إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى (۲۰) وَلَسَوْفَ يَرْضَى (۲۱)

صفحه : ۱۵۷

### (ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص  
 قسم شب و وقتی که جهان را بتاریکی بپوشاند،  
 و قسم بروز موقعی که تجلی نماید،



و قسم بجفت نر و ماده،  
 که سعی و کوشش شما متشتت و پراکنده است،  
 ... کسی که عطا و احسان کرد و تقوی و پرهیزکاری نمود،  
 ما بزودی کار او را آسان میکنیم،  
 و اما کسی که بخل ورزید و خود را (از حق تعالی) مستغنی دانست،  
 پس بزودی کار آسان او را دشوار مینمائیم،  
 و مال او را بی نیاز نمیکند وقتی که هلاک گردید،  
 بدرستی که بر عهده ما است راه نمایی.  
 و نیز برای ما است آخرت و دنیا،  
 پس شما را میترسانیم و تهدید مینمائیم از آتشی که زبانه میکشد،  
 که در نیاید در آن آتش مگر شقی‌ترین مردم،  
 آن کسی که تکذیب کرد رو برگردانید،  
 و بزودی دور میگردند از چنین آتشی - پرهیزگارترین مردم  
 آن کسی که میدهد مال خود را و تزکیه و پاکی میجوید،  
 در صورتی که احدی بر وی حق ندارد (که تلافی کند)  
 فقط غرض و مقصود وی رضای پروردگار خود که بلندتر و بزرگ‌تر است،  
 و بزودی (چنین کسی از نعمتهای الهی خشنود می‌گردد

### (توضیح آیات)

### اشاره

و اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى، وَ النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى، وَ مَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَ الْأُنثَى (واو) در هر سه آیه واو قسم است و (ما) در ما خلق شاید ماء مصدری باشد یعنی قسم بآنچه در عالم خلقت از نر و ماده پدید گشته و شاید چنانچه بعضی مفسرین ما را بمعنی الّذی موصوله گرفته‌اند چنین باشد سوگند بآنکسی که نر و ماده را خلق نموده که مقصود خالق و مبدء عالم باشد و چون بتجربه و آزمایش و بدلالت بعضی آیات قرآن ثابت گردیده که تمام

صفحه : ۱۵۸

موجودات مادی و طبیعی از حیوانات و غیره وجودشان و شالوده ترکیبشان از نر و ماده تشکیل گردیده حتی آنکه حکماء گویند هر ممکنی از ممکنات خواه مادی و خواه مجرد زوج ترکیبی است که از ماهیت و وجود ترکیب یافته‌اند و وحدت و فردانیت منحصر بذات بیهمتای الهی است پس باین اعتبار چنین میشود که ذات کبریایی تمام موجودات را از شب و روز و تمام مخلوقات را مورد سوگند قرار داده و تمام موجودات را شاهد و گواه آورد بر صدق گفتارش إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى (الشت) در لغت تفریق کردن و شعبه شعبه قرار دادن چیزی یا جماعتی را گویند (شت جمعهم شتا و شتاتا) (و جاءوا اشتاتا) یعنی جمعیت آنان را متفرق گردانیدند قوله

تعالی یَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا در آن روز (یعنی در قیامت مردم شعبه شعبه میگردند و قُلُوبُهُمْ شَتَّى اشاره به اینکه قلوب کفار بر عکس قلوب مؤمنین که در باره آنها فرموده وَ لَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ که مرتبط بیکدیگر است متفرق و متشتت است و آیه بالا- إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى در مقام اعمال و افعال انسان است که سعی و کوشش شما افراد بشر هر آینه پراکنده و متفرق است اینکه جمله جواب قسم و مورد سوگند واقع است یعنی سوگند به این‌هایی که گفته شد که سعی و کوشش شما افراد بشر متشتت و پراکنده است همان طوری که مردم در شکل و شمائل مختلف‌اند که دو نفر پیدا نمیشود که از حیث صورت و اندام بتمام جهات مثل هم باشد همین طور دو نفر یافت نمیشود که از حیث اخلاق و صفات مثل هم باشند و باعتبار اختلاف در صورت و در اخلاق میول نفسانی و آرزو و آمال آنان نیز مختلف و هر یک آرزویی غیر از دیگری در دل خود میپروراند و روی اینکه میزان عقاید و آرای مردم نیز مختلف و هر کسی مایل بجهتی و در اعمال و افعال از عقیده و رأی خود پیروی میکند اینک است که حسن و قبح اشیاء در نظر مردم بیک طور نمیباشد بعضی چیزها در نظر بعضی نیکو و در نظر

صفحه : ۱۵۹

بعض دیگر قبیح و زشت می‌آید و شاید اینکه شب و روز و نر و ماده سوگند یاد نموده و تشتت سعی و عمل مردم را مورد قسم قرار داده اشاره باین باشد که تشتت و پراکندگی اعمال مردم که از روی میول نفسانی و تشتت طبیعت آنان است سرش اینکه است که اوضاع عالم کون و فساد متشتت و هر یک ضد دیگری است مثل اینکه شب و روز ضد یکدیگر و در پی هم دور میزنند نر و ماده نیز مخالف یکدیگر و در پی هم میگردند پس انسان که چکیده عالم است و دست قدرت متضادات را در وجود او گرد آورده آن نیز از اینکه اختلاف ناگزیز است و بهمین اعتبار آمال و افعال وی متشتت و پراکنده است اینک است که بسیاری از بشر چنین‌اند که هر عمل نیکی که از آنان سرزند در عقب عمل زشتی آن را همراهی میکند و عمل خوب وی را حبط مینماید و نیز هر عمل ناروایی که در پی آن عمل نیکی انجام گیرد زشتی عمل او را میرسد إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ اشاره باین است.

فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَ اتَّقَى، وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَى اعطى العطاء و العطیه استعمال در بخشش نعمت و رساندن کرامت شده مثل قوله تعالی هذا عَطَاؤُنَا يعطى من یشاء- فَإِنْ أَعْطُوا مِنْهَا رَضُوا و امثال آن در کلام الله بسیار آمده وَ اتَّقَى مأخوذ از وقایه و بمعنی نگاهداشتن است (وقی یقی) در لغت حفظ نمودن چیزی را گویند که اذیت آرد قوله تعالی فَوْقَاهُمْ اللَّهُ- وَ وَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ- وَ مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ- قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَاراً وَ نظائر آن در قرآن بسیار آمده که (وقی) بمعنی نگاهداری نفس است از آنچه بوی ضرر رساند و وقی بمعنی حفظ نمودن چیزی بدون اذیت نیز آمده بلکه شاید معنی حقیقی آن همین باشد مثل قوله تعالی خطاب بمؤمنین میکند یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ سوره آل عمران آیه ۹۷ نگاهداری نمائید خدا را آن

صفحه : ۱۶۰

طوری که بایستی نگاهداری نمود شاید مقصود اینکه باشد که بترک معاصی و اتیان بطاعات و عبادات محبت و معرفت او را در دل خود پیورانید و در تمام اوقات نقطه نظر و توجه خود را بسوی آن فرد متعال معطوف دارید تا آنکه پس از ترکیه و تطهیر نفس مستعد گردید لاشراق نور معرفت تا بالنتیجه واقع گردید در مقام امن و امان إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ آری کسی که بتقوی الله در مقام امین قرار گرفت از هر ضرر و آسیبی در حفظ و حمایت حق تعالی قرار میگیرد و لازمه تقوی ترک محرمات و عمل نمودن بواجبات است علامه مجلسی (ره) در بحار چنین گفته شاید قوله تعالی (من اتقى الله) مقصود از تقوی ترک محرمات و ترک مشتهات بلکه ترک بعضی از مباحات و جدیت نمودن در فعل طاعات و عبادات باشد. (پایان) چگونه توان تقوی که بالاترین صفت ارجمند انسانی بشمار میرود حتی سبب قبولی طاعات است چنانچه إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ شاهد بر آن است محدود

باعمال خارجی گردانید تقوی یک حالت و ملکه نفسانی است که برتر و بالاتر از مرتبه عمل است و سبب قبولی طاعات و عبادات است نه آنکه عین آن باشد سبب نمیشود عین مسبب باشد البتّه آثار خارجی تقوی همان اطاعت امر مولا و عمل باوامر و نواهی او است.

وَصَدَقَ بِالْحُسْنَى از راغب اصفهانی است که اصل صدق و کذب آن است که در کلام و سخن و اخبار آید خواه راجع بامر گذشته باشد یا آینده یا حال اینکه است که گفته شده وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا یعنی کیست راستگوتر از خدا از حیث گفتار و کیست راستگوتر از خدا از حیث اخبار و گاهی در غیر اخبار از انواع کلام نیز مثل استفهام و امر و دعا استعمال می شود مثل اینکه گویند (ازید فی الدار) که در اینجا اخبار باین است که حال زید معلوم نیست.

و کلام وقتی متّصف میگردد بصدق که در آن دو شرط مأخوذ باشد یکی

صفحه : ۱۶۱

مطابق باشد با ما فی الضمیر گوینده که آنچه میگوید درست بداند و دیگر مطابق باشد با واقع و اگر یکی از اینکه دو شرط مفقود گردید کلام بتمام معنی متّصف بصدق نیست بلکه یا اصلاً متّصف بصدق نیست و یا از یک جهت متّصف بصدق است و از جهتی متّصف بکذب و آن در جایی است که کلام مطابق ما فی الضمیر گوینده نباشد لکن مطابق واقع باشد مثل اینکه کافر بدون اعتقاد بگوید (محمّد رسول الله) که اینکه سخن مطابق با واقع هست اما مطابق عقیده گوینده نیست اینکه است که قرآن تکذیب میکند منافقین را که میگفتند (نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ) که چون گفتار آنان مطابق عقیده‌شان نبود آنان دروغ میگفتند.

و صدیق کسی را گویند که اکثر گفتارش بلکه تمام سخنانش از روی صدق و مطابق با واقع و اعتقاد او باشد و راستگویی عادت و سجیه او گردیده بلکه فعل و عمل او نیز تصدیق نماید گفتار او را و متّصف گردیدن بصدق مقام بلندی است که انبیاء گرامی را قرآن متّصف بصدق نموده مثل قوله تعالی وَ اذْکُرْ فِي الْكِتَابِ اِبْرَاهِيمَ اِنَّهٗ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا و نظائر آن بسیار است (پایان) آیه اشاره به اینکه بعضی از مردم در صف عالی قرار گرفته که رویه و برنامه عملشان روی سه پایه استوار گردیده نخستین رویه آنان چنین است از آنچه بآنها عطا شده بذل و بخشش مینمایند دومین اوصاف حمیده آنان تقوی و پرهیزگاری است سومین سجیه نیک پسندیده آنان اینکه است که بسخن نیک پیمبران تصدیق نموده و اعتراف مینمایند.

### سخنان مفسرین راجع بآیه

(۱) (من اعطی) کسی است که مال خود را انفاق نماید (و اتقی) از کار حرام و معصیت خود داری نماید (و صدق) بثواب و جزاء و مکافات ایمان آورد مثل قوله تعالی الدّین اَحْسَنُ نُوَا بِالْحُسْنَى (عبد الله عباس) (۲) مقصود از الحسنی) در آیه اینکه است که عوض آن در دنیا داده میشود

صفحه : ۱۶۲

بیانش حدیثی از حضرت رسول است که فرموده (در هیچ روز آفتاب طلوع نمیکند مگر آنکه در دو پهلوی آن دو فرشته باشند و گویند خدایا هر انفاق کننده‌ای را بزودی عوض بده و از هر بخیل باز گیرنده‌ای بازگیر و او را هلاک نما آن گاه فرمود مصداق آن در قرآن قوله تعالی است فَأَمَّا مَنِ اعْطَى وَ اتَّقَى تا آخر آیه (۳) مقصود از (الحسنی) کلمه (لا-اله الا-الله) است (۴) مقصود از (الحسنی) بهشت است (تفسیر ابو الفتوح رازی) لکن چون کلمه (اعطی) مطلق است بهتر اینکه است که حمل بر عموم عطا و

بخشش شود نه خصوص مال چنانچه بعض مفسرین تخصیص داده‌اند خواه مال باشد یا علم نافع یا مقام و ریاست و مصداق الحسنی آن کسی است که آنچه از خیرات داراست بدیگران انفاق نماید و نیز عطا و بخشش وی از روی ایمان و تقوی و تصدیق پیمبران و سفرای الهی باشد نه بمیل نفسانی.

فَسَيُسِّرُهُ لِلْيَسْرِي چنين صفتی باشد تمکن دهیم تا خود را بمقام عالی برساند شاید مقصود از (یسری) در آیه اشاره بهر عملی باشد که در پی انجام آنست که در اثر طینت و سجه خوب وی در هر عمل و کاری که وارد میشود خواه راجع بامور معاش وی باشد یا معاد هر چه باشد آسان میگردانیم.

آری آدمی که دارای تقوی و ایمان کامل باشد تمام موجودات چون لشگر و قشون حَقْنَد دوستان خدا را خدمتگزارند و همانطوری که وی مطیع و فرمانبردار حق تعالی است همه زیر فرمان ویند و در تمام کارها وی را کمک و یاری مینمایند و سعی مینمایند که طریق سعادت و فضیلت را برای وی باز نمایند و شاید اشاره بهمین معنی دارد قوله تعالی وَ لَوْ أَنَّهُ أَهْلُ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقُوا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ بَلْكَه نظر بآنکه (العبودیة جوهره کنهها الربوبیة) کسی که بندگی نمود خدا را مقام ربوبیت پیدا مینماید و تمام موجودات ارضی و سماوی در واقع خدمتگزار

صفحه : ۱۶۳

وزیر فرمان وی میگردند و لو آنکه خود آن شخص کامل نداند.

وَ أَمَّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَغْنَى، وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنَى، فَسَيُسِّرُهُ لِلْعُسْرَى در کلام الله عسر و یسر را در بسیاری از جاها مقابل هم آورده مثل فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا زیرا که عسر و یسر ضد یکدیگرند قوله تعالی يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ ظاهراً خطاب بمؤمنین است که خدا برای شما آسانی در تکالیف اراده نموده و برای شما اعمال شاقه نخواسته و نیز شاید نظر بهمین معنی دارد قوله تعالی وَ سَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا و نیز قوله تعالی فَاقْرَأْ مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ شاهد بر همین معنی است و آیه بالا فَسَيُسِّرُهُ لِلْعُسْرَى شاید اشاره باین باشد که خدا برای کسی سختی نخواسته لکن کسی که بخل ورزید و خود را بی نیاز دانست و از آنچه بوی عطا شده انفاق ننمود و در طلب بی نیازی و گردآوری مال بر آمد یا آنکه خود را از حق تعالی بی نیاز دانسته بگمان آنکه مال وی را نجات میدهد و کلمه حق را تکذیب نموده یا کلام پیمبران را تکذیب نموده برای چنین کسی بزودی کارهای آسان را مشکل میگردانیم زیرا که خودش بدست خود امر آسانی را برای خود مشکل نموده و عملی که در مقابل آن ده برابر جزای نیک داده می شود ترک نموده و خود را آماده نموده برای سختی و عذاب نار جهنم.

وَ مَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى اشاره به اینکه مال فقط برای رفع احتیاجات دنیوی بکار آید لکن پس از آنکه جسد از کار افتاد و مرد دیگر مال بچه کار آید تهی دست از دنیا میروند انسان عاقل کسی است که کاری کند که حیات جاودانی و غنای همیشگی برای خود تأمین نماید.

إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى، وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَ الْأُولَى از کلمه (علینا) توان استفاده نمود گفتار متکلمین را که گویند لطف بر خدا

صفحه : ۱۶۴

واجب است یعنی بمقتضای حکمت خداوندی لازم و واجب است که در هر موقع و وقتی راهنمایان و سفرایی از طرف خود تأسیس نماید که مردم را بسوی جاژه مستقیم که منتهی گردد بقرب رب العالمین هدایت نمایند و آنان را از پرتگاه جهالت و بیخردی نجات داده و بسوی دانش و فضیلت رهبری نمایند وَ إِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَ الْأُولَى روی قاعده ترتیب عبارت بایستی آیه چنین باشد (و الاولی و الاخره) لکن در اینجا مراعات معنی و مقام شده و نظر به اینکه مرتبه آخرت مقدم بر دنیا است در عبارت نیز آخرت را

مقدم انداخته.

آیه شاید اشاره باین دارد که آن کسی که بهدایت پیمبران هدایت گردید و طریق حق و حقیقت را پیش گرفت و بآن سه صفت نیکی که در آیه بالا- بیان شد که عبارت از ایمان و تقوی و احسان باشد متصف گردید وی را از نعمتهای دنیا و آخرت بهره‌مند میگردانیم زیرا که دنیا و آخرت مال ما و نزد ما است البته هر کس از راه ایمان و تقوی نزدیکتر بحق تعالی گردید بیشتر مورد الطاف غیر متناهی او میگردد.

فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى، لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى، الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى تَلَظَّى زبانه آتش را گویند وقتی که شعله‌ور است و چنین آتشی جایگاه شقی ترین مردم و آن کسی است که نسبت ناروا ببیمبران میدهد و از حق و کلام حق اعراض مینماید.

از ابو هریره نقل میکنند که او از پیمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم حدیث میکند که فرمود فردای قیامت جمله خلایق را بهشت میبرند مگر کسی که خودش نخواهد بهشت برود پس از آنکه از حضرتش سؤال میشود او کیست که خودش نخواهد بهشت رود فرمود (إِلَّا الْأَشْقَى الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى) وَ سَيَجْجَبُهَا الْأَنْقَى، الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتْرَكِي، وَ مَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى مِنْ كَلِمَةٍ (یتزکی) در آیه چنین استفاده میشود که یکی از صفات حمیده شخص با

صفحه : ۱۶۵

تقوی اینکه است که از روی تزکیه نفس و با خلوص نیت بدون عوض و پاداش انفاق مال مینماید و نیز اگر انفاق بدون مقصد و غرض مثل اداء حقی یا عوض و پاداش احسانی که در باره او شده انجام گیرد اثرش تزکیه نفس و تصفیه باطن و طهارت قلب میگردد چنانچه در سوره توبه آیه ۱۴ فرموده خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ که پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مأمور گردید از مؤمنین صدقه که ظاهرا زکاة باشد بگیرد برای اینکه آنان بدادن زکاة طهارت دل و تزکیه نفس پیدا نمایند إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى بقاعده عربیت (الما) استثناء منقطع است از قبیل (لا- تدخل الدار الا حمارا) و در مقام بیان اینکه است که متقی و پرهیزگارترین مردم آن کسی است که بذل و بخشش وی بازای عوض و احسانی نیست که در باره او شده یا حقی که بر گردن او ثابت بوده یا مقصد دیگری بلکه فقط احسان او برای خشنودی پروردگار بزرگوار خود است بدون آنکه منتظر اجری مثل بهشت یا زیادتی نعمت دنیوی یا غیر اینها از اغراض نفسانی که تمام اینها محل بخلوص نیت است و حقیقت تقوی و تطهیر نفس برای کسی میسر میگردد که در اعمال فقط و فقط مقصود و مطلوبش رضای خدای خود باشد حتی امید بهشت یا خوف جهنم محرک عمل او نباشد که تمام اینها از حسن عمل میکاهد.

اهل تسنن و سننیا چنین اظهار می نمایند اینکه آیه وقتی فرود آمد که ابو بکر بلال حبشی که در شکنجه مولای خود بود خرید و آزاد نمود پس اینکه آیه در شان ابو بکر نازل گردیده.

برای توضیح مختصری از گفتار فخر رازی را ترجمه می نمایم.

در تفسیر کبیر چنین گوید مفسرین از ما سننیا گویند اینکه آیه در باره ابو بکر فرود آمده و جماعت شیعیان بالتام گویند اینکه آیه در باره علی بن ابی طالب علیه السلام فرود آمده بدلیل آیات دیگری که در شأن آن بزرگوار نازل گردیده مثل

صفحه : ۱۶۶

آن آیه وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ اشاره به اینکه متقی ترین مردم آن کسی است که در حال رکوع انگشتر بسائل بخشش نمود و آن علی است.

خلاصه بگمان خود دلیل عقلی می آورد که مقصود (اتقی) در آیه بالا ابو بکر است بدلیل آنکه باجماع مسلمین بعد از پیمبر اکرم

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَفْضَلَ وَبِالْأَوْلَادِ تَرْتِيبٌ خَلَقَ يَا عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بُوَدَّ يَا أَبُو بَكْرٍ وَشَخْصٌ مَتَّقِي أَفْضَلَ خَلَقَ اسْتِ بَدَلِيلِ قَوْلِهِ تَعَالَى إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ وَنَمِيشُودُ كَقْتِ مَقْصُودِ اسْتِ (أَتَّقِي) دَرِ آيَةِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَاشُدُ بَدَلِيلِ أَنْكَه دَرِ وَصْفِ چَنِينِ كَسِي فَرْمُودِهِ وَ مَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى وَ اِينَكِه وَصْفِ دَرِ بَارِهِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَادِقِ نَمِيَايِدِ زِيْرَا كِه رَسُوْلُ اِكْرَمِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وِي رَا اَز كُودَكِي اَز پَدْرَش كَرْتِ وَ تَرَبِيْتِ نَمُودِ وَ مَخَارِجِ وِي رَا اَز خُورَاكِ وَ پُوشَاكِ وَ غِيْرِه مَتَحْمَلِ كَرْدِيْدِ وَ حَضْرَتِ رَسُوْلِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَلِي نِعْمَتِ او بُوَدَّ وَ حَقِّ بَكْرَدَنِ او دَاشْتِ لَكِنْ چَنِينِ حَقِّي كَسِي بَابُو بَكْرِ نَدَاشْتِ پَسِ آيَةِ دَرِ بَارِهِ اَبُو بَكْرٍ نَازِلِ كَرْدِيْدِه.

پاسخ گوئيم اولاً آيه مطلق است شامل ميگردد هر پرهيزكار و انفاق كننده‌اي كه براي خشنودي خدا و رضاي او انفاق نمايد نه در عوض حقي يا نعمتي كه بوي شده و ثانياً آيا ابو بكر پدر و مادر و معلم و آموزگار نداشته كه در تربيت آنان بزرگ شده باشد و حق نعمت آنها بگردن او باشد يا در مدت عمر كسي بوي احساني ننموده و انگهي نعمت اسلام بالاترين نعمتها است چه نعمتي بالاتر از اينكه است كه كس را از ظلمت كفر و بت پرستي بنور ايمان فائز گردانند علي عليه السَّلَام بت پرست نبود لکن باعتراف خود سنيها ابو بكر سالهاي سال عمر خود را بت پرستي گذرانيد تا وقتي كه اسلام قبول نمود پس باين لحاظ توان گفت حق پيمبر اكرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بر ابو بكر زيادتر از حق او بر علي (ع) بود.

و ايضاً چنانچه از آيه استفاده ميشود مقصود از احد در آيه وَ مَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى آن كسي است كه شخص در باره وِي انفاق مينمايد نه آنكه عموميت داشته باشد زيرا ممكن نيست كسي پيدا شود كه احدي به هيچ وجه بر او حقي نداشته

صفحه : ۱۶۷

باشد اگر چنين باشد اصلاً آيه مصداق خارجي پيدا نميکند و بقرينه آيات ديگر مثل همان آيه وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ وَ آياتِ سوره دهر وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَي حُبِّهِ مَسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُورًا كه اجماعي است حَتَّى باعتراف خود فخر رازي كه در باره حضرت امير (ع) و فاطمه (ع) و حسن (ع) و حسين (ع) فرود آمده پس اولي اينكه است كه گوئيم اينكه آيه نيز در باره آن بزرگوار فرود آمده زيرا كه از بين اصحاب فقط او شأئيت چنين اوصاف و كرامتي داشته نه غير او و بعض مفسرين گویند آيه در باره آن شخص انصاري فرود آمده كه درخت خرما را خريد و با رسول الله بدرختي از بهشت معاوضه نمود لکن چنين بنظر مي رسد كه بعد از رسول اكرم (ص) غير از حضرت امير (ع) كسي شأئيت چنين فضيلت و خلوص باين درجه را دارا نبوده كه فقط و فقط عمل و عبادت او براي خشنودي حق تعالي باشد بدون آنكه عوض يا ثواب يا بهشت يا چيز ديگري در كار باشد.

صفحه : ۱۶۸

## سورة الضحی

### اشاره

مکیه و هی احدى عشر آیه سوره (و الضحی) مکی است در مکه فرود آمده یازده آیه و چهل کلمه و یکصد و نود و دو حرف است از زرجیش چنين نقل میکنند كه او از ابی بن كعب از رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حدیث مینماید كه فرموده هر كس سوره (و الضحی) را بخواند از آن كسانی باشد كه خدا پسندد رسول الله شفیع او باشد و بعدد هر یتیمی و سائلی كه در دنیا

باشد برای وی دو حسنه بنویسند. (ابو الفتوح) و از کفعمی است که اگر اینکه سوره بر چیز فراموش شده بخوانند متذکر میگردند

### [سوره الضحی (۹۳): آیات ۱ تا ۱۱]

#### اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 وَالضُّحَى (۱) وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى (۲) مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى (۳) وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى (۴)  
 وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى (۵) أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى (۶) وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى (۷) وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى (۸) فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ (۹)  
 وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ (۱۰) وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ (۱۱)

#### (ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص  
 قسم بروز روشن هنگام ظهر،  
 قسم بشب وقت آرامش آن،  
 و نگذاشت تو را پروردگارت و تو را دشمن نگرفت،  
 و هر آینه آخرت بهتر است برای تو از دنیا،  
 و بزودی پروردگارت بقدری بتو عطا و بخشش نماید که تو راضی و خشنود گردی،  
 آیا نیافتم تو را یتیم پس جای دادم تو را،  
 و یافتم تو را گمراه پس تو را راهنمایی نمودم،  
 و یافتم تو را فقیر پس بی نیاز نمودم تو را،  
 پس یتیمان را از نزد خود مران،  
 و اما درویشان را زجر مکن،  
 و اما نعمت پروردگار خود را حدیث کن

صفحه : ۱۶۹

#### (توضیح آیات)

#### اشاره

پس از آنکه اشعه رحمت الهی بقلب مبارک نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تابش نمود و روح و روان مبارکش بنور وحی روشن گردیده و بخطاب یا أَيُّهَا الْمَدَّثُرُّ قُمْ مُفْتَخِرًا مَتَوَجِّهًا بِرَبِّكَ لَكِنَّهُ مُنْتَظَرٌ بَدَأَ عَلَى الدَّوَامِ أَنْ فَرَشْتَهُ زَيْبًا رَا بَيْنَهُ وَ



آیات الهی را بشنود تا آنکه ثانیاً دلش بنور وحی روشن گردد لکن از آنجایی که عالم طبیعت و عالم کون و فساد همیشه در تغیر و تبدل هر روزی را شب در عقب هر کامیابی ناکامانی در پشت دارد هر خوشی ناخوشی را متعاقب است مدتی وحی منقطع گردید و در اینکه علت و سبب انقطاع وحی چه بود از مفسرین گفتاری نقل شده.

### (سخنان مفسرین در شأن نزول آیات)

(اول) جماعتی از یهودیان از رسول اکرم (ص) سؤال نمودند از ذوالقرنین و اصحاب کهف و روح در پاسخ فرمود فردا جواب میدهم و نگفت إن شاء الله اینکه بود که چند روز وحی منقطع گردید (دوم) بعضی از زنهاى حضرت سگ بچه‌ای در منزل داشتند و آن را می‌پروراندند بدون آنکه حضرتش مطلع گردد اینکه بود که چند روز وحی منقطع گردید وقتی جبرئیل آمد و از تأخیر وحی از وی سؤال نمود گفت ندانی که ما در خانه‌ای که در آن سگ یا صورت باشد داخل نمیشویم بهتر اینکه است که گفته شود سبب تأخیر وحی اینکه هایی نیست که بنظر بدوی تصور میگردد البته حکمتی بالاتر از اینها در کار بوده و چون اینکه سوره ظاهراً مکی است و در مکه در اوائل نزول وحی فرود آمده شاید یکی از حکمتهای تأخیر وحی اینکه بوده باشد که چون در اول امر نزول وحی یک فشار فوق العاده بر بدن مبارکش فرود می‌آمده و بسیار سنگین مینموده بطوری که مورخین گویند و

صفحه : ۱۷۰

نیز در حدیث دارد هنگام نزول وحی بطوری بدن مبارکش سنگین میشد که اگر در آن موقع سوار شتر کهن بود شتر بزمین میافتاد و سر تا پای حضرتش را عرق میگرفت و تب و لرز عارض وجود مبارکش میشد البته بایستی چنین باشد زیرا نزول وحی از عالم (ما فوق الطبیعه) و عالم روحانی بروز مینماید و آن وقتی است که شخص نبی ارتباط کامل بعالم مجردات پیدا نموده و چون در ابتداء بدن قوه تحمل آن را ندارد سنگین میگردد و میافتد تا وقتی بتدریج بعالم وحی مأنوس گردد و بتواند تحمل نماید و شاید برای فراغت بدن مبارکش وحی تأخیر میافتاد.

و شاید سرّ دیگرش اینکه بوده که وحی تأخیر میافتاد برای آنکه کفار بدانند که اینکه آیات قرآنی وحی و از جانب حق تعالی فرود آمده نه آنکه حضرتش ساختگی کرده و از پیش خود آیات را بهم بافته و در مدت تأخیر وحی بین مفسرین گفتاریست بیست و پنج روز چهل روز کمتر و بیشتر گفته‌اند.

و الضُّحَى، وَ اللَّيْلِ إِذَا سَجَى، مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلَى در تفسیر علی بن ابراهیم از ابی جارود از ابی جعفر (ع) چنین روایت میکنند پس از آنکه جبرئیل سوره اقرأ باسم ربك الذي خلق بر رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فرود آورد مدتی جبرئیل بر حضرتش فرود نیامد خدیجه گفت شاید پروردگار تو را ترک نموده و واگذارده اینکه بود که اینکه آیه ما وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلَى برای آن حضرت فرود آمد.

در اینکه مبارک سوره خطاب متوجه رسول اکرم صلى الله عليه و آله و سلم مینماید و سوگند یاد میفرماید بدو آثار خلقت خود بروز و شب که بزرگترین و عجیب‌ترین آثار قدرت را نمایش میدهد و اساس پیدایش موجودات مادی و منشأ تراوش تمام مکونات از پی در پی آمدن شب و روز انجام میگردد که چنین نیست که کفار بنا بر قولی یا خدیجه بنا بر روایت گمان کرده‌اند که سبب تأخیر وحی اینکه بوده که پروردگار تو تو را واگذارده و تو را دشمن داشته بلکه حکمتی یا حکمتهای بسیاری

صفحه : ۱۷۱



در کار است که بایستی گاهی وحی تأخیر افتد و چون باید مناسبت باشد بین قسم و جواب قسم ممکن است گفته شود در اینجا سزای بنظر می‌آید و آن اینکه است که شاید اینکه بروز و شب سوگند یاد نموده اشاره باین است که همانظوری که شب عقب روز و روز عقب شب واقع می‌گردد و نظام خلقت منوط بر آنست همین طور حکمت چنین اقتضا نموده که گاهی قلب تو بنور وحی روشن گردد و گاهی اینکه نور زائل گردد و همیشه منتظر طلوع خورشید وحی باشی. (و الله اعلم باسرار کلامه) و لَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّكَ مِنَ الْأُولَى، وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى زیرا که آخرت عالم حقیقت و فعلیت و بقاء خالی از شوائب و آفات وجودات آن دائمی و لا-یتغیر بعکس دنیا دار محن و ابتلاء و عالم مجاز نه در موجودات آن ثبات و بقای و فعلیتی و ثباتی است عین قوه و استعداد وجودش محفوف بعدم حیاتش عین موت و فنا لذات آن مشوب بالم صحت آن مشوب بمرض خوشی آن مشوب بغم بین اسلوب و نظم کلام الله و بلاغت و اعجاز قرآن چگونه آیات را مربوط بهم نموده و اول سوره که شب و روز را مورد قسم قرار داده اشاره دارد به اینکه عالم دنیا عالم کون و فساد و عالم تغییر و تبدیل است همین طوری که گاهی بتابش آفتاب عالم روشن و گاهی بفرو رفتن آن عالم تاریک می‌گردد تمام اوضاع عالم دنیا اینکه طوری است که علی الدوام در تغییر و تبدیل است پس ای رسول اکرم تو غمگین مباش که گاهی وحی ظاهر گردد و گاهی پنهان شود و از سرزنش کفار ملول مشو زیرا که اوضاع اینکه عالم چنین است که وجودش محفوف بعدم و فعلیتش عین قوه و استعداد و در آخرت که عالم بقا و عالم فعلیت و حقیقت است بقدری منزلت و مقام و نعمت بتو عطا می‌گردد که تو خشنود گردی.

### «سخنان مفسرین در توجیه آیه»

(۱) اینقدر بتو ثواب دهند که راضی شوی.

(۲) مقصود فتح و ظفر و استیلاء و کثرت تابعین و مؤمنین است.

صفحه : ۱۷۲

(۳) از عبد الله عباس چنین نقل میکنند که گفته حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بمن فرمود (بمن نمودند آنچه را بامت من دادند از فتح و فیروزی و استیلاء بر ممالک من خرم شدم و برای زیادتی خشنودی من جبرئیل اینکه آیه را آورد و لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى گفتم آن چیست که خدا بمن میدهد تا راضی شوم گفت هزار قصر در بهشت از مروارید و خاک آن از مشک از فر و با هر قصری است آنچه لایق بآنست.

و از ابو جعفر محمد باقر علیه السلام و او از پدرش زین العابدین علیه السلام و او از عمش محمد حنفیه او از پدرش امیر المؤمنین علیه السلام چنین روایت میکنند که رسول اکرم فرموده روز قیامت در موقف حساب بایستم و چندان گناهکار شفاعت کنم که خدای تعالی بگوید آیا راضی شدی من گویم رضای تو رضای من است.

(تفسیر ابو الفتوح رازی) و احادیث به اینکه مضمون راجع بشفاعت بسیار است لکن باید دانست که اذن شفاعت از طرف حق تعالی انجام گیرد و در قیامت شفاعت کننده گان از انبیاء و اولیاء اگر چه بسیارند مخصوصا پیمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم که (رحمه للعالمین) است لوای شفاعت بدست گرفته آن وقتی که تمام پیمبران بنا بر بعض احادیث و انفسی گویند او (وا امتی) گوید لکن هر کسی قابل شفاعت نیست کسانی در معرض شفاعت واقع می‌گردند که از تابعین اسلام محسوب گردند نه بمجرد گفتار همین قدر در مسلمانها بودن با اسم آنکه مسلمانم بدون آنکه در اخلاق و اعمال هیچ شباهتی باولیای دین داشته باشد معلوم نیست چنین کسی قابل شفاعت باشد.

أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى، وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى، وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى گویا در مقام امتنان و اظهار کرامت خود نسبت به عبد مقرب خود نبی خاتم (ص) را مواجه خطاب قرار داده که ای پیمبر گرامی آیا تو یتیم نبودی و جدت عبد المطلب را پرستاری تو گماشتم و پس از آن با عمویت ابو طالب تو را جای دادم.

صفحه : ۱۷۳

ابو الضحی از عبد الله عباس روایت میکند که رسول اکرم (ص) در کودکی در کفالت جدش عبد المطلب بود وقتی در بعض اطراف مکه گم شد ابو جهل از پی گوسفندان خود بود او را پیدا کرد و نزد جدش عبد المطلب آورد اینکه است که در مقام امتنان فرموده وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى که تو را بدست دشمنت بجدت رسانیدیم (ابو الفتوح) گویند یتیم کنایه بشرف و بزرگواری او است چنانچه گوهر گران بها را (درّه یتیمه) گویند که چون تو را یگانه اهل دنیا یافتیم در منزل قدس خود تو را جای دادیم و نیز در مقام امتنان گویند تو گمراه بودی بطریق مستقیم اسلام هدایت نمودیم گویند ابتدا حضرت رسول (ص) بر دین حضرت ابراهیم مشی مینمود تا وقتی که مبعوث برسالت گردید و ظاهراً مقصود از اینکه آیه وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى نه اینکه باشد که تو از طریق حق منحرف بودی و بطریق گمراهان سیر مینمودی تا وقتی که بطریق وحی هدایت یافتی مسلماً هیچ وقت نظر به اینکه حضرتش شالوده عقل کل بود از طریق حق گمراه نبود شاید مقصود گمراهی از روش و قانون اسلام است که نزدیکترین طریق بسوی حق تعالی است و اشاره به اینکه تو بطریق اسلام عارف نبودی ما تو را رهبری نمودیم از جماعتی از مفسرین چنین نقل مینمایند که مقصود از آیه چنین است که چون تو را از معالم نبوت و احکام شریعت بی خبر یافتیم تو را بآن هدایت نمودیم و بیان آن در سوره یوسف آیه (۳) که راجع بقصه یوسف فرموده وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ و نیز در سوره شوری آیه (۵۲) مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا از مجموع اینکه آیات استفاده میشود که مقصود از (ضالاً) در آیه بی خبری آن حضرت از معالم قرآن بوده نه اینکه از طریق توحید گمراه باشد

صفحه : ۱۷۴

شکی نیست که هر موجود ممکنى خواه نبی باشد یا ولی ملک باشد یا بشر هر قدر بزرگوار باشد فقیر محض است آن به یا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ از خود هیچ ندارد هر چه از فضایل و کمالات دارد از سر چشمه احسان مبدء عالم ترشحی بوی رسیده و در اینکه آیات اشاره باین دارد که تو با اینکه مقام بلندی که احراز نموده‌ای از جهت وجود امکانی فقیری و هر چه داری از طرف پروردگار تو است که بایستی همیشه نعمتهای او را در نظر داشته و در مقام شکر گذاری بر آیی.

فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ قَهْرٌ در لغت بمعنی غلبه و تذلیل آمده گاهی در هر دو معنی استعمال میشود و گاهی در یکی از آن دو معنی میآورند قوله تعالی وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ هر دو معنی را در بر دارد زیرا که خداوند غالب است و عباد ذلیل و منقاد او میباشند قوله تعالی وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ اشاره بغلبه و استیلاء او است و قوله تعالی فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ در آیه بالا شاید مقصود اینکه باشد که یتیم را بازار و جفا ذلیل و خوار مگردان.

چون تو یتیم بودی و تو را جای دادیم تو نیز بشکرانه نعمت ما یتیم را از خود مران و أَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ وسائل مستمند را زجر مکن و بخشش و ارفاق نسبت بوی مبذول دار و بکلام نیکو وی را راضی گردان.

وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ در تفسیر علی بن ابراهیم است (فحدث) یعنی اظهار نما آنچه را که بر تو نازل نمود و بآن امر نموده از صلاة و زکاة و صوم و حج و ولایت (پایان) و نعمتها و بخششهای الهی را حدیث نما حدیث نمودن شامل میگردد هم حدیث نفس و هم حکایت کردن برای دیگران آیه اشاره به اینکه هم در ذهن خود متذکر انعام و بخششهای الهی باش و هم برای دیگران و نزد

## خلق اظهار نما

صفحه : ۱۷۵

اگر چه ظاهراً خطاب متوجه برسول اکرم است لکن در واقع شامل تمام امت میگردد از اینجا توان پی برد که اظهار نعمتهای حق تعالی چه مال باشد و ثروت چه جمال باشد و زیبایی چه جاه باشد و مقام چه فضائل صوری باشد چه معنوی آنجا که غرض خود نمایی و خودپسندی در کار نباشد فقط اظهار نعمتهای الهی در نظر باشد یا برای مصلحت دیگری بسیار نیکو و بمورد است و اینکه اظهار نیز نوعی از شکرگزاری محسوب میگردد.

صفحه : ۱۷۶

## سوره الم شرح

## اشاره

مکیه و هی ثمان آیه سوره (الم شرح) مکی است که در مکه فرود آمده و هشت آیه و بیست و نه کلمه و یکصد و سه حرف است از زرجیش و او از عبد الله مسعود نقل میکند که رسول الله فرموده هر کس سوره (الم شرح) را بخواند مثل کسی باشد که نزد من آید و من دلتنگ باشم مرا شاد کند (ابو الفتوح) در مصباح کفعمی چند خاصیت برای اینکه مبارک سوره نوشته اگر بآب خوانده شود و آن آب را بیاشامند ریگ در جوف را رد میکند و مthane را باز میگردداند و برای برودت و سردی نفع میبخشد و الم سینه و قلب را ساکن میگردداند

[سوره الشرح (۹۴): آیات ۱ تا ۸]

## اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ - (۱) وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ - (۲) الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ - (۳) وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ - (۴)  
فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا - (۵) إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا - (۶) فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ - (۷) وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ - (۸)

## (ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص  
(ای رسول اکرم) آیا سینه تو را باز نمودیم (برای تحمل وحی)،  
و برداشتیم از تو بار گران (ادای رسالت)  
باریکه شکست پشت تو را،  
و بلند گردانیدیم اسم تو را،  
محققا با هر دشواری و سختی آسانی همراه است،

نیز با هر سختی آسانی است،

پس وقتی که (از تبلیغ رسالت فارغ گشتی) خود را بزحمت بینداز برای عبادت،

و بسوی پروردگار خودت توجه نما

صفحه : ۱۷۷

### (توضیح آیات)

#### اشاره

أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ هَمْزَه استفهامی در مقام انکار خالق منان از روی امتنان خطاب مهر آمیز بنبی گرامی خود نموده که آیا سینه تو را باز نکردیم یعنی سینه تو را بنور الهی و روح ربانی باز نمودیم و سکینه قلبی و شرح صدر بتو عطا نمودیم و نظیر اینکه آیه در جاهای دیگر قرآن بسیار است مثل أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي و آیات دیگری که اشاره بباز شدن قلب و روح و روان است بنور معرفت و محبت الهی ظاهراً اینکه سوره مربوط بسوره بالا است و چنانچه بعضی مفسرین گفته‌اند اینکه دو سوره شاید یکی باشد خلاصه ایزد متعال در مقام امتنان نسبت ببیمبر گرامی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ خود برآمده و نعمتهای خود را نسبت باو تذکر میدهد و پس از بیان نعمتهای جسمانی که در سوره پیش نسبت بحضرتش مبذول داشته که یتیم بودی تو را جای دادیم از طریق مستقیم شریعت گمراه بودی یعنی مطلع نبودی تو را هدایت نمودیم فقیر بودی تو را بی نیاز گردانیدیم در مقام تذکر نعمتهای روحانی آن بزرگوار برآمده و گویا تذکر میدهد که نعمتهای جسمانی که بتو تفضل نمودیم مقدمه برای پیدایش بخششهای معنوی روحانیست که بالا-ترین آنها شرح صدر است که سینه تو را باز نمودیم برای تحمّل بار نبوت و ولایت تا آنکه مخزن اسرار الهی و ینبوع معارف سبحانی و محل نفوذ روح قدسی و محیط بر عوالم غیب و شهادت گردد و اینکه همان شرح صدری است که موسی علیه السّلام از خدا طلب میکند رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي و بهمان شرح صدر است که اولیاء خدا طریق هدایت را میابند و پیشرو و رهبر گمراهان میگردند و از دریچه قلب آنان انوار معرفت اشراق میگردد و

صفحه : ۱۷۸

دیگران از دانش آنان کامیاب میگردند و اشاره بهمین دارد قوله تعالی فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ (۱) در حدیث است که پس از فرود آمدن اینکه آیه گفتند یا رسول الله علامت شرح صدر چیست فرمود

«التَّجَافِي عَنِ الدَّارِ الْغُورِ وَالْإِنَابَةُ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ وَالْإِعْدَادُ لِلْمَوْتِ قَبْلَ نَزْوَلِهِ»

وَ وَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ، الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ- وِزْرٌ دَر لَغْتِ آن چیزی را گویند که حمل بر انسان میشود مثل قوله تعالی وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى یعنی ثقل و سنگینی گناه کسی را بار بر دیگری نمیکنند اشاره به اینکه کسی را بعمل دیگری در مقام مؤاخذه نمیآرنند.

و اصل وِزْر بمعنی لغوی پناهگاه کسی را گویند که بآن ملجأ گردیده و قوله تعالی كَلَّا لَا وِزْرَ إِلِي رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ اشاره به اینکه در قیامت پناهگاهی غیر از پروردگار برای کسی نیست. (راغب) و آیه بالا در مقام امتنان و اظهار نعمت نسبت برسول خود اشاره باین دارد که هر گونه وِزْر و سنگینی که راجع ببار نبوت و تبلیغ و ارشاد و تکلیف و هر گونه ثقل و سنگینی که تصور شود

از تو برداشتیم یعنی مشکلیها را بر تو آسان گردانیدم

### (سخنان مفسرین در توجیه آیه)

(۱) از تو برداشتیم سنگینی گناه را در سوره فتح آیه ۲ لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ شاهد بر آنست.

(۱) سوره انعام آیه ۱۲۵ کسی را که خداوند اراده دارد او را هدایت نماید سینه او را باز میگرداند برای اسلام  
(۲) تجافی نیم خیز شدن از زمین را گویند و شاید اشاره باین باشد که علامت شرح صدر اینکه است که هر کس دارای چنین موهبتی گردید از عالم طبیعت صعود مینماید بسوی عالم حقیقت و از عالم فانی بسوی عالم باقی و خود را مهیا مینماید برای مردن قبل از رسیدن موقع آن یعنی موت اختیاری پیدا میکند پیش از موت اضطراری [.....]

صفحه : ۱۷۹

(۲) مقصود سبک کردن سختی امر رسالت و مقاومت نمودن در اوامر الهی و محافظت بر حقوق آن است که بار سنگینی مینمود و بر حضرتش آسان نمود.

(۳) مقصود از وزر آن فرع و ولعی است که در اول وهله رؤیت جبرئیل به حضرتش روی آورد که او را لرزه گرفت بطوری که از شدت اشتیاق نزدیک بود خود را از کوه پرت نماید. (تفسیر کبیر) و غیر اینها از توجیهاتی که مفسرین راجع بآیه نموده‌اند لکن بهترین توجیهات همان است که مقصود از بار گران بار نبوت باشد که بمقتضای آن عصر جاهلیت و آن اعراب بت پرست متکبر متعصب خود خواه حسود که تمام عمر ببربریت و وحشیگری گذرانیده چنین شخصی که بنظر بدوی ظاهری نه مالی و نه مکتبی نه زوری و نه یار و یآوری مأمور گردد چنین مردمانی که بمراتب از حیوانات وحشی بدتر بنظر میآیند بر خلاف رویه و عقیده‌شان آنان را عبادت و پرستش خدای یگانه دعوت نماید البته چنین مأموریتی در اول وهله بسیار سنگین مینماید اینکه است که در مقام امتنان بنبی خود صلی الله علیه و آله و سلم تذکر میدهد که ما چنان قلب تو را باز نمودیم و آن را قوی گردانیدیم که بتوانی چنین امر مهمی را تحمل نمایی و از عهده وظیفه خود بخوبی در آیی وَ رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ شاید اشاره باین باشد که نام تو را بلند گردانیدیم که پروان تو بسیار گردند و امر رسالت بر تو آسان شود در تفسیر روح البیان چنین گوید نام تو را بعنوان ولایت و احکام نبوت بلند گردانیدیم و نام تو را در کلمه شهادت و اذان مقارن نمودیم بنام خود

اعزّ علیه للنبوة خاتم من الله مشهور يلوح و يشهد

و ضم الاله اسم النبي الى اسمه اذا قال في الخمس المؤذن اشهد  
و قرار دادم اطاعت تو را اطاعت خودم و سلام خود و سلام ملائکه را بر تو

صفحه : ۱۸۰

فرستادم و امر نمودم مؤمنین بر تو سلام و درود فرستند و از ذو النون مصری است وَ رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ اشاره باین است که همه انبیاء بر حوالی عرش جولان نمودند و طائر همت آن حضرت پرواز مینمود

سیمرغ فهم هیچکس از انبیاء نرفت آنجا که تو بیال کرامت پریده‌ای

هر یک بقدر خویش بجایی رسیده‌اند آنجا که جای نیست بجایی رسیدای

فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا، إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ظاهراً الف و لام در (العسر) در هر دو آیه برای استغراق است اشاره به اینکه بطور کلی هر امر سختی در بر دارد امر آسانی را یا پس از هر سختی آسانی است خلاصه شاید آیه اشاره باین دارد که و لو اینکه مسلماً تحمل بار نبوت و تبلیغ رسالت در مقابل اعراب وحشی که الأعراب أَشَدُّ كُفْرًا وَ نِفَاقًا در وصف آنان است بسیار مشکل و سخت و ناگوار بنظر می‌آید لکن در اثر متانت و استقامت و بردباری که نمودی سینه تو را باز نمودیم و تو را توانا گردانیدیم و قوت و شوکت بتو دادیم که بتوانی در مقابل کفار مقاومت نمایی زیرا که در اثر صبر و استقامت در عمل آنچه در ابتداء بنظر مشکل مینماید آسان میگردد و تکرار آیه شاید برای تأکید باشد که محققاً از پس هر دشواری آسانیست فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ، وَإِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ چنین مینماید که حضرتش مأمور میگردد که پس از فراغت تبلیغ مشغول عبادت گردد و باصطلاح عرفاء انسان کامل نمیگردد مگر پس از انجام دادن چهار سفر سفر اول وقتیست که از خلق اعراض نموده و بتمام همت رو بحق تعالی آرد و وقتی اینکه سفر بیابان میرسد که حالت حضور برای وی پیش آید یعنی آثار حَقَّانِی را بچشم دل در مظاهر موجودات ملاحظه نماید وقتی اینکه مرتبه از دانش بکمال رسید آغاز سفر دوم میگردد و سفر میکند باسما و صفات الهی و امتیاز میدهد

صفحه : ۱۸۱

بین اوصاف ربوبی و صفات حَقَّانِی از صفات خلقی و چون در اینکه مرتبه نیز تکمیل گردید آغاز سفر سوم میگردد و حالت تدلی و جمع و استغراق و دوام مشاهده برای وی پیش می‌آید و پس از آنکه اسفار سه گانه را با تمام رسانید و مظهر و نماینده صفات الهی گردید آن وقت مأمور میگردد برای هدایت خلق و پیمودن اینکه اسفار اول شرط منصب نبوت است که بدون آن کسی شَأْنِیْت نبوت پیدا نمیکند و البته برای هر یک از اینکه مقامات عرض عریضی است که اینجا جای بیان آن نیست اینکه است که مراتب پیمبران متفاوت میباشد و همه در یک درجه و مقام نیستند اول مرتبه نبوت دوم رسالت سوم اولو العزمی آخرین مرتبه کمال خاتمیت است که مخصوص بمقام سید ما و پیمبر ما خاتم النبیین صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ است.

و اگر چه پیمبر خاتم (ص) در همان حال تبلیغ بلکه در موقع نبرد با دشمن از حالت حضورش با حق تعالی کاهیده نمیشد لکن بمقتضای بشریت از جهت طبیعت چون بظاهر مشغول بامور طبیعی میگردد مأمور گردید که پس از فراغت از امر تبلیغ بدن خود را نیز در عبادت بزحمت اندازد که از حیث قوای بدنی نیز ایستادگی نموده باشد.

در تفسیر علی بن ابراهیم است فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ خطاب برسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ است که وقتی از حجه الوداع فارغ شدی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را برای امامت نصب گردان.

و نیز در همان تفسیر مزبور بروایت متصل از ابا عبد الله چنین نقل میکنند که فرموده قوله تعالی وَ إِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ یعنی وقتی از نبوت فارغ گشتی علی علیه السلام را بامامت منصوب نما و در اینکه عمل بسوی پروردگار خود رغبت کن.

صفحه : ۱۸۲

## اشاره

مکیه و هی ثمان آیات سوره (التین) مکی است در مکه فرود آمده و هشت آیه و سی و چهار کلمه و یکصد و پنجاه حرف است و از ابی کعب چنین روایت میکنند که هر کس سوره (و التین) را قرائت کند خدای تعالی وی را در دنیا دو فضیلت دهد عافیت و یقین و در آخرت بعدد هر کس که اینک سوره را خوانده ثواب بنویسند ابو الفتوح و از امام صادق علیه السلام روایت میکنند هر کس سوره تین را در نماز فریضه و نافله بخواند از بهشت باو عطا میشود آن طوری که راضی گردد و در مصباح کفعمی است که اگر اینک سوره بر طعام خوانده شود در آن شفا از هر مرضی است.

## [سوره التین (۹۵): آیات ۱ تا ۸]

## اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
وَالَّتَيْنِ وَالزَّيْتُونَ (۱) وَطُورِ سِينِينَ (۲) وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ (۳) لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ (۴)  
ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ (۵) إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (۶) فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالذِّينِ (۷) أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ (۸)

## (ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص  
قسم بانجیر و زیت،  
و بطور سینا،  
و اینکه شهر امن و امان، (مکه)  
که هر آینه بتحقیق خلقت نمودیم انسان را در بهترین صورت و اجزاء و قوای وی را معتدل گردانیدیم،  
پس از آن (باعمال نکوهیده) وی را برگردانیدیم بیائین درجه وجود،  
مگر کسانی که ایمان آوردند و اعمال نیکو بجای آوردند، پس برای آنان است پاداش و اجر دائمی که در آن منت نیست،  
پس (ای انسان) چه

صفحه : ۱۸۳

تو را بر اینکه داشت که دین حق را تکذیب کنی،  
آیا نیست خدا بمقتدرترین و محکم‌ترین حکم کننده گان

## (توضیح آیات)

## اشاره

وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ، وَطُورِ سِينِينَ، وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ در اینکه سوره چهار نوع از موجودات را مورد سوگند قرار داده بانجیر و زیت و طور سینا و شهر امن و امان مکه

### «سخنان مفسرین در توجیه آیه»

(۱) مقصود از تین و زیتون همان معنی ظاهری آن است (ابن عباس) و از اطباء خواص بسیار و آثار زیادی راجع بانجیر و زیت نقل کرده‌اند گویند تین غذا و میوه و دوا است غذا است زیرا که آن طعام لطیف سریع الهضم و دواء کثیر النفع است مزاج را لینت می‌دهد بلغم را تحلیل میبرد کلیتین را پاک می‌کند شن مثانه را میبرد بدن را جلا می‌دهد بواسیر را قطع می‌کند و دوائی است که فضولات بدن را رفع می‌کند در حدیث است که طبقی انجیر برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هدیه آوردند خود حضرتش قدری از آن خورد و باصحاب فرمود بخورید اگر بگویم میوه‌ای از بهشت فرود آمده آن انجیر است و نیز از علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت می‌کنند که انجیر بوی دهن را میبرد مو را بلند می‌کند بواسیر را قطع می‌گرداند و برای رفع نقرس نافع است و امان است از فلج و نیز فوائد زیتون چه بنظر اطباء قدیم و چه بنظر اطباء جدید بسیار است اینکه است که در سوره نور آن را ستوده و برکت معرفی نموده و نیز در احادیث از آن بسیار تعریف شده و چون بیشتر مفسرین را عقیده بر اینکه است که آنچه در کلام الله قسم باو یاد شده بایستی اشیاء شریفی باشند نه موجودات پست اینکه است که تین و انجیر را توجیه

صفحه : ۱۸۴

کرده‌اند و حمل بر معنی بالاتر از ظاهرش نموده‌اند مثل اینکه گفته‌اند مقصود از تین و زیتون دو مسجد است تین مسجد دمشق و زیتون مسجد بیت المقدس دیگری گفته تین مسجد اصحاب کهف و زیتون مسجد ایلیا و چون اینکه مساجد در محلی واقع شده که انجیر و زیتون بیشتر در آنجا روئیده می‌گردد اینکه است که آن مساجد را باسم انجیر و زیتون ستوده.

برای توضیح آیه مختصری از بیان تفسیر روح البیان را ترجمه مینمایم:

قسم باین اشیاء ارائه می‌دهد شرف و آنچه از آن ظاهر می‌گردد از خیر و برکت زیرا که محل روئیدن تین و زیتون محل مهاجرت ابراهیم علیه السلام و محل تولد عیسی علیه السلام بوده و طور محلی است که بموسی علیه السلام ندا رسید و مکه خانه‌ایست که هدایت برای مؤمنین و محل تولد و مبعث رسول اکرم است.

در بحر الحقایق چنین گوید قسم بتین اشاره دارد بشجره تیبیه قلبیه که مثمر ثمره علوم دینیه و شجره مبارکه سریه که روشنی بخش مصباح دل است و طور سینین روح است که بتجلی الهی مجلی است و بلد امین محل امن و امان است از هجوم آفات و تعلقات اکوان.

فقیر چنین گوید تین اشاره بعلوم حقیقیه است که محل آن سر انسانی است زیرا که آن لذت صرفه است و اینکه تین را مقدم انداخته برای اینکه است که دل انسان چون بذات خدا و صفات و افعال او تعلق دارد مرتبه او بسیار بلند است و همین طوری که درخت تین نسبت بدرخت زیتون کوتاهست عمر اهل حقیقت نیز غالباً کوتاهست زیرا که بعد از رسیدن بمقصود ماندن در دار فنا مورد ندارد مگر برای ارشاد خلق و زیتون اشاره دارد بعلوم شریعت که محل آن نفس آدمی است و آن نعمت محض نیست زیرا که در شریعت و تکلیف مشقت و زحمت است و طور سینین اشاره دارد بروح که محل معارف الهیه و مقام مناجات است و بلد امین اشاره دارد بقلب که اهل دل مطمئنند از القاء شیاطین (پایان)



صفحه : ۱۸۵

از عبد الله عمر چنین نقل میکنند که گفته چهار کوهست که نزد خدا مقرب است طور تینا طور ذینا طور سینا طور ایتمانا طور تینا دمشق است طور سینا بیت المقدس طوری است که موسی علیه السلام با خدا مناجات مینمود طور ایتمانا مکه است و مقصود از بلد امین شهر مکه است که شهری است استوار و نیز آرای دیگری از مفسرین در اینجا نقل شده که بیانش طولانی است مختصر نمودیم.

لکن داعی نداریم که اینکه توجیها و تأویلات را در کلام الهی بنمائیم اولاً- بجه دلیل بایستی حتما در قرآن اشیا بی که بفکر کوچک ما بزرگ مینماید مورد قسمهای قرآن قرار دهیم و ثانیاً همین تین و زیتون که بنظر بدوی ما کوچک مینماید چون جزء نظام عالم و دو نوع از نبات بشمار میرود و مشتمل بر فوائد بسیار و دو قسم از مأكولاتی است که انسان بآن تغذیه مینماید البته باین لحاظ بزرگ و شریفند و چون آیه در مقام خلقت انسان و زیبایی او است و عنصر غالب انسان از خاک است شاید باین مناسبت نباتات را مورد سوگند قرار داده لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ اشاره بآن چیزی است که انسان را از باقی حیوانات تخصیص داده از عقل و فهم و عمل نیک و سجیه نیکو و استوای قامت و آنچه کمال و جمال در عالم خلقت تصور میگردد بالتمام در عالم انسانی نمونه‌ای از آن نهاده شده که هر فردی از افراد بشری را اگر موازنه کنی با عالم وجود خواهی دیده که عالمی بالتمام در او پیچیده شده و همین است سر استیلاء وی بر تمامی موجودات که قوت و قدرتی دارد که از راه علم و تجربه و عمل تمام عوالم طبیعیات و مادّیات را مسخر خود گرداند و در آن تصرف نماید و اگر از تمام عوالم وجود در او نمونه‌ای نبود چگونه میتوانست در آنان نفوذ نماید و آنها را تحت تصرف خود درآورد اینکه آیه جواب قسم است که بچهار نوع موجودات که در مرتبه خود

صفحه : ۱۸۶

شریفند و بعضی غذای انسان مثل تین و انجیر و بعضی محل آرامگاه وی مثل کوه سینین و بعضی محل نشو و نما او مثل بلد امین سوگند یاد مینماید که هر آینه ما انسان را در بهترین ترکیبی و معتدل تر قامتی و نیکوتر صورتی خلق نمودیم زیرا که تمام حیوانات مسطح و رو بزمین دارند و بچهار دست و پا راه میروند ولی انسان ایستاده مستوی القامت حرکت میکند و اجزاء بدن وی در منتهی درجه اعتدال و متناسب یکدیگر و تعادل و توازن بین آنان برقرار است اعتدال بدن انسان و تناسب اجزاء و زیبایی اندام وی ناشی از تناسب قوی و تعادل بین مشاعر و قوای باطنی او است و کمال قوی و مشاعر ناشی از نفس ناطقه انسانی است که از عالم (ما فوق الطبیعه تنزل) نموده و نَفَخَتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي شاهد بر آن است و نفس انسانی در اول خلقت پاک و مستعدّ هر کمال و فضیلتی است و اگر توفیق رفیق وی گردد و آنچه ایزد متعال از فضائل و کمالات در او بالقوه نهاده از قوه بفعل آرد و از حسیض عقل هیولایی خود را باعلا- درجه کمال و عقل بالفعل رساند یعنی دارای کمالات انسانی گردد آن وقت نیکی خلقت وی از باطنش بظاهرش هویدا میگردد لکن اگر بعکس خود را از آن رتبه و مقامی که لایق انسانیت است تنزل دهد و آن جهات قابلی و استعدادی که در ابتداء خلقت در باطن وی بودیعه گذاشته شده برایگان از دست بدهد و از قوه بفعل نیاورد چنین کسی از هر موجود ضعیف و ناچیزی پست تر میگردد ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ برای توضیح آیه مختصری از کتاب مجمع البحرین ترجمه مینمایم چنین گوید اسفل را در مقابل اعلی آرند ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ برگردانیدیم وی را بسوی (ارزل العمر) (یعنی پیری که در کلام الله ارزل العمر نامیده شده) و گویا

صفحه : ۱۸۷

فرموده برگردانیدیم انسان را بپائین ترین پایندگان و شیخ ابو علی در توجیه آیه گفته ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ یعنی پیری و نقصان

عقل و بعضی گفته‌اند مقصود از اسفل سافلین جهنم است که بعضی در کائنات پائین تر از بعضی دیگر است پس بنا بر اینکه مرجع ضمیر رددناه کفار میشوند و در کتاب فقیه راجع بسفله احادیثی نقل میکنند و سفله را بچهار صفت معرفی مینمایند: اول سفله بر کسی صادق آید که باک ندارد بر آنچه خودش بگوید و نه آنچه در باره وی گفته شود دوم سفله بر کسی درست آید که بآلات غنا مثل تار و تنبک مثلا غنا کند سوم سفله کسی را نامند که احسان کردن بدیگران وی را مسرور نگرداند و از بد کردن بدیگران نیز باک ندارد و بد نداند چهارم سفله کسی میباشد که بدون اهل بیت و استحقاق مدعی امامت گردد پس از آن در حدیث گفته کسی که تمام اینکه صفات در

وی جمع باشد یا متصف ببعض اینکه صفات باشد بایستی از او دوری جست با وی معاشرت نمود (پایان) واقعا خلقت انسان بسیار شگفت آور است که در ابتداء وجودش از هر موجودی شریفتر و ارجمندتر و بسیاری از موجودات بطفیل وجود وی خلقت گردیده و از حیث قوای ظاهری و باطنی بنیکوتر و جهی تنظیم یافته پس از آن حرکت معکوس مینماید و بسیر قهقریایی خود را در هاویه اسفل سافلین طبیعت حیوانی پرتاب مینماید.

بعض مفسرین (اسفل سافلین) را حمل بر پیری و (ارذل العمر) که در قرآن اشاره بآن شده نموده‌اند لکن ظاهرا اینکه تأویل خوبی نیست بدو جهت یکی غالبا انسان در پیری بکمال انسانیت میرسد و علو روحانی پیدا می‌کند و آیه اشاره بانحطاط و پستی او مینماید و دیگر اینکه معنی منافی با استثنایی است که از *إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا* استفاده میشود مگر آنکه استثناء منقطع باشد که آن نیز خلاف

صفحه : ۱۸۸

ظاهر است *إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ* از اینکه هاویه ظلمت و از اینکه پرتگاه ظلمانی طبیعت فقط استثناء میگردند کسانی که دارای دو صفت باشند یکی ایمان بوحدائیت و یگانگی خدا و تصدیق بروز جزا و تصدیق پیمبران نمایند دیگر عمل نیکو آن عملی که صلاحیت و شایستگی مقام انسانیت دارد که از اسارت قوای سبعی و بهیمی وی را باوج مقام انسانیت رساند *فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ* که برای چنین کسانی که فطرت نیکوی انسانی را ضایع نموده‌اند پاداش و اجر بی منت که بجزای عمل نیک خود ذخیره نموده‌اند کامیاب میگردند.

معلوم است آنچه انسان از دسترنج خود کسب نماید و مالک گردد در التذاذ بآن هیچ طرف مقایسه نیست با آنکه کسی احسان بوی نماید زیرا احسان کننده هر قدر شریف باشد در احسان وی منت مأخوذ است و لو آنکه هر چه خداوند نعمت بانسان میدهد چه در دنیا و چه در آخرت تفضلی است نه استحقاقی زیرا که موفق گردیدن بر قبول ایمان و عمل صالح آن نیز از تفضلات الهی بشمار میرود اینکه است که بایستی انسان همیشه اظهار شکر گذاری از ولی نعمت خود نماید و بداند از خود هیچ ندارد لکن رأفت خداوندی نسبت بعبد ضعیف خود چنان است که گویا اظهار مینماید که آنچه بتو عنایت میشود پاداش و جزای عمل خودت میباشد منتی بر تو نیست.

*فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالذِّينِ، أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ* گویا در مقام اعتراض خطاب سرزنش آمیز بانسان مینماید که ای آدمی که تو را با صورت زیبا و قدرنا و توازن و تعادل اعضاء و قوا خلقت نمودیم و آنچه در عالم خلقت پراکنده بنظر میآید جوهر و لب و حقیقت آن را در وجود تو نهادیم

صفحه : ۱۸۹

چه تو را بر آن داشت که از فطرت اولیه خود اعراض نمایی و دین خدا و آئین اسلام را تکذیب کنی و خود را از آن مقام مرتفعی که برای تو مهیا شده باسفل سافلین طبیعت پرتاب نمایی آیا نمیدانی که در موقع محاکمه خدایی واقع میگردی که حکم او

محکمترین حکم هر حاکمی است اشاره به اینکه بقاعده عدل که بایستی هر کسی بکیفر اعمال خود برسد وقتی حکم عادلانه در باره تو جاری گردید آن وقت چه عذری توانی آورد آیا در خلقت تو نقصی گذارده یا در راهنمایی تو قصوری هست تمام جهات هدایت را برای تو مهیا نموده و اگر باختر خود طالب هدایت گردی تمام موجودات تو را کمک مینمایند و ره نمایان کوشش میکنند که تو را بجاده مستقیم هدایت نمایند.

صفحه : ۱۹۰

## سوره العلق

### اشاره

مکیه و هی تسع عشر آیه سوره (العلق) مکی است در مکه فرود آمده نوزده آیه و هفتاد و دو کلمه و دویست و هشتاد حرف است و از ابی کعب چنین روایت کنند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده هر کس سوره العلق را بخواند مثل کسی است که تمام سوره‌ها را مفصل خوانده باشد (ابو الفتوح) و از امام صادق علیه السلام نقل میکنند کسی که سوره العلق را بخواند و در آن روز یا آن شب بمیرد شهید مرده باشد و شهید در قیامت مبعوث گردد و مثل کسی باشد که با رسول الله جهاد نموده و در مصباح کفعمی است که اگر در کشتی و دریا اینکه سوره خوانده شود سالم میماند.

[سوره العلق (۹۶): آیات ۱ تا ۱۹]

### اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ (۱) خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ (۲) اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ (۳) الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (۴)

عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ (۵) كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ (۶) أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى (۷) إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَى (۸) أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى (۹)

عَبْدًا إِذَا صَلَّى (۱۰) أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَى (۱۱) أَوْ أَمَرَ بِالْتَّقْوَى (۱۲) أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى (۱۳) أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى (۱۴)

كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَه لِنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ (۱۵) نَاصِيَةٍ يَهُ كَاذِبَةٍ خَاطِبَةٍ (۱۶) فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ (۱۷) سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ (۱۸) كَلَّا لَا تَطِعَهُ وَ أَسْجُدَ وَ اقْتَرَب (۱۹)

صفحه : ۱۹۱

### (ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص  
(از حضرت عزت بیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خطاب میرسد) بخوان بنام پروردگارت آن خدایی که خالق و خلق کننده است،

انسان را خلقت نمود از خون بسته،  
 بخوان (ای رسول) باسم پروردگارت که کریم‌ترین کریمان است،  
 آن کسی که با قلم نوشتن بشر آموخت  
 و دانا گردانید انسان را چیزی که نمیدانست،  
 هر آینه آدمی گردن کش  
 وقتی خود را بی نیاز دید طغیان میکند (و از حدّ خود تجاوز مینماید،  
 محققا بازگشت بسوی پروردگار تو است،  
 آیا دیدی (ای رسول) آن کسی که باز میدارد،  
 بنده را وقتی که نماز خواند،  
 آیا دانستی که میباشد نمازگذار بر هدایت،  
 یا امر نماید بتقوی و پرهیزگاری،  
 آیا دانستی اگر تکذیب کند و روی برگرداند،  
 آیا نمیداند که محققا خدا میبیند،  
 نه چنین است اگر باز نایستد هر آینه بگیریم موی پیشانی او را،  
 موی پیشانی دروغ‌گوی خطاکار،  
 وقتی وی را بخطا گرفتیم هر آینه میخواند (قبیله خود را)  
 ما نیز (فرشتگان موکل بر عذاب میخوانیم که بشرازه آتش (وی را جواب دهند)  
 هرگز تو اطاعت مکن آنها را و سجده کن پروردگار را و نزدیک شو.

### (توضیح آیات)

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ در نخستین وهله‌ای که نور نبوت و رسالت بقلب طاهر نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تابش نمود و در اشعه نور عالم ربوبی خود باخته گردیده و بطوری در عالم ما فوق الطبیعه و سعه عالم علوی نگران گردید که خود و تمام موجودات را ناچیز دانست و غرق دریای عظمت الوهیت گردید و در آن سعه عالم ربوبی فرشته زیبای وحی را مشاهده نمود که وی را میفشارد و گوید اقرء پس از آنکه حضرتش مضطربانه گوید چه بگویم چه بخوانم خوانا نیستم گوید بخوان اسم پروردگار خود را اشاره به اینکه تو بایستی مردم را از طریق اسم بسوی مسمی رهبری نمایی و از طریق الفاظ بمعانی

صفحه : ۱۹۲

برسانی و از معانی بحقیقت نزدیک گردانی.

اکثر مفسرین با را زائد گرفته‌اند یعنی بخوان پروردگار را باسماء الحسنی چون فطرت هر فردی از بشر بر توحید است که بفطرت و دلالت عقلش گواهی میدهد بر وجود مبدء خود لکن طریق ستایش و راه عبودیت را نمیدانند و نیز متحیر است که او را بچه نامی بخواند اینکه است که اسمایی وضع شده که بدلالات وضعی لفظی توجه بمسمی گردد و از طریق دلالت الفاظ پی برده شود بمفاهیم صفات جلال و جمال تا آنکه انسان اول مانوس گردد بالفاظ با توجه بمسمی و از طریق لفظ پی برد بمعنی و از معنی و مفهوم الفاظ اگر موفق گردد راهی بسوی معرفت حقیقی پیدا نماید اینکه است که در اول مرتبه بر رسول خود امر میکند قرائت کن و

پروردگار خود را باسم بخوان اگر انسان مداومت نماید بر آن اسماء الحسنی و در اکثر اوقات متوجه بحق و یاد او باشد البته بقدر صفا و تزکیه نفس قلبش باز میگردد و معارف بر آن ریزش مینماید در تفسیر مجمع البیان طبرسی چنین گوید اقرأ باسم رَبِّكَ امر است از جانب حق تعالی نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که بخوان اسم پروردگار خود را (باسماء الحسنی) و در تعظیم اسم تعظیم مسمی است بآنچه مخصوص بوی است پس راهی برای تعظیم او نیست مگر از طریق معنی اسماء اینکه است که فرموده قُل ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَ سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى و باء در اقرء باسم زائده است معنی (اقرء اسم ربك) و اکثر مفسرین را رأی چنین است که اینکه اول سوره‌ای است که بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرود آمده و بعضی گویند یا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ اول بوده و بعضی سوره فاتحه را اول دانند و از حاکم ابو عبد الله حافظ و از ابی میسر عمرو بن سرجیل روایت میکنند که رسول الله بخدیجه فرمود هر گاه تنها می‌شوم صدایی می‌شنوم که کسی گوید

ما يفعل الله بك الا خيرا و الله انك لتؤدى الامانه

تا آخر حدیث خدیجه گفت رفتم نزد ابن عمم ورقه و رسول الله بوی

صفحه : ۱۹۳

آنچه شنیده بود خبر داده بود ورقه گفت آنچه بتو گفت گوش بده و بمن خبر ده پس چون بحضرتش خطاب شد یا محمد بگو بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ تا آخر خبر بورقه داد ورقه گفت بشارت میدهم بتو و شهادت میدهم که او آن رسولی میباشد که عیسی بن مریم خبر داده حدیث دیگر از عایشه نقل میکنند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود من قبل از بعثت در خواب چیزهایی میدیدم که در بیداری مطابق آن پدید میشد پس از آن وقتی تنها میشدم کسی مرا صدا میزد یا محمد یا یک روز در کوه حرا جبرئیل آمد و گفت یا محمد (اقرء) گفتم من خواننده نیستم آن وقت مرا بفشرد و رها نمود تا سه مرتبه مرا بفشرد و رها نمود من گفتم خواننده نیستم دفعه سوم گفت اقرأ باسم رَبِّكَ تا ما لا يعلم، و برفت از آن رنج و تعب مرا تب گرفت و لرزه گرفتم رفتم خانه خدیجه گفتم

(زملونی)

مرا پوشانید خدیجه جامه بر من افکند بار دیگر جبرئیل آمد و آیه یا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ را آورد (پایان کلام طبرسی) چنانچه در سوره (و الضحی) گفته شد اگر چه حضرتش در همان ابتداء خلقت در مرتبه عقل کل و از مصدر اول بشمار میرفت لکن نظر بتعلقش بعالم طبیعت و باقتضای بشریت مقتضی نبود که یک دفعه بر وجود مبارکش وحی فرود آید بلکه بایستی اول در خواب و در مرتبه ثانی بطور ندا تا کم کم طبیعت مانوس گردد و طاقت بار سنگین وحی بیاورد خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ، اقرأ و رَبِّكَ الْأَكْرَمُ، الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ در مقام امتنان اشاره به اینکه انسانی که از پست‌ترین اشیاء خون بسته که جزء فضولات محسوب میگردد خلق نمودیم و از راه فیض و کرم او را برگزیدیم و نوشتن بوی آموختیم که صنعت نوشتن مخصوص بانسانست هیچ موجودی از موجودات بچنین مزیتی که بالاترین مقام بشری است امتیاز نیافته و اشاره بعظمت قلم دارد در سوره نون و القلم بقلم قسم یاد میفرماید و در آنجا تذکر دادیم اگر

صفحه : ۱۹۴

مقصود از قلم عقل باشد شرافت آن معلوم و محتاج بشرح و بسط نیست و اگر قلم حصی باشد آن نیز چون ترجمان عقل است مطالبی که بواسطه قلم از باطن و نفس انسان تظاهر مینماید دلیل بارزی است بر قلم عقلی.

آری اگر بواسطه قلم نبود چگونه مطالب از ممکن ذهن بشر تراوش می نمود و در دفاتر نوشته و ضبط میشد که هر طبقه بعدی از

طبقه پیشین مطالبی و معلوماتی استفاده نموده آنها را تکمیل نمایند و بکار بندند اگر قلم نبود چگونه آیات قرآنی و احادیث و کلمات بزرگان دین تا حال در دسترس بشر باقی میماند.

عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ آموخت بانسان چیزی را که نمیدانست بعض مفسرین گفته مقصود از انسان آدم است چنانچه در سوره بقره فرموده وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا دیگری گفته مقصود پیمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم است که در باره آن سرور است وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ لکن ظاهراً آیه مطلق است و شامل تمام افراد بشر میگردد چنانچه فرموده أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَغِي، آن راه استغنی طغی در لغت بمعنی طغیان و از حد گذشتن است و شامل میگردد آنچه را از حد خود تجاوز نموده بطرف افراط لکن در عرف و نیز در کلام الله کسی را طاغی گویند که در مخالفت و عصیان از حد تجاوز نموده مثل قوله تعالی وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ لَشَرَّ مَاءٍ كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا و غیر اینها آیات بسیاری که دلالت دارد که انسان وقتی مخالفت و معصیت را از حد گذرانید آن وقت در موقع سیاست و مجازات واقع میگردد و آیه بالا- اشاره به اینکه انسان وقتی صاحب مال و مکتب گردید غرور وی را بمخالفت و معصیت میکشاند.

کلاً کلمه ردع است و در مقام توبیخ و سرزنش انسان برآمده که آدمی وقتی

صفحه : ۱۹۵

خود را متمکن و بی نیاز و ثروتمند دید طغیان میکند و اول خود که علقه و شیء ناچیزی بود فراموش میکند و گمان میکند مال و جاه برای وی باقی ماند و گویا عمر و ثروت و مال خود را باقی و پایدار میداند إِنَّ إِلَى رَبِّكَ الرَّجْعُ در لغت بمعنی عود و بازگشتن بسوی آنجایی که ابتداء از آنجا آمده و شامل میگردد مکان را اگر آن شیئی مکانی باشد و قول و فعل را نیز شامل میگردد اگر آن شیئی مرجوع غیر مکانی باشد مثل اینکه گویند سخن فلان برگشت بولش نمود و نیز در عمل گویند عود باعمال پیشین خود نمود لکن در عرف غالباً رجوع و بازگشت را نسبت بمکان آرند و چون آیه بالا و نظائر آن مثل ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ و امثال اینکه آیات را نمیشود حمل بر مکان نمود زیرا که حق تعالی منزله از مکان است و بقاعده (کل شیئی یرجع الی اصله) چون اصل تمام موجودات و مبدء کاینات وجود حق و فیض منبسط او است لذا بازگشت تمام موجودات بسوی همان مبدئی است که از او پدید گردید از سعدها باشد بسوی رحمت او و اگر از اشقیا باشد بسوی غضب او در مقام تهدید و انذار خطاب بانسانست که گویا نمیدانی که محقق و ثابت است که بازگشت تو بسوی پروردگار است هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ همان طوری که او مبدء و پدید آورنده موجودات است منتهی و بازگشت همه امور بسوی او است و نیز مالک حقیقی او است مال و ثروت و حیات و هر چیزی حتی حیات نسبت بانسان عاریتی است مالک حقیقی او است و بازگشت انسان بسوی او است و حساب وی نیز با او است أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى، عَبْدًا إِذَا صَلَّى

صفحه : ۱۹۶

در بعض روایات است که اینکه آیه در باره ابو جهل فرود آمده بروایت ابو هریره یک روز ابو جهل گفت اینکه محمّد صلی الله علیه و آله و سلم بین شما نماز میخواند و روی خود را بخاک میمالد و میرود و بآن خدایی که باو سوگند یاد میکنند اگر ببینم او نماز میخواند گردن او را بخاک میمالم گفتند اینکه ساعت نماز میخواند برای آنکه حضرتش را زجر کند نزد او رفت دست بصورت گرفته برگشت از او سبب پرسیدند گفت وقتی قصد او کردم خندقی از آتش دیدم و کسی ایستاده گفت اگر نزدیک آبی آتش بر تو زخم ترسیدم برگشتم (تفسیر ابو الفتوح رازی) أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَى، أَوْ أَمَرَ بِالْتَّقْوَى (ا رأیت) خطاب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است لکن نظر به اینکه گویند آیه بالا در باره ابو جهل است مرجع ضمیر کان آن لعین میشود و در عین

حالی که در مقام مذمت او است هم تهدید است و هم اندرز که اگر اینکه شخص رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر طریق هدایت رهسپار باشد یا مردم را امر نماید بتقوی و پرهیزکاری که سعادت آنها بر آن است تو چگونه او را از اینکه عمل شریف باز میداری و از وی اعراض می‌نمایی اُرَآیْتَ اِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى، اَلَمْ يَلْمَ بِاِنَّ اللّٰهَ يَرٰ رُؤْيٰتٍ بِمَعْنٰی یقین استعمال شده آیا تو ملحد کافر نمیدانی البته میدانی که خدا تو را و انکار و ضدیت تو را میداند کَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ، نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ (کلا) در مقام ردع و تهدید است و اشاره به اینکه اگر آن ملعون از اینکه عمل یعنی ضدیت با رسول باز نایستد او را چنان در عذاب و سخط میگیریم که ملجأ و بیچاره گردد میگیریم موی پیشانی آدم دروغ گو خطا کار را.

فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ، سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ

صفحه : ۱۹۷

در شأن نزول آیه گویند وقتی ابو جهل حضرتش را از نماز منع کرد و گفت قسم بخدا اگر بخوایم اینکه بیابان را پر از قشون و مردان جنگی کنم تو را هلاک نمایند آن وقت اینکه آیه فرود آمد که بگو او لشکر خود را جمع کند تا ما نیز زبانه جهنم را بر وی بگماریم و چنانچه مکرر گفته شد مورد مخصص نیست زیرا که آیات قرآن برای جن و انس (بشیر و نذیر است) و لو آیه‌ای در مورد خاصی فرود آید مقصود طریق هدایت عموم است کَلَّا لَا تُطْعَمُهُ وَاَسْجُدْ وَاَقْتَرِبْ خطاب بر رسول اکرم است که از او و امثال او اعراض نما و سجده کن و اظهار بندگی نما در حدیث است که نزدیک‌ترین حالات بنده با خدا وقتی است که در سجده باشد (و اسجدوا) اصل سجود اظهار تذلل و کوچکی است و اینکه معنی نسبت تمام مخلوقات عموم دارد خواه ملک باشد یا انسان یا حیوان حتی نباتات و جمادات تماما با اختیار یا با کراه دانسته یا ندانسته در مقابل عظمت و جلال الوهیت سر بندگی و اطاعت فرود آورده و مسخر امر تکوینی و تشریحی آن فرد متعال میباشند قوله تعالی وَلِلّٰهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا وَ ظِلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ و نیز قوله تعالی وَلِلّٰهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ هُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ و نیز آیات دیگری است که انواع و اقسام سجده که بمعنی تذلل و انقیاد است از قبیل تسخیر و اختیار و اضطراب شامل میگردد و سجده معهود یکی از اقسام سجده و از ارکان نماز شمرده میشود و مقصود از آن سجده اختیاری است که انسان موظف است که در هر شبانه روز چندین دفعه اظهار ذلت نماید آری بنده از راه ذلت و انکسار ممکن است راهی بسوی حق تعالی پیدا نماید زیرا موقعی که شریفترین اجزاء بدن خود را بر پست‌ترین موجودات یعنی

صفحه : ۱۹۸

خاک میگذارد گویا نیستی و انکسار خود را در مقابل خدای بزرگ اظهار نموده که در اینکه نیستی هستی و در فنا بقاء و در ذلت خود عزت می‌یابد

## سورة القدر

### اشاره

مکیه و هی خمس آیات سوره القدر در تفسیر ابو الفتوح رازی چنین گفته اینکه سوره برأی بیشترین مفسرین مدنی است و علی بن حسین بن وافد گفته اول سوره‌ای که در مدینه فرود آمد اینکه سوره بود و قتاده بروایت ابن ابی عفره از ابن عباس روایت میکند اینکه سوره مکی است و پنج آیه و سی و سه کلمه و صد و دوازده حرف است زر بن حبیش از ابی بن کعب چنین روایت میکند



هر کس سوره قدر را بخواند مثل کسی باشد که تمام ماه رمضان را روزه داشته و شب قدر را دریافته (پایان) و از امام صادق علیه السلام روایت میکنند کسی که در نماز فریضه سوره قدر را بخواند بوی ندا میرسد یا عبد الله گناهان تو آمرزیده شد و عمل را از سر گیر در مصباح کفعمی است که از امام صادق علیه السلام روایت میکنند کسی که در شب هزار مرتبه سوره قدر بخواند مثل کسی ماند که خود را در دار السلام ببیند و اگر صد مرتبه بخواند قبل از آنکه صبح شود خود را در بهشت ببیند و اگر یازده مرتبه بعد از زوال و نماز ظهر بخواند نمیرد مگر آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را ببیند و اگر هفت مرتبه بعد از دو رکعت نماز عشا بخواند محفوظ ماند از شر آنچه از آسمان بزمین فرود می‌آید تا صبح شود.

و اگر خوانده شود بر چیزی که دفن شده محفوظ ماند و اگر بآب خوانده شود و کسی بیاشامد نوری در چشم وی و یقین در قلب وی پدید می‌گردد و حکمت باو عطا میشود و آدم مهموم غمناک اگر بخواند هم او رفع میشود و مریض بخواند شفا می‌یابد و مسافر بخواند سلامت بوطن میرسد زندانی بخواند از زندان نجات می‌یابد.

صفحه : ۱۹۹

### [سوره القدر (۹۷): آیات ۱ تا ۵]

#### اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ (۱) وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ (۲) لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ (۳) تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا يَأْتِيهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ (۴)  
 سلام هی حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ (۵)

#### (ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص  
 محققا ما اینکه قرآن (بزرگوار را) در شب قدر فرود آوردیم،  
 چه چیز تو را بعظمت اینکه شب آگاه گردانید،  
 شب قدر (از حیث مقام و رتبه) بهتر است از هزار ماه،  
 در آن شب فرشتگان با روح بزمین فرود می‌آیند باذن پروردگارشان از هر امری (که مأمور گشته‌اند)  
 اینکه شب رحمت و تهنیت است تا دمیدن طلوع فجر

#### (توضیح آیات)

#### اشاره

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ اصل نزول در لغت بمعنی انحطاط و فرود آمدن از بالا بیائین است مثل قوله تعالی وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً وَ



نزول نعمت از جانب اله عالم عطایا و بخششهای او است و آن دو قسم است یا عین شیئی فرود می‌آید مثل فرود آمدن قرآن از لوح محفوظ بعالم طبیعت یا نزول اسباب نعمت است مثل قوله تعالی اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ که مقصود از انزال کتاب عین آیات قرآنی و باقی کتابهای آسمانی است و مقصود از انزال حدید اسباب و معداتی است که حدید را پدید آورد در غریب القرآن راغب اصفهانی چنین گفته فرق است بین انزال و تنزیل

صفحه : ۲۰۰

که تنزیل مختص بچیزی است که در محل معین آنهم متفرق او بتدریج فرود آید لکن لفظ انزال عموم دارد یعنی فرود دفعی و تدریجی هر دو را شامل می‌گردد در اینکه مرجع ضمیر غائب در انزلناه قرآن است حرفی نیست و اطلاق آیه که بلفظ انزلناه آمده چنین مینماید که قرآن در شب قدر یک دفعه بر قلب پیمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم فرود آمده با آنکه خلافی نیست که قرآن بتدریج و آیه آیه بتوسط جبرئیل در مدت بیست و سه سال فرود آمده.

### (سخنان مفسرین راجع بچگونگی فرود آمدن قرآن)

(۱) قرآن در شب قدر یک دفعه از لوح محفوظ باآسمان دنیا فرود آمده و در مدت بیست و سه سال آیه آیه بزمین آمده (ابن عباس) (۲) مقصود از (ها) در انزلناه اول آیه‌ای است که در شب قدر فرود آمده (۳) در شب قدر قرآن از لوح محفوظ فرود آمده بسوی کتبه و جماعتی از ملائکه، که در آسمان دنیا می‌باشند و بعد آیه آیه بتوسط جبرئیل بعالم دنیا فرود آمده. (مقاتل) و ممکن است گفته شود حقیقت و معنویت قرآن در شب قدر یک دفعه بقلب مبارک رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و مقام روحانیش فرود آمده و بعد بتدریج و آیه آیه بحسب مقتضیات وقت در مرتبه جسمانش نزول نموده و مأمور باجاء گردیده و شاهد بر آن آیاتی است که بلفظ تنزیل آمده مثل قوله تعالی وَإِنَّهُ لَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ و شاید مقصود از قلبک طور هفتم از اطوار قلب باشد که آن را مهجۀ القلبش نامند و ینوع اشراقات و الهامات است.

### (و بین مفسرین راجع بلبله قدر از چند جهت مورد بحث واقع گردیده)

(اول) شب قدر یعنی چه

(۱) لیلۃ القدرش گفته‌اند برای آنکه خداوند در اینکه شب تقدیرات و آنچه

صفحه : ۲۰۱

باید در عرض سال واقع گردد تقدیر مینماید (۲) قدرش نامیده‌اند برای آنکه در آن شب خیر و برکت و مغفرت است و از ابن عباس روایت شده که در نصف شعبان تقدیرات بسته میشود و در شب قدر جاری میگردد.

(۳) شب قدرش گفته‌اند بمناسبت شرف و فضیلت و خیر و برکتی که در آن شب هست مثل اینکه گویند فلان مرد قدر و منزلت وی بزرگ است چنانچه در آیه وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ فرموده بزرگ نشمردند خدا را آن طوری که بایستی او را بزرگ شمارند شب قدرش گفته‌اند برای آنکه در آن شب فرود آمد کتاب صاحب قدر برای رسول (صاحب قدر و عظمت برای امت صاحب قدر بر دست ملک صاحب قدر و منزلت

(دوم) شب قدر چه شبی است

بعضی مفسرین اظهار میدارند که شب قدر مخصوص بعصر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بوده چون حضرتش وفات نمود حکم شب قدر تمام شد دیگری گفته حکم شب قدر تا قیامت باقی است از ابو مرید چنین نقل میکنند که از ابو ذر غفاری پرسیدم که آیا شب قدر برداشته شده یا باقی است گفت من از رسول الله پرسیدم که شب قدر همان در زمان انبیاء بوده یا همیشه باقی است فرمود لا نیز دیگری گفته من از ابو هریره پرسیدم که میگویند شب قدر را از ما گرفتند گفت دروغ میگویند گفتم در سال چه شبی شب قدر است گفت در ماه رمضان جمهور علماء نظر بدلاله قوله تعالی شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ و اینکه آیه إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ عقیده بر اینکه است که شب قدر در ماه رمضان است و تا قیامت باقی است و اینکه در چه شبی از شبهای رمضان است مورد بحث واقع گردیده.

حسن بصری گفته شب قدر شب هفدهم رمضان است، دیگری گفته شب اول

صفحه : ۲۰۲

رمضان است، ابو الفتوح رازی گفته در دهه آخر رمضان است و گفته اینکه رأی شافعی و ابو هریره و مذهب اهل بیت است ابو هریره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنین روایت میکند که فرموده در دهه آخر باید بسیار دعا نمود و از خدا طلب نمود از حضرت علی علیه السلام است که گفته پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در عشر آخر رمضان اهل بیت خود را از خواب بیدار مینمود برای عبادت و از ابو سعید خدری نقل میکنند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم شب بیست و یکم را تا روز نماز میکرد و آن شب از آسمان باران می آمد و حضرتش در میان آب و گل سجده مینمود بقول دیگر شب قدر بیست و سوم ماه رمضان است و در اخبار از اهل بیت رسیده که از جهنیه شخصی خدمت رسول الله آمد گفت از راه دور آمده ام مرا بشب قدر ره نمایی کن فرمود علیک بلیله بیست و سوم دیگری گفته شب قدر شب بیست و هفتم است و از بعضی صحابه روایت میکنند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در شب بیست و سوم دو ثلث از شب را نماز میخواند و شب بیست و پنجم دو بهره از شب و در شب بیست و هفتم تا صبح نماز میخواند از ابو بکر وراق از عدد کلمات اینکه سوره سؤال نمودند گفت بعدد شبهای ماهست سوره سی کلمه است ماه سی شب آن گاه گفت بشمار او می شمرد چون بهی رسید گفت هی هی همین است شب قدر زیرا که هی) در سوره قدر کلمه بیست و هفتم است.

و نیز گفته اند (لیله القدر) نه کلمه است در سه ضرب میشود بیست هفت میگردد و بقول دیگر شب قدر شب نوزدهم ماهست و شب اول ماه را نیز بعضی گفته اند. (پایان) شاید حکمت اینکه شب قدر را تعیین ننموده اند برای اینکه باشد که مؤمنین

صفحه : ۲۰۳

همه شبهای ماه رمضان را بعبادت قیام نمایند چنانچه اسم اعظم الهی در بین اسماء الحسنی مخفی داشته اند که خدا را بتمام اسماء خوانده شود و نیز ساعت استجاب دعا از بین ساعات پنهان داشته اند که در تمام ساعات روی نیازمندی بدر گاه بی نیاز آورده شود و نماز وسطی بین نمازهای پنجگانه مخفی داشته اند که تمام نمازها مراقبت شود و نیز موقع مردن را مخفی داشته اند تا انسان همیشه ترسناک باشد و از معاصی خودداری نماید ابو الفتوح رازی در تفسیر خود چنین گفته در قرآن خداوند پنج چیز در باره خود گفته و پنج حکم راجع برسولش فرموده آنچه در باره خود فرموده اول انزال دوم تعلیم سوم تثبیت چهارم تیسیر پنجم حفظ انزال در شهر رمضان شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ تعلیم بیان تثبیت كَذَلِكَ لِنُبَيِّنَ بِهِ فُؤَادَكَ تيسير فَإِنَّمَا يَسِّرُنَا بِلِسَانِكَ حَفِظَ إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ آن پنج حکم راجع بقرآن که در باره رسولش فرموده اول ابلاغ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ دوم قرائت اقرأ

بِاسْمِ رَبِّكَ سَوْمِ تَلَاوَتِ وَآتِلْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ - چهارم بشارت (و لتبشر به المتقين) پنجم انذار وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا (پایان) و مَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ اشاره بزرگی و عظمت شب قدر دارد که بماء تعجب بر رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خود خطاب مینماید که تو چه دانی شب قدر چیست بعد در مقام بیان برآمده و شب قدر را توصیف مینماید لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ شب قدر بهتر است از هزار ماه ظاهراً شب قدر از حیث زمان و شب بودن برتری بر شبهای دیگر ندارد و برتری آن شاید باعتبار جهات دیگری است که عبادت در آن شب از شبهای دیگر امتیاز یافته و یکی از آنچه باعث مزیت آن گردیده همان است که قرآن در آن شب

صفحه : ۲۰۴

فرود آمده چنانچه فرموده إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ که برکت داشتن و ذی قدر بودن آن ممکن است بالعرض و امر اعتباری باشد که بآن اعتبار شرافت پیدا نموده زیرا آن شبی که قرآن در آن شب فرود آمده باعتبار شرافت قرآن بهتر از هزار ماه بشمار میرود و باعتبار همان شرافت عرضی است که اعمال خیری که در آن شب واقع میگردد بهتر از عبادت هزار ماهی است که خالی از شب قدر باشد.

و نیز چنانچه در اخبار و آثار رسیده تقدیراتی که در سال بایستی اجرا گردد و در لوح محفوظ ثبت گردیده در شب قدر از مرتبه قضا بمرتبه قدر فرود می آید و در ایام سال جاری میگردد پس شب قدر اگر چه از حیث زمان با شبهای دیگر مساوی بنظر می آید لکن باعتبار وقایعی که در آن شب واقع شده و میشود امتیاز پیدا نموده مثل اینکه زمین از حیث مکان در همه جا یکسان است لکن باعتبار جهات دیگر مثل مسجد و کعبه و مشاهد مشرفه شرافت عرضی پیدا نموده و اخبار و احادیث در فضیلت و شرافت شب قدر و ثواب عبادت در آن بسیار است که در کتب ادعیه ثبت گردیده ابو هریره از حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ چنین حدیث میکند (هر کس در شب قدر از روی ایمان و خلوص نماز کند خدای تعالی گناهان گذشته او را بیامرزد عبد الله عباس روایت میکند در اینکه شب بفرشتگان امر میشود که با جبرئیل از سدره المنتهی بزمین آیند با چهار لواء و در چهار جای بزنند، پشت خانه کعبه سر تربت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، در مسجد بیت المقدس، در طور سینا آن گاه بامر جبرئیل ملائکه پراکنده شوند هیچ سرایی و حجره‌ای و سفینه‌ای نماند که در آنجا مؤمن و مومنه‌ای باشند مگر آنکه ملائکه داخل میشوند مگر خانه‌ای که در آن سگ یا خوک یا خمر یا صورت و مجسمه یا چیزی از حرام باشد و همه شب تهلیل و تسبیح

صفحه : ۲۰۵

و استغفار میکنند برای امت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ چون صبح شود رو بآسمان آرند ملائکه ساکنین عالم دنیا آنان را استقبال نمایند گویند از کجا می آئید گویند از زمین که دوش شب قدر بوده ملائکه سؤال نمایند خدا با امت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ چه کرد گویند خدا صالحین آنان آمرزید و شفاعت آنها را در باره گناهکاران قبول نمود آن وقت فرشتگان با آواز بلند تهلیل و تسبیح مینمایند و بر آن کرامتی که بامت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عطا نموده شکر میکنند و همین طور ملائکه آسمان اول میروند بآسمان دوم و از آنجا بآسمان سوم و چهارم تا میرسند بسدره المنتهی و از آنجا ببهشت عدن و همین طور سؤال و جواب بین ملائکه دائر میگردد و همه تسبیح و حمد و ستایش الهی را بجای می آورد تا آخر حدیث که مفصل است (ابو الفتوح رازی)

**سخنان مفسرین در شأن نزول آیه و در وجه تعیین الف شهر**

(۱) از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم حدیث میکنند چهار عابد را نام برد که هر یک هشتاد سال عبادت کردند و طرفه العینی معصیت نمودند ایوب زکریا حزقیل یوشع صحابه تعجب نمودند آن گاه جبرئیل اینکه سوره را آورد و بیان نمود که عبادت یک شب تو بهتر است از عبادت هزار ماه آنها (۲) وقتی عمر امت پیمبر اکرم را بر او عرضه نمودند و عمر امت پیشین را باز نمودند چون عمر امت خود بنظرش کم آمد اینکه سوره فرود آمد که بعمر کم آنان بر طاعتشان ثواب بسیار میدهیم تا یک شب آنها مطابق گردد با هزار ماه (۳) حدیث دیگر بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عرضه نمودند که در بنی اسرائیل مردانی بودند که هشتاد سال روزه بروزه میبردند و شب تا صبح قیام مینمودند حضرتش از خدا طلب نمود که در امت او نیز چنین عبادتی باشد اینکه سوره فرود آمد (۴) ملک سلیمان هزار ماه بود و ملک ذو القرنین هزار ماه و مؤمنی که اینکه شب را دریابد از ملک سلیمان و ملک ذو القرنین بهتر است

صفحه : ۲۰۶

و غیر اینها از روایات و توجیهاتی که مفسرین در شأن نزول آیه نموده‌اند بسیار است بهمن قدر اختصار نمودیم تَنْزِلَ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ در بیان شرافت و فضیلت شب قدر است که در آن شب ملائکه و روح فرود می‌آیند برای هر امری که مأمور بانجام آن گردیده‌اند در اینکه مقصود از روح که عطف بملائکه داده شده چیست اکثر مفسرین را عقیده بر اینکه است که جبرئیل امین است و اخبار بسیاری نیز شاهد بر اینکه است و اینکه قول را تأیید مینماید.

قول دیگر مقصود از روح آن فرشته‌ای است که در قیامت در یک صف میایستد و تمام فرشتگان دیگر در یک صف یوم یقوم الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ هِيَ مبتدای مؤخر سلام خبر مقدم یعنی در اینکه شب خیر و سلامت و برکت است یا اینکه شب از خدعه و وسوسه شیطان سلامت و در امان است یا در اینکه شب ملائکه و روح تا صبح سلام و درود میفرستند برای مؤمنین اینکه توجیهات و تأویلاتی که مفسرین راجع باین سوره مبارکه نموده‌اند بجای خود و باعتبار ظهور لفظی آیات بموقع و باعتبار فهم عرفی نیز درست و صحیح بنظر می‌آید و نیز مطابق با بعض احادیث است لکن نظر به اینکه قرآن ظاهری دارد و باطنی قشری دارد و لثبی تفسیری دارد و تأویلی چنانچه در احادیث است که قرآن را هفت بطن است و در بعض روایات هفت احرف است لهذا ممکن است آیات را تطبیق نمائیم بر معنی دیگری علاوه بر آنچه مفسرین راجع باین مبارک سوره نموده‌اند

صفحه : ۲۰۷

### (توجه لطیف)

مقدمه بعرض مطالعه کنندگان محترم میرسانم شکی نیست که قرآن کلام الهی و از معدن عظمت الوهیت فرود آمده و همان طوری که کلام ارائه میدهد ما فی الضمیر متکلم را قرآن نیز ارائه میدهد معانی و مطالبی را که از عالم لاهوت بعالم ناسوت ظهور نموده و همان طوری که معانی از مرتبه عقل انسانی تنزل مینماید بمرتبه نفس وی و از آنجا بمرتبه خیال و از مرتبه خیال بمرتبه حس مشترک و ذهن و از آنجا بصورت الفاظ در خارج بروز و ظهور مینماید همین طور قرآن که در وصف آن فرموده إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِی كِتَابٍ مَكْنُونٍ لَا- يَمْسُهِ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ- تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ- که از مرتبه علم لدنی و دفتر آفرینش تنزل نموده در عالم قضاء که شاید اشاره بهمین مرتبه دارد آنکه در احادیث تعبیر بمشیت شده که خدا همه چیز را بمشیت خلق نموده و مشیت را بجیز دیگری خلق نموده و از مرتبه قضا تنزل نموده و در لوح محفوظ ثبت گردیده و در عالم مجزّادات و در مرتبه عقل کل که مظهر تام و تمام

او حقیقت محمدیه است ظهور پیدا نموده و از آن مرتبه نیز تنزل نموده و در مرتبه نفس کلی عالم که مظهر تام و تمام آن نفس شریف محمدی صلی الله علیه و آله سلم و قلب مبارک وی است فرود آمده و نیز از آن مرتبه تنزل نموده و در عالم طبیعت فرود آمده و بصورت الفاظ بروز و ظهور نموده و شب قدر شاید اشاره بعالم طبیعت باشد که عالم طبیعت مثال شب ظلمانی است نسبت بروز عقلانی در احادیث وارد شده

(ما من شیء الا بعلم و مشیت و اذن و قضاء و قدر و اجل و کتاب)

و چنانچه از اینکه احادیث و امثال آن استفاده میشود مرتبه مشیت قبل از مرتبه قضا و قدر است و از اینجا معلوم میشود که هر چیزی که در اینکه عالم طبیعت ظهور و بروز مینماید مراتبی را طی نموده تا آنکه در اینکه لباس مادیت و در اینکه عالم دنیا که پائین‌ترین و نازلترین مراتب خلقت بشمار میرود جلوه نموده.

صفحه : ۲۰۸

و نیز شکی نیست که محل نزول قرآن قلب مبارک نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم بوده در سوره بقره آیه ۹۱ فرمود قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ سوره شعراء آیه ۱۹۲ وَ إِنَّهُ لَنَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ وَ غیر اینها از آیات که دلالت واضح دارد که قرآن بتوسط روح الامین بقلب مبارک رسول اکرم فرود آمده و جمع بین اینکه آیات و آیه بالا- إنا أنزلناه فی لیلئله القدر إنا أنزلناه فی لیلئله مبارکئله که آن آیات بالا محل تنزیل قرآن را قلب رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قرار داده و اینکه دو آیه زیر محل انزال قرآن را شب قدر قرار داده و چون شب یک قطعه‌ای از زمان بشمار میرود و نمیشود محل و قرارگاه قرآن باشد مگر آنکه آیه اینکه طور توجیه شود (انا انزلناه فی قلبک فی لیلئله القدر) یا آنکه لیل در آیه را تعمیم دهیم و گوئیم شاید مقصود از شب عالم طبیعت است نه شب معین اگر چه تخصیص شب بعالم طبیعت خلاف ظاهر لفظ است لکن باعتبار معنی و جمع بین آیات بی مناسبت نیست.

پس از بیان اینکه دو مقدمه گوئیم إنا أنزلناه فی لیلئله القدر شاید اشاره باین باشد که ما قرآن را از عالم ما فوق الطبیعه تنزل دادیم و بصورت الفاظ فرود آوردیم در عالم طبیعت که مصداق و مظهر کاملش مرتبه حس و بدن محمدی صلی الله علیه و آله و سلم است که بسیار بزرگ و با عظمت و جلال و شریف و ذی قدر است و ما أدراک خطاب بپیغمبر اکرم است که تو چه دانی که اینکه شب چه قدر عظمت و جلال دارد لکن ممکن است مقصود مؤمنین باشند که آنان عظمت و بزرگی حس شریف او را نتوانند درک نمایند زیرا که هیکل و جسمی می‌بینند لکن نمیدانند که جسم آن بزرگوار مشکلات نور الهی و زجاجه انوار لم یزلی و محل ودائع آیات صمدانی است لیلئله القدر خیر من ألف شهر شاید در مقام عظمت مرتبه حس و جسم محمدی صلی الله علیه و آله و سلم برآمده که طبیعت و بدن آن بزرگوار نسبت بباقی طبایع و ابدان

صفحه : ۲۰۹

در لطافت و طهارت بالاتر و عظیم‌تر است از نسبت یک شب بهزار ماه و تشبیه بشب نه از جهت ظلمت و تاریکی آن است زیرا که حضرتش جسما و روحا نور است که ظلمت و تاریکی در او یافت نمیشود چنانچه توصیف (بسراجا منیرا) گردیده بلکه ممکن است گفته شود تشبیه بشب از جهت سکونت و آرامش آن است و نیز همین طوری که شب ملصق بروز روشن است جسم مبارک آن سرور نیز ملصق بروح آن بزرگوار است که عین نور و حقیقت عقل و روح اعظم و مظهر انوار الهی است تَنَزَّلَ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ نَظَرَ بَعْظَمْتَ وَ شَأْنِ قُرْآنِ دَارِدِ كِه هِنْكَام نَزُولِ قُرْآنِ دَرِ عَالَمِ طَبِيعَتِ طَبَقَاتِ مَلَائِكَةِ بَا رُوحِ وَ شَائِدِ اِشَارَةِ بَهْمَانِ رُوحِي بَاشِدِ كِه دَرِ پَاسِخِ سَؤَالِ اَزِ رُوحِ فَرْمُودِه (قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي) كِه رُوحِ اَزِ عَالَمِ اَمْرِ پَرُورِدِ كَارِ مَنِ اِسْتِ (لَهُ الْخَلْقُ وَ

الأمم) نه از عالم خلق که ملائکه و روح بمشایعت قرآن از مقام خود تنزل نموده و از هر جانب و اطرافی بزمین فرود می‌آیند سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطَلَعِ الْفَجْرِ ملائکه و روح سلام و درود میفرستند بر حقیقت روح و جسم و طبیعت محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مادامی که طبیعت باقی است و تا وقتی که روح شریفش از عالم طبیعت پیوند گردد بعالم نور و طلوع فجر حقیقت إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ خدا و ملائکه و مؤمنین و اینکه عاصی گنه کار تماما سلام و درود میفرستیم بروح پاک آن سرور و ذریه طاهرین او صلوات الله و سلامه علیه و اله الطاهرین و اینکه در بعض روایات دارد که مرجع ضمیر (هی) امام زمان است تأیید مینماید گفتار ما را زیرا که امام بعد از رسول اکرم مظهر و نماینده و قائم مقام و نائب او است سلام و درود بر آن بزرگوار بعینه سلام و درود بر نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است.

صفحه : ۲۱۰

## سورة البينة

### اشاره

مدنیة و هی ثمان آیات اینکه سوره مدنی است در مدینه فرود آمده و هشت آیه و نود و چهار کلمه و سیصد و نود و نه حرف است از سعید مسبب نقل میکنند که او از ابو دردا از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ چنین روایت میکند اگر مردم میدانستند در اینکه سوره چه قدر فضیلت است اهل و مال خود را رها میکردند و اینکه سوره را می‌آموختند مردی از خزاعه گفت یا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در خواندن آن چه ثواب است فرمود اینکه سوره‌ای است که هیچ منافق و آن کس که در دل وی شکی باشد نخواند آن گاه فرمود بحق خدا قسم که از وقتی که اینک سوره فرود آمده فرشتگان مقرب اینکه سوره را میخوانند و از آن فیض میرند و هیچ کس نیست که اینکه سوره را در شب بخواند مگر آنکه خداوند فرشتگان بفرستد تا او را نگاه دارند و دین و دنیای او را حفظ نمایند و از خدا رحمت و مغفرت او را بخواهند و اگر کسی اینکه سوره را در روز بخواند خداوند بقدر روشنایی روز و تاریکی شب بوی ثواب دهد یعنی بقدر ملک دنیا مردی از فیش غیلان گفت یا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حدیث را بر ما زیاد نما فرمود عم یتساءلون را بیاموزید

(وقاف و القرآن المجید و السماء ذات البروج و السماء و الطارق)

نیز بیاموزید که اگر شما بدانید در اینکه سوره‌ها چه فضیلت و ثواب است آنچه در دست دارید رها کنید و بتعلیم و حفظ اینکه سوره‌ها کوشش نمائید و باین سوره‌ها تمام گناهان آمرزیده شود مگر شرک بخدا و بدانید که سوره الملك در قیامت با خدا مجادله کند و استغفار کند برای کسی که آن را قرائت نموده زرین جیش از ابی کعب روایت میکند که رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرموده هر کس سوره لم یکن را بخواند در سفر و حضر با خیر البریه در قیامت محشور گردد انس مالک گفته رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گفت خدای تعالی فرموده من اینکه سوره را بر تو بخوانم ابی کعب گفت یا رسول الله خدا نام مرا برده فرمود آری ابی کعب گریه کرد (تفسیر ابو الفتوح رازی)

صفحه : ۲۱۱

## اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ (۱) رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُوا صُحُفًا مُطَهَّرَةً (۲) فِيهَا كُتِبَ قِيمَةٌ  
 (۳) وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ (۴)  
 وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ (۵) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ  
 الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ (۶) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ (۷)  
 جَزَاءُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ (۸)

## (ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص  
 کفار از اهل کتاب و مشرکین (از خطا و عصیان) دست بر نمی داشتند تا اینکه بیاید آنان را برهانی روشن،  
 پیمبری از جانب خدا که بخواند بر آنها نامهای پاک و پاکیزه،  
 که در آنها نوشتهایی است درست و محکم،  
 و اهل کتاب متفرق نشدند (و بیراهه نرفتند) مگر پس از آنی که آمد آنان را بینه روشن،  
 و مأمور نگشتند مگر اینکه بطور خلوص عبادت نمایند خدا را (و عبادت را مخصوص بحق گردانند) و پبای دارند نماز را و زکاة  
 مال خودشان را بدهند و اینکه دینی است حق و پاینده،  
 محققا آنهایی که کافر شدند (و از طریق حق و حقیقت

صفحه: ۲۱۲

برگشتند) آنان در آتش جهنم جاویدانند و حقیقه آنها بدترین خلقتند،  
 و کسانی که ایمان آوردند و عمل نیکو بجای آوردند آنها بهترین خلق (روی زمینند)  
 پاداش آنها نزد پروردگار آنها است در بهشتهای عدن که از زیر تختههای آن نهرها جریان دارد و همیشه در آن بهشتهها جاویدانند  
 خداوند از ایشان راضی و خشنود و آنها نیز از خدای خود راضی و خشنودند

## (توضیح آیات)

لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ (من) در آیه من بیانیه است نه من تبعیضیه و آیه در  
 مقام بیان اینکه است که کفار دو قسمند یکی اهل کتاب از یهود و نصاری و دیگر مشرکین که شریک برای خدا قائلند و شاید آیه  
 اشاره باشد که اگر بینه روشن برای کفار از جانب خدا نمی آمد آنان بکفر و شرک خود باقی میماندند و چون بایستی از طرف خدا  
 حجت بر خلق تمام شود اینکه است که رسولان و پیمبران برای هدایت خلق مبعوث گردانیده رسول من الله يتلوا صُحُفًا مُطَهَّرَةً  
 (رسول) بدل از بینه است و در حدیث دارد که مقصود از بینه رسول خاتم است که وجود خود رسول الله صلی الله علیه و آله و  
 سلم و اخلاق و صفات او بینه ظاهر و بارزی است برای اثبات نبوت و رسالت آن بزرگوار تلا يتلو پیروی و متابعت نمودن چیزی  
 چیز دیگری را گویند که بین آن دو چیز خارجی فاصله نشده باشد مثل قوله تعالی وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاها اشاره به اینکه نور قمر اقتباس از



نور شمس شده و مقصود از صحف که جمع صحیفه و صحیفه نوشته‌جاتی را گویند که در آن نامهای پاکیزه نوشته شده خلاصه شاید آیه اشاره باین باشد که هر رسولی عموماً یا مقصود نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم خصوصاً بینه و حجت کاملی است برای خلق و نیز قرآن مجید تلو و دنبال

صفحه: ۲۱۳

صحیفها و کتابهای آسمانی است یعنی در ردیف آنها بلکه جامع تمام آنها است و بین کتابهای آسمانی و قوانین و مقررات الهی فاصله و جدایی نیست هر یک دنبال دیگری و تمام آنها از یک اصل محکم و محل ظاهر فرود آمده و شاید مقصود از (کتب قیمه) لوح محفوظ و سر دفتر کتاب آفرینش باشد که صحف مطهره از آنجا فرود آمده.

چنانچه از ابی جعفر علیه السلام روایت شده بینه قرآن است که قرآن جامع جمیع کتب آسمانی و آن کتاب محکم و ناطق بحق و مشتمل بر ذکر حقایق و لب مطالب و جامع اصول و فروع تمامی صحیفهای پیمبران است که رهنمای روشنی است که برای هدایت خلق فرستاده شده و ما تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ اشاره به اینکه اهل کتاب پیش از بعثت پیمبر اسلام چون در کتابهای آسمانی خود اوصاف حضرتش را خوانده بودند منتظر قدمش بودند وقتی مبعوث گردید با ادله و معجزات روشن بعضی گرویدند و بعضی انکار نمودند و ما أُمِرُوا إِلَّا لِيُعْبَدُوا اللَّهُ جمله حالیه مقید بغایت اشاره به اینکه ارسال رسل و انزال کتب آسمانی برای اینکه است که مردم را رهبری نماید بمعرفت و عبادت خدای یگانه ما خَلَقْتَ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيُعْبَدُونَ و پیرامون شرک و بت پرستی نگردند و رجوع بفطرت اولیه خود نمایند زیرا که فطرت تمام افراد بشر بر توحید است و فائده عبودیت و بندگی عاید خود شخص میگردد خداوند منزّه و مبرّا از هر گونه احتیاج و نقصی است و باید دانست که متصف شدن عمل بعبادت منوط بچند شرط است که بدون یکی از آنها عبادت تحقق نپذیرد اول دین و روش عبادت کننده که بایستی بر طریق حق و بر آنچه وظیفه آن است انجام گیرد افرادی از اهل کتاب بدستور

صفحه: ۲۱۴

تورات و انجیل و باقی کتب آسمانی عمل میکردند لکن عبادت آنان خالی از بندگی بود زیرا وقتی پیمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم مبعوث گردید وظیفه آنها پیروی او بود که بایستی بقانون قرآن و اسلام عمل کنند چون نکردند دینشان خلل پیدا نمود و عبادتشان مشوب گردید.

دوم بایستی مطابق دستوراتی که از طرف حق تعالی رسیده عمل نمود مطابق - التعل بالنعل بدون صلاح اندیشی و بدون آنکه از خود چیزی بآن ضمیمه نمود یا چیزی از آن کم کرد که اینها مخلّ بعبادت است و عبادت بودنش محقق نمیگردد چه جای آنکه خالص باشد.

(سوم) نیت عبادت بایستی صحیح باشد یعنی داعی بر عبادت امر مولا و از روی فرمانبری تحقق پذیرد.

چهارم دانا گردیدن باجزاء و شرایط عبادت زیرا که یک قسمت عبادت باعمال خارجی تحقق پذیرد که قبلاً باید از روی میزان صحیح فهمید و دانست که شرایط عبادت چیست و اجزاء آن کدام است که اگر یکی از اجزاء یا شرطی از شروط آن مفقود گردد مخلّ بعبادت خواهد بود.

مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ خَالص و خلوص در لغت چیزی را گویند که مشوب بچیزی نباشد راغب اصفهانی چنین گوید خالص در معنی با صافی یکیست مگر اینکه خالص چیزی را گویند که مشوب بوده و پس از آنکه کثافت آن گرفته شود خالص گردد و صافی چیزی را گویند که هیچوقت مشوب بچیز دیگر نبوده. قوله تعالی وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِدُكُورِنَا وَقوله تعالی



فَلَمَّا اسْتِأْثَرُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا آیه راجع ببردان یوسف است که وقتی تنها شدند خالص از غیر گردیدند و نیز قوله تعالی وَ نَحْنُ مَلَائِكَةٌ مُّخْلِصُونَ - إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ و اخلاص مسلمانها اینکه بود که از آنچه یهودیها و نصرانیها راجع بحضرت عیسی علیه السلام یا عزیز علیه السلام میگفتند خالص بودند خلاصه حقیقت اخلاص و اخلاص حقیقی آنست که انسان از غیر خدا

صفحه : ۲۱۵

تبری جوید.

خلوص چند مرتبه دارد یکی خالی بودن از ریاء و سمعه و عجب و غیره که باتفاق تمام دانشمندان عبادتی که مشوب بیکی از اینها باشد قبول نمیشود زیرا و لو آنکه در صورت عبادت نماید لکن در معنی غیر از نفس پرستی چیز دیگری نخواهد بود عبادت خالص اینکه است که از تمام جهات نفسانی و حظوظات طبیعی خالی باشد حتی شوق بهشت یا خوف جهنم هر گاه محرک عمل گردید عمل مشوب بخود خواهی میگردد و در واقع معاوضه است نه عبادت و بندگی و اینکه گویند اگر عبادت برای فرمان برداری انجام گیرد لکن فرمان برداری بامید ثواب و بخشش باشد محل عبادت نیست زیرا در اینکه صورت داعی بداعی است و شخص مستحق جزای جمیل میگردد صحیح است لکن صحیح بودن غیر از مرتبه اخلاص است از فرمایشات حضرت امیر علیه السلام است که خدا را عبادت نمیکند از خوف جهنم که آن عمل عیب است و نه از شوق بهشت که آن عمل مزدور است بلکه چون خدا را مستحق عبادت یافتیم او را عبادت میکنم آری عمل وقتی در تعداد عبادت بشمار میرود که از آنچه غیر خدا است خالی و فقط محرک عمل انجام دادن وظیفه بنده گی باشد و اینکه معنی وقتی تحقق پذیرد که محبت خدا که منوط بمعرفت او است در دل جایگزین گردد زیرا که محبت جذابه الهی است در هر جا پدید گردید اقتضای وصل میکند و محب طالب ازدیاد معرفت و رضای محبوب میگردد و چون مخلوق راهی بسوی تحصیل رضای حق و قرب او ندارد مگر بوسیله عبادت اینکه است که کوشش میکند در عبادت که باین وسیله راهی بسوی محبوب خود پیدا کند و خدا را برای خدا میخواهد نه برای قرب و منزلت نزد او که اینکه نیز از حظ نفسانی خالی نیست بلکه بایستی محبت محرک عمل او باشد که وی را بحبوش نزدیک گرداند و برای آنکه باشتباه نیافتید و چنین گمان کنید که خلوص در عمل دارید

صفحه : ۲۱۶

بایستی در مقام آزمایش برآئید و رجوع بنفس خود نموده و دید چه صفت و خلقی در نفس غالب گردیده و میل مفرط وی بچیست که هر صفت و خلقی در انسان غالب گردید بدانند تمام اعمال و حرکات او بدور آن چرخ میزند مثلاً کسی که حب ریاست یا محبت مال و جاه و غیره بر او غالب گردید تمام اعمال و حرکات او بالاخره مستند بآن و برای رسیدن بآن است و لو آنکه خودش ملتفت نباشد و گمان کند عبادت میکند.

دوم خلوص دل و خالی شدن قلب از غیر خدا و آن وقتی میسر میگردد که تمام هم انسان یکی گردد و بحق و حقیقت رو آرد کسی از اینکه اکسیر محبت خدایی چشیده که در همه حال در نعمت و رفاه در سختی و تنگی در صحت و مرض در عزت و ذلت در خوشی و ناخوشی در همه وقت نسبت بمحبت الهی حال او یکسان باشد و خدا را برای خدا دوست دارد نه برای نعمتهایی که در باره او اجرا نموده تا از آن کسانی محسوب نگردد که در باره آنان فرموده وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ سوره حج آیه ۱۱ مقاله‌ای است خطی منسوب بسید بحر العلوم که آن سید بزرگوار راجع بخلوص بیان خوبی نموده و برای وضوح مطلب مختصری از آن را در اینجا تذکر میدهم عالم خلوص و اخلاص چنین گوید بدان که خلوص و اخلاص بر دو قسم است اول خلوص دین و طاعت از برای خدا

دوم خلوص خود برای خدا و اشاره باوّل دارد قوله تعالی لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ و اینکه قسم از خلوص در مبادی و از اوائل درجات ایمان بشمار میرود و تحصیل آن بر هر کسی لازم و بدون آن عبادت فاسد و یکی از مقدمات وصول بقسم دوم است و اشاره بمعنی دوم دارد قوله تعالی إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ زیرا که در اینکه

صفحه : ۲۱۷

آیه خلوص را برای خود بنده ثابت فرموده یعنی از صفات او بشمار آورده و در آیه اول خلوص را راجع بدین و برای دین ثابت گردانیده و بنده را خالص کننده قرار داده و همچنین اشاره بقسم دوم دارد قوله تعالی (من اخلص لله) یعنی کسی که خودش خالص شود و خلوص نسبت بقسم اوّل بصیغه فاعل ایراد میشود و نسبت بقسم دوم بصیغه مفعول اداء میشود «۱» و اینکه قسم از خلوص مرتبه‌ایست و رای مرتبه اسلام و ایمان و نمیرسد بآن مگر کسی که (مؤید من عند الله) و منظور بانظار الطاف الهیه ربانیه گردیده و موخّذ حقیقی نیست مگر صاحب اینکه مرتبه و مادامی که سالک باین عالم پا نگذارد دامن او از خار شرک مستخلص نگردد و مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ «۲» و برای صاحب اینکه مرتبه بنص کتاب الهی سه منصب ثابت است اول در محاسبه محشر آفاقی و حضور در آن عرصه معاف و فارق است قوله تعالی فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ در وصف ایشان است زیرا که اینکه طائفه بتوسط عبور بر قیامت عظمی انفسیه حساب خود را واپس داده‌اند پس حاجت بمحاسبه دیگر ندارند

(۱) خلوص دین و عبادت وقتی تحقق گیرد که دین و عبادت از هر غل و غشی مثل ریاء و عجب و سمعه و خودخواهی و از هر گونه چیزی که محل بعبادت باشد خالی گردد و عمل مخصوص بعبودیت و بندگی انجام گیرد و اینکه اول مرتبه خلوص است اینست که در آیات قرآنی بصیغه اسم فاعل که برای کننده کاری آرند آورده و مرتبه دوم خلوص دل و روح و روان آدمی است که از آنچه غیر خدا است خالی و یک‌دله و یک‌جهته بکعبه مقصود رو آرد اینست که در آیات اینکه قسم خلوص را بصیغه اسم مفعول که دلالت بر خالص گردیدن ذات و دل است آورده که در اینجا خلوص در خود انسان واقع است نه فقط در عمل وی (۲) سوره یوسف آیه ۱۰۵، گویا آیه راجع بکسانی است که در آیات تکوینی آفاقی تدبیر ندارند در باره آنها فرموده بیشتر آنها ایمان نمی‌آورند مگر آنکه مشرکند

صفحه : ۲۱۸

(دوم) آنچه از سعادت و ثواب بهر کس داده میشود در مقابل عمل و کردار او است مگر اینکه صنف از بندگان که کرامت و الطاف بایشان و رای طور عمل و فوق پاداش و کردار او است و مَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ «۱» (سوم) اینکه مرتبه از خلوص مرتبه‌ایست بسیار عظیم و مقامی است بس رفیع و در آن اشاره بمقامات رفیعه و مناصب منیعه است و آن آنست که آنان میرسند بجایی که در خور آنها و مقام آنها است که توانند ستایش و ثنا نمایند آن ذات مقدس الهی را قوله تعالی سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ «۲» اشاره بچنین اشخاصی دارد یعنی مخلصین و کسانی که بمقام خلوص رسیده‌اند فقط توانند ثنای الهی را بآنچه سزاوار او است بجای آرند و صفات کبریایی را بشناسند و اینکه منتهای درجه و مقام مخلوق و نهایت درجه ممکن است تا ینابیع حکمت بامر خداوندی از زمین دل ظاهر نگردد بنده اینکه جرعه را نتواند چشید و تا طی مراتب ممکنات را نکند و دیده در مملکت و جوب وجود لاهوتی نگشاید باین مرتبه نتواند رسید.

آری تا کشور امکان در نوردند در بساط (عند ربهم) قدم نتوانند گذاشت و لباس حیات ابدی نتوانند پوشید و حال آنکه بندگان مخلص را اعطای حیات ابدیه ثابت و در نزد پروردگار حاضرند و لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أحياءٌ عند ربهم

یُرْزُقُونَ» (۳) و رزق ایشان همان رزق معلوم است که در باره مخلصین

- (۱) سوره و الصافات آیه ۸، یعنی مردم جزا داده نمی‌شوند مگر بآنچه عمل می‌کردند مگر بندگان خدا که خالص گردیده‌اند
- (۲) سوره و الصافات آیه ۱۵۹، منزّه است خدا از آنچه او را وصف نمایند مگر بندگان خدا کسانی که خالص گردیده‌اند اشاره به اینکه فقط کسانی که روح و دل آنها از غیر حق تعالی حتی از خود نیز خالی گردیده توانند او را باوصاف جلال و جمال ستایش نمایند زیرا که از خود خالی و فانی و بحق باقی گردیده‌اند
- (۳) سوره آل عمران آیه ۱۶۳، نپندارند کسانی که کشته شدند در راه خدا اینان

صفحه : ۲۱۹

فرموده‌اند اُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ و قتل فی سبیل اللّٰه اشاره بهمین مرتبه از خلوص است اینکه دو رزق متحد و یکی است و قرین (کون عند ربهم) و عبارت از قرب و حقیقت ولایت است که مصدر و اصل شجره نبوت است (انا و علی من شجره واحده)

اشاره بهمین مرتبه است زیرا که نبوت متفرع بر ولایت و متولد از آن است بلکه ولایت نور است و نبوت شعاع و آن صورت است و اینکه عکس آن عین است و اینکه اثر زیرا که ولی مخاطب بخطاب اقبل است و نبی بخطاب ادبر بعد از اقبل پس نبوت بی ولایت صورت نبندد لکن ولایت بدون نبوت تحقق پذیرد اینکه است که در باره مخلصین وارد شده

لیس بینهم و بین ان ینظروا الی ربهم الا رداء الکبریاء (پایان) وَ یُقِیْمُوا الصَّلَاةَ وَ یُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَ ذَلِکَ دِیْنُ الْقَیْمَةِ (وَ یُقِیْمُوا الصَّلَاةَ عطف به (لیعبدوا) و یؤتوا الزکاء عطف است (بیقیموا) بعد از ایمان دور کن عبادت که محور بندگی بدور آن می‌چرخد و دو پایه و دو اصل عبادت که عبودیت از پرتو آن بکمال میرسد یکی نماز است و دیگری زکاء یکی عبادت بدنی و دیگری عبادت مالی وَ ذَلِکَ دِیْنُ الْقَیْمَةِ اشاره باین دو اصل دارد که قوام دین و بقای ایمان روی پایه اینکه دو اصل قرار گرفته که بدون آن دین پایدار نماند بلکه توان گفت ترک او امر اللّٰه منجر بکفر می‌گردد.

مردگان باشند بلکه آنان زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده شده‌اند اینجا سید جلیل قتل فی سبیل اللّٰه را تعمیم داده که مراد از کشته شدگان راه خدا کسانی می‌باشند که بمرتبه خلوص بمعنی دوم رسیده یعنی آنهایی که منیت و خودیت خود را از دست داده‌اند و در تمام وجودشان غیر از محبت و معرفت بحق تعالی چیزی یافت نمی‌شود چنانچه در سوره و الصافات آیه ۴۰ در وصف مخلصین یعنی خالص گردیدگان برای خدا فرموده اُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ و اینکه آیه را توان قرینه گرفت که مقصود از قتل فی سبیل اللّٰه اعم است و جامع آن از خودگذشتگی است (ترجمه)

صفحه : ۲۲۰

إِنَّ الدِّیْنَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ الْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ در مقام سبب خلود کفار در جهنم و عذاب دائمی آنان است که کفار از یهود و نصاری و مشرکین بدترین خلق بشمار می‌روند زیرا که آنان کسانی می‌باشند که در باره آنها کالأنعام یل هم أَصْلٌ سَبِيلاً صادق آید و آنان اضافه بر اینکه بوظیفه خود که بایستی بی‌مبخر خاتم صلی اللّٰه علیه و آله و سلم ایمان آرند عمل ننموده از کتب الهی سرقت نمودند و آنچه در باره رسول اکرم در کتابهای آسمانی یافتند دزدیدند و نیز قطاع الطریق بودند که راه هدایت را بروی مردم می‌بستند و آنان را براه باطل سوق میدادند و از روی عناد انکار حق مینمودند و اینکه

اوصاف مقتضی خلود در جهنم است.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ بروایت علی بن ابراهیم (خیر البریه) مقصود آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم‌اند و چون بایستی جزا مقابل عمل باشد همین طوری که مؤمنین همیشه در مقام اطاعت و بندگی قیام مینمایند اینکه است که بایستی نعمتهای آنها پاداش عملشان نیز دائمی باشد و آب رحمت الهی که از سر چشمه احسان او تراوش نموده همیشه برای آنها جاری گردد.

رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ سعاد و فضیلت بزرگی که بالای تمامی نعمتها و حظوظات بهشتیان است همان است که مؤمنین مرضی حق تعالی و مورد لطف الهی واقع میگردند و اینکه لذت روحانی است که هیچ طرف مقایسه با نعمتهای جسمانی آنان نیست زیرا لذائد روحانی آنها چنین موهبت بزرگی که مبدء عالم اظهار رضایت نماید از

صفحه : ۲۲۱

عبد ذلیل بيمقدار خود بمراتب بسیار لذیذتر از تمام نعمتهای بهشتی است که به بهشتیان کرامت مینماید و آن همان است که در باره آن فرموده (هیچ گوشی نشنیده و هیچ چشمی ندیده و بخاطر احدی خطور نموده) برای آنکه دانسته شود چه کسی مورد رضای حق تعالی و مرضی او واقع میگردد از آیه دو علامت توان استخراج نمود که بایستی هر کس خود را باین دو علامت آزمایش نماید یکی در خود بنگرد آیا چنین حال و ملکه‌ای در وی پدید گشته که در همه حال بلا، نعمت، مرض، صحت، فقر، غنا حال وی یکسان و از خدا راضی و خشنود است بدانند خدا نیز از وی راضی است کسی که دانست و از روی حقیقت فهمید که آنچه در باره او جاری میگردد خواه مطابق میل نفسانی وی باشد یا نباشد از روی حکمت و صلاح دید وی است البته بر آنچه برای وی پیش آید از روی رضا و رغبت گردن مینهد بلکه بلا و مصیبات را استقبال مینماید و بزبان حال گوید (در بلا هم میچشم لذات او، مات اویم مات اویم مات او) و چون رضای بنده ناشی از رضای او است زیرا که او منشأ و مبدء تمام خیرات و خوبیها است اینکه است که اظهار مینماید خدا از او راضی و او نیز از خدا راضی است) چنانچه کسی که بخواهد بدانند خدا او را دوست دارد ببیند خودش نسبت بمحبت خدا در چه درجه‌ای قیام دارد (يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ) ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ اینکه علامت دیگری است که بآن آزمایش میشود که ببیند اگر خوف و خشیت و عظمت الهی در قلب وی استیلا نموده و تمام قوا و مشاعر او را تحت تأثیر خود قرار داده و در سراسر وجود وی نفوذ نموده بطوری که نگوید و نشنود و نبیند و حرکت نکند مگر بامر او و مطابق رضای او بدانند در مورد الطاف حق تعالی واقع و مرضی او گردیده

صفحه : ۲۲۲

## سورة الزلزال

### اشاره

مدنیة و هی ثمان آیات اینکه سوره مدنی است در مدینه فرود آمده از عبد الله عباس نقل میکنند که ضحاک گفته مکی است در عدد کوفیان هشت آیه و بحساب بصریان نه آیه و سی و پنج کلمه و صد و شصت و نه حرف است و از امیر المؤمنین چنین روایت میکنند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده هر کس اینکه سوره را چهار مرتبه بخواند مثل کسی ماند که تمام قرآن را خوانده باشد.

و از عبد الله عباس نقل میکنند که رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرموده (اذا زلزلت) مطابق نصف قرآن است و قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ مطابق ثلث قرآن و قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ مطابق ربع قرآن.

و از امام صادق علیه السلام نقل میکنند که کسی که در نماز نافله سوره (اذا زلزله) بخواند از زلزله و صاعقه و هر آفتی محفوظ ماند و پس از مردن امر ببهشت میشود و از کفعمی است که قاری اینکه سوره از شر سلطان محفوظ ماند.

### [سوره الزلزله (۹۹): آیات ۱ تا ۸]

#### اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا (۱) وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا (۲) وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا (۳) يَوْمَئِذٍ تُخْبِرُهَا (۴)  
 بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا (۵) يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ (۶) فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ (۷) وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (۸)

#### [ترجمه]

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص  
 هنگامی که زمین سخت بلرزه درآید،  
 و بیرون اندازد زمین آنچه در آن مدفون گردیده،  
 در آن هنگام آدمی (از روی حیرت) گوید چه شد که زمین اینکه

صفحه : ۲۲۳

طور بجنبش آمد،

در آن هنگام زمین (بامر خدا) بزبان آید و سخن گوید (و خلق را خبر دار نماید)  
 و بسخن آمدن زمین بوحی پروردگار تو است،  
 در آن روز قیامت مردم از قبرها بیرون آیند (و در صحرای محشر) متفرق میگردند تا اینکه ببینند اعمال خود را،  
 پس کسی که بقدر ذره المثقالی عمل خیر نموده پاداش خیر میبند  
 و کسی که بقدر ذره المثقالی عمل شر و کار زشت کرده جزای عمل خود را میبند.

#### (توضیح آیات)

#### اشاره

إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا اینکه مبارک سوره با کوچکی آیاتش از بزرگترین سوره‌ها و آیات قرآن بشمار میرود و در خلال کلماتش اسرار و نکات لطیفه‌ای مندرج است که اگر کسی بچشم حقیقت بین آن را بنگرد و اندکی در آن تأمل نماید از ته دل

فریاد میزند که حقاّ اینکۀ آیات از معدن وحی و از حاق حقیقت ظهور نموده و از مخزن علم الهی فرود آمده زیرا چنین کلامی با معانی مندرجه در آن از حیثه فهم بشری خارج است و اگر نبود معجزه و کرامت دیگر که شاهد صدق نبوت و رسالت نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلّم باشد مگر همین یک سوره کوچک کافی بود زیرا که اینکۀ سوره مبارکۀ از حیث الفاظ در بالاترین درجه فصاحت و بلاغت بشمار می‌رود و نیز از حیث معانی و نکات مندرجه در آن در مرتبه‌ای واقع است که فهم کاملترین و مبرزترین بشر بکوچکتر اسرار آن نمیرسد.

### توجیه لطیف

(مقدمه) برای وضوح سوره بطور اختصار چند مطلب تذکر میدهم:

(مطلب اول) شکی نیست که موجودات ارضی و سماوی علی الدوام در حرکت دوری میباشند و چنانچه بعض دانشمندان گفته‌اند علاوه بر حرکت وضعی و انتقالی و کمی و کیفی حرکت دیگری نیز دارند که آن را حرکت جوهری گویند دانه که از زمین بیرون می‌آید علی الدوام حرکت میکند و کوشش مینماید که

صفحه : ۲۲۴

خود را بکمال لایق بخود رساند و آنچه مرئی عالم و دست قدرت در آن بالقوه نهاده بفعلیت برسد و واجد کمال لایق بخود گردد و همچنین تمام موجودات مادی و غیر مادی راه کمال مییابند.

(مطلب دوم) در حکمت الهی ثابت گردیده که تمام موجودات حتی جمادات و نباتات دارای روح و شعور میباشند و قوله تعالی وَ إِن مِّن شَیْءٍ إِلَّا لَیْسَ بَیْحٌ بِحَمْدِهِ وَ لَکِن لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِیحَهُمْ (۱) و یَسْجُدُ لَهُ مَن فِی السَّمَاوَاتِ وَ مَن فِی الْأَرْضِ یعنی سجده و اظهار بندگی میکنند آنچه در آسمانها و زمین است شاهد بر اینکۀ است لکن چون جهت مادیت در غیر انسان غالب و روحانیت آنان در کمون ذاتشان مستتر است اینکۀ است که مردمان عادی تسبیح آنها را فهم نمیکنند.

(مطلب سوم) در محل خود مبرهن گردیده که هر مرگی بالاخره منحل خواهد شد و بدلات آیات قرآنی و تصدیق پیمبران و کتب آسمانی و نیز تجربه و آزمایش دانشمندان جدید عالم مادیات خراب و منحل میگردد و همانطوری که هر فردی از بشر و حیوان و تمام موالید میمیرند و اجزاء وجودشان مندرک و پراکنده میگردد همین طور مجموعه عالم مادیات و طبیعات نیز بالاخره عمرشان باآخر میرسد و اجزاء وجودشان پراکنده میگردد چنانچه یکی از عوامل مرگ عالم طبیعی اینکۀ است که از اشیاء متضاده ترکیب یافته و چون وحدت جمعی ندارند و تفرق و تشتت در وجود آنان مأخوذ است اینکۀ است که بالاخره تمام موجودات طبیعی منحل خواهند گردید پس از بیان اینکۀ مقدمات گوئیم إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا وَ دَرَجَی دَیْگَرِ إِن زُلْزَلَهُ السَّاعَةُ شَیْءٌ عَظِیْمٌ اشاره بموقع مرگ زمین و منحل شدن اجزاء آن و تبدیل آن بارض قیامت است یَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَیْرَ الْأَرْضِ اشاره بآنست زیرا

(۱) سوره بنی اسرائیل آیه ۴۶، اول آیه تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُ وَ مَن فِیْهِنَّ تَسْبِیحٌ وَ ستایش مینمایند پروردگار و اله عالم را هر کس در آسمانهای هفتگانه و هر کس که در زمین است و نیست چیزی مگر آنکۀ تقدیس میکند او را بحمد و ثنای او و لکن شما تسبیح و حمد و ثنای موجودات را نمیشنوید

صفحه : ۲۲۵

چنانچه بتجربه ثابت شده که هیچ موجودی معدوم صرف نمیگردد و همین طوری که انسان وقتی مرد و اجزاء وجودش مندرک گردید روحانیت و جوهر و لب حقیقتش حتی جوهریت بدنش که در احادیث بقالب مثالی و عجب ذنب تعبیر شده و در عالم فوق اینکه عالم که بلسان اخبار عالم برزخ و باصطلاح حکماء عالم مثالش گویند موجود است تا وقتی که عالم قیامت برپا گردد که آن وقت هر فرعی باصل خود برمیگردد ماه و خورشید با هم جمع میشوند اصداد با هم متفق میگردند روح با بدن یکی میشود و چون زمین نیز یکی از موجودات بشمار میرود ممکن نیست پس از منحل گردیدن بکلی معدوم گردد بلکه شاید صورتش تبدیل گردد بصورت ارض قیامت و *أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا* از بعضی مفسرین است که مقصود از اثقالها کنوز و دفینه‌های زمین است اینکه توجیه بنظر درست نیاید زیرا که کنوز زمین نیز از زمین است که با زمین مندرک میگردد دیگری گفته مقصود مردگانند که ثقل و سنگینی زمینند لکن آنچه بنظر می‌آید شاید مقصود اینکه باشد که زمین دنیا وقتی منحل گردید و تبدیل شد بارض قیامت چون عالم قیامت عالم فعلیت و حقیقت و عالمی است که روحانیت و فعلیت در آن غلبه دارد و عالم دنیا عالم قشر و عالم ماده هیولایی است که بالقوه دارای کمالست و ثقلت آن غالب بر لطافت آن است زیرا که اینکه عالم مجاز آن عالم بقا، اینکه عالم کون و فساد، آن عالم بقا و ثبات، اینکه عالم موت، آن عالم حیات، اینکه عالم قشر، آن عالم لب، اینکه عالم تفرقه و تضاد، آن عالم وحدت و حقیقت و عالم قیامت نسبت باین عالم دنیا مثل نسبت روح کلی است نسبت بتمام ارواح جزئیه اینکه است که عالم قیامت را عالم حیوان نامند و آنچه در اینکه عالم متفرق بنظر می‌آید در عالم قیامت جمعا موجود است پس بدلالت آیه بالا و آیه *يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ* وقتی اینکه آیات را با هم جمع نمودیم توان از مجموع آن دو معنی استفاده نمود یکی همین زمین دنیا پس از منحل

صفحه : ۲۲۶

گردیدن تبدیل میگردد بارض قیامت و دیگر قشر و ثقلت آن تبدیل میگردد بلطافت و از جوهریت و حقیقت آن زمین محشر بنا میشود و آنچه در آن بالقوه موجود است بفعلیت میرسد و نیز آنچه در کمون آن مخفی است بروز و ظهور می‌نماید و صاحب حیات میگردد لکن با تغییرات و تحولاتی که در آن بعمل آمده و اگر چه زمین محشر نیز جسم و جسمانی است لکن چنانچه مشهود است بین اجسام در لطافت و کثافت عرض عریضی است نور و ضیاء جسم است سنگ خارا نیز جسم بدن انسان و حیوان جسم است روح بخاری نیز جسم است پس زمین قیامت اگر چه جسم و جسمانی است لکن شاید لب و جوهر اینکه زمین دنیا باشد و از اجزاء لطیف آن مأخوذ گردیده.

و چنانچه در مقدمات گفتیم چون هیچ موجودی معدوم صرف نمیشود بلکه صورت آن تبدیل میگردد و نیز گفتیم تمام موجودات رو بکمال میروند و هر موجودی بالاخره بایستی بکمال لایق خود برسد اینکه است که زمین نیز تحول می‌نماید بزمین قیامت و چنانچه از آیات و احادیث استفاده میشود زمین صاف و هموار و وسیع میگردد بطوری که دیگر در آن ثقلت و پستی و بلندی و ناهمواری و تنگی نباشد (خلاصه) وقتی آیات مثل آن آیه که در پاسخ انکار منکرین فرموده *قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتٍ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ* و آن آیه *وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ* و اینکه آیه بالا و *أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا* را با هم جمع نمودیم از مجموع آنها توان استفاده نمود که شاید مقصود از خالی شدن ثقل زمین ثقلت و کثرت و تفرق اجزاء و جهات عدمی و غلظت ماده و کثرت و تفرق اجزاء آن است نه گنجها و دفینه‌ها که در آن مخفی است و نه مردگانند چنانچه مفسرین توجیه کرده‌اند.

صفحه : ۲۲۷

و قال الإنسان ما لها در اینکه آیه دو احتمال میرود یکی وقتی انسان لرزش زمین را مشاهده نمود قبل از خرابی و منحل گردیدن آن



که هنوز انسان در روی زمین باقی است از روی حیرت و وحشت گوید چه شد زمین اینطور بلرزش آمد دیگر شاید در موقعی که زمین دنیا بصورت زمین قیامت در آید انسان از روی حیرت و تعجب گوید چه شد زمین باین شکل درآمد لکن معنی اول مناسب‌تر است *يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا، بَانَ رَبِّكَ أَوْحَىٰ لَهَا أَبُو الْفَتْوحِ رَازِي* از انس مالک روایت میکند که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اینکه آیه را بخواند و فرمود میدانی زمین چه خبر میدهد انس مالک گوید گفتم خدا و رسولش بهتر میدانند فرمود خبر میدهد از آنچه از خیر و شر در آن شده باشد و گوید فلانی در آن روز و در آن وقت چنین و چنان کرد.

و از عبد الله بن صعصعه که او از پدر خود چنین حکایت میکند که من در حجره ابو سعید خدری بودم بمن گفت وقتی اذان نماز گویی در صحرا صدای خود را بلند کن من از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شنیدم که اینصدا را نمیشنود جن و انس و نه سنگ و نه ریگ مگر آنکه بصدق تو شهادت میدهند و راوی خبر گفته ابو امیه را را دیدم در هر بقعه از مسجد الحرام نماز میخواند گفتم چرا چنین میکنی گفت برای اینکه در قیامت همه آنها گواه باشند و اینکه آیه را *يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا* را خواند مرجع ضمیر در تحدت زمین است که زمین بعد از زلزال و خرابی و بصورت زمین آخرت برآمدن صاحب نطق میشود و تکلم مینماید و شاید سرش همان باشد که گفتیم که ببرهان عقلی و دلالت آیات قرآنی مبرهن گردیده که تمام موجودات حتی جمادات دارای حیات و شعور میباشند زیرا که هر موجودی و لو بصورت جمادی باشد دارای قوه و نیرویی است که جامع متشکلات و حافظ صورت جمعیه وی است که در جمادات تعبیر از آن بقوه جمادی و در نباتات بنفس نباتی و در

صفحه : ۲۲۸

حیوانات بنفس حیوانی تعبیر میشود و اگر اینکه قوه یا نفس در مواد نباشد اجزاء ماده پراکنده میگردد و اصل تمام نیروها نفس کلی است که در هر نوعی از موجودات طوری تظاهر مینماید و باعتبار نزولش در مواد مراتبی پیدا مینماید چنانچه قوه جمادی مرتبه نازله‌ای است از نفس نباتی و نفس نباتی مرتبه نازله‌ایست از نفس حیوانی و نفس حیوانی مرتبه نازله‌ایست از نفس ناطقه انسانی و شاید همین باشد سر تحول موجودات در یکدیگر.

خلاصه چون در کمون زمین قوه و استعداد حیات و شعور مخفی است وقتی از صورت کنونی دنیوی تحول پیدا میکند بصورت جمعی اخروی آنچه در باطنش از قوه و استعداد حیات و شعور نهفته بفعلیت و ظهور میرسد و ارائه میدهد ما فی - الضمیر خود را و چنینند تمام موجودات دنیوی وقتی تحول بعالم آخرت نمودند اینکه است که قیامت را عالم حیوان نامیده و *إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْخَيْرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ* و همین است سر شهادت دادن اجزاء آدمی بر علیه آن و در پاسخ اعتراض انسان که چرا شهادت بر ضرر من میدهند *قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ* (۱) پس از اینجا معلوم میشود که همین زمینی که امروز زیر پا میگذاریم و آن را جماد و ناچیز میدانیم در قیامت در باره ما شهادت میدهد بآنچه در روی آن کرده‌ایم گمان نشود اینکه بیانی که راجع بآیات کردیم یک مطلب خارجی است که بآیات ضمیمه نمودیم اینطور نیست بلکه باندک دقتی معلوم می‌شود که اینکه مطالبی که در مقدمه گفته شد بطور وضوح از خود آیات استفاده میگردد زیرا که شکی نیست که مقصود از *إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا* همین زمین معهود ما است که بزلزال خراب و ویران می‌شود و از ضمیر (تحدت اخبارها) نیز معلوم میشود

(۱) سوره فضیلت آیه ۲۰ *وَقَالُوا لِيُجْلِدُوهُمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا بَإِسْمِ اللَّهِ* از آنکه گوش و چشم و پوست شهادت میدهند بر آنچه انسان کرده گویند پوستهای خود برای چه بر ضرر ما گواهی دادید گویند ما را بگفتار آورده آن کسی که همه چیزها را گویا گردانیده از اینکه آیه و آیات دیگر چنین معلوم میشود که تمام موجودات در قیامت تکلم مینمایند زیرا که همه در آنجا صاحب حیانتند



صفحه : ۲۲۹

همین زمین است که در قیامت بسخن می‌آید و حدیث میکند پس آیات دلالت واضح دارد که یوم محشر زمین و آنچه بر آنست بتحول آنچه در باطن او است ظهور و بروز مینماید.

يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ نظیر اینکه آیه بسیار است مثل آن آیه فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ که آنان متفرق می‌گردند برای آنکه صحیفه اعمال خود را ببینند و در جای دیگر يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سَرَّاعًا كَأَنَّهُمْ إِلَى نُصُبٍ يُوفِضُونَ<sup>۱</sup> و شاید اشتاتا در آیه بالا اشاره باین باشد که چون در قیامت هر کسی بصورت اخلاق و اعمالش وارد محشر میگردد اینکه است که مردم وقتی از قبر بیرون آیند صورت ظاهری آنان که کاشف از باطن آنها است متشتت و متفرق محشر میگردد چنانچه احادیث بسیار شاهد بر آنست که سگ و خوک صفتان بصورت سگ و خوک متکبران شاید بصورت پلنگ خلاصه هر کسی بصورت باطنش در ارض قیامت ظهور و بروز می‌نماید لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ و آنان متفرق می‌گردند برای آنکه اعمال خود را ببینند. از اینکه آیه معلوم می‌شود که بدلیل تجسم اعمال عوارض اینکه عالم در قیامت حکم جواهر پیدا می‌کند بطوری که خود اعمال بنفسه دیده می‌شود.

از بعضی مفسرین است لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ یعنی تا آنکه جزای اعمالشان را به ببینند ظاهراً اینکه توجیه لازم نیست زیرا صورت عمل که در اینکه عالم در باطن مخفی است در آن عالم بروز و ظهور مینماید و شاید همان باشد صحیفه اعمال که

(۱) سوره معارج آیه ۴۳. در اوصاف قیامت است روزی است که از قبرها بیرون می‌آیند و می‌شتابند بسوی آن بتهایی که نصب گردیده شده، در جلد سوم اینکه تفسیر تا اندازه‌ای راجع باین آیه بیان شده مراجعه بآن جا شود.

صفحه : ۲۳۰

لَا يُعَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا<sup>۱</sup> و آیات دیگری که شاهد بر آنست. فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ، وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ در لغت ذره را دو طور معنی کرده‌اند مورچه کوچک را ذره گویند ذراتی که در شعاع خورشید که از روزنه پدید میگردد آن را نیز ذره گویند.

خلاصه از مجموع آیات و احادیث استفاده میشود که انسان پس از کشف غطا و رفع حجاب یعنی پس از مرگ بحدت بصرش نتایج اعمالش را می‌بیند و آثار افعالش را مشاهده مینماید میخواند صفحه کتابش را و مطلع میگردد بر حسنات و سیئات خود قال الله سبحانه وَكُلِّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا<sup>۲</sup>

(۱) سوره كهف آیه ۴۷ اول آیه وَوَضِعَ الْكِتَابَ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ وَگذاشته میشود نامه اعمال پس می‌بینی گنهکاران را در حالی که ترسناکند گویند چیست اینکه کتاب که باقی نگذاشته کوچک و بزرگی را مگر آنکه ثبت و ضبط نموده و می‌یابند آنچه کرده‌اند نزد خود حاضر

(۲) سوره بنی اسرائیل آیه ۱۴ و نامه عمل هر انسانی را ملازم وی و در گردنش انداختیم و در قیامت آن را بیرون می‌آوریم کتابی باز بخوان کتاب خود را امروز خودت کافی هستی برای حساب خود

صفحه : ۲۳۱

## سوره العاديات

## اشاره

مکیه و هی احدى عشر آیه سوره و العاديات بقول عبد الله عباس مکی است که در مکه فرود آمده و برای ضحاک چنانچه نقل میکنند مدنی است در مدینه فرود آمده و یازده آیه و چهل کلمه و صد و شصت و سه حرف است و از زرین جیش نقل میکنند که از ابی کعب از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنین حدیث میکند (که هر کس سوره و العاديات را بخواند بعدد هر کس که بمن و مزدلفه آمده ده حسنه بنویسد.

و از امام صادق علیه السلام روایت میکنند که هر کس سوره و العاديات را بخواند و مداومت بر آن نماید در قیامت با علی علیه السلام محشور گردد و از رفقاء او محسوب میگردد.

در مصباح کفعمی است که قرائت اینکه سوره برای آدم خائف و آدم واله و آدم گرسنه و آدم مدیون امان است

## [سوره العاديات (۱۰۰): آیات ۱ تا ۱۱]

## اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 وَ الْعَادِيَاتِ ضَبْحًا (۱) فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا (۲) فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا (۳) فَأَثَرُنَّ بِهِ نَقْعًا (۴)  
 فَوَسَّطْنَ بِهِ جَمْعًا (۵) إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ (۶) وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَلِكِ لَشَهِيدٌ (۷) وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ (۸) أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعِثَ رَافِعٌ إِلَى الْقُبُورِ (۹)  
 وَ حُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ (۱۰) إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَخَبِيرٌ (۱۱)

## (ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص  
 قسم باسبان یا شتران وقتی که در حال تاختن نفسشان بشماره افتد  
 و از شدت حرکت آتش از زمین بر می آرند  
 و غارت کننده گانند  
 که دشمن را در

صفحه : ۲۳۲

میان گیرند،

که هر آینه انسان (بنعمتهای) پروردگار خود ناسپاس است،

و اینکه خود بر اینکه (کفران نعمت) گواه است،

و اینکه او هم بر دوستی مال و هر نفعی بسیار سخت و حریص است، آیا نمیداند موقعی که از قبر برانگیخته شود آنچه در آن است، و آنچه در دلها از خوب و بد مخفی مانده ظاهر گردد، محققا پروردگار آنها در آن روز بحال آنان آگاهست

### (توضیح آیات)

### اشاره

وَ الْعَادِيَاتِ ضَبْحًا، فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا، فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا، فَأَثَرُنَّ بِهِ نَقْعًا فَوْسَطِنَ بِهِ جَمْعًا

### سخنان مفسرین در اینکه مقصود از عادیات چیست

بسیاری از مفسرین گویند مقصود اسبهای میباشند که در موقع جهاد با کفار تاخت و تاز گیرند و از شدت دویدن نفسشان بشماره افتد فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا در حین تاختن از سمهایشان آتش از زمین بیرون آید فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا اسبهای سواران جنگی که شب تا صبح راه طی می کنند و صبح بر دشمن حمله نموده فَأَثَرُنَّ بِهِ نَقْعًا پس در اثر حرکت سریع گرد و غبار برانگیخته فَوْسَطِنَ بِهِ جَمْعًا دشمن را در میان گرفتند

### در شأن نزول آیه بین مفسرین گفتاری است

در تفسیر علی بن ابراهیم بچند واسطه از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم چنین روایت میکند که جماعتی از اعراب از بنی سلیمه در نزدیکی مدینه در وادی نمله جمع شدند که بر مدینه شیخون زنند و مسلمانها را بکشند و آنان دوازده هزار سوار بودند حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چهار هزار سوار به سرکردگی ابو بکر جلو آنان فرستاد و دستور فرمود که اول آنها را تبلیغ بدین اسلام و القاء شهادتین نماید اگر قبول نمودند و قصد جنگ دارند با آنها بجنگند و توصیه فرمود که استقامت

صفحه : ۲۳۳

نمائید و از جنگ فرار نکنید وقتی ابو بکر در آن وادی رسید و چشمش بر آن عده قشون مسلح افتاد ترسید و برگشت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روز دیگر چهار هزار قشون بسرکردگی عمر فرستاد و بوی نیز همان طوری که بابو بکر دستور داده دستور داد و سفارش فرمود که پشت بدشمن و از جنگ فرار نکند عمر نیز رفت و ترسید و برگشت روز سوم حضرت الم را بدست پسر عم و دامادش علی بن ابی طالب علیه السلام داد و فرمود برو و دل محکم دار که فتح و فیروزی با تو است حضرت امیر علیه السلام الم را گرفت اول شب با چهار هزار قشون از راه بیراهه غیر معمول حرکت نموده و پس از تعب و مشقت بسیار اول صبح بر دشمن وارد گردید و پس از تبلیغ رسالت و القاء کلمه (لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم) چون دید آنها نمی پذیرند و بنای جنگ دارند با آنها بنای جنگ گذاشت و فیروز گردیده بعضی را کشت و بعضی را اسیر نمود و مال آنها را

بغیمت بین مسلمین تقسیم نمود اینکه بود که قبل از آنکه مجاهدین بمدینه برسند جبرئیل خبر برسول الله داد و اینکه پنج آیه اوصاف آن اسبهای جنگی میباشند.

و بعضی مفسرین را رأی چنین است که اینکه آیات در باره سربه فرود آمده که یکی از جهاد رسول الله بود با کفار بسر کردگی عمر انصاری چون بازگشتن آنان طول کشید منافقین گفتند مسلمانها کشته شدند اینکه آیات نازل گردید که حضرتش مطمئن گردد.

دیگری گفته در باره سربه فرود آمده که آنان را بذات السلاسل فرستاد و امیر المؤمنین علیه السلام را بر آنها امیر نمود او رفت با فتح و فیروزی باز آمد و قبلا خدا برسول خود خبر فتح و فیروزی آنها را میدهد.

بعض مفسرین را عقیده چنین است که (عادیات) شترانند بعضی گویند شترانی میباشند که سواران جنگی در جنگ میبرند.

بعضی دیگر رأی چنین است که عادیات شترانند که حاجیان را بحج میبرند

صفحه : ۲۳۴

و دلیل آنها روایتی است که از حضرت امیر علیه السلام نقل میکنند ابو الفتوح رازی در تفسیر خود مینویسد ابو صالح گفت من با عکرمه در عادیات اختلاف کردیم او گفت اسبانند که رو بحج میروند من گفتم شترانند عکرمه گفت من از مولای خود عبد الله عباس شنیدم که اسبانند من گفتم من از مولای خود علی بن ابی طالب علیه السلام شنیدم شترانند و مولای من از مولای تو عالم تر است اینکه منازعه را نزد حضرت امیر علیه السلام بردند عبد الله عباس گفت ضبح نفس زدن اسب را گویند و گرد و خاک نیز از سم اسب پدید می گردد حضرت امیر علیه السلام فرمود نمیدانی که آیه در روز بدر فرود آمده و در روز بدر میان ما هیچکس اسب نداشت مگر مقداد بن اسود که او اسب ابلقی داشت.

بروایت دیگر حضرت امیر علیه السلام فرمود مقصود از عادیات شتران حاجیانند که از عرفات بمزدلفه آیند و از مزدلفه بمنی روند و کسانی که از مفسرین بر اینکه عقیده میباشند گویند (ضبح) در و العادیات ضبحاً گردن کشیدن شتر است در وقت حرکت. (پایان) جبر از عبد الله عباس چنین نقل میکند که او گفت در حجره نشسته بودم مردی آمد و از عادیات سؤال نمود که چیست من گفتم اسبانند که بجنگ میروند و شب با قبیله باز آیند او رفت و حضرت امیر علیه السلام در زیر سقایه زمزم نشسته بود از او پرسید فرمود از کسی سؤال نموده ای گفت آری از عبد الله عباس پرسیدم او گفت اسبانی میباشند که بجنگ میروند حضرت گفت برو وی را نزد من آر وقتی نزد او رفتم فرمود چرا فتوی میدهی بچیزی که نمیدانی اینکه آیه در باره اول جنگی فرود آمد که در اسلام واقع شد و آن جنگ بدر بود و در آن دو اسب بیشتر نبود یکی مال مقداد و دیگر مال زبیر و دو اسب را عادیات نمیگویند مقصود از عادیات شتران حاجیانند که از عرفات بمزدلفه آیند و از مزدلفه بمنی روند عبد الله عباس

صفحه : ۲۳۵

گفت از اینکه قول برگشتم و همان کلام علی علیه السلام قبول نمودم خلاصه در توجیه (و العادیات و سه آیه بعد آن که از اوصاف عادیات بشمار میرود نظر باختلاف روایات سه رأی مختلف از مفسرین نقل شده نظر به اینکه مشهور و معروف است که اینکه سوره مکی است نه مدنی یعنی در مکه فرود آمده و مادامی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در مکه معظمه تشریف داشت جنگی واقع نشده بود همان دو روایت بالا که یکی از ابو صالح و دیگر از جبر که از حضرت امیر علیه السلام نقل میکنند که فرموده مقصود از عادیات شترانند ترجیح دارد و نظر به اینکه آن روایت اول که علی بن ابراهیم از امام جعفر صادق (ع) نقل کرده ظاهراً صحیح تر و معتبر تر است و نیز چنانچه علماء لغت گفته اند اینکه صفاتی که در عادیات مثل (ضبحاً) فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا

فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا فَأَثَرُنَّ بِهِ نَقْعًا إِنِّهَا صِفَاتِ اسْبَانِ جَنكِند همان رأی اول که مقصود اسبانی میباشند که در جنگ و جهاد با کفار در کار بودند ترجیح دارد و اعتراض به اینکه اینکه سوره در مکه فرود آمده و در مکه جنگی واقع نشده ممکن است در پاسخ گفته شود شاید قبلاً با اشاره و کنایه از وقایع بعد خدا پیمبرش را مطلع گردانیده زیرا که گذشته و آینده در علم حضوری الهی یکسان است چه مانعی دارد که خداوند قبلاً پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خود خبر دهد که در فلان واقعه چنین واقع میگردد و معنی اخبار بغیب همین است یا اینکه گفته شود شاید سوگند باسبهایی است که موصوف باین صفاتند که در جهاد با کفار اینک طور تاخت و تاز میگیرند نه اسبهای معین در جهاد مخصوص *إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ* کنود بمعنی لغوی یعنی کفور و آن کسی است که بسیار کفران ورزد و منع حق و خیر نماید و نیز کنود کسی را گویند که بآنچه باید عمل نکند زمین کنود

صفحه : ۲۳۶

زمینی است که از وی گیاه روئیده نمیشود.

اینکه جمله جواب قسم است که انسان کنود است و در اینکه مقصود از (الکنود) در آیه چه کسی است از مفسرین گفتاری نقل شده:

(۱) ابو امامه چنین روایت میکند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بمن فرمود میدانی کنود کیست گفتم خدا و رسولش بهتر میدانند گفت آن کسی که تنها غذا خورد و بکسی انفاق نکند و بنده بزند.

(۲) بروایت علی بن ابراهیم مقصود از (الکنود) آن دو نفری میباشند که رسول الله را مخالفت نموده و از جهاد و از جنگ با بنی سلیمه برگشتند.

(۳) ابو عبیده گفته کنود کسی را گویند که احسانش کم باشد زیرا عرب زمینی را کنود نامد که چیزی از آن روئیده نشود.

(۴) دیگری گفته کنود کسی است که بیک مصیبت تمام نعمتها را فراموش کند (۵) دیگری گفته کنود کسی را گویند که نعمت از خود ببند نه از خدا (۶) دیگری گفته کنود آن کسی باشد که نعمت ببند و منعم نشناسد (۷) دیگری گفته کنود آن کسی است که نعمتهای خدا را در معصیت صرف نماید.

(۸) دیگری گفته کنود بمعنی هلوع است و هلوع در قرآن بمعنی جزوع تفسیر نموده در سوره المعارج آیه ۱۹ فرموده *إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا* (۹) دیگری گفته کنود کسی است که سرش بر بالین نعمت و دلش در میدان غفلت باشد و توجیهاات دیگری نیز در (الکنود) گفته شده است لکن چون (الکنود مطلق و بمعنی منع خیر است شامل میگردد آنچه را مفسرین تفسیر نموده و آنچه

(۱) محققا انسان حریص خلقت گردیده وقتی شری و ناملائمی بوی میرسد جزع میکند و وقتی خیری بوی میرسد از مستحقین منع میکند ظاهرا آیه نظر بضمیمه آیات بعد (الا المصلین) تا آخر چنین مینماید که تمام افراد بشر چنین اند مگر اشخاصی که استثناء شده

صفحه : ۲۳۷

را که منع خیر در آن باشد.

خلاصه شاید مقصود اینکه باشد که یکی از اوصاف نکوهیده انسان بخل است چنانچه فرموده *وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا* و باسبهای جنگی و شتران اهل حاج هر کدام باشد سوگند یاد فرموده که انسان بنعمتهای پروردگارش ناسپاس است و کفران نعمت نمود، و منع خیر میکند چنانچه در جای دیگر تذکر دادیم موجوداتی که در قرآن بصورت قسم تذکر داده مثل انواع و اصناف ملائکه که

در سوره مرسلات اشاره شده ماه، خورشید روز شب انسان حیوانات گیاهان مثل تین و زیتون جمادات کوه بلد و غیر آنها البته اسرار و رموزی در آن مندرج است که عقل بارزترین بشر بکوچک‌ترین اسرارش نمیرسد و شاید یکی از اسرارش تنبه و تذکر باشد که گمان نشود اینها موجودات کوچک بی مقداری میباشند زیرا که هر یک از اینکه موجودات در مرتبه خود و در نظام خلقت بسیار بزرگ و شگفت آورنده و وجود آنان در امر خلقت ضروری و بس ارجمند است که اگر فرضاً یکی از انواع موجودات و لو مکروبهای ذره‌بینی بکل مضمحل و نابود گردد نظام عالم مختل بلکه نابود میگردد و نیز انسان را متنبه گرداند که بایستی در امر خلقت و نظام عالم تفکر و تدبیر نماید و هر یک از موجودات را تحت مراقبه آورده و تجربه بکار برد و در آن عمل نماید و از اسرار آن مطلع گردد و در نتیجه دو چیز عاید او گردد یکی به عظمت خالق و صفات جلال و اوصاف جمال و کبریایی او پی ببرد و توحید وی کامل گردد و دیگر از خواص و آثار موجودات مطلع گردد و آنها را بکار بندد و سود بسیار عاید او گردد.

و چون بایستی سوگند و آنچه را مورد سوگند قرار میدهند با هم مناسب باشند زیرا که در کلام حکیم مخصوصاً قرآن مجید که مشتمل بر فصاحت و بلاغت

صفحه : ۲۳۸

منطوقی بر اسرار و رموز بسیار است لذا برای هر چیزی بهر چیزی بدون مناسبت بین آنها سوگند یاد ننموده.

پس ممکن است در اینجا که باسبهای جنگی یا شتران قسم یاد نموده که انسان به نعمت پروردگارش ناسپاس است و بشکرانه نعمتهای الهی انفاق نمیکند اشاره باین باشد که اینکه موجودات عظیم خواه شتر باشد که در باره او فرموده *إِلَى الْإِبْلِ كَيْفَ خُلِقَتْ* یا اسبهای نجیب تربیت شده عربی باشد که با عظمت جثه و قوت جسمانی که گویند هر اسبی قوت بیست و پنج مرد قوی هیکل دارد چگونه مسخر انسان گردید و زیر اطاعت او برآمده چنانچه در مقام امتنان بر بنی آدم فرموده *وَ الْخَيْلِ وَ الْبِغَالِ وَ الْحَمِيرِ لَتَرْكَبُوهَا* و انسان کنود ظالم بی خرد اینکه حیوانات را بکار میندود و موجودات خدا را زیر پا گرفته و از آنان استفاده مینماید در مقام شکرگزاری و سپاس گویی و ستایش ولی نعمت خود بر نمی آید و *وَ إِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ لَشَهِيدٌ* مرجع ضمیر (آنه) ممکن است (لرئیه) در آیه بالا باشد که معنی آیه چنین شود حقیقتاً پروردگار انسان بر ناسپاسی و کفران نعمت کردن انسان گواهد است و شاید مرجع ضمیر انسان باشد که خود انسان باعمال نکوهیده‌اش گواهی میدهد بر اینکه کفران نعمت میکند و اینکه معنی اخیر باعتبار آیه بعد مناسب‌تر بنظر می آید.

*وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ* و نیز از جمله صفات نکوهیده انسان اینکه است که بآنچه خیر و خوبی است که خیر تفسیر بمال شده حریص است و همیشه در طلب گرد آوردن مال و هر نفعی میباید

صفحه : ۲۳۹

اهل لغت گویند خیر مطلق آن چیزی را نامند که تمام مردم راغب و مایل بآن باشند و همه عقلاء آن را خوب دانند مثل عدل و احسان و سخاوت و شجاعت و امثال آن و چنین خیری را خیر مطلق نامند که در همه حال نسبت بهر کسی خیر است لکن بعضی از اقسام خیرات مقید است که نسبت ببعضی در بعض حالات خیر بشمار میرود و در بعض اوقات دیگر یا نسبت ببعض دیگر از اقسام شر شمرده میشود مثل مال که مال و ثروت نسبت ببعضی خیر و خوب است و نسبت ببعضی آفت و شر است اینکه است که در قرآن مجید در جایی مال را موصوف بخیر نموده مثل آنجا که در مورد وصیت فرموده *إِنْ تَرَكَ خَيْرًا* که مال را خیر نامیده و در جای دیگر نسبت ببعض دیگر شر نامیده مثل آنجا که فرموده *يَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُم بِهِ مِنْ مَالٍ وَ بَيْنِنَ نُسَارِعَ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ* یعنی آنان چنان گمان کردند که مال و اولاد بآنها دادیم که آنها را بسوی خیرات و خوبیها بکشانیم و در آیه بالا دوستی مال را نسبت باهل

کنود که در آیه قبل ذکر شده از اوصاف نکوهیده آنان بشمار آورده که آنها مال را بسیار دوست دارند و اگر مال بطور اطلاق نسبت بهمه کس خیر بود در دوستی آن کسی مورد نکوهش نمیگردید بلکه دوستی و محبت نسبت بان مطلقا نیکو بشمار میرفت شاید آیه اشاره باین باشد که چون انسان همیشه طالب مال و ثروت و هر نفعی است که بگمان خود سبب بقاء او میشود زیرا چنین پندارد مال و عمر او پایدار است اینکه است که بخل میورزد و انفاق نمیکند و آیه بعد در مقام تنبیه وی برآمده و وی را تهدید مینماید أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعِثَ مَا فِي الْقُبُورِ، وَ حُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ استفهام انکاری در مقام تنبیه غافلین است که آیا نمیداند انسان یعنی باید بداند که وقتی مردگان از قبر بیرون آیند آنچه در سینه خود اندوخته از عقاید

صفحه : ۲۴۰

و ایمان و اخلاق و ملکات حمیده و نکوهیده و نیت و اعمال نیک و بد که پنهان نموده آن وقت آشکار میگردد و اینکه آیه بیان یَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ است إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ محقق و مسلم است که در آن روز یعنی روز رستاخیز پروردگار عالم و آفریننده افراد بشر آنچه انسان در دنیا عمل نموده و بتمام افعال و اعمال و حرکات و سکنتات و نیت آنان بینا و مطلع است اشاره به اینکه بشر را متنبه گرداند که گمان نکنی آنچه کرده‌ای گذشته و از بین رفته بدان روزی میآید که پای میزان عدل پروردگار بحسابت رسیدگی میشود و جزا داده میشود (فمن كان مثقال ذرة خيرا يره و من كان مثقال ذرة شرا يره)

صفحه : ۲۴۱

## سوره القارعة

### اشاره

مکیه و هی احدی عشر آیه سوره القارعه در مکه فرود آمده و یازده آیه و سی و سه کلمه و یکصد و پنجاه و دو حرف است و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنین حدیث میکنند که فرموده هر کس سوره (القارعه) را بخواند خدای تعالی روز قیامت کفه حسناتش را سنگین گرداند و از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکنند که هر کس سوره القارعه را بخواند در قیامت میزان عملش سنگین گردد.

### [سوره القارعة (۱۰۱): آیات ۱ تا ۱۱]

### اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

القارعة (۱) مَا الْقَارِعَةُ (۲) وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ (۳) يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ (۴)  
وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ (۵) فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ (۶) فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ (۷) وَ أَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ (۸) فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ (۹)  
وَ مَا أَدْرَاكَ مَا هِيَ (۱۰) نَارٌ حَامِيَةٌ (۱۱)

### [ترجمه]

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص  
(القارعه) ساعت کوبنده،  
چه چیز است ساعت کوبنده (روز سخت قیامت)  
چگونه توانی دانست که قارعه چیست،  
در آن روز مردم مثل پروانه پراکنده میشوند.  
در آن روز کوه‌ها مثل پشم زده شده متلاشی میگردند،  
در آن روز هر کس برای عملش وزنی باشد  
پس وی در زندگانی راضی و راحت است،  
و اما کسی که برای عملش وزنی نباشد،  
جایگاه وی در هاویه جهنم است،  
و تو چه میدانی هاویه چیست،  
آتشی است برافروخته.

صفحه : ۲۴۲

**(توضیح آیات)****اشاره**

القارِعَةُ، مَا الْقَارِعَةُ قَرَعٌ دَر لَغْتٍ بَمَعْنَى كَوْنِهَا كَوْنِيَّةً أَسْتِ وَالْقَارِعَةُ آفَتِي رَا كَوْنِيَّةً كَمَا مِنْ شِدَّتِ وَ سَخْتِي أَن قَلْبَ رَا پَارِهَ مِيكَنْدُ وَ أَن يَكِي از نامهای قیامت بشمار آید و نظر بحادثه قیامت و سختی و شدت فزع در آن است که آن را قارعه نامیده چنانچه کوبنده در را عرب قارعه نامد و بهمین مناسبت قیامت را قارعه گفته زیرا که هر حادثه بزرگی که در عالم واقع گردد آن را (قارعه) نامند.  
در سوره الرعد آیه ۳۱ وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصَيِّبُهُمْ بِمَا صَيَّعُوا قَارِعَةً أَوْ تَحُلُّ قَرِيْبًا مِّن دَارِهِمْ حَتَّى يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ»<sup>(۱)</sup>

**سخنان مفسرین در باره وجه تسمیه قیامت بقارعه**

صیحه آسمانی است که از هیبت آن تمام خلق میمیرند و اینکه صیحه و صدای دوم است لکن صیحه اول عقل مردم را ضایع میگرداند قوله تعالی در سوره زمر آیه ۶۸ وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَيَّقَ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَن فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَن شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ»<sup>(۲)</sup> و در صور سوّم مرده‌ها زنده میگردند و بمیعاد پروردگارشان میشتابند در سوره یس آیه ۵۱ وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَن بَعَثَنَا مِن مَّرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ»<sup>(۳)</sup>

(۱) همیشه میرسد بکسانی که کافر شدند بسبب آنچه کرده‌اند سختی یا بزودی منحل و خراب میگردد خانه آنها تا وقتی که بیاید



وعدۀ خدا (یعنی قیامت محققاً واقع و وعدۀ خدا خلاف پذیر نیست و اینکه آیه نظیر آن آیه است که فرموده يُخْرَبُونَ بِيَوْمِهِمْ بِأَيْدِيهِمْ وَ أَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ رَا (۲) و نفخه دمیده میشود در صور و بیهوش میگردد هر کس در آسمانها و زمین است مگر کسی را که خدا بخواهد پس از آن نفخه دیگری دمیده میشود و در آن وقت قیامت بپا میگردد. [...])

(۳) و در صور نفخه دمیده میشود پس در آن هنگام مردها بسوی پروردگارشان میشتابند گفتند ای وای بر ما کیست که ما را از خوابگاه خود برانگیخته (گویا بآنان گفته میشود) اینکه همان است که خدای رحمن بشما وعده داده و انبیاء راست گفته‌اند

صفحه : ۲۴۳

در روایت است که سوراخهایی در صور هست بعد نفوس خلائق و کسانی که مرده‌اند برای هر یک سوراخ معلوم و معین است. (۲) در موقع وقوع قیامت اجرام علویّه و سفلیّه بشدت بهم میخورد و از شدت بهم خوردگی آنها در وقت انفجار تعبیر بقارعه نموده. (۳) قارعه اشاره بفرع مردم است در وقت پاره شدن آسمانها و گرفتن ماه و خورشید و پراکنده شدن ستارگان و منداک شدن کوه‌ها. (کلبی) (۴) روز قیامت را قارعه نامیده بمناسبت آنکه در آن روز دشمنان خدا بفرع و شدت و سختی میافتند. (مقاتل) از بعضی مفسرین است که رأی مقاتل اولی و بهتر از رأی کلبی است بدلیل قوله تعالی مَن جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَ هُمْ مِّنْ فَرْعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ سوره نمل آیه «۱۹» (تفسیر کبیر) لکن بهتر اینکه است که (قارعه) را بیک معنی جمعی بگیریم که شامل تمام آرای مفسرین بشود به اینکه گوئیم قارعه اشاره باشد بشدت سختی وقوع قیامت موقعی که اسرافیل در صور میدمد اجرام علویّه و سفلیّه بشدت بهم میخورد و ستارگان پراکنده و زمین بلرزه و کوه‌ها پراکند و ماه و خورشید گرفته میشوند و از شدت اصطکاک و بهم خوردگی آنها و آن صدایی که در موقع انفجار آنها تولید میگردد مردم بفرع می‌افتند مخصوصاً کفار که در آن وقت امید بجایی و پناه‌گاهی ندارند لکن مؤمنین کامل در پناه‌گاه حق تعالی و در (مقام امین) مطمئن میباشند فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ در باره آنان صادق آید وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ نَظَرُ بَعْظَمَتِ وَ سَخْتِ رُوزِ قِيَامَتِ دَارِدُ كِهْ خَطَابِ بِيْمْبِرِ اَكْرَمَشِ نَمُودِهْ كِهْ اِي رَسُوْلِ كِرَامِي صَلَّي اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ تُوْجِهْ دَانِي قَارِعِهْ چِيَسْتِ شَايِدْ اِشَارَهْ بَايِنِ بَاشِدْ كِهْ تُو تَا دَرِ اِيْنِكِهْ

(۱) کسی که کار نیک نمود برای او است خیر و خوبی و چنین کسانی (که عملشان خوب است) آنان از فرع قیامت در امانند

صفحه : ۲۴۴

لباس دنیوی طبیعی میباشی با آنکه علم بما کان و ما یکون داری باز نتوانی عظمت و سختی چنین روزی را درک نمایی و بدانی که قارعه چیست و چگونه است در اینجا برای فهماندن سختی قیامت اشاره بدو مطلب میکند یکی قیامت را قارعه نامیده که قرع بمعنی شدت کوبیدن است و دیگر در آیه وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ اشاره ببزرگی و عظمت مطلب است که مردم را متذکر گرداند که حکایت قیامت بدرجه‌ای عظمت دارد که تو که پیمبر خاتم و عقل کلی نتوانی حقیقت و کیفیت آن را درک نمایی بعد در مقام قارعه و خصوصیات و چگونگی آن و وقایع عظیمی که در آن روز واقع میگردد برآمده یَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ، وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ رُوزِ وَقُوعِ قَارِعِهْ رُوزِي اِسْتِ كِهْ مَرْدَمِ مِثْلِ پِرَوَانِهْ پِرَاكِنْدِهْ مِيشُونَدْ وَ كُوه‌ها مَانَدِ پِشْمِ زَدِهْ شَدِهْ مِتَلَاشِي وَ پِرَاكِنْدِهْ مِیگَرَدَدْ بَرَايِ مَعْرِفِي رُوزِ (قَارِعِهْ) دُو صِفْتِ تَذَكْرِ مِیْدِهْدِ يَكِي دَرِ اَن رُوزِ مَرْدَمِ مِثْلِ پِرَوَانِهْ دِیَوَانِهْ وَاَرِ پِرَاكِنْدِهْ مِیگَرَدَنَدْ چِنَانچِهْ دَرِ سُورِهْ قَمَرِ آيِهْ (۷) فَرْمُودِهْ خُشَعًا اَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْاَجْدَاثِ كَانَهُمْ جَرَادٌ مُّتَشَتِّرٌ (۱) شَايِدْ تَشْبِيهْ بَجَرَادِ وَ فَرَاشِ بَمِنَاسَبْتِ اِيْنِكِهْ بَاشَدْ كِهْ دَرِ رُوزِ قِيَامَتِ مَرْدَمِ پِرَوَانِهْ وَاَرِ خُودِ رَا بَآتَشِ رِيزَنَدْ زِيْرَا كِهْ جَايِگَاهْ اَنَانِ وَ مَحَلِ قَرَارِ گَاهْ كَفَّارِ هِمَانِ جَهَنَمِ وَ مَقَرِ اَنهَا قَعْرِ جَحِيمِ اِسْتِ وَ دِيْگَرِ اَزِ اَوْصَافِ اَن رُوزِ كِهْ دَرِ اِيْنِكِهْ سُورِهْ اَن رَا مَعْرِفِي نَمُودِهْ اِيْنِكِهْ اِسْتِ كِهْ دَرِ اَن رُوزِ كُوه‌ها مِثْلِ

پشم زده شده پراکنده می‌گردد

(۱) در وصف روز قیامت و معرفی آن برآمده که وقتی داعی حق ندا میکند مردم از قبرها بیرون می‌آیند در حالی که چشمهای آنان از وحشت و ترس بگودی فرو رفته و گویا آنها ملخهای پراکنده‌ای میباشند

صفحه : ۲۴۵

لکن بقرینه آیات بعد ظاهراً مقصود از (قارعه) موقعی است که عالم دنیا منحل و خراب می‌گردد نه روز قیامت زیرا که ابتداء اصطکاک و بهم خوردگی اجرام سماوی و انفجار شمس و ریزش ستارگان آن وقت است که مردم از هول جان و فزع آن روز مثل ملخ و فراش پراکنده و باین طرف و آن طرف میدوند که شاید راه چاره‌ای بیابند زیرا شکی نیست که پیش از وقوع قیامت است که کوه‌ها مثل پشم زده شده پراکنده می‌گردد و پس از خرابی عالم قیامت واقع می‌گردد فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ، فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ میزان بمعنی سنجش و موازنه نمودن چیزی بچیزی را گویند و شامل می‌گردد میزان و قپان و ترازو و باقی اشیایی که برای موازنه وضع نموده‌اند و نیز شامل می‌گردد آنچه را که در معنی موازنه و سنجش چیزی بچیز دیگر باشد و لو آنکه از قبیل جسم و جسمانیات محسوب نباشد مثل اینکه عملی را بسنجند بعمل دیگر با جنسی را بجنس دیگر و گویند اینکه دو شیئی بیک میزان است خلاصه میزان بر یک معنی جامعی وضع گردیده که شامل می‌گردد موازنه جسم بجم و معنی بمعنی پس بنا بر اینکه لفظ میزان اعم است از میزان حسّی و معنوی و بر هر دو صادق آید و بمعنی عدل نیز استعمال شده و شامل می‌گردد هر چه را که قابل سنجش و موازنه باشد چنانچه در حدیثی حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام فرموده من میزان قیامت که اعمال شیعیان بمن سنجیده میشود و در تفسیر موازین از مفسرین دو قول نقل شده یکی موازین جمع موزون است و مقصود عملی است که برای آن وزن و قدری نزد خدا باشد مثل اینکه گویند فلانی آدم سنگینی است یا فلانه چیز ذی مقدار است و دیگر موازین جمع میزان و بمعنی سنجش آرند و آن اعم از میزان حسّی

صفحه : ۲۴۶

و معنوی است چنانچه در سوره انبیاء آیه ۴۱ فرموده وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَ كَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ» (۱) و مثل قوله تعالی وَ زِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ شاید قسطاس مستقیم اشاره باشد بتمام اعمال و افعال انسانی که بایستی حد وسط بین افراط و تفریط آن را مراعات گردد و در همه حال تعادل و توازن در حرکات و سکانات و گفتار و کردار در آنچه راجع بحقوق خود و حقوق دیگران است تحت مراقبه و صلاح اندیشی روی میزان اعتدال قرار داد و نیز قوله تعالی وَ أَقِيمُوا الْوِزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ و از امثال اینکه آیات ممکن است معنی جامعی مراد باشد که شامل گردد میزانی را که برای سنجش اجسام آرند و معنی اعم که معنویات را هم شامل گردد خلاصه ظاهراً اینکه آیات در مقام سنجش عمل نیک و بد است که بمیزان عدل الهی می‌سنجند لکن در اینکه آیه بالا مِنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ و نیز در سوره اعراف آیه ۷ وَ الْوِزْنَ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ» (۲) وقتی اینکه آیات اخیر و امثال آن را با هم جمع نمودیم بضمیمه آیه بالا- از مجموع آن توان استفاده نمود که مقصود از موازین جمع موزون و بمعنی سنگینی و بزرگی و عظمت جوهر نفس انسانی باشد و مقصود از و مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ بی‌مقداری و سبکی نفس بشری باشد آری کسی که روح و روان خود را از اسارت نفس حیوانی نجات داد و در

(۱) و می‌گذاریم میزانهای عدالت را و ظلم و ستم بر کسی وارد نمی‌آید و اگر عمل بمقدار دانه‌ای از خردل باشد ما آن را می‌آوریم و ما برای حساب (و رسیدگی ب مردم) کافی می‌باشیم

(۲) وزن و سنجیدن در آن روز حق است پس کسی که سنگین شد میزان او چنین کسانی رستگارانند و کسی که میزانهای او سبک گردید چنین کسانی خسران برده و نفسهای آنان زیان برده بسبب اعمالی که کسب نموده‌اند

صفحه : ۲۴۷

مقام کوشش برآمد که حقیقت و جوهر ذات خود را از آلودگی شهوات نفسانی و آرزو و آمال طبیعی دنیوی تصفیه نماید و قلب و دل خود را در اثر معرفت و محبت بحق تعالی و ایمان و تقوی و عمل صالح و ملکات حمیده مثل عدالت شجاعت عفت حکمت قوی و چابک گردانیده و نیز نفس انسانی خود را بزبور علم و دانش و شناسایی مبدء و معاد تزئین نموده و آراسته گردانیده و در مقام عمل نیز مطابق عدل و دستورات الهی رفتار نموده و خود را از حسیض حیوانیت باوج انسانیت رسانیده البته چنین کسی جوهر ذات و گوهر حقیقت وی نزد پروردگارش سنگین و ذی قیمت میگردد و نیز اعمالش قیمت پیدا میکند و وجودش شریف و روحش بسی ارجمند میگردد *فَهُوَ فِي عِيشِهِ رَاضِيَةٌ* پس چنین کسی که دارای گوهر پاک روحانی و نفس چالاک قوی ملکوتی گردید البته در زندگانی جاودانی و خوشی همیشه‌گی دائمی است و از حیات اخروی برخوردار میگردد بلکه در همین حیات مجازی دنیوی که محفوف بالام بسیار و مشقات بی‌شمار است در اثر صفای روح و نور قلبش همیشه روشن و شادمانست و لو آنکه در لباس فقر زیسته و از حیث وسائل ظاهری دنیوی ناراحت بنظر آید و *أَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ* بعکس کسی که برای جوهر روحش و حقیقت انسانیتش و اعمالش وزنی و سنگینی و قیمتی نباشد مأوای و جایگاه وی در هاویه که پست‌ترین درکات جهنم است میباشد مفسرین گویند هاویه بمعنی جایگاهست و عرب جایگاه را ام گوید پس معنی آیه چنین میشود کسی که جوهر روحش سبک و بی‌مقدار و برای اعمالش نیز وزنی و قیمتی نیست جایگاه وی هاویه که پست‌ترین درکات جهنم است میباشد و *مَا أَدْرَاكَ مَا هِيَ، نَارٌ حَامِيَةٌ*

صفحه : ۲۴۸

اشاره بسختی هاویه دارد که بماء استفهامی خطاب بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نموده که تو چه دانی هاویه چیست آتشی است برافروخته از بعض عرفا است کسی که میزان عملش بسبب اخلاق نکوهیده و اوصاف زشت ناپسند سبک گردید اصل ذاتش و جوهر وجودش که در آیه تعبیر بام نموده وی را مجبول میگرداند بر هاویه که آن عبارت از حجاب است از ازل تا ابد و نار حامیه اشاره بنار جهل و کوری قلب و پستی نفس و پیروی هوا است شیخ بهایی رحمه الله در کتاب اربعین راجع بمیزان بیان خوبی دارد که برای توضیح مطلب مختصری از آن را ترجمه مینمایم چنین گفته حق اینکه است که موزون در نشاه قیامت آن نفس اعمال است نه صحیفه اعمال و اینکه گویند اعمال عرض است و عرض نمیشود جوهر گردد زیرا که قلب ماهیت لازم آید و قلب ماهیت محال و خلاف حکم عقل است در پاسخ فرموده اینکه کلام ظاهری عامیانه است لکن خواص و اهل تحقیق میدانند که سنخ شیئی و حقیقت آن امری است مغایر با صورت خارجی که اول در ذهن و در مشاعر ظاهر میگردد و از آنجا در قوای باطنه محفوظ میماند و صورت اشیاء چنانچه معلوم است از حیث ظهور و خفاء مختلف میگردد حسب مواطن و نشآت که در هر نشاه و محلّی قوی و مشاعر طوری ظهور و بروز مینماید و طوری خود را می‌آراید و باعتبار محلّی که در آن جلوه نموده تظاهر مینماید چنانچه گویند رنگ آب رنگ ظرف وی است اما آن محلّی که صور خارجی در آن ظهور و بروز مینماید (یعنی نفس انسانی) گاهی از آن تعبیر بسنخ و گاهی تعبیر بوجه و گاهی تعبیر بروح میکنند و حقیقت آن را ندانند مگر علام الغیوب پس دور نیست که چیزی در محلّی عرضا باشد و در محل دیگر جوهر آیا نمیینی محسوسات بحس بصر چگونه در مرتبه حس بصری محفوف بپرده‌های

صفحه : ۲۴۹

جسمانی است مثل اینکه بایستی در محل مخصوص و وضع مخصوص دیده شود و نیز شرایط دیگری در کار است که بدون آن چیزی رؤیت نمیگردد مثل اینکه بایست زیاد نزدیک بچشم نباشد و نیز زیاد دور نباشد و چیزهای دیگر که دیدن اشیاء مشروط بآنها است و همین صورت مخصوص در مرتبه حس مشترک از بسیاری از اینکه شرایط عاری است یعنی همان صورت خارجی وقتی در ذهن آید دیگر محتاج بشرائطی که در اصل دیدن مأخوذ بوده نمیباشد آیا نمیبینی کسی که در خواب بیند مثلاً شیر می‌آشامد تعبیر بعلم میشود در صورتی که علم از کیفیات نفسانی و عرض بشمار می‌آید و شیر

جسم و جوهر است پس یک چیز در دو نشاء (در خواب و بیداری) بدو صورت و دو حقیقت جلوه نموده و در هر مقامی باسمی ظهور و بروز گردیده و در مرتبه‌ای عرض نامیده میشود و در مرتبه‌ای جسم و جوهر بروز و ظهور مینماید (پایان) چون آیات قرآنی برای ارشاد بشر فرود آمده و تمامش روی میزان عقل و منطق صحیح استوار گردیده که بشر مطالب آن را بعقل خود بسنجد و از روی فهمیدگی و دانستگی مطالب و بعض اسرار آن را درک نموده و دانسته و فهمیده تصدیق کند و ایمان آرد اینکه است که علت و سبب اهل نجات و اهل بهشت و نیز علت و سبب عذاب و اهل جهنم را صریحا و تلویحا و کنایه در ضمیمه آیات تذکر میدهد چنانچه در اینکه آیات اشاره مینماید به اینکه اوضاع قیامت و سعادت بشر بسته به شرافت و علو روحانی او است و نیز سقوط و انحطاط وی بسته بپستی و سبکی و بی مقداری نفسانی و روحانی او است که بحکم عقل بایستی جایگاه هر کسی در خور مقام و رتبه وی باشد و اگر غیر از اینکه باشد بر خلاف عدل پروردگار میگردد اینکه است که فرموده هر کسی رهین و گرو اعمال خود است (ان کان خیرا فخیرا و ان کان شرا فشرأ)

صفحه : ۲۵۰

## سوره التكاثر

### اشاره

مکیه و هی ثمان آیات سوره (التكاثر) مکی است که در مکه فرود آمده و هشت آیه و بیست و هشت کلمه و صد و بیست حرف است از ابو امامه از ابی کعب چنین روایت میکنند که هر کس سوره الهیکم التكاثر را بخواند او را در قیامت از آن کسانی گردانند که بر نعمتهایی که باو داده‌اند حساب نکنند و ثواب کسی بوی دهند که هزار آیه از قرآن خوانده باشد. (ابو الفتوح) و از امام صادق علیه السلام نقل میکنند که فرموده کسی که سوره تکاثر را در نماز فریضه بخواند بوی ثواب صد شهید میدهند. و از کفعمی است که اگر اینکه سوره بر مرض صداع خوانده شود مرض رفع میگردد

[سوره التكاثر (۱۰۲): آیات ۱ تا ۸]

### اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ (۱) حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ (۲) كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ (۳) ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ (۴)

كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ (۵) لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ (۶) ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ (۷) ثُمَّ لَتَسْتَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ (۸)

**(ترجمه)**

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص  
 بسیاری مال و اولاد و عشیره شما را مشغول نمود،  
 تا وقتی که ملاقات قبرها نمودید  
 اینطور نیست که گمان کرده‌اید بزودی میدانید،  
 باز هم بطور علم یقین خواهید دانست،  
 چنین نیست که گمان کرده‌اید اگر بعلم یقین میدانستید  
 هر آینه جهنم را میدیدید،  
 پس از آن یقین شما زیاد میشد بطوری که بعین یقین (در همین حیات دنیوی) جهنم را میدیدید.  
 آن گاه البتّه در آن روز از شما سؤال میشود از آن نعمت‌هایی که بشما داده شده (که در چه راهی صرف نمودید)

صفحه : ۲۵۱

**(توضیح آیات)****اشاره**

ذَٰلِكَ كَيْفَ أَنهَأَكُمُ التَّكَاثُرُ، حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ (ها) در ذَٰلِكَ كَيْفَ أَنهَأَكُمُ التَّكَاثُرُ بمعنی لغوی صرف نمودن وقت است در لهو و لعب و تکاثر بمعنی تفاخر بمناقب و افتخار بمال یا بحسب و نسب و غیر آن است و در شأن نزول آیه بین مفسرین گفتاری است.  
 (۱) راجع بیهوده است که هر طایفه‌ای از آنان میگفتند عدد ما و اقوام و عشیره ما زیادتر از اقوام و عشیره بنی فلان و فلان است تا وقتی که در ضلالت و گمراهی مردند و در قبر رفتند (قتاده) (۲) آیه در باره دو طایفه از قریش بنی عبد مناف و بنی سهم بن عمر فرود آمده که هر یک بر دیگری افتخار می‌جستند که عدد اشراف و بزرگان ما زیادتر است تا بجایی رسید که رفتند و قبرهای هر یک از آن دو قبیله که مرده بودند شماره نمودند که معلوم شود عدد کدام یک از آن دو قبیله زیادتر است و عدد مرده‌های عبد مناف زیادتر بود.

و آیه در مقام اعتراض بانهاست که چنان در لهو و لعب فرو رفته‌اند و گمراهی بر آنان چیره و غالب گردیده که بزیادتی عدد طائفه افتخار مینمودند.

لکن شأن نزول آیه هر چه باشد و در باره هر کس فرود آمده باشد آیه مطلق است و چنانچه در محل خود میرهن گردیده مورد مخصّص نیست.

ذَٰلِكَ كَيْفَ أَنهَأَكُمُ التَّكَاثُرُ شامل میگردد هر کسی را که کثرت امور طبیعی و تفاخر بآن خواه بکثرت مال باشد یا اولاد یا اقوام و عشیره یا ریاست و جاه و مقام هر چه وی را از طریق حق بازدارد و او را مشغول گرداند تا وقتی که مرگ وی را دریابد و در گور رود.

طبرسی از قتاده و او از مطرف بن عبد الله بن سنجر تا میرساند سند حدیث را برسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که در بیان

ذَلِكَ كَمَا أَهْلَكُمْ التَّكَاثُرُ فرموده (ابن آدم يقول مالی مالی و مالک من مالک ألبا ما اكلت فافئیت و لبست فابلیت او تصدقت فامضیت) «۱»

(۱) اولاد آدم میگویند چیست بر من چیست بر من و چه مانده برای تو از مال تو مگر آنچه خورده

صفحه : ۲۵۲

خلاصه ظاهراً آیه در مذمت کسانی است که حظوظات دنیوی مثل کثرت مال و اولاد و باقی جهات طبیعی وی را از حق و آخرت باز دارد و وی را سرگرم و مشغول دنیا گرداند.

چنانچه در سوره بقره در وصف اهل دنیا و در مقام تهدید بآنها فرموده أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابَ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ «۱» در سوره آل عمران زَيْنٌ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ «۲» و نیز از احادیث راجع بمحبت دنیا و اشتغال بآن بسیار است در کتاب کافی از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم چنین روایت میکنند (کسی که صبح و شام کند و بزرگترین همش دنیا باشد خدا قرار میدهد فقر را بین دو چشم او و امور او متشتت و پراکنده میگردد و از دنیا بوی نمیرسد مگر قدری که قسمت او گردیده.

كَلِمًا سَوْفَ تَعْلَمُونَ (کلاً) کلمه ردع است اشاره به اینکه بزودی هنگام مردن و پس از آن میفهمید که کثرت مال و اولاد و عشیره و هر چه از امور طبیعی بآن دل بسته و بوی مینازید و افتخار میکنید شما را از عذاب نجات نخواهد داد و سعادت و فضیلت برای شما تأمین نخواهد نمود.

(۱) و فانی کرده‌ای یا پوشیده‌ای و کهنه کرده‌ای یا انفاق کرده و گذشته‌ای اشاره به اینکه انسان فقط از مال خود بقدری که خورده و پوشیده و انفاق نموده بهره‌ور گردیده

(۲) آنها کسانی میباشند که حیات اخروی را تبدیل نموده و فروخته‌اند بحیات دنیا و چون چنین کرده‌اند پس عذاب آنها تخفیف پیدا نمیکند و یار و یاور هم ندارند آری چنین کسانی با دست خالی که سرمایه خود که میتوانستند حیات جاودانی و عیش همیشگی بر خود تأمین نمایند از دست داده دیگر چیزی که آنها را از عذاب برهانند در دست ندارند

صفحه : ۲۵۳

ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ کَلای دوم شاید برای تأکید باشد که محققاً بزودی میدانید و شاید مقصود مرتبه دیگری از دانستن و اشاره باین باشد که چون در قیامت هر چیزی بحقیقت آشکار میگردد آن وقت برای انسان بخوبی معلوم میگردد که آنچه را در دنیا بوی افتخار مینمود یک و هم و خیالی بیش نبود و همه هباءً مَثُوراً و فانی گردیده و برای او جز شقاوت و دوری از رحمت الهی چیزی نیفزود و فقط سبب افروخته شدن آتش و عذاب جهنم گردید کَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ کَلای سوم نیز برای تأکید و شاید اشاره بمرتبه دیگری از علم باشد و بعد از لام (لترون) قسم مندرج است یعنی اگر (بعلم الیقین) میدانستید سختی روز قیامت و فزع عظیم روز موعود را قسم بخدا هر آینه جهنم را بچشم دل میدیدند ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ در قریب القرآن در تعریف علم و حقیقت آن چنین گفته (العالم ادراک الشیء بحقیقته) و ادراک دو قسم است یکی ادراک حقیقت چیزی و دیگر ادراک چیزی نه از جهت ذات و حقیقت آن بلکه باعتبار صفتی یا چیزی که در آن موجود است یا به اعتبار نفی صفتی یا چیز دیگری از آن و

آنجایی که علم راجع بذات شیئی باشد اثباتا او نفیا فعل متعدی بیک مفعول می‌گردد مثل قوله تعالی لا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ و آنجا که راجع بصفه موجود باشد فعل متعدی بدو مفعول می‌گردد مثل قوله تعالی فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ و نیز باعتبار دیگر علم دو قسم است نظری و عملی نظری آن علمی است که سبب کمال نفس می‌گردد مثل علم بموجودات عالم و عملی علمی است که مقدمه عمل است مثل علم بعبادات و باعتبار دیگر نیز علم دو قسم است عقلی و سمعی (و اعلمته و علمته) در اصل یکی است لکن اعلام را در اخبار

صفحه : ۲۵۴

سریع آرند و تعلیم را در جایی آرند که بتکرار مطلب واضح گردد یعنی معلم و آموزگار مطلب را تکرار نماید تا وقتی که دانش آموزان فرا گیرند لکن مثل قوله تعالی الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا تعلیم نمودن و آزمودن حق تعالی اسماء را بآدم و نیز آزمودن منطق طیر بسلیمان نبی علیه السلام و امثال اینطور تعلیمات عبارت از قوه‌ایست که در روحیه آن اشخاص برجسته مثل انبیاء و اولیاء نهاده که بآن قوه عالم می‌گردند بحقایق و بطون اشیاء در نظر آن برجسته‌گان عالم بشریت مبرز و ظاهر می‌گردد چنانچه تعلیم و آزمودن حیوانات طریق لوازم زندگانی خود را از همین قبیل است یعنی آنچه صلاح آنهاست در غریزه آنان نهاده بتعلیم و تعلّم معمولی نیست و بین اشخاصی که از طرف حق تعالی بآنها علم آزموده شده نیز درجاتی است چنانچه فرموده وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ (پایان) (ثم) حرف عطف است که (لثرونها) را عطف داده به (لثرون) جلو از اینکه آیات توان استفاده نمود که علم و یقین هر یک مراتب و درجاتی دارد در اینجا سه مرتبه از علم را تذکر داده و دو مرتبه از یقین را نام برده و در سوره واقعه آیه ۹۵ إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ اشاره بمرتبه سوم یقین است علم را چنانچه حکماء معرفی نموده‌اند (صورت حاصله معلوم است عند العالم) و اینکه صورت حاصله در ذهن گاهی فقط صورت الفاظی است که برای شناسایی معلوم وضع شده مثل اینکه ما از ملائکه و جن مثلا فقط لفظی می‌شنویم بدون اینکه حقیقت و ماهیت ملک و جن را بتوانیم فهم کنیم اینکه یک قسم و یک مرتبه از علم است که اینکه قسم را حقیقتا نتوان در تعداد علوم حقیقیه بشمار آورد مجازا آن را علم نامند مرتبه دوم علم بمعنی حصول مفهوم معلوم است در ذهن عالم بطوری که وقتی نام معلوم را می‌شنویم معنی و مفهوم آن را تعقل کنیم خواه تصدیق ایجابی یا سلبی در وی باشد یا نباشد

صفحه : ۲۵۵

مرتبه سوم تصور مفهوم معلوم و تصدیق بوجود او یا بعدم او و اینکه قسم از علم را اذعان و ایمان و تصدیق نامند در لغت اعتقاد جازم مطابق واقع را یقین نامند و در عرف متشرعه یقین حالتی است در نفس که از آن آثار خارجی ظهور و بروز نماید و آن سه مرتبه دارد (علم الیقین) (عین الیقین) (حق الیقین) مرتبه اول یقین که آن را علم الیقین نامند آن علمی است که از روی براهین عقلیه یقینیه پدید گردد بطوری که ثابت و جازم باشد و احتمال خلاف ندهد مرتبه دوم و سوم از یقین مقام مشاهده و عیان است و اینکه مرتبه از یقین نیز دو مرتبه دارد یک مرتبه انسان مطلوب خود را مشاهده می‌کند بدون آنکه محتاج بنظر و فکر باشد و نسبت اینکه مرتبه از یقین نسبت بمرتبه (علم الیقین) مثل دیدن است نسبت بشنیدن مرتبه دوم چنان غرق در مطلوب می‌گردد که گویا خود و هر چه هست فراموش مینماید و بجز مطلوب و معلوم چیزی در نظرش پدیدار نیست از محقق طوسی رحمه الله چنین نقل می‌کنند که در تألیفاتش مراتب معرفت را تشبیه نموده بمراتب شناختن آتش که مرتبه ادنای آن اینکه است که شخص بشنود در عالم شیئی است که آنچه با آن تماس کند می‌سوزد و اعدام می‌گردد و چنین چیزی نام آن آتش است و نظیر اینکه مرتبه در معرفت الله مرتبه عوام و مقلّمدین است که آنان تصدیق بدین دارند بدون آنکه بتوانند دلیل و براهین برای اثبات



آن اقامه نمایند.

و مرتبه بالاتر در معرفت الله ایمان اهل نظر از حکماء و متکلمین است که از روی براهین عقلی و ادله محکم اثبات مینمایند وجود خدا و باقی معارف را و معرفت آنها نظیر معرفت کسی است که آتش را ندیده و حرارت آتش را حس ننموده لکن دود آتش را مشاهده می نماید.

صفحه : ۲۵۶

و مرتبه بالاتر در معرفت الله معرفت مؤمنین خلص است که نفس و روحشان مطمئن بایمان گردیده و معرفت اینها نظیر معرفت کسی است که بآتش نزدیک شده و از حرارت آن گرم گردیده. و فوق اینکه مرتبه در معرفت کسانی است که اهل کشف و مشاهده و فناء فی التوحید گردیده‌اند نظیر کسی که در آتش رفته و تمام بدن او در آتش محترق و سوخته گردیده.

پس ممکن است در توجیه آیات گفته شود آن دو آیه اول کَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ راجع بزمان حیات کفار است قبل از مردنشان که آنان در همین عالم در دو موقع عالم میگردند که مال و عشیره آنها را از عذاب نجات نمیدهد یکی وقتی بکیفر اعمالشان گرفتار گردیدند و آفات و بلیات دنیا بر آنها هجوم آورد آن وقت شاید بفهمند آنکه تواند آنان را از بلا نجات دهد غیر آنست که تصور میگردند و دیگر وقتی علائم مرگ و آثار عذاب را در خود مشاهده مینمایند آن وقت دانا می گردند و میفهمند که چه بسر خود آورده و چه آفات و بلیاتی در جلو دارند.

و آن دو آیه بعد کَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ شاید راجع بعد از مردن کفار باشد که دو مرتبه از یقین برای آنان پدید میگردد یکی در عالم برزخ وقتی علائم و آثار عذاب را معاینه می بینند که مثال علم الیقین است که برای موحدین در همین عالم از روی دلیل و برهان معلوم گردیده و دیگر وقتی است که کفار در قیامت داخل در جهنم و عذاب میگردند و آن مثال مؤمنین خلص و موحدینی است که در همین عالم بمرتبه کشف و شهود رسیده‌اند و در قیامت بمرتبه درجه شهود و بغایت کشف میرسند خلاصه ظاهرا آیه اشاره باین دارد کسانی که بجهت دنیوی از قبیل کثرت مال و اولاد یا شهرت و مقام تفاخر میکنند و امور طبیعی دنیوی آنان را بنفوس پرستی و لهو و لعب مشغول نموده آنان کسانی می باشند که بمعاد و پاداش اخروی ایمان ندارند و نمی دانند که پس از اینکه عالم عالمی است و پشت اینکه پرده اسراری نهفته که خواهی

صفحه : ۲۵۷

نخواهی وقتی پرده طبیعت پاره میگردد و بآن خواهند رسید اگر بعلم الیقین میدانستند که البته بزودی خواهند دانست در همین عالم دنیا جهنم و عذاب و نکالی که در اثر پیروی هوای نفسانی و اشتغال بلهو و لعب که برای اهل دنیا و منکرین معاد آماده شده بچشم حقیقت بین میدیدند بلکه قسم بخدا بچشم دل بطور مشاهده و عیان عذاب جهنمیان را میدیدند از اینکه آیه توان استفاده نمود که جهنم و بهشت بلکه عالم آخرت در مرتبه فوق اینکه عالم فعلا- موجود است و اهل جهنم در همین دنیا در واقع یعنی در معنی و حقیقت نه در صورت در جهنم معذبند و لو آنکه خود ندانند و نفهمند در سوره توبه آیه ۴۹ فرموده *وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ* و نیز اهل بهشت در همین عالم در معنی نه در صورت در بهشت متنعمند آری قلب بشر وقتی از حق و از عالم حقیقت معکوس گردید و بتمام قوی و مشاعر دنیا و باین عاریت سرا رو آورد و تمام همش امور طبیعی دنیوی و محظوظات مادی گردید چنین کسی در تمام ساعات عمرش علی الدوام در باطن خود بدست خود جهنمی فروخته میگرداند و هر آنی در هاویه ظلمانی طبیعت مشغول فرو رفتن است و در اثر بعد و دوری از حق تعالی بدرک جهنم نزدیک تر میگردد اگر چه شراب گل آلوده دنیا چنان چشم



و گوش وی را پر نموده که خودش نمیفهمد رو بکجا میرود و مآل امرش بکجا خواهد رسید از اینکه آیات دو مطلب توان استخراج نمود یکی جهنم و بهشت فعلا در محل خود موجودند و دیگر کسانی که یقین و ایمانشان بمرتب (عین الیقین) رسیده در همین عالم بچشم دل بهشت و اهل بهشت و جهنم و اهل جهنم را مشاهده مینمایند در حدیثی نقل میکنند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از زید نامی سؤال نمود

(کیف اصبحت)

چگونه صبح کردی در پاسخ گفته (اصبحت یا رسول الله موقنا) پس از آنکه حضرتش از علامت یقین وی سؤال مینماید که برای هر حقی

صفحه : ۲۵۸

حقیقتی است که بآن شناخته میگردد گوید یقین من بدرجه‌ای است که اهل بهشت را در بهشت متنعم می‌بینم و اهل جهنم را در جهنم معذب مشاهده مینمایند

### و مولی رومی اینکه حدیث را بنظم آورده چنین گوید

گفت پیغمبر صباحی زید را کیف اصبحت ای رقیق با صفا

گفت عبدا مؤمنا باز اوش گفت کو نشان از باغ ایمان گر شکفت

گفت تشنه بوده‌ام من روزها شب نخفتستم ز عشق و سوزها

تا ز روز و شب جدا گشتم چنان که ز اسپر بگذرد نوک سنان

که از آن سو جمله ملتها یکی است صد هزاران سال یک ساعت یکی است

هست ازل را و ابد را اتحاد عقل را ره نیست سوی افتقاد

گفت از اینکه ره کوره آوردی بیار در خور فهم و عقول اینکه دیار

گفت خلقان چون بینند آسمان من بینم عرش را با عرشیان

هشت جنت هفت دوزخ پیش من هست پیدا همچو بت پیش سمن

یک بیک و می‌شناسم خلق را همچو گندم من ز جو در آسیا

که بهشتی که و بیگانه کی است پیش من پیدا چو مار و ماهیست

اینکه زمان پیدا شده بر اینکه گروه یوم تبيض و تسود و جوه» (۱)

جمله را چون روز رستاخیز من فاش می‌بینم عیان از مرد و زن

هین بگویم یا فرو بندم دهن لب گزیدش مصطفی یعنی که بس

با رسول الله بگویم سر حشر در جهان پیدا کنم امروز نشر

هل مرا تا پرده‌ها را بردرم تا چو خورشیدی بتابد گوهرم

(۱) سوره آل عمران آیه ۱۰۲ تمام آیه فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ روز قیامت روزی است که رویهایی سفید است و رویهایی سیاه است اما آنهایی که رویهای آنان سیاهست (از آنها سؤال میشود) آیا بعد از ایمان آوردن کافر شدید پس بسبب کفرتان بچشید عذاب را

صفحه : ۲۵۹

و اگر بهشت و جهنم فعلا- موجود نبود چگونه پیمبران از اوضاع و خصوصیات آن خبر میدادند و حدیث معراج که از پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل میکنند که فرموده بهشت و جهنم را بمن عرضه نمودند و از بعض حالات بهشتیان و جهنمیان خبر میدهد شاهد بر حرف ما است در جلد اول تفسیر سوره بقره در ذیل آیه ۲۴ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ مختصر بیانی راجع به اینکه آیا بهشت و جهنم فعلا موجودند یا بعدا موجود میگردند نمودم که بدلالی بعض آیات مثل همین آیه أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ و نیز وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ و غیر اینها و نیز بپراهن عقلی و شهود عینی که بعضی مدعی آن میباشند چنین ثابت مینماید که بهشت و جهنم فعلا موجودند ثُمَّ لَتَسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ النَّعِيمَ ثُمَّ حُرْفِ عَطْفٍ و برای تراخی آرند و نون ثقیله و قسم که بعد از لام لتسئلن مأخوذ است برای تأکید است یعنی قسم بخدا که البته و محققا پس از وقوع قیامت در آن روز شما سؤال کرده میشوید از نعیم، نعیم جمع است اشاره به اینکه از تمام نعمتها در مورد سؤال واقع میگردید و شاید اشاره بهمان (تکاثر) در اول سوره دارد و مقصود همان نعمتهایی باشد که بکفار عطا شده و همان نعمتها سبب لهو و لعب و تفاخر آنان گردید و آنها را مغرور نموده و از طریق حق دور گردانیده و در قیامت مورد سؤال و عتاب واقع میگردند

**سخنان مفسرین در توجیه «نعیم»**

۱- نعیم آب سرد است و قائلین باین معنی تمسک بحدیثی نموده‌اند که از حضرت رسول نقل شده لکن سند حدیث معتبر نیست

صفحه : ۲۶۰

۲- مقصود از نعیم رطب است و قائلین بآن از حضرت رضا علیه السّلام روایت مرفوعه‌ای نقل کرده‌اند ۳- از عبد الله مسعود نقل میکنند که گفته از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود مقصود از نعیمی که در قیامت از آن سؤال میشود ایمن بودن و امتیث داشتن و تن درستی و سلامتی است ۴- از عبد الله عباس است که گفته حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم اینکه سوره را خواند تا رسید باین آیه لَتَسْتَلْنَ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ فرمود آن نعیمی که از آن سؤال میشود پنج چیز است: سیری شکم، سردی آب، لذت خواب، سایه مسکن، اعتدال خلقت ۵- از ابراهیم نقل میکنند که گفته هر کس طعامی خورد یا آبی نوشد و در عقب آن شکر گوید از آن نعیم نپرسند ۶- دیگری گفته نعیم تن درستی و سالم بودن چشم و گوش و سلامتی دل است که در قیامت از اینکه نعمتها سؤال میشود که در چه چیز صرف نمودید بیانش قوله تعالی إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصِيرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عِنْدَهُ مَسْئُلاً (عبد الله عباس) ۷- مقصود از نعیم نعمت نبوت و بعثت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ما است که نعمت و رحمت بر جهانیان است ۸- از امام جعفر صادق علیه السّلام چنین روایت میکنند که فرموده مقصود از نعمت ولایت امیر المؤمنین علیه السّلام است بیانش قوله تعالی الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي (۲) (تفسیر ابو الفتوح رازی)

(۱) سوره بنی اسرائیل آیه ۳۸ محققا گوش و چشم و قلب تمام اینها مسئولند یعنی در معرض سؤال در می آیند.  
(۲) سوره مائده آیه ۵ گویند اینکه آیه در حجه الوداع فرود آمده وقتی که رسول الله (ص) مأمور گردید که علی (ع) را وصی و جانشین خود گرداند (یعنی امروز دین اسلام کامل گردید و نعمت من بر شما مسلمانها تمام گردید)

صفحه : ۲۶۱

پروردگاری که دائم الفضل و کثیر الاحسان است بنظر بعید می آید که از آنچه بمخلوقاتش روزی داده در مقام پرسش آید مگر آنکه سؤال شود از کجا آوردی و در چه مصرف خرج کردی لکن کرم و عظمت حق تعالی بالاتر از اینکه است که از آن چیزی که بنده او خورده یا آشامیده سؤال کند و بهترین توجیهاات همانست که از نعمت رسالت رسول اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و از نعمت ولایت امیر المؤمنین و اولادان آن بزرگواران سؤال شود که راجع باین دو نعمت بزرگ چگونه عمل کردید و بشکرانه اینکه دو نعمت چطور قیام نمودید آیا کفران نعمت نمودید و مخالفت ورزیدید یا اطاعت کردید و سعادت مند گردیدید در تفسیر منهج الصادقین از کتاب عیون الاخبار الرضا بسند صحیح از ابراهیم عباس صولی که کاتب اهواز بوده روایت میکند که چنین گفته من نزد علی بن موسی الرضاء علیه السّلام بودم فرمود در دنیا نعمت حقیقی وجود ندارند بعضی فقهاء در آن مجلس حضور داشتند گفتند حضرت عزت فرموده لَتَسْتَلْنَ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ اینکه نعیم در دنیا است و آن آب سرد است آن گاه حضرت رضا علیه السّلام بصدای بلند فرمود اینکه طور آیه را تفسیر میکنید بعضی از شما بآب سرد تفسیر میکنید و بعضی بطعام و گروهی بخواب خوش اینکه چنین نیست که می گویند زیرا که پدر من از پدرش ابا عبد الله علیه السّلام چنین نقل نموده که جماعتی نزد حضرتش در تفسیر قوله تعالی ثُمَّ لَتَسْتَلْنَ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ همین تعبیرات را نمودند آن گاه حضرت در غضب شد و فرمود خدای عز و جل از آنچه ببندگانش تفضل نموده سؤال نمیکند و بر آنان منت نمیگذارد چگونه (خدایی که دائم الفضل و کثیر الاحسان است) بر بنده خود منت میگذارد در صورتی که منت گذاردن مخلوق بعضی بر بعض دیگر قبیح است پس چطور توان چیزی که نسبت بمخلوق پسند نیست نسبت بخالق داد پس مقصود از نعمتی که از آن سؤال میشود محبت اهل بیت پیمبر صلی الله علیه و آله و سلم و موالات آنها است که بعد از توحید و نبوت از آن سؤال میشود و اگر از اینها جواب صحیح

صفحه : ۲۶۲

داده وی را بروضه رضوان همیشه متنعّم و شادمان دارند و نیز فرمود پدر من از آباء گرامی خود (ع) روایت نموده که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود یا علی اول چیزی که پس از مرگ از آن سؤال میشود کلمه شهادتین و محبت و ولایت و حقیقت تو است و هر که باینها اقرار نماید از روی اعتقاد بنعیم ابدی و سعادت سرمدی رسد و نیز در عیون اخبار الرضا از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم نقل میکند که فرموده اول چیزی که در قیامت پرسش میشود شهادت بوحدانیت و نبوت من و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام است.

صفحه : ۲۶۳

## سوره و العصر

### اشاره

مکیه و هی ثلاث آیات سوره (و العصر مکی است در مکه فرود آمده سه آیه و چهارده کلمه و شصت و هشت حرف است) از ابو امامه و ابی کعب روایت میکنند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم فرموده هر کس سوره و العصر را بخواند عاقبت وی را بصبر گردانند و در قیامت با اصحاب حق محشور گردد (ابو الفتوح) و از امام صادق علیه السلام چنین نقل میکنند کسی که سوره (و العصر) در نماز نافله بخواند در قیامت مبعوث میگردد در حالی که صورت وی نورانی و با تالّو و خندان چشم او روشن با چنین حالی است تا وقتی که داخل بهشت گردد در مصباح کفعمی است اینکه سوره را اگر بر دینه خوانده شود محفوظ ماند و بر آدم تب دار خوانده شود شفا می یابد و اگر در شب جمعه بعد از نماز عشا بنویسند و پیش خود دارند و نزد حاکم بروند در امانند

[سوره العصر (۱۰۳): آیات ۱ تا ۳]

### اشاره

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ  
وَالْعَصْرِ (۱) إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ (۲) إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ (۳)

### (ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص  
قسم بعصر  
که انسان در خسران و زیان کاری است،  
مگر کسانی که بحق و حقیقت ایمان آوردند و نیکوکار شدند و یکدیگر را توصیه نمودند که راه حق و حقیقت پیش گیرند و نیز یکدیگر را توصیه و سفارش بصبر و متانت و استقامت نمودند.

صفحه : ۲۶۴

**(توضیح آیات)****اشاره**

(وَ الْعَصْرِ) عصر در لغت فشردن چیزی را گویند و مقصود از آن در اینکه سوره بین مفسرین گفتاری است برای وضوح مطلب مختصری از بیان تفسیر مجمع البیان را ترجمه مینمایم در معنی و العصر و تحقیق در آن و آرای مفسرین چنین گفته بسیاری از مفسرین گویند خدای سبحان سوگند یاد نموده بدهر زیرا که در آن عبرتی است برای صاحبان بصیرت از جهت مرور شب و روز که از ادوار موجودات و گردش افلاک پدید می‌آید (ابن عباس و کلبی و جبائی) رأی دوم- مقصود از العصر وقت عشاء است که خداوند قسم یاد نموده بطرف اخیر از روز برای آنچه در او است از دلالت بر وحدانیت خدا پشت کردن روز و رو کردن شب و ذهاب سلطان شمس چنانچه سوگند یاد نموده بضحی که آن طرف اول روز و ظهور سلطان شمس است و اهل ملتین اینکه دو وقت را بزرگ میشمارند (حسن و قتاده) رأی سوم- مقصود نماز عصر است که آن نماز وسطی است (مقاتل) رأی چهارم- مقصود از عصر در آیه عصر نبوت و ظهور پیامبر اسلام است رأی پنجم- مقصود شب و روز است که آن را عصران گویند (ابن کيسان) (پایان کلام طبرسی) و غیر از اینها آراء دیگری در معنی و العصر از مفسرین شیعه و سنی نقل شده و برای هر یک از اینکه آراء مختلفه در کتب تفاسیر تمسکاتی گفته شده که اگر بخواهیم بطور تفصیل بیان آراء و ادله قائلین و رد و ایرادی که در باره هر یک گفته شده در اینجا درج نمائیم سخن طولانی میگردد در صورتی که بنای ما بر اختصار است لکن بطور اجمال اشاره‌ای بادله قائلین مینمایم

صفحه : ۲۶۵

**عصر بمعنی زمان است**

نخست بایست فهمید زمان چیست و سپس بچه دلیل توان ثابت نمود که چه اهمیت و شرافتی ر زمان است که خداوند آن را مورد سوگند خود قرار داده

**(زمان چیست)**

آرای حکماء در باره حقیقت زمان اول- بسیاری از آنان زمان را کم متصل غیر قار الذات دانند پاره دیگر زمان را جوهر و موجود مستقل معرفی مینمایند بعض دیگر زمان را امر اعتباری انتزاعی غیر متأصل و از مفاهیم ذهنی دانند و ممکن است بین آراء جمع نمائیم و گوئیم اختلاف آنان ناشی از مراتب و اعتبارات زمان است که هر یک زمان را بوجهی در نظر گرفته و بآن اعتبار آن را معرفی مینمایند آن کسی که زمان را کم متصل غیر قار الذات معرفی نموده شاید باعتبار اینکه است که زمان قسمت میشود بساعات و آنات و روز و شب و ماه و سال و چون قابل قسمت است از اقسام کمیات بشمار میرود آن کسی که زمان را جوهر و امر متأصل میدانند شاید مقصودش از زمان عالم دهر باشد که روح زمان و حقیقت زمان و محیط بر زمان است آن کس که گفته زمان امر

اعتباری و مفهوم ذهنی است که بنفسه تأصل و تحقیقی در خارج ندارد شاید معنی عرفی زمان را در نظر گرفته که عبارت از پی در پی درآمدن ساعات شب و روز است که از گردش اوضاع شمسی و حرکت زمین و ادوار عالم و گردش موجودات بگرد هم پدید می‌گردد و زمان باین اعتبار یک امر سیال متجدد الحدوث متصرم الذات است و از حرکات قطعیه موجودات اعتبار می‌گردد. و چون زمان را خواه کم متصل غیر قار الذات بگیریم یا امر اعتباری انتزاعی

صفحه : ۲۶۶

بدانیم هر کدام باشد تحقق و وجود خارجی بنفسه ندارد لهذا شائیت آن را ندارد که مورد سوگند واقع گردد مگر آنکه مقصود از (وَ الْعَصْرِ) عالم دهر باشد چنانچه بسیاری از محققین و دانشمندان را رأی چنین است و عالم دهر ظرف زمان و روح زمان و محیط بر زمان است و بمنزله حرکت توسطیه است نسبت بحرکت قطعیه یعنی جامع تمامی آنات و ساعاتی است که آن را زمان نامیم برای وضوح مطلب مقدمه گوئیم برای هر شیئی متحرکی دو نحو حرکت اعتبار میشود یکی را حرکت قطعیه نامند و دیگری را حرکت توسطیه گویند اگر در حرکت وضعیه و ایثیه اجزاء و نقاطی که متحرک علی الدوام از آن میگذرد و هیچ ثبات و قراری در آن ندارد آن را در نظر گرفت چون ثبات و دوامی در آن نیست و غیر قارّ است باین اعتبار برای آن حرکت وجود متحقق خارجی ندارد بلکه بالقوه آن شیئی را متحرک گویند و اندازه اینکه حرکات را زمان و آن سیال نامند لکن اگر مجموع مسافت در بین حرکات را در نظر گرفت که آن امر مستمر متوسط بین اجزاء حرکت است آن را حرکت توسطیه نامند و باین اعتبار آن شیء را متحرک گویند و حرکت وجود خارجی پیدا میکند.

پس از اینکه مقدمه گوئیم اگر مقصود از عصر که مورد سوگند واقع شده اشاره بحرکت اتصالی ادواری عالم است که منشأ اعتبار زمان است و قسمت بساعات و آنات میشود که از مجموع آن جهان و پی در پی در آمدن مخلوقات و عالم وجود تگون یافته که باعتبار جامعیتش آن را دهر نامند لایق است که مورد سوگند واقع گردد اینکه است که گفته‌اند دهر مجموعه آیات الهی است زیرا که دهر مجموعه زمان است و زمان مقدار حرکات غیر قارّ و آن سیال است خلاصه زمان نسبت بحرکت وضعیه شبیه بحرکت قطعیه است و دهر نسبت بحرکت وضعیه شبیه بحرکت توسطیه است که همان طوری که جامع حرکات قطعیه حرکت توسطیه است که محیط بر آن است همین طور از مجموع زمان دهر

صفحه : ۲۶۷

مأخوذ می‌گردد یعنی عالم دهر جامع اجزاء زمان و عین فعلیت زمان است اینکه است که گویند دهر روح زمان و محیط بر زمان است و از نظام الدین نیشابوری صاحب غرائب القرآن چنین نقل میکنند که دهر از عجائب مخلوق خدا است و دهر موجود متحرکی است که شبیه بساکن است (پایان) صدر المتألهین شیرازی در رساله‌ای که در حدود نوشته بعد از شرح مفصلی راجع بحرکت جوهری چنین گوید در حدیث است

لا تسبوا الدهر فان الدهر هو الله

و در ادعیه نبویه است یا دهر یا دیهور یا دیهار یا کان یا کینان و در کلام اساطین حکمت نسبت ثابت بثابت را سرمد گویند و نسبت ثابت را بمتغیر دهر نامند و نسبت متغیر بمتغیر را زمان و از اینکه بیان چنین اراده نموده‌اند که نسبت حق تعالی بصفات و اسمائش نسبت ثابت بثابت است و نسبت علمش بموجودات متجدده دهر است و نسبت متجددات بیکدیگر زمان است (پایان) خلاصه دهر عبارت از نسبت علم حضوری حق تعالی است بمتجددات و حرکات زمانی او باعتبار احاطه علم حق تعالی و نسبت بجامعیت علمیه او تمام ازمنه آنی مینماید و زمان باین اعتبار بسی لایق ستایش است و شاید بهمین اعتبار است که در حدیث رسیده

لا تسبوا الدهر فان الدهر هو الله

ناسزا بروزگار مگوئید که خدا همان دهر است یعنی دهر منسوب بخدا و از بزرگترین آثار خلقت بشمار میرود و شأنی از شئون الهی است که فرموده کُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ  
قول ۲-

### (مقصود از (العصر) نماز عصر است)

و طرفداران اینکه رأی بسیارند و نظر به اینکه عصر وقت نماز وسطی است که امر بمحافظت آن شده در قوله تعالی حَافِظُوا عَلَيَّ الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى و نماز عصر نماز وسطی است زیرا که وسط بین ظهر و مغرب واقع گردیده در تفسیر روح البیان از بعض بزرگان چنین نقل میکند که نماز عصر برکعات

صفحه : ۲۶۸

چهارگانه اشاره دارد بتعینات ذاتیه و اسمائیه و صفاتیه و افعالیه در مرتبه جمال کونی بالفعل چنانچه ظهر اشاره دارد در مرتبه جمال الهی بالفعل و شکی نیست که انسان جامع بین فضائل خلقیه و الهیه است و عصر اشاره بهمین جامعیت انسان است اینکه است که در حدیث رسیده کسی که نماز عصر را ترک کند گویا اهلش و مالش را ناقص گردانیده (پایان)  
قول ۳-

### (مقصود از (العصر) نزدیک بغروب آفتاب است که آن را عصر نامند)

زیرا همان طوری که خداوند قسم یاد نموده بفجر که وقت طلوع آفتاب است قسم یاد نموده بعصر که وقت غروب آفتاب است و چون نیز اعظم خورشید که در اینکه عالم از بزرگترین آثار خلقت و مظهر اتم افعال الهی است و از طلوع و غروب آن عالم مادیات رونق میگیرد اینکه است که نظر بشأنیت و عظمت آن دارد که موقع طلوع و غروب آن را مورد قسم واقع گردانیده  
قول ۴-

### (مقصود از عصر عصر نبوت است)

و همان طوری که عصر در طرف آخر روز واقع است عصر نبوت نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم نیز در آخر الزمان واقع است که نبوت و رسالت بوجود مبارکش خاتمه پیدا نموده که پس از آن عالم زمان بانتهای میرسد و نظر بشرافت و فضیلت عصر شمشعانی و ظهور کمال الهی و وقت بروز فضائل انسانی است که آن را مورد قسم قرار داده و همان طوری که بشهر مکه که محل تولد پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده قسم یاد نموده همین طور بعصر نبوت و زمان بعثت او نیز قسم یاد نموده اینکه احتمالاتی که در توجیه عصر داده شده اگر چه هر یک بجای خود موجه است لکن آنچه بنظر قاصر میرسد بهترین توجیحات همان است که عصر را بمعنی زمان و دهر بگیریم و چنانچه گفتیم اگر چه زمان باعتبار پی در پی درآمدن اشیاء و نسبت بحركات قطعیه عالم یک امر اعتباری میشود لکن منشأ اعتبار آن امر واقعی و مظهر آثار ربانی و شأنی از شئون الهی است و آن نسبت مجموعه زمان

صفحه : ۲۶۹

و آن سیال است بمبدء موجودات و باین اعتبار مورد سوگند واقع گردیده و بسیار مهم است زیرا که آن روح زمان و حقیقت زمان و محیط بر زمان است و آنچه بنظر میرسد بدو جهت عصر را بمعنی دهر گرفتن مزیت دارد یکی جامع تمام احتمالاتی است که داده شده زیرا اگر مقصود از (العصر) نماز عصر باشد نماز عصر از حیثیت رکعات و شرائط با نماز ظهر و عشاء فرقی ندارد مگر آنکه مزیت آن از جهت نسبتش پاره‌ای از زمان است که آن نیز داخل در کلیه زمان محسوب می‌گردد و نیز اگر عصر بعثت رسول صلی الله علیه و آله و سلم باشد آن نیز در قسمتی از زمان واقع گردیده و نیز اگر طرف عصر باشد آن هم داخل در زمان محسوب می‌گردد پس زمان باطلاقه جامع تمام احتمالات و حاوی تمامی مقالات میشود و چون مطلق است و دلیل بر تعیین و تخصیص نداریم بایستی باطلاقش باقی گذاشت بعبارت دیگر نظر به اینکه قرآن (یفسر بعضه بعضا) چون آیات مثل والفجر والضحی والعصر واللیل که بتمام اینها در قرآن سوگند یاد نموده وقتی اینها را با هم جمع نمودیم از مجموع آنها توان چنین استفاده نمود که تمام اینها اشاره بیک روز است که آن روز دوری است که شمس وجود آن را بحرکت انداخته و بگردش آن، فجر، ضحی، عصر، لیل، برای آن متصور گردیده و هر یک از آنها مصداق یک حقیقت بشمار می‌روند که آن روح زمان و حقیقت و اصل زمان است که آن را دهر نامند.

بعبارت دیگر شاید فجر اشاره بصبح هبوط انسانی و ضحی اشاره بظهر نراحت و اشراق کمال نفس انسانی و عصر اشاره بفعلیت اخیر آدمی شب اشاره بمنتهی درجه حیات دنیوی انسانی است که وقتی شمس وجودش در پشت پرده ظلمانی طبیعت بمرگ غائب گردد آن وقت بمنتهی درجه سعادت رسد اگر از سعدهاء و نیکوکاران باشد یا بمنتهی درجه شقاوت رسد اگر از تیره‌بختان و اشقیاء محسوب باشد که جامع تمام حرکات انسان همان زمان است و نظر بشرافت انسان دارد که بدور گردش

صفحه : ۲۷۰

شمس وجود انسانی سوگند یاد نموده و دیگر چون بایستی بین آنچه مورد سوگند قرار می‌گیرد و جواب قسم یعنی آنچه برای آن سوگند یاد میشود مناسبتی باشد اگر (العصر) را مطلق و بمعنی دهر گرفتیم بسیار مناسبت پیدا میشود بین قسم (العصر) و جواب قسم یعنی خسران انسان زیرا که الف و لام (الانسان) اشاره بنوع انسان است یعنی سوگند بزمان که یکی از بزرگترین و مبرزترین آیات الهی است که نوع بشر در زمان عمرش که سرمایه او است و بایستی از آن سود کلی ببرد و ساعاتی که بر او می‌گذرد که هر یک درجه‌ای است برای صعود وی بمرتب کمال بشری و باین اعتبار بسی شریف و قابل اعتنا است تلف نموده و زیان برده و بلهوی و لعب گذرانیده و رایگان از دست داده مگر اشخاصی که متصف بفضائل چهارگانه باشند که عبارت از ایمان: عمل صالح، توصیه بحق، توصیه بصبر، که چنین مردمانی از خسران کلی استثناء گردیده‌اند **إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** ایمان عبارت از اعتقاد جازم مطابق واقع است و آن امر قلبی بسیط و ذی مراتب و قابل شدت و ضعف است در اینکه آیه بطور عموم و استغراق تمام افراد بشر را تحت حکم خسران درآورده مگر آن اشخاصی که ایمان آورده و عمل نیکو نموده‌اند

**(خسران یعنی چه)**

خسران بمعنی نقصان و سرمایه تلف کردن است و اشاره به اینکه تمام افراد بشر سرمایه عمر خود و زمان حیاتشان که بایستی بآن حیات ابدی و عیش سرمدی تأمین نمایند بیهوده تلف نموده و سودی عایدشان نمیشود مگر عده‌ای که متصف بفضائل چهارگانه



که در سوره بیان نموده باشند اول- از کسانی که از اینکه حکم کلی خسران و زیان کاری خارج گردیده‌اند آنها را می‌پند که ایمان آورده‌اند

صفحه : ۲۷۱

### (حقیقت ایمان چیست و مؤمنین کیانند)

ایمان چنانچه گفته شد همان اعتقاد جازم مطابق واقع است و مؤمنین کسانی می‌باشند که تصدیق یقینی دارند بوجود مبدء عالم که تمام خیرات ناشی از او است و او دانا و توانای مطلق است و بازگشت تمام موجودات بسوی او است و نیز آنان تصدیق بمعاد دارند و اس اساس ایمان و حقیقت دیانت روی اینکه دو پایه از اصول دیانت استوار گردیده و ایمان باین معنی عمومیت پیدا میکند و شامل میگردد تمام ادیانی که هر یک در موقع خود صحیح بوده چنانچه در سوره بقره آیه ۵۹ فرموده *إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ* (۱) و باقی معارف مندرج در اینکه دو اصل است زیرا که عدل و نبوت و امامت از فروع توحید بشمار میرود چنانچه عمل صالح در بسیاری از مردم از معاد و اعتقاد بیوم جزا ناشی میگردد و همانطوری که ایمان چنانچه در محل خود مبرهن گردیده مراتب و درجاتی دارد که معصوم علیه السلام تشبیه بنردبان هفت پله نموده خسران نمودن عمر نیز مراتبی دارد که توزیع بر مراتب ایمان میگردد.

آن کسی که سرمایه خود را بطوری تلف نمود که حتی آن فطرت خدا داد توحید که در نهاد وی بودیعه گذاشته شده پشت سر انداخته و انکار مینماید چنین آدمی مانند شخص تاجر ماند که برای سود با سرمایه‌ای مسافرت میکند که سودی عاید وی شود و علاوه بر اینکه سودی عاید وی نمیشود سرمایه را نیز تلف نموده و با دست خالی بوطن بر میگردد چنین کسی خسران کلی برده. مرتبه دیگر از زیانکاران آنها را می‌پند که آن فطرت توحید فی الجمله در آنان باقیمانده لکن بفرو رفتن در مادیات و اشتغال بلهو و لعب آن را مجمل گذارده و در

(۱) محققا کسانی که ایمان آوردند و کسانی که یهودی و نصرانی و ستاره پرستان هر کس بخدا و روز قیامت ایمان آورد و عمل شایسته نمود مرایشانست اجرشان نزد پروردگارشان و نیست خوفی بر آنان و نه محزون می‌باشند

صفحه : ۲۷۲

معرض ظهور و بروز در نیاورده تا آنکه سودی از آن ببرند و آنها کسانی می‌باشند که بزبان و قلب اعتراف باصول دیانت مینمایند لکن از پرتو عمل صالح آن را رشد نمیدهند چنین کسانی و لو آنکه سرمایه‌شان از دست نرفته لکن سودی هم نبرده و از عمر خود خسران و زیان برده‌اند.

مرتبه سوم کسانی می‌باشند که با باقی ماندن فطرتشان بر توحید عمل نیکی هم در ساعات عمرشان نموده‌اند لکن بیشتر عمرشان را در لهو و لعب گذرانیده آنها نیز از اینجهت زیان برده‌اند.

خلاصه خسران و زیانکاری و سود نبردن از عمر که مورد بحث اینکه سوره مبارکه است توزیع یعنی قسمت میشود بر مراتب نقصان ایمان و عمل صالح و بدرجه نقص کمال ایمان و عمل صالح انسان از عمرش که موقع تجارت و سود بردن وی است زیان و خسران میرود و *عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ* دوم از کسانی که از تحت زیانکاری خارج گردیده و سعادت‌مند گردیده‌اند آنها را می‌پند که عمل صالح دارند

از حرف عطف که عمل صالح را عطف بر ایمان داده معلوم میشود که عمل جزء حقیقت ایمان نیست بلکه جزء کمال ایمان است که آن کس که تصدیق جازم مطابق واقع باصول دیانت دارد در تعداد مؤمنین محسوب میگردد مگر آنکه ایمان کامل منوط بدو چیز است یکی آنکه ایمان از روی برهان عقلی انجام گیرد و دیگر ایمان با عمل صالح توأم باشد و چنین کسی از زیان کاران خارج و سعادتمند گردیده

### (مقصود از عمل صالح چیست)

ظاهراً عمل صالح اعمالی است که روی میزان عقل و منطق و قانون شرع نیکو نماید و از شائبه ریا و عجب و پیروی هوی و هوس و از هر گونه منقصتی خالی و نزد عقلا پسندیده و لایق مقام عبودیت و پیشگاه حضرت احدیت باشد سعادت بشر و ترقی و تعالی او در پرتو علم و عمل انجام میگردد که حکماء

صفحه : ۲۷۳

اول را عقل نظری و دوم را عقل عملی گویند که آن بمنزله دو بال است برای صعود انسانی بدرجه کمال و آیه اشاره باین دو مرتبه کمال بشری دارد که از اول تعبیر بایمان و از دوم تعبیر بعمل صالح نموده یعنی عملی که دارای چنین اثری باشد که انسان را بمرتبه کمال انسانی رساند و جزء اول ایمانی است که از روی برهان عقلی و وجدان سَری تحقّق پذیرد و جزء دوم عملی است که انسان را سعادتمند گرداند و از حسیض پستی طبیعت ناسوتی وی را باوج ملکوتیت برساند.

و تَوَاصُوا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصُوا بِالصَّبْرِ تَوَاصُوا از باب مفاعله و باب مفاعله در چند معنی استعمال شده از جمله آنها اینکه است که بین دو نفر انجام گیرد مثل مصاحبه مشاجره و امثال آن.

حق و حقیقت در مرتبه اول مخصوص ذات پروردگار است که عین حق و عین حقیقت و عین واقع است زیرا که او واجب الوجود و غنی بالذات است و در مرتبه ثانی هر موجودی و هر عملی که بحقیقت و درستی نزدیکتر باشد سزاوار است که آن را حق گوئیم یعنی چنین موجودی و چنین عملی نزدیکتر بحق و حقیقت است.

سوم از ارکان سعادت و از خصوصیات عمل صالح اینکه است که مؤمنین نیکوکار یکدیگر را توصیه بحق نمایند و نیز یکدیگر را توصیه بصبر نمایند.

اینکه از خصوصیات اعمال نیک که از جزء عقل عملی بشمار میرود ایندو قسم عمل را تخصیص بذکر داده شاید سرّش اینکه باشد که ایندو عمل جنبه اجتماعی و عمومیت دارد و داخل اقسام امر بمعروف میگردد بلکه بعمومش شامل تمام اعمال خیر میگردد.

### چگونه بایستی مؤمنین یکدیگر را توصیه بحق و بصبر نمایند

توصیه بحق عام است و شامل میگردد هر عمل و کاری که مطابق حق و حقیقت عمل شود از حیث گفتار و کردار و رفتار و آنچه بین انسان و خدا بایستی انجام گیرد و آنچه بین او و خلق دائر است از معاملات و معاشرت و حقوق که آن وظیفه

صفحه : ۲۷۴

هر مؤمنی است که دیگری را از عمل شر بازدارد و وی را بدرستی و راستی و حقیقت وادار نماید.

و چون اگر یک نفر بخواهد تمام اعمال و افعالی که سر و کار با خلق دارد از معاملات و معاشرت و استیفاء حقوق و غیر آن بطور درستی و حقیقت رفتار نماید در زندگانی دنیوی که اکثر مردم بنا بر درستی و کج روی عمل میکنند دو چار محظورات میگردد اینکه است سر اینکه توصیه بحق را بصیغه مفاعله آورده که هر یک دیگری را توصیه بحق نماید که روش همه مطابق حق و درستی تحقق پذیرد و جامعه و تمدن بشری روی پایه صحیح استوار گردد و یک مدینه فاضله از اهل حق و حقیقت تشکیل گردد.

و چون اینکه روش بطور کلی برای اکثر مردم مشکل مینماید اینکه است که توصیه بصبر را مقارن نموده بتوصیه بحق تَوَاصُوا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصُوا بِالصَّبْرِ آری نفس بشر و طبیعت سرکش آدمی برای جلب منفعت و رسیدن بتمایلات نفسانی طبیعی در اعمال و گفتار و رفتار و کردار خود مایل بکج روی است و راه خلاف میگیرد اینکه است که پیمبران و سفرای الهی بوعده و وعید وی را از تمایلات طبیعی جلوگیری نموده‌اند و یکی از وظایف مهم ایمانی امر بمعروف و نهی از منکر است که هر شخص با ایمانی موظف است حتی الامکان مردم را از کج روی باز دارد و آنان را بجاده حق و حقیقت رهبری نماید.

صفحه : ۲۷۵

## سوره الهمزة

### اشاره

مکیه و هی تسع آیات سوره الهمزه مکی است در مکه فرود آمده و نه آیه و سی و سه کلمه و صد و سی حرف است. و از ابی کعب نقل میکنند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده هر کس سوره ویل لکل همزة لمزة را بخواند خداوند بعدد هر کس که بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اصحابش استهزاء نموده ده حسنه بنویسد. و از امام صادق علیه السلام روایت میکنند که هر کس در نماز فریضه سوره همزه را بخواند فقر از آن رفع میگردد و روزی وی وسیع میگردد و در مصباح کفعمی است اگر اینکه سوره بر جسم درد خوانده شود شفا یابد.

[سوره الهمزة (۱۰۴): آیات ۱ تا ۹]

### اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ (۱) الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ (۲) يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ (۳) كَلَّا لَيُبَدَّنَ فِي الْحُطَمَةِ (۴)  
 وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ (۵) نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ (۶) الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْنَدَةِ (۷) إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ (۸) فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ (۹)

### (ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص  
 وای بر هر عیب جوی هرزه زبان غیبت کننده،  
 آن کسی که مال جمع آوری نموده و بشماره آن مشغول گردیده،  
 گمان میکند بمال همیشه دوام مییابد،

چنین نیست که گمان کرده البتّه میافتد در آتش جهنم،  
 تو چه دانی حطمه چیست،  
 آتشی است که از روی غضب الهی برافروخته شده،  
 و آن آتشی است که بقلب سرایت مینماید،  
 آتشی است سر پوشیده که بر آنان احاطه نموده  
 مانند ستونهای بلند شراره کشیده.

صفحه : ۲۷۶

### (توضیح آیات)

وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ (همزه) در لغت کسی را گویند که بسیار طعنه میزند و عیب جویی میکند بچیزی که عیب نیست و اصل همزه از شکستن آمده که عیب کننده عیب جویی میکند از کسی که بخوهد وی را شکست دهد.  
 (لمزه) نیز بمعنی عیب جویی نمودن است که (همزه و لمزه) در اصل هر دو بمعنی عیب جویی نمودن است و چنانچه گفته اند فرقی اینک است که (همزه) عیب جویی در غیاب است که داخل در اقسام غیبت میشود و (لمزه) عیب جویی در پیش رو است.  
 در لغت برای ویل دو معنی گفته شده یکی ویل در عربی بمعنی وای در فارسی است دیگر چاهی است در طبقه زیرین جهنم که اسم آن ویل است و در اخبار رسیده هر جا در قرآن تهدید بویل شود مقصود همان چاه است.  
 و در اینکه مقصود از (همزه و لمزه) در آیه چیست از مفسرین راجع بآن توجیهاتی نقل شده:  
 ۱- وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ تهدید و انذار بهر کسی است که غیبت میکند و بسیار نیمه و سخن چینی میکند و فساد مینماید بین دوستان (ابن عباس) ۲- (همزه) غیبت کننده گانند (لمزه) طعنه زنندگان.  
 ۳- (همزه) کسی است که در پیش رو طعنه میزند و عیب جویی میکند و پشت سر غیبت میکند.  
 ۴- (همزه) کسی را گویند که مردم را بدست میزند و اذیت میکند و نیز بزبان زخم زبان میزند و بچشم اشاره میکند و استهزاء مینماید (مجمع البیان) خلاصه اینکه آیه در مقام تهدید و انذار است که وای یا ویل برای کسی است که بزبان یا بچشم و ابرو اشاره یا غیر آن در پیش رو یا پشت سر در مقام مذمت و توهین

صفحه : ۲۷۷

مسلمانی برآید یا وی را سرزنش و اذیت نماید.

و آیات و اخبار در مذمت چنین اشخاصی بسیار است در سوره حجرات آیه ۱۱ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّنْ نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْإِسْمُ الْفُسُوقِ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَّمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۱) و نیز راجع بغیبت مسلمان و گناه آن آیات و اخبار بسیار رسیده حتی غیبت مسلمان را در گناه و خطا شبیه بخوردن میته برادر مسلمان معرفی نموده چنانچه در سوره حجرات آیه ۱۲ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَأْكُلْ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ (۲) و نیز اخبار و احادیث در گناه غیبت و سخریه نمودن مسلمان و طعن زدن و غیر آن بقدری رسیده که چنین اعمالی را در تعداد گناهان کبیره بلکه بالاترین آنها بشمار میرود چنانچه در کتاب بحار از جابر و ابی سعید خدری از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنین

نقل میکنند که فرمود

(الغیبه اشد من الزنا)

و در جهت اشدیتش فرمود مردی زنا میکند و توبه میکند و خدا توبه او را قبول میکند لکن کسی که غیبت میکند توبه او قبول نمیشود مگر وقتی که آن کس که غیبت او شده ببخشد

(۱) خطاب بمؤمنین نموده‌ای کسانی که ایمان آورده‌اید نباید گروهی گروه دیگر را مسخره نمایند بسا آنها بهتر باشند (از آن کسانی که مسخره میکنند) و نیز نباید زنها زنهای دیگر را مسخره نمایند شاید آنها بهتر باشند (از آنهایی که مسخره میکنند) و عیب خود را فاش نکنید و مردم را بقلب بد نخوانید بد نامی است فسق بعد از ایمان و کسی که توبه نکند آنها ستم کارانند (۲) ای کسانی که ایمان آورده‌اید اجتناب کنید از بسیاری گمانها محققا بعضی گمانها گناه است و تجسس نکنید بعضی از بعض دیگر و غیبت نکنید آیا دوست میدارد کسی از شما که بخورد گوشت برادر مرده خود را پس کراهت دارد آن را و ای مؤمنین بترسید از خدا محققا خداوند بسیار پذیرنده توبه و بسیار مهربانست [.....]

صفحه : ۲۷۸

و نیز در کافی از ابی عبد الله علیه السلام روایت میکند که فرموده کسی که در مؤمن چیزی (از عیوب وی) بگوید که خودش بدو چشم خود دیده و بدو گوش خود شنیده او داخل کسانی میگردد که قرآن در باره او میگوید إِنَّ الَّذِينَ يُجِبُونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۱﴾ الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ أَن كَسَىٰ كَسِيًّا الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ أَن كَسَىٰ كَسِيًّا الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ أَن كَسَىٰ كَسِيًّا

نگاه داشت و حقوق الهی را ادا نمود یا از راه حرام جمع آوری نموده و ذخیره کرد. بعض مفسرین گفته‌اند اینکه آیات در مذمت ولید بن مغیره فرود آمده که متصف باین اوصاف بوده جلو روی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بزبان طعنه میزد و استهزا مینمود و در پشت سر غیبت مینمود و نیز مال بسیار جمع نموده و بآن علاقه مفرط داشت و ذخیره نموده و شماره مینمود.

دیگری گفته در مذمت اخنس بن شریق ثقفی فرود آمده که بمسلمانان طعنه میزد و غیبت مینمود و مال زیادی جمع آوری نموده بود.

لکن بر فرض اینکه آیه در مورد خاصیتی وارد شده باشد نظر به اینکه آیه عام است و مورد مخصیص نمیشود باضافه از لفظ کل که در آیه کریمه و لِكُلِّ لُكُلٍ هُمْزَةٌ لَمْزَةٌ دارد معلوم میشود حکم عام است و (ویل) در آیه شامل میگردد هر کسی را که متصف بچنین صفات نکوهیده‌ای باشد در اینکه مبارک سوره اشاره بدو صفت از صفات رذیله و اعمال ناپسندیده می‌نماید یکی سخریه و استهزاء نمودن مسلمانی بهر نوعی و هر طوری که باشد خواه در پیش رو یا پشت سر و غرض شکستن و عیب جویی وی باشد که (همزه و لمزه) شامل میگردد تمام اقسامش را از نیمه و سخن چینی و غیبت و اشاره بچشم و ابرو

(۱) محققا کسانی که دوست میدارند عمل فاحشه و منکری را از مؤمنین فاش نمایند (و آنها را بین مردم مفتضح و رسوا گردانند) برای آنان است عذاب دردناک

صفحه : ۲۷۹

و غیر اینها.

و دیگر جمع نمودن و گرد آوردن مال از هر راهی که باشد و محبت مفراط بمال و از محبت دنیا ناشی میشود غفلت بدرجه‌ای که آدمی گمان میکند مال و ثروت وی همیشه باقی و جاویدانست و بکلی مردن و فنا را از نظر انداخته و فراموش میکند و هیچ متوجه بآن نیست اینکه است که فرموده:

يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ نَظَرَ بَطُولِ أَمَلٍ وَ آرزو و آمال دور و دراز انسان دارد که با آنکه برای هر کسی مرگ معلوم و یقینی است لکن محبت و حرص چنان آدم حریص دنیا دوست را غافل نموده که گویا گمان میکند مال و ثروت و جهات دنیوی و حظوظات مادی طبیعی برای وی پایدار است و مرگ و فنا در پی آن نیست.

كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ رُوی قاعده عربیت بعد از لام (لینبذن) قسم محذوف است و اینکه جمله را با نون تأکید ثقیله و قسم آورد. برای تأکید است که قسم بخدا هر آینه البته چنین کسی که متصف باین اوصاف رذیله و اینکه اعمال ناپسند گردیده در اندازند وی را در درکه‌ای از جهنم (حطمه) مأخوذ از حطم و بمعنی شکستن است یعنی چنین کسانی داخل در آتش شکسته کننده میگردند و ما أدراك ما الحطمة اشاره بسختی و عظمت حطمه دارد که از روی استعجاب خطاب بپیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خود فرموده که تو چه دانی حطمه چیست بعد در مقام بیان حطمه برآمده نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ، الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْنِدَةِ حطمه آتشی است که از غضب خدا ناشی گشته و شدت و قوت آن آتش

صفحه : ۲۸۰

طوری است که علاوه بر اینکه بدن را میسوزاند بقلب نیز سرایت مینماید در مقام معرفی (حطمه) برآمده و دو صفت از اوصاف (حطمه) را در آیه بیان میفرماید که دلالت بر عظمت و شدت آن دارد یکی آتش را نسبت بخودش میدهد نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ آتش خدایی است که از روی شدت غضب الهی شعله‌ور گردیده عذابهای دنیا از مصیبات و بلاها و آفات هر چه بر انسان وارد گردد غالباً از روی غضب و انتقام نیست بلکه از روی حکمت و مصلحت نظام شخصی یا نظام کلی عالم ناشی گردیده اما عذاب آخرت چنین نیست بلکه از روی غضب است که ناشی از مخالفت و عصیان سرزده و بروز و ظهور نموده اینکه است که نسبت آتش را بخودش میدهد و دیگر آتش حطمه طوری نفوذ دارد که بقلب نیز سرایت مینماید آری قلبی که لطیفه الهی و ظهور فیض رحمانی و جلوه ربانی است و از عالم روحانین در اینکه ظلمت کده طبیعت فرود آمده و بایستی منبع معارف و مشکات علوم و عرش رحمان و محل هبوط الهام و تردد ملائکه مقربین گردد و با دو بال علم و عمل در عالم (ما فوق الطبیعه) با ابناء جنس خود در پرواز آید و علی الدوام از نفحات رحمانی فیض گیرد اگر بعکس آن لطیفه ربانی منبع فساد و جایگاه بهائم و سباع و غولان قوای شهوانی و غضبانی و شیاطین قرار گرفت و خار و خاشاک آرزو و آمال طبیعی دنیوی سرتاسر قلب را پر نمود دیگر چنین قلبی غیر از کوره حدادی لایق جای دیگری نخواهد بود.

و شاید سر اینکه آتش (حطمه) بقلب سرایت مینماید اینکه باشد که چون عالم قیامت عالم جمع و عالم حقیقت و عالمی است که باطنها ظاهر میگردد و اضداد و متفرقات با هم جمع میگردند و معلوم است که حقیقت انسان روح و قلب و نفس ناطقه او است که در قیامت روح و بدن چنان متحد میگردند که گویا یک حقیقت واحده بشمار میروند اینکه است که حظوظات جسمانی و نیز عذابهای آن بعینه حظوظات و عذاب روحانی است و بعکس همچنین است که انسان بحقیقت روحانی و جسمانی هم مدرک عذابهای جسمانی و روحانی است اگر از اشقیاء باشد و هم مدرک لذائذ روحانی

صفحه : ۲۸۱

و جسمانی است اگر از سعداء باشد.

إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ فِي عَمَدٍ مُّمدَّدةٍ (مؤصده) مأخوذ از بسته شدن در است یعنی چنان آتش باطراف آنان احاطه نموده که راه خروج از آتش بر آنان بسته گردانیده و بحبس ابدی گرفتار گردیده‌اند در حالی که بچوب و زنجیر بسته شده‌اند چنانچه دزدان و سرقت کاران را می‌بندند.

چنانچه معلوم است کيفر و مجازات عمل روی دو چیز استوار میگردد یکی آن صفات و ملکاتی که باعث عمل نکوهیده میگردد مثل کبر حسد و باقی صفات زشت.

و دیگر روی آثار بدی است که متفرع بر عمل میگردد و چون در اول سوره اشاره بدو عملی دارد که هم ناشی از اوصاف رذیله میشود و هم منشأ آثار بدی است که متفرع بر عمل میگردد زیرا چنانچه گفته شد (همزه و لمزه) شامل میگردد تمام انواع و اقسام توهینی که ممکن است بمؤمنین یا بمسلمانی وارد گردد از قبیل استهزا و سخریه و بد حرفی خواه در پیش رو و خواه پشت سر، سخن چینی، نامه‌گی، هر عملی که سبب توهین وی گردد و غرض شکستن او باشد و چنین عملی اضافه بر اینکه کاشف از خبث سریره و اوصاف نکوهیده‌ایست که در عامل آن پدیدار است باعث نفاق و ضدیت بین مؤمنین میگردد و آن اتحاد و یگانگی که غرض شارع اسلام بوده تبدیل بافتراق و تشتت جامعه میگردد و نیز چون مؤمن با تقوی ارتباط بخدا دارد دشمنی با او دشمنی با خداست توهین او توهین بخداست و نیز جمع مال زیادتر از قدر حاجت هم کاشف از آن حرصی است که از محبت دنیا تولید گردیده و هم برای جامعه و تمدن مضر است زیرا که پول و مال باید بین مردم رواج باشد و هر یک مخارج لازمه خود را بآن رفع نمایند وقتی بعضی از مردم زیادتر از قدر حاجت ذخیره نمایند از قسمت باقی کاهیده میگردد و دیگران در مضیقه

صفحه : ۲۸۲

میافتند و زندگی بر آنها تنگ میگردد.

از اینجا معلوم میشود که چون اینکه دو عمل غیبت و استهزاء و جمع نمودن مال زیادتر از قدر حاجت بدترین صفات رذیله و بدترین اعمال نکوهیده بشمار میرود اینکه است که مجازات آن بسیار سخت و پاداش آن شعله‌ور شدن آتش غضب الهی است. آری اینکه حبس و بستگی نتیجه همان علاقه بدنیا و مال دنیا است که آدمی را پابند نموده و تولید حرص و بخل گردانیده و آتشی که بقلب سرایت مینماید نارُ اللّهِ الموقدَةُ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْتِدَةِ همان آتش حسد و کینه و کبر و خود پسندی و تفرعن و مخالفت ورزیدن با اولیای حق تعالی و هوی و نفس پرستی است کسی که خود را بزنجیر طبیعت بسته گردانیده چگونه تواند ترقی و تعالی نماید و خود را از پرتگاه طبیعت باوج رفعت و کمال رساند و از عذاب اخروی و نکال دنیوی رهایی یابد هرگز ممکن نیست

صفحه : ۲۸۳

## سورة الفیل

### اشاره

مکیه و هی خمس آیات سوره فیل مکی است در مکه فرود آمده و پنج آیه و بیست کلمه و نود و شش حرف است و از زرین جیش نقل میکنند که رسول اللّهِ صلی اللّهُ علیه و آله و سلّم فرموده کسی که سوره فیل را بخواند خدای تعالی وی را در دنیا ایمن گرداند از (خسف و قذف و المسخ) یعنی از هر آفتی مثل بزمین فرو رفتن یا بصورت دیگری تغییر پیدا نمودن و غیر آن محفوظ ماند (ابو الفتوح) و از امام صادق علیه السّلام چنین روایت میکنند کسی که سوره فیل را در نماز فریضه بخواند روز قیامت در باره

آن هر کوه و بیابانی و سنگ و ریگی گواهی میدهد که او از نماز گذاران است

### [سوره الفیل (۱۰۵): آیات ۱ تا ۵]

#### اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ (۱) أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضَلُّلٍ (۲) وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ (۳) تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ (۴)  
 فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ (۵)

#### (ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص  
 (ای پیمبر) آیا ندیدی چه کرد پروردگار تو بفیل سواران،  
 آیا نگردانید کید و تدبیر آنان را بر هلاکت خودشان،  
 و خداوند فرستاد بر هلاکت آنان مرغان ابابیل را،  
 که آن مرغان می انداختند بر آنها سنگهایی از گل،  
 پس آنها میگردیدند مثل گیاه خشک

#### (توضیح آیات)

#### اشاره

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ (همزه) الم تر همزه انکاری و رؤیت بمعنی علم و دانستن است نه رؤیت

صفحه : ۲۸۴

بچشم زیرا که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و لو آنکه در عام الفیل متولد گردیده لکن بچشم اصحاب فیل را رؤیت نموده بود و مقصود از اصحاب فیل ابرهه و قشون آن است.

و در کتب تفسیر بروایت صحیح از عبد الله عباس نقل میکنند که ابرهه بن صباغ از طرف نجاشی سلطان حبشه پادشاه یمن شد و قصد خرابی کعبه نمود و سببش اینکه شد که ذو نواس یهودی پادشاه خیبر جماعتی از عیسویان که در آنجا بودند بدین یهود دعوت نمود آنها قبول نمودند بعضی را کشت و بعضی را سوزانید یکی از آنان فرار نمود و نزد قیصر روم رفت و حکایت را بعرض او رسانید و از او کمک خواست قیصر گفت از اینجا تا حبشه خیلی راهست من نامه‌ای بسطان حبشه می نویسم تا تو را یاری کند چون نامه پادشاه حبشه نجاشی رسید او مردی بنام ارباط با لشکر بسیاری بیمن فرستاد و دستور داد یک قسمت مردان را بکش و یک قسمت آنان را از شهر آواره کن و یک قسمت را ببردگی بسوی ما بفرست وقتی لشکر بدانجا رسیدند لشکر ذو نواس



متفرق گردیدند و ذو نواس فرار کرد و بکنار دریا آمد لشکر در عقب او روانه شدند خود را بدریا انداخت و هلاک گردید پس از آن ارباط یمن برگشت و همانطور که دستور داشت یک قسمت آنان را کشت و یک قسمت آنان را اسیر نمود و قسمت دیگر را آواره گردانید پس از آن ارباط در یمن قرار گرفت و سلطان حبشه نجاشی را بآنچه کرده بود خبردار نمود نجاشی بارباط نوشت که همانجا در یمن بمان پس از مدتی ابرهه را با ارباط کدورتی پدید گردید و با هم بنای جنگ گذاشتند چون برابر هم آمدند ابرهه کسی نزد ارباط فرستاد و گفت من و تو با هم جنگ داریم لشکر چه گناهی دارند که کشته گردند بیرون آی تا گرد هم بگردیم اگر تو مرا کشتی مملکت و لشکر مال تو است و اگر من تو را کشتم همین طور.

ارباط مردی قوی و جسیم و حربه در دست داشت ابرهه مردی بود کوتاه و از پشت سر او غلامی برای یاری او اسلحه وی را گرفته بود وقتی دو نفر مقابل هم

صفحه : ۲۸۵

آمدند یک دو باری بگرد هم گشتند ارباط حمله آورد بر ابرهه و او بزمین برو افتاد دهن و بینی او پاره گردید غلام بر ارباط حمله نمود و ارباط را کشت وقتی اینکه خبر بنجاشی سلطان حبشه رسید بر ابرهه غضب کرد و بوی نامه نوشت که چه کس بتو دستور داده بود که ارباط را بکشی من قشون میفرستم که تو را بگیرند و ولایت تو را با خاک یکسان نمایند وقتی نامه بابره رسید فوراً سر خود را تراشید و موها را جمع نمود و قدری خاک داخل آن نمود و پیش نجاشی فرستاد و گفت فرمان فرمان تو است و من بنده توام اگر فرمایی از طرف تو اینجا باشم و مملکت تو را نگاهدارم و عمارت میکنم و آنچه رأی تو است بفرما چنین کنم نجاشی خشنود شد و گفت در همانجا باش ابرهه در صنعا کنش بسیار عالی بپا نمود و نام آن کنش را قلیس نهاد و بنجاشی نامه نوشت که من برای تو و بنام تو کنیسه‌ای بنا نهادم که در روی زمین مثل آن یافت نمیشود و مردم جهان از اهالی دور برای دیدن آن می‌آیند و عنقریب چنان کنم که مردمی که برای حج بمکه میروند اینجا آیند نجاشی شادمان شد و اینکه خبر در عرب منتشر گردید.

مردی از کنانه گه وی را بنی مالک میگفتند برخاست و آنجا رفت و شبی در زاویه‌ای مخفی گردید و بمدفوعات خود آنجا را ملوث و کثیف گردانید و شبانه از آنجا فرار نمود وقتی اینکه خبر بابره رسید بسیار در غضب شد و پرسید چه کس چنین عملی نموده گفتند مردی از عرب چند شبی در اینجا بود و اکنون گریخته جز او کسی چنین کاری نکرده اینکه بود که ابرهه سوگند یاد نمود که بعوض آنکه عرب بی حرمتی به اینجا نموده آسوده ننشینند مگر وقتی که خانه کعبه را خراب کند آن گاه لشکر بسیاری از حبشه جمع آوری نمود و روی بمملکت عرب نهاد وقتی اینکه خبر بعرب رسید مهیای جنگ گردیدند پادشاهی از مملکت حمیر لشکر جمع نمود و با لشکر ابرهه جنگ کرد و مغلوب گردید ابرهه پادشاه را گرفت خواست او را بکشد گفت مرا مکش که تو را بکار آیم پادشاه را در بند

صفحه : ۲۸۶

نموده با خود برد از آنجا بقبیله خثعم رسید و در آنجا جنگی نیز در گیر شد و ابرهه فاتح گردید رئیس قوم را گرفتند و نزد ابرهه بردند گفت مرا مکش که من رهنمای تو باشم در زمین عرب از آنجا بطائف آمد مسعود بن معتب بیرون آمد و گفت ای سلطان ما را با تو کاری نیست ما بتخانه‌ای داریم که آن را بیت الات نامند و مقصود تو خانه کعبه است اگر خواهی کسی را برای رهنمایی تو میفرستم.

تا آنکه ابرهه با لشکر عظیمی بجانب مکه روان شد و مال اهل حرم را غارت نمود از آن جمله دو یست شتر عبد المطلب را بگرفت و کسی را نزد اهل مکه فرستاد و گفت برئیس کعبه بگو من با تو و اهل مکه کاری ندارم برای خراب کردن کعبه آمده‌ام اگر کسی

ممانعت کند جنگ میکنم اینکه خبر که بعد المطلب رسید گفت خودم نزد او میروم برخواست با جماعتی از فرزندان خود پیش ابرهه رفت چون آن دو نفر سلطان که در بند او بودند عبد المطلب را دیدند ابرهه گفتند ای پادشاه اینکه عبد المطلب سید قریش است در همه عرب بزرگتر از او کسی نیست و او کسی است که مردم را طعام میدهد و بزرگواری او در عرب مشهور است او را احترام نما و عبد المطلب مردی بلند بالا و نیکو روی و در گفتار بسیار فصیح و صریح تکلم مینمود و با هیبت بود ابرهه وقتی عبد المطلب را دید شخصیت او در نظرش بزرگ نمود از تخت پائین آمد و او را احترام نمود و بجای خود نشانید و مترجم او از عبد المطلب سؤال نمود برای چه کار آمده‌ای عبد المطلب گفت قشون سلطان چند شتر از من گرفته‌اند آمده‌ام دستور دهند شتران مرا بدهند ابرهه تعجب کرد و گفت بنظر من اینکه مردی عاقل و بزرگ آمد من با چنین قشونی آمده‌ام خانه‌ای که شرافت آنها بآنست خراب کنم او دنبال چند شتر کرکین خود آمده وقتی مترجم سخن ابرهه را بعبد المطلب گفت عبد المطلب در جواب گفت خانه کعبه صاحب دارد خدا مال خدا است و صاحبش بایست آن را نگاه دارد شتران مال من است و من باید آن را مطالبه کنم ابرهه فرمان داد دوست شتر عبد المطلب

صفحه : ۲۸۷

را پس دادند.

پس از آن جماعتی از رؤسای قبیله‌های عرب از ابرهه تقاضا نمودند یک ثلث از مال حجاز بگیرد و کعبه را خراب نکند قبول نمود عبد المطلب دستور داد که اهل مکه بروند و در شعبهای کوه‌های اطراف که از قشون ابرهه آسیبی بآنان نرسد و خودش آمد و حلقه در کعبه را گرفت و با خدا مناجات کرد و تضرع و زاری نمود که خدایا خانه خود را حفظ کن و در جایی پنهان گردید. پس از آن ابرهه لشکر کشید با دوازده فیل رو بکعبه نهاد در میان فیلان فیل بزرگی بود که او را محمود مینامیدند و باقی فیلان تابع او بودند خشم بزرگ آن قبیله که در بند ابرهه بود در پنهانی در گوش آن فیل محمود نام گفت دانی اینکه زمین حرم خدا است گرد او نگرد که هلاک خواهی شد وقتی نزدیک کعبه رسیدند فیلان ایستادند و قدمی جلو نرفتند هر قدر آنها را زدند حرکت نمودند براه دیگر میرفتند لکن بروی کعبه نمیرفتند خلاصه وقتی قشون ابرهه اطراف کعبه را گرفتند که خراب کنند خدای متعال از جانب دریا مرغانی فرستاد بشکل خطاف و هر یک سه سنگ داشتند یکی در منقار و دو دانه در چنگال و هر یک از آن سنگها مقدار یک نخود بود و بالای سر هر یک از لشگریان یکی از آن مرغان می‌ایستاد و بر سر او سنگ میزد و او فوراً برو می‌افتاد و هلاک میگردد و خدا بر ابرهه دردی گماشت که انگشتانش افتاد و از آن خون و چرک سرازیر گردید تا بالاخره شکمش باد کرد و ترکیب و تمام لشگریان هلاک گردیدند مگر یکی از آنان که فرار کرد و خود را بحیثه پای تخت نجاشی رسانید و حکایت را باو گفت نجاشی بسیار تعجب نمود که چگونه اینکه لشگر با شکوه از سنگ ریزه مرغان ضعیف مردند ناگاه آن مرد دید یکی از آن مرغان بالای سر او است بنجاشی گفت مرغان چنین بودند فوراً آن مرغ سنگ بسر او زد و او مرد

صفحه : ۲۸۸

بروایت دیگر که از مقاتل سلیمان نقل میکنند سبب اصحاب فیل اینکه بوده که جماعتی از قریش برای تجارت بزمین نجاشی رفتند چون بساحل دریا رسیدند برای طبخ آتش گرانند و در آنجا کلیسایی بود که قریش آن را هیکل مینامیدند پس از آنکه رفتند آتش شراره کشید و صومعه عیسویان را سوزانید اهل صومعه آه و فغان نزد نجاشی بردند اینکه بود که نجاشی در غضب شد و ابرهه را گماشت که بانتقام سوزانیدن صومعه خانه کعبه را خراب نماید حکایت اصحاب فیل طولانی است در همین جا مطلب را خاتمه میدهم باقی مطالب را در کتب تفاسیر مفسرین بیان نموده‌اند.

در اینکه مبارک سوره از حضرت عزت خطاب بپیغمبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم خود نموده که آیا تو ندیدی و بطور یقین ندانستی که پروردگار تو بیاران فیل چه کرد اینکه طور خطاب که آیا ندیدی اشاره بعظمت مطلب است که واقعه فیل یکی از آثار بزرگ قدرت الهی و عظمت تدبیر و نفوذ قدرت او بشمار میرود

### سؤال

چه حکمتی در نقل اینکه حکایت بود که آیه و سوره در باره آن فرود آمده و بر رسول الله نقل میکند در صورتی که حکایت اصحاب فیل قریب العهد بوده با تولد حضرتش که گویند قضیه فیل در محرم واقع شده بود و تولد حضرت رسول در ماه ربیع الاول که پنجاه و پنج روز فاصله داشت و مسلما مردمان آن وقت همه یا اکثر آنان واقعه اصحاب فیل را میدانستند واقعه کوچکی نبود که کسی اطلاع نداشته باشد تا آنکه سوره در باره آن فرود آید.

### (باسخ)

آری البتّه اهل مکّه میدانستند لکن شاید حکمت در نقل حکایت مقصود اشاره باهمیت مطلب و تذکر حاضرین و تّبه غائبین تا روز قیامت بوده زیرا چون قرآن تا قیامت باقی است و هر کس از موافق و مخالف وقتی در اینکه سوره نظر کند یقین میکند به اینکه چنین امری حتماً واقع گردیده زیرا چنین امری که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

صفحه : ۲۸۹

نسبت بخدا میدهد دروغ باشد زیرا آنهایی که شاهد قضیه بودند و اینکه سوره را مشاهده مینمودند اگر خلاف بود فوراً انکار مینمودند.

خلاصه شاید مقصود اصلی از حکایت اینکه واقعه اینکه بوده که مردم دنیا تا روز قیامت هر کس در اینکه سوره نظر می کند عظمت الهی و نفوذ قدرت و علم و چگونگی انتقام کشیدن از ظالمین و ستمکاران را مشاهده نماید و متّبه گردد و بداند که خداوند در موقع غضب (شدید الانتقام) است و نیز بدانند محالی در قبل قدرت الهی تصور ندارد و نیز عظمت کعبه بر جهانیان ثابت گردد زیرا که چشم روزگار چنین امر خارق العاده‌ای را ندیده که حیوان کوچکی بیک پاره گل بی مقدار فیل بآن عظمت و چنان قشون مهمّی را از پا درآورد آری در حکایات قرآن رموز و اسراری مندرج است که عقل بارزترین بشر بکوچکترین اسرارش نمیرسد علم قرآن نزد خدا و راسخین در علم است.

و شاید یکی دیگر از اسرار حکایت اصحاب فیل برای تذکر باشد که آدم عاقل متّبه گردد وقتی دشمنی نمودن با خانه‌ای که از گل و خاک و خشت ساخته شده و مزیتش فقط همین است که برای عبادت تأسیس شده دشمنان آن اینطور در مورد غضب الهی واقع گردیدند که حتّی مرغان کوچک بامر خدا در مقام دشمنی با آنان برآمده و دمار از روزگار آنان برداشتند زیرا که تمام موجودات قشون حق وزیر فرمان او و با دشمنان او در غضبند و منتظر فرمانند.

وقتی دشمنی و ضدّیت با گل و خاکی چنین باشد چه خواهد بود حال کسی که دشمنی کند با خانه‌ای که در آن کعبه مقصود و عرش رحمان است و آن قلب مؤمن کاملی است که فرموده

(قلب المؤمن عرش الرّحمن)

آری قلب مؤمن با تقوی و انسان کامل محل ودیعه الهی و مخزن اسرار لم- یزلی و گنجینه آن امانتی است که آسمان و زمین تاب تحمل آن را نیاورده و از قبول آن ابا نمودند و انسان (ظلوما جهولا) تحمل نمود ولی متأسفانه نوع بشر همان

صفحه : ۲۹۰

طور که فرموده (ظلوما جهولا) از روی بیخردی و نفهمی ظلم بنفس خود نموده و آن امانت الهی و آن سرّ یزدانی را که در کالبد قلب آنان بودیعه گذارده برایگان از دست داده و تاب تحمل آن را نیاورده مگر عده کمی از اولیاء که آن را در پرتو علم و عمل پرورش داده تا وقتی که بصاحبش برگردانند و در (مَقْعِدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُّقْتَدِرٍ) بیاسایند.

أَلَمْ یَجْعَلْ کَیْدَهُمْ فِی تَضَلُّیلٍ آیا ای محمّد صلی الله علیه و آله و سلم پروردگار تو نگردانید کید و مکر آنان که اراده خراب نمودن خانه کعبه را داشتند عاید خودشان که کید آنها را بازگشت بخودشان نمود و عوض آنکه خانه کعبه را ویران کنند خود را ویران کرده و بهلاکت افتادند.

وَ أَرْسَلَ عَلَیْهِمْ طِیراً أَبابیلَ که فرستاد بر آنان جماعتی و گروهی از مرغان بنام ابابیل.

طیر اسم جنس و جمع او طائر است و در وصف ابابیل از مفسرین گفتاری نقل شده:

(۱) مرغانی بودند که منقارشان مثل منقار مرغ و چنگالشان مثل سگ بود (عبد الله عباس) (۲) مرغانی بودند سبز با منقار زرد (۳) خدای تعالی فی الفور مرغانی در هوا بیافرید (تفسیر ابو الفتوح رازی) تَرْمِیْهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّیلٍ تَرْمِیْهِمْ دو طور قرائت شده مشهور با تا (ترمیهم) خوانده‌اند و بعضی بیا (یرمیهم) قرائت نموده‌اند لکن قرائت بیا شاذ است مرغان سنگهایی از گل که در منقار و چنگال داشتند می‌انداختند از عبد الله

صفحه : ۲۹۱

مسعود نقل میکنند که آنان کبوترانی بودند که صدا میکردند و سنگ می‌انداختند و خدای تعالی باد سختی فرستاد تا بر قوت سنگ افزوده گردد از بعضی مفسرین است که مقصود از سجیل در آیه سَجِّین است که نون تبدیل بلام گردیده یعنی آن سنگها را از دوزخ گرفته بودند فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ آن گل خشک گردانید آنها را مثل برگ خشک که بیاد پراکنده گردد در اینکه وقوع اینکه قضیه معجزه که بوده چند قول است بعضی گفته‌اند از فضیلت کعبه بوده که خدا میخواست کعبه را برای عبادت مسلمانها حفظ کند دیگری گفته بمعجزه نبی و پیمبر آن زمان که نام او خالد بن سنان و وصی حضرت عیسی علیه السلام بوده واقع گردید بعضی دیگر آن را از کرامات حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم میدانند زیرا که سال تولّد آن حضرت و مقدم شریفش بوده (تفسیر ابو الفتوح رازی)

صفحه : ۲۹۲

## سوره القریش

### اشاره

مکیه و هی اربع آیات سوره (القریش) مکی است در مکه فرود آمده و اینکه بنا بر رأی ابن عباس است و ضحاک گفته مدنی است در مدینه فرود آمده و چهار آیه و هفده کلمه و نود حرف است زرغیش از ابی بن کعب از رسول الله چنین حدیث میکند هر کس

سوره القریش را بخواند خدای تعالی بعدد هر کس که در مکه طواف کند در حج و عمره ده حسنه برای او بنویسند. و از امّ هانی دختر ابو طالب نقل میکنند که گفته رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود خدای تعالی قریش را بر باقی عرب بهفت چیز امتیاز و برتری داد که پیش از آن بکسی چنین شرافتی نداده بود و پس از آن نیز بکسی نخواهد داده اول مرا یعنی خود حضرتش را از قریش قرار داد دوم نبوت را در قبیله آنان قرار داد سوم خدمت کعبه محول بآنها گردانید چهارم سقایت و آب دادن باهل حاج در عهده آنها بود پنجم آنان را غالب گردانید بر اصحاب فیل ششم امت آنها را برگزید که کسی با آنان سرکشی نکند هفتم مقام آنها را بلند گردانید (ابو الفتوح) و از امام صادق علیه السلام چنین روایت میکنند که هر کس سوره قریش را بسیار بخواند روز قیامت در مرکبی از نور از مرکبهای بهشت سوار میشود تا برسد بمحل نور در بهشت و در مصباح کفعمی است کسی که سوره القریشی را بر طعام بخواند از ضرر آن محفوظ ماند و اگر آدم گرسنه بخواند قبل از طلوع شمس باسانی طعام بوی میرسد

### [سوره قریش (۱۰۶): آیات ۱ تا ۴]

#### اشاره

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

لَا یَلَافُ قُرَیْشٍ (۱) إِلَّا یَلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّیْفِ (۲) فَلِیَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَیْتِ (۳) الَّذِیْ أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ (۴)

صفحه : ۲۹۳

#### (ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص  
برای گرد آمدن قریش،  
که الفت گیرند با هم در زمستان و تابستان،  
پس البته باید عبادت کنند پروردگار خانه کعبه را،  
آن چنان خدایی را که بآنان طعام داده که از گرسنگی برهند و ایمن گردانید آنها از ترس و خوف

#### (توضیح آیات)

#### اشاره

لَا یَلَافُ قُرَیْشٍ، إِلَّا یَلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّیْفِ در لغت ایلاف دو طور معنی شده یکی آنکه ایلاف آن است که کسی را بحقارت براهی ببرند (الف ایلافا) و دیگر بمعنی الفت دادن و ضد اباحت و مقابل وحشت است.

و قریش کسانی را گویند که از نسل نضر بن کنانه باشند که هر کس از نسل او نباشد او را قریشی نگویند از رسول اکرم حدیث میکنند که فرموده ما از طرف پدر منسوب بنضر بن کنانه ایم ائله بن اشنع از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنین حدیث میکند که خدای تعالی از فرزندان اسماعیل ابن کنانه را برگزید و بوی شرافت داد و از ابن کنانه قریش را فضیلت داد و از قریش

بنی هاشم را و از بنی هاشم مرا فضیلت داد و قریش مشتق از قرش است و بمعنی جمع و طلب آمده و چون کسب آنان تجارت بود آنها را قریش نامیدند (ابو الفتوح رازی) در اینکه لام (لایلاف) راجع بکجا است از مفسرین گفتاری نقل شده بعضی چنین اظهار نظر نموده‌اند که لام متعلق بسوره بالا است و در آن دو معنی از مفسرین نقل شده یکی گفته معنی آیه چنین است ما اصحاب فیل را هلاک کردیم برای الفت قریش و قرار گرفتن و تمکن داشتن و ساکن بودن آنها در مکه زیرا که آنها از بر همه میترسیدند و فرار مینمودند و ما اصحاب فیل را هلاک

صفحه : ۲۹۴

گردانیدیم تا آنکه قریش برگردند بمکه و با هم الفت گیرند و متفرق نگردند تا آنکه نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم در مکه متولد گردد و بشارت دهنده ببهشت و تهدید کننده از جهنم باشد.

دیگری گفته معنی لام چنین میشود که ما اصحاب فیل را هلاک نمودیم که از ما بر قریش منت باشد باضافه بر نعمتهای دیگر که در تابستان و زمستان داشتند و گویا گفته آن نعمتی است اضافه بر نعمتهای دیگر که بآنان داده شده (تفسیر مجمع البیان) اینکه است که فقها گویند اینکه دو آیه یکی است و اگر در نماز خوانده شود بجای یک سوره حساب میشود زیرا هر سوره‌ای بایستی مستقل در مطلب باشد و اول اینکه سوره متعلق بسوره فیل است.

توجیه دوم لام (لایلاف) لام تعجب است و تعلق دارد بجملة مقدر (اعجبوا لایلاف قریش) یعنی تعجب کنید الفت گرفتن قریش را که شگفت آور است و توجیهاات دیگری نیز در کتب تفاسیر در متعلق لام (لایلاف) داده شده که راجع بکجا است لکن در اینکه متعلق بسوره فیل است ظاهرا اتفاقی است از عکرمه و سعید جبیر چنین روایت میکنند که طائفه قریش در هر سالی دو دفعه رحلت مینمودند در زمستان بمکه میرفتند و در تابستان بطائف اینکه بود که خداوند بآنان امر نمود از مکه بیرون روند از ابو صالح است که گفته در شام دو جایگاه بود یکی سردسیر و دیگر نزدیک سردسیر قریش در تابستان بسردسیر میرفتند و در زمستان بمحلی که نزدیک بسردسیر بوده.

و از بعض مفسرین دیگر است که قریش برای تجارت در زمستان بیمن میرفتند و در تابستان بشام و در حرم اقامت مینمودند زیرا مکه زمین خشک لم یزرع بود و منافع قریش از تجارت عایدشان میگردد و هیچکس بقریش متعرض نمیگردید

صفحه : ۲۹۵

زیرا که میگفتند اینها اهل حرم و همسایگان خدایند

### ممکن است در اینکه جا سؤالی و اعتراض پیش آید

و گفته شود در صورتی که اکثر افراد قریش اگر نگوئیم تمام آنها در موقع واقعه اصحاب فیل کافر و بت پرست بودند و چنانچه معلوم است کعبه را بت کده خویش گردانیده بودند و بت‌ها را در اطراف کعبه نصب نموده و آنان را میپرستیدند تا وقتی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مأمور بقلع و قمع آنها گردید پس در آن وقت چه شرافت و مزیتی برای اهل مکه و نیز برای قریش بوده که خداوند برای الفت و سکونت آنها بمرغان ابابیل حرم مکه را حفظ نمود و شرّ دشمن را از آنها رفع گردانید (پاسخ) حرم کعبه در همه وقت از جهاتی بر تمام روی زمین شرافت و مزیت داشته اول چنانچه از آیات و احادیث معتبر ثابت شده که زمین مکه اول زمینی بوده که در مقام خلقت بوجود آمده پس از آن باقی زمینها از زیر آن کشیده شده پس از اینجا معلوم میشود که زمین

مکه اصل زمینها و منشأ پیدایش تمام آنها است و معلوم است که اصل هر چیزی شرافت بر فرع دارد.

(دوم) تا زمان حضرت ابراهیم چنانچه آیات سوره بقره شاهد بر آنست مکه بیابان بی آب و علف بوده و بامر حق تعالی حضرت ابراهیم و اسماعیل آنجا را بنا نموده و کعبه را عبادت گاه قرار دادند و چون مکه و کعبه بدست ابراهیم علیه السّلام رسول اولو العزم و اسماعیل علیه السّلام پیمبر ساخته شده و تأسیس برای عبادت شده در همه وقت شرافتمند است و نظر بهمین جهت بوده که اعراب بتهای خود را که آنها را از روی جهالت واسطه قرب خودشان بخدا میدانستند در آنجا نصب نموده بودند چنانچه وقتی از آنها سؤال میشد چگونه بتهایی که بدست خود ساخته‌اید معبود خود قرار میدهید میگفتند ما نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى ﴿۱﴾

(۱) سوره زمر آیه چهارم اول آیه وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ كَسَانِي

صفحه : ۲۹۶

(سوم) چون مکه محل تولد حضرت خاتم صلی الله علیه و آله و سلم و محل سکونت آباء و اجداد حضرتش بوده از اینجهت شرافت داشته و نیز چون کعبه بایستی قبله مسلمانها و محل عبادت آنها گردد که تا قیامت مسلمانها از اطراف عالم برای عبادت و فرمان برداری در آنجا اجتماع نمایند و یکدیگر را بشناسند و با هم متفق گردند و علم اسلام را بلند نمایند پس باین جهات و جهات دیگری که دارد مکه و کعبه شرافتمند است و ما قبول نداریم که در موقع واقعه اصحاب فیل تمام قریش کافر و بت پرست بوده باشند زیرا چنانچه در جای خود مدلل و مبرهن گردیده آباء و اجداد هر پیمبری تا برسد بحضرت آدم علیه السّلام بایستی خدا پرست و بر دین حق باشند مخصوصاً نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم که از طرف پدر و مادر از صلب طاهرین بوجود آمده و طایفه‌ای از قریش بنی هاشم بودند که مسلماً اکثر آنان خدا پرست و موحد بودند.

و باضافه ممکن است لام (لایلاف) لام غایت باشد نه لام علّت مثل لام (لیکون) در سوره قصص آیه ۷ فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا ﴿۱﴾ که نتیجه و غایت عمل آل فرعون که موسی علیه السّلام را در آن قوطی از آب گرفتند برای آنها دشمنی و اندوه گردید که فائده عملشان چنین شد نه اینکه آنان برای دشمنی و حزن او را گرفته باشند.

خلاصه شاید مقصود از آیه که اصحاب فیل را هلاک نمودیم برای الفت دادن قریش چنین باشد نتیجه و فائده هلاک شدن اصحاب فیل الفت و سکونت قریش گردید و از جور ابرهه خلاص گردیدند نه آنکه برای الفت آنان اصحاب فیل را خداوند هلاک نمود باشد بلکه برای احترام کعبه که محل عبادت و حرم امن و امان است آنان را هلاک نمود و آیه بعد

غیر از خدا دوستان می‌گرفتند میگفتند ما عبادت نمیکنیم آنان را مگر برای آنکه بخدا نزدیک گردیم

(۱) پس گرفتند موسی را کسان فرعون تا آنکه برای آنها دشمن باشد و سبب حزن و اندوه آنها گردد و چنانچه معلوم است آل فرعون موسی را برای آن نگرفتند بلکه غایت و نتیجه عملشان چنین شد

صفحه : ۲۹۷

فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ، الَّذِي أَطَعَهُمْ مِنْ جُوعٍ إِنَّهُ تَوْجِيهِي كَمَا كَرَّمْتُمْ تَأْيِيدِ مِينَمَآئِدِ كَمَا شَمَا اَهْلِ مَكَّةَ بَشَكَرَانِهِ اِنَّكِهِ نَعْمَتِ كَمَا خَدَا بِاِحْتِرَامِ حَرَمِ شَرِّ اِبْرَهه و اصحاب فیل را از شما اهل مکه برگردانید بایستی بدانید که کعبه حرم خدا است و باید فقط عبادت و بندگی شما فقط برای پروردگار اینکه خانه باشد و کسی را در عبادت با او شریک نگردانید و نیز در مقام امتنان بر قریش است که بر شما منت نهاد آن خدایی که مکه را برای شما محل امن و امان گردانید تا بتوانید در آن کسب و عمل نمائید و طریق معاشتان



تأمین گردد و از گرسنگی رهایی یابید و نیز شما را از خوف ابرهه ایمن گردانید و دشمن شما را هلاک نمود از عبد الله عباس چنین روایت میکنند که اهل مکه در هر سالی دو مرتبه رحلت مینمودند در زمستان در مکه بودند و در تابستان بطائف میرفتند و معیشت قریش از مسافرت انجام میگرفت از کلبی است که اول کسی که از مکه بجانب شام سفر کرد و از آنجا متاع آورد هاشم بن عبد مناف بود و اینکه او را هاشم لقب نمودند برای اینکه بود که در ایام قحطی او مردم را طعام میداد و نام او عمرو العلی بود. ابو الفتوح رازی و آمنه من خوف مردم بحرم متعرض اهل مکه نمیشدند و آنان را احترام میگذاشتند حتی اگر کسی از آنان جنایتی میکرد و میخواستند از وی انتقام بکشند میگفتند اینکه حرمی است وی را رها کنید.

صفحه : ۲۹۸

## سوره الماعون

### اشاره

مکیه و هی سبع آیات سوره (الماعون) بقول عبد الله مکی است و بقول دیگران مدنی است و بعدد کوفیان و بصریان هفت آیه و بعدد مکیان و مدنیان شش آیه و بیست و پنج کلمه و صد و بیست و پنج حرف است. و از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکنند هر کس سوره الماعون را بخواند خدا او را پیامزد اگر زکاة سالش را داده باشد ابو الفتوح رازی و از امام صادق علیه السلام چنین نقل میکنند کسی که در نماز نافله و فریضه اینکه سوره را بخواند خدا نماز و روزه اش را قبول میکند و او را در قیامت در مورد حساب نمیآورند و بروایت دیگر کسی که بعد از نماز فجر صد مرتبه بخواند در حفظ خدا محفوظ ماند. کفعی

[سوره الماعون (۱۰۷): آیات ۱ تا ۷]

### اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالذِّينِ (۱) فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ (۲) وَلَا يَحْضُ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ (۳) قَوْلٌ لِلْمُصَلِّينَ (۴)  
الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ (۵) الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُنَ (۶) وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ (۷)

### ترجمه

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص  
(ای پیامبر) آیا دیدی آن کس را که روز جزا را انکار نمود،  
و آن کسی است که یتیم را بقهر میراند،  
و رغبت نمیکند بر اطعام دادن بفقراء،  
پس وای بحال نماز کنندگان،  
آن کسانی که در نماز سهو میکنند (و دل آنان از ذکر خدا غافل است)،



آن کسانی که در اعمالشان ریا میکنند،  
و باز میدارند زکاة (و آنچه بایست بمحتاجان داده شود) منع میکنند.

صفحه : ۲۹۹

### (توضیح آیات)

### اشاره

أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالذِّينِ ظَاهِرًا خَطَابَ رَسُولِ أَكْرَمِ اسْتِ وَ هَمْزُهُ (أَرَأَيْتَ) كِهَ آيَا دِيدِي تُو اسْتِفْهَامِ وَ از رُوي تَعَجُّبِ اسْتِ كِهَ آيَا دِيدِي آن كَسِ رَا كِهَ رُوزِ جِزَاءِ وَ قِيَامَتِ رَا اِنْكَارِ مِيكَندِ عَمَلِ وِي چِيَسْتِ.  
بَعْضِي كُفْتِهْ-اَنْدِ خَطَابِ مَخْصُوصِ بَرَسُولِ اَللّهِ نِيَسْتِ بَلَكِهَ خَطَابِ مَتُوجِّهِ تَمَامِ عَقْلَايِ عَالَمِ اسْتِ كِهَ كَسِي كِهَ مَنكَرِ قِيَامَتِ گَرْدِيدِ وَ مَرْتَكِبِ اَعْمَالِ نَكُوهِدِهَ غَيْرِ عَقْلَايِي گَرْدِيدِ دَرِ مَوْرِدِ اَعْجَابِ عَقْلَايِ عَالَمِ وَاقِعِ مِيگَرْدَدِ.  
آرِي اِنْكَارِ مَعَادِ كِهَ مَثَلًا نَفْسِ پَرَسْتِي وَ مَتَابَعَتِ هُوِي وَ هُوسِ مِيگَرْدَدِ از آدَمِي كِهَ خُودِ رَا عَاقِلِ وَ از عَقْلَا مِيْدَانَدِ بَسِيَارِ شَكُفْتِ آوَرِ اسْتِ وَ نَزْدِ عَقْلَا عَجِيبِ مِيْنَمَايَدِ چنانچِهَ دَرِ سُوْرَهِ وَاقِعَه آيَه ۶۲ وَ لَقَدْ عَلِمْتُمْ النِّشْأَةَ الْاُولَى فَلَوْ لَا تَذَكَّرْتُمْ كِهَ از رُوي تَعَجُّبِ فَرْمُودِهَ وَ قَتِي شَمَا نَخْسْتِيْنَ خَلْقَتِ اُولِيَهَ رَا دَانَا گَرْدِيدِيدِ چگونِهَ نِشَاهِ ثَانُوِي رَا مَتَذَكَّرِ نَمِيگَرْدِيدِ.  
وَ نِيَزِ بَعْضِي آيَهَ رَا اِخْتِصَاصِ بَشَخْصِ مَعِيْنِ دَادِهْ-اَنْدِ وَ بَعْضِي رَا رَأْيِ چنين اسْتِ كِهَ مَوْرِدِ عَامِ اسْتِ وَ شَامِلِ مِيگَرْدَدِ هَرِ كَسِي رَا كِهَ مَتَّصِفِ بَچنينِ اَوْصَافِي بُوْدِهَ بَاشَدِ.  
آرِي بَرِ فَرَضِ اَيْنَكِهَ دَرِ مَوْرِدِ شَخْصِ بَخْصُوصِي فَرُودِ آمَدِهَ بَاشَدِ چُونِ مَوْرِدِ مَخْصُوصِ نِيَسْتِ مَقْصُودِ عَامِ اسْتِ.

### سخنان مفسرين در اينكه مقصود از (الذی) كيست

(رأى اول) در مذمت ابي سفیان است كه هر هفته‌ای دو شتر ميكشت روزی یتیمی آمد و قدری گوشت طلب نمود او را زجر نمود و بعضا وی را از خود دور گردانید (رأى دوم) آیه در باره عاص بن وابل سهمی فرود آمده كه او هم انكار معاد مینمود و هم مرتكب اعمال قبیح میگردد.  
(رأى سوم) در باره ولید بن مغیره فرود آمده كه متصف باین صفات بوده

صفحه : ۳۰۰

(رأى چهارم) مخصوص بشخصی نیست بلکه (الذی) موصوله عموم دارد و شامل میگردد هر كسی را كه متصف باین اوصاف نكوهیده باشد زیرا كسی كه منكر معاد و روز جزا گردید از هیچ عمل زشتی كه مقتضی مشتهیات نفسانی وی باشد خودداری نمینماید (تفسیر كبير) (رأى پنجم) آیه در باره ابو جهل فرود آمده كه وی وصی یتیمی بود آن طفل وقتی فقیر و برهنه گردیده آمد نزد او و مطالبه مال خود نمود ابو جهل او را زجر نمود و از خود دورش كرد. تفسیر اصفی و ظاهرا مقصود از دین در آیه چنانچه اكثر مفسرين را رأى چنین است انكار قیامت و جزا و عذاب و ثواب است.

و از بعض مفسرین نقل شده که مقصود از دین دین اسلام است زیرا که دین اسلام دین حقیقی است چنانچه فرموده **إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ** و در اینجا مقصود از (یکذب) در آیه تکذیب کننده دین اسلام است لکن نظر باطلاق آیه قول اول مناسب تر بنظر میآید **فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ، وَلَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ** پس از آن منکر دین را بدو صفت معرفی مینماید یکی زجر یتیم که عوض اینکه یتیم را نوازش کند و وی را بمحبت خود دل خوش گرداند او را بقهر و اذیت از خود میراند و دور میکند.

چنین آدمی علاوه بر اینکه معتقد بمعاد نیست در اثر عیاشی و نفس پرستی خوی انسانیت و آن عاطفه بشریت نیز از وی گرفته شده. و دیگر چون معترف بثواب و جزا نیست رغبت نمیکند بر اطعام دادن فقرا و دستگیری بیچارگان نمینماید شاید اشاره باین باشد که منکر معاد گمان میکند بخشش نمودن بفقرا اتلاف مال است بلا عوض زیرا که منکر معاد در واقع منکر مبدء است البته کسی که

صفحه : ۳۰۱

معترف باشد بمبدء فعال دراک قادر متعال انفاق مال که سهل است بلکه در موقع فداکاری از جان خود و عزیزان خود نیز در راه رضای او مضایقه ندارد چنانچه عمل شهدای دین حاکی از اینکه است و شاید تخصیص دادن اینکه دو صفت از بین اوصاف نکوهیده منکرین معاد در صورتی که اوصاف رذیله آنان منحصر بهمین دو صفت نیست اشاره باین باشد که اینکه دو صفت علاوه بر اینکه در نظر شرع مستهجن و مردود است در نظر عقلای عالم نیز رکیک مینماید زیرا کسی که متصف ببخل و قساوت قلب گردید که یتیم را اذیت کند و اطعام مساکین ننماید در نظرها حقیف و بی مقدار مینماید و عقلای عالم وی را مذمت و سرزنش مینمایند و نیز چون اکثر معاصی از قبل محبت دنیا و مال پدید میگردد چنانچه از معصوم رسیده (محبت دنیا رأس کل خطیئه

) گویا کافرین باین دو صفت ارائه میدهند آنچه را که در باطن خود اندوخته از اوصاف رذیله و اعمال رکیکه **قَوْلٌ لِلْمُصَلِّينَ، الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ** وای بحال نماز گذاران آن کسانی که در نماز خود سهو میکنند (فا) در (فویل) فاء جزائیه و متفرع بآیه بالا- است و شاید اشاره باین باشد که وای بحال کسی که معتقد بقیامت نیست و از روی نفاق یا ریاء نماز میخواند و چون مبالات بنماز ندارد در نماز سهو میکند یعنی فراموش میکند و سهو مقابل تذکر و بمعنی فراموشی است در مجمع البحرین چنین گفته فرق است بین سهو و نسیان نسیان را تفسیر بزوال معنی از قوه ذاکره و حافظه نموده و سهو را تفسیر بزوال معنی از قوه ذاکره و بقاء آن در قوه حافظه نموده و فرقی اینست که گاهی مطلبی را انسان متوجه بآن نیست یعنی در ذکر او و در نظر او نیست لکن در قوه حافظه وی محفوظ است که وقتی متوجه بآن گردید بیاد میآورد و گاهی فراموش میکند که هر قدر هم توجه بباطن خود کند بنظرش نمیآید فراموش کرده.

صفحه : ۳۰۲

و شاید مقصود از سهو نمودن نماز چنین باشد که مردمانی که چندان مقید بنماز نیستند نماز را فراموش میکنند نه بنماز خواندن امیدوار برحمت خدا می- باشند و نه در ترک آن از عذاب او ترسناکند اینکه است که چندان بنماز اهمیت نمی دهند گاهی میخوانند و گاهی فراموش میکنند.

و کسی که غافل گردد از نماز و امر بنماز را سهل شمارد غالب میگردد بر او سهو یعنی آن را فراموش مینماید.

(۱) از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت میکنند که مقصود از ساهون منافقینند که بثواب نماز امید ندارند و از ترک آن نیز اندیشه ندارند و از نماز غافل می گردند تا وقت نماز بگذرد لکن وقتی با مؤمنین باشند ریاء با آنان نماز میخوانند و وقتی تنها هستند نماز را ترک مینمایند.

(۲) مقصود از ساهون کسانی میباشند که نماز را از وقت آن عقب می اندازند (ابن عباس) (۳) آنهاست که باک ندارند نماز بخوانند یا نخوانند یعنی مقید بنماز نیستند (۴) دیگری گفته ساهون آنهاست که اگر نماز خوانند ریا کاری میکنند و اگر نخوانند باکی ندارند و پشیمان نیستند.

(۵) عیاشی باسناد خود از یونس بن عمار و او از ابا عبد الله علیه السلام چنین روایت میکند که پس از آنکه از حضرتش سؤال نمودم از قول حق تعالی الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ که آیا مقصود از سهو وسوسه شیطان است فرمود نه اینکه وسوسه برای هر کسی هست (ساهون) یعنی غافلون که از نماز غفلت نمایند تا نماز از وقت بگذرد.

و نیز طبرسی از اسامه بن زید چنین روایت میکند که گفته از ابا عبد الله سؤال نمودم از قوله تعالی الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ فرمود آن ترک نماز و تبلی از اداء آن است

صفحه : ۳۰۳

علامه مجلسی در بحار از جامع الاخبار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنین روایت میکند که فرمود (نماز عمود دین است کسی که عمدا نماز را ترک کند دینش را خراب نموده و کسی که نماز را در وقت خود بجا نیآورد داخل میگردد در ویل و ویل یک وادی است در جهنم چنانچه فرموده قَوْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ و روز قیامت اول چیزی که از بنده سؤال میشود نماز است اگر نماز تمام آورده باشد که هیچ و گر نه میاندازند وی را در جهنم.

و وقتی آیات را با هم جمع نمودیم مثل قوله تعالی که در علت تشریح نماز فرموده أَقِمِ الصَّلَاةَ لِتَذَكَّرَ و نیز اخبار بسیاری که در علت تشریح نماز رسیده مثل روایتی که در بحار از کتاب علل و عیون از حضرت امام رضا علیه السلام نقل میکند در ضمن حدیث مفصّلی فرموده نماز تأسیس شده برای آنکه انسان ذاکر باشد نه ناسی خاشع و خاضع باشد نه سرکش و فخور و نیز برای آنکه در شب و روز بر ذکر خدا مداومت نماید با اعراض از دنیا و سید و مدبر خود را فراموش نکند.

خلاصه وقتی آیات و اخباری که در علل تشریح نماز رسیده با اینکه آیه قَوْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ بضمیمه آن آیه و مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى سوره طه آیه ۱۲۳ با هم جمع نمائیم از مجموعش توان استفاده نمود که چون سهو مقابل ذکر است شاید مقصود چنین باشد که (ویل) یا وای بر کسانی که نماز میخوانند لکن در نماز متذکر و بیاد خدا نمیباشند و خدا را فراموش میکنند یعنی برای فرمانبرداری و ستایش حق تعالی نماز نمیخوانند بلکه از روی نفاق یا ریا یا عادت یا غیر آن که اغلب عوام نماز آنها از روی عادت است اصلاً نمیدانند نماز چیست و برای کی میخوانند و در نماز چه میگویند و رکوع و سجود برای تعظیم کیست که اینکه نحو نمازها فقط در صورت نماز مینمایند لکن چون غافلند آن نمازی که مطلوب شارع است که تذکر و بیاد حق بودن باشد از آنها ناشی نگشته.

چون کلام به اینجا رسید بد نیست برای توضیح مختصری از تفسیر جواهر

صفحه : ۳۰۴

القرآن که راجع بصلوة نوشته ترجمه نمایم بعد از کلام مفصّلی چنین گوید در قرآن خطاب بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نموده فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ اشاره به اینکه علو مقام منوط بعزم و استقامت است و میبینی نماز را واجب نموده برای

حفظ قوه فکریه و منحصر گردانیدن قوه فکریه را در یک غرض آیا تعجب نمیکنی چگونه خداوند میفرماید وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ نظر کن و ببین چگونه مقارن نموده صبر را بصلوتی که در آن حضور قلب باشد نه نماز بیشترین مسلمان‌های اینکه زمان که در خوابند آیا نمیبینی چگونه علمای امریکایی امر میکنند تلامذه خود را برای جمع حواس و قوت عزم آنان که در هر روزی بین ۵ دقیقه الی ۱۵ دقیقه در حجره‌ای تنها با حضور قلب بخود کلماتی تمرین نموده که راجع بمقصود آنها است و ذهابا و ایابا خطاب کنند و تلقین بنفس نمایند در حالی که نظر خود را متوجه بیک نقطه نمایند و حواس خود را متفرق نگردانند و گویند وقتی فکر در یک نقطه‌ای متمرکز گردید عزم انسان بر عمل قوی میگردد و اگر مرارا تمرین گردید انسان قادر میگردد بر حفظ قوی خود و واقع نمیکردد و در شهوات نفسانی آن وقت یک عضو عاملی میگردد در جامعه آیا عمل آنها تقلید از نماز ما نیست بدانند یا ندانند آیا محافظت بر نماز با حضور قلب از تکبیر تا سلام انسان را از فحشاء و منکر باز نمیدارد در صورتی که در نماز ما تمام خصوصیاتی که آنها برای قوت اراده بر حفظ قوای شهوانی و تصمیم بر عمل گرفته‌اند بنحو اعلا داراست باضافه توجه بحق تعالی وقتی مقارن گردید با قوت اراده و تصمیم بر عمل و التجاء بحق با اعتقاد دینی انسان را میگردانند در عون و حفظ الهی و قوای مغناطیسیه وی کامل میگردد و وی را قوی میگرداند بر حفظ شهوات نفسانی و مستعد میگردد برای آنکه موجوداتی که در اطراف او میباشند وی را کمک نمایند تا وی را بمقصود برسانند (پایان کلام تنطاولی) الَّذِینَ هُمْ يُرَاؤْنَ

صفحه : ۳۰۵

وای بحال کسانی که در اعمالشان ریا میکنند که هر گاه عمل نیکی از آنان صادر گردد غرضشان نمایش دادن ب مردم است ریا کار کسی است که تمام همّش امور مادی طبیعی و روی دلش و وجه قلبش معکوس گردیده و تمام توجهش بسوی خلق و مقصودش فریب دادن مردم است که آنان را اغوا نماید و از طریق ریا کاری خود را متدین و متشرع نشان دهد که مورد اطمینان گردد و باین وسیله مقاصد شوم خود را انجام دهد در کتاب تهذیب بروایت صحیح از نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین حدیث میکند که فرموده

۱) «انما الاعمال بالنیات و انما لكل امرئ ما نوى»

و اینکه حدیث از متواترات بشمار میرود اشاره به اینکه عمل صحیح منوط بنیت صحیح است و حسن و قبح عمل روی میزان آن چیزی است که مقصود عامل آن بوده، و نیز نتیجه و فائده عمل اگر صحیح واقع گردد همان میشود که در نیت داشته زیرا چنانچه محدث قاسانی مرحوم فیض در شرح وافی گفته وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اینکه حدیث (انما الاعمال بالنیات)

را فرمود که بعضی اصحاب عرض کرده بودند بعض مهاجرین که بجهاد میروند غرضشان بدست آوردن غنائم و مال و گرفتن زنهای اسیر یا استیلا- و غیر آن است یعنی نیت آنها خالص نیست حضرت میفرماید عمل بستگی بنیت دارد یعنی اثر و فائده عمل همان میشود که در نیت عامل مأخوذ است و همان چیزی که از عمل مقصودش بوده عاید وی میگردد.

خلاصه مردم در نیت اعمالشان تقسیم بچند قسم میگردند بعض آنها اکثر اعمالشان از عبادات و غیر عبادات از روی ریا و نشان دادن بخلق انجام میگیرد و بعضی در عبادت ریا نمیکنند لکن داعی بر اعمالشان جهات نفسانی از قبیل عادات و رسومات و تقلید دیگران بدون فکر و رویه انجام میگردد یا غرضشان منافع دنیوی

(۱) اینکه است و جز اینکه نیست که اعمال بسته بنیات است و محققا برای هر مردی از عمل همان است که در نیت او بوده

صفحه : ۳۰۶

مثل وسعت روزی و برآمدن حاجات و گشایش کارها و غیر اینها عمل میکنند، و پاره دیگر که ایمانشان قدری قوی‌تر است غرضشان از عبادت شوق به بهشت و خوف از جهنم است و اینکه قسم از نیت اگر چه عمل را فاسد نمیگرداند و عمل بظاهر شرع در تعداد عبادات بشمار می‌رود و اگر بشرائطی که معتبر در عبادت است بعمل آید همین طوری که در حدیث فرموده (لکل امرئ ما نوى)

بمقصود خود نائل می‌گردند لکن آن خلوصی که انسان را بمرتبه قرب بحق و علو مقام و سعادت میرساند آن عملی است که بهیچ وجه حظوظ نفسانی در نظر نباشد و غرض اطاعت امر مولا یا محبت بمقام الوهیت محرک عمل باشد و اینکه نحو عمل وقتی انسان را میسر می‌گردد که محبت الهی بر قلب وی استیلا نموده باشد و محبت منوط بمعرفت است کسی که خدا را بمقام الوهیت شناخته محبت او در دل وی جایگزین می‌گردد و محبت اقتضای وصل میکند و چون ممکن طریقی بسوی واجب ندارد مگر از طریق بندگی و عبودیت اینکه است که محب حق تعالی کوشش در عبادت و اطاعت مینماید که به اینکه طریقی راهی بسوی او بیابد.

شاید همه گمان کنند خدا را دوست میدارند و عبادت آنها خالص است لکن اینکه وهم و پنداری بیش نیست بایستی هر کسی رجوع بیاطن خود کند بیند همش چیست و مایل بچیست بداند اعمالش بدور غرض و نیتش دور میزند بمحض گفتار که بزبان بگوید (قرباً الی الله) عمل خالص نمی‌گردد و قرب پدید نمیشود اگر معرفت و محبت الهی در قلب متمرکز گردید تمام اعمال و حرکات و سکناش بدور کعبه مقصودش دور میزند تا وقتی که بجوار قرب محبوبش نائل گردد.

و یمنعون الماعون از امیر المؤمنین روایت میکنند که فرموده مقصود زکاء است و او عطف داده یمنعون را به (یراءون) که چنین میشود وای بحال نمازگذارانی که در نماز سهو میکنند و وای بحال کسی که در اعمالش ریا می‌کند و وای بحال کسی که زکاء مال خود را نمیدهد.

صفحه : ۳۰۷

و بروایت دیگر مانعون کسانی میباشند که آن چیزهایی که همسایگان گاهی باو محتاج میشوند مثل تبر دیگ و چیزهایی که آلت کار است مضایقه می‌کنند و نمیدهند.

سعید مسیب از عایشه نقل میکند که او گفته از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پرسیدم (مانعون) چیست فرمود چیزی که مردم از او منتفع گردند مثل آب، آتش، نمک و گفت ای عایشه هر که پاره آتشی بکسی دهد هر چه از آن آتش پخته شود مثل اینکه است که صدقه داده باشد و نیز هر کس نمکی بکسی دهد هر طعامی که بآن پخته گردد مثل اینکه است که صدقه داده باشد هر کس شربت آبی بکسی دهد در جایی که آب نباشد مثل اینکه است که نفسی احیاء نموده (ابو الفتوح رازی)

صفحه : ۳۰۸

## سوره الكوثر

### اشاره

مکیه و هی ثلاث آیات سوره (الکوثر) بقول عبد الله عباس مکی است و بقول دیگری مدنی است و خلافاً نیست که سه آیه است و ده کلمه و چهل و دو حرف است و از ابو امامه از ابی کعب از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ چنین حدیث میکنند که هر

که (انا اعطینا) را بخواند خدای تعالی او را از جویهای بهشت آب دهد و بعدد هر قربانی که روز عید کرده و کنند وی را ده حسنه دهند جابر بن مکحول از رسول اکرم چنین حدیث میکند که هر که اینکه سوره را بخواند خدای تعالی بقدری در بهشت او را ملوک دهد که اگر وصف آن بر دفترها بنویسند چندین شتر نتوانند حمل نمایند و از مشرق تا مغرب برسانند و از امام صادق علیه السلام نقل میکنند هر که سوره (الکوثر) را در نماز فریضه و نافله بخواند خدا او را از حوض کوثر سیراب میگرداند (ابو الفتوح)

### [سوره الکوثر (۱۰۸): آیات ۱ تا ۳]

#### اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ (۱) فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ (۲) إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ (۳)

#### (ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص  
 (ای رسول اکرم) ما انعام و بخشش بسیار بتو عطا نمودیم،  
 پس (بشکرانه) اینکه همه نعمت که بتو بخشش نمودیم، بنماز و طاعت قیام نما و در راه خدا قربانی کن،  
 محققا دشمن تو دم بریده است (یعنی مقطوع النسل است)

#### (توضیح آیات)

#### اشاره

إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ کوثر بر وزن فوعل برای کثرت آرند و چیزی بر اینکه وزن آرند که در آن

صفحه : ۳۰۹

کثرت و زیادتی مأخوذ باشد در غریب القرآن چنین گوید کثرت و قلت در کمیت منفصله مثل اعداد آرند چنانچه در آیات مثل  
 كَم مِّن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً «۱» و لَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا «۲» و أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ «۳» بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ و غیر اینها از آیات  
 بسیار (پایان) و کثرت منحصر بعدد نیست بلکه گاهی کثیر گویند و اشاره بفضل یا زیادتی مال یا زیادتی اعوان و غیر اینها میشود  
 مثل ذلك به أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ که بنا بر تفاسیر اشاره بکثرت مال و اولاد است در شأن نزول آیه گویند اینکه سوره در رد کلام عاصم  
 بن وابل سهمی فرود آمده که وقتی رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از مسجد بیرون تشریف می آورد آن لعین حضرتش را در  
 راه ملاقات نمود و با هم صحبت نمودند صنادید قریش در مسجد نشسته بودند از وی سؤال نمودند با کی صحبت مینمودی گفت با  
 آن ابتر و اینکه قضیه بعد از فوت عبد الله پسر خدیجه بود و عرب کسی را که بعد از خود اولاد پسر نداشته او را ابتر نامند. (ابن عباس)

**(سخنان مفسرین در توجیه الکوتر)**

در مجمع البحرین چنین گوید مردم اختلاف نموده‌اند که مقصود از کوثر چیست و سه قول از مفسرین نقل میکنند اول- آن نهری است در بهشت که سفیدتر از شیر و در قدح صافی است که اطراف آن از در و یاقوت زینت شده و باطراف آن مرغان سبزی در طیرانند دوم- مقصود از کوثر کثرت نسل آن حضرت است از فاطمه علیہ السّلام که از فاطمه کثرت اولاد و ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بقدری عدد آنها زیاد میشود که تا آخر دنیا

(۱) چه بسیار گروه کم که بر گروه بسیار غالب گردیده

(۲) و هر آینه البته زیاد میکنیم عدد بسیار

(۳) و بیشترین مردم از حق کارهند بلکه بیشتر آنان حق را نمیدانند چنانچه معلوم است در تمام اینکه موارد مقصود از کثیر عدد بسیار است

صفحه : ۳۱۰

باقی ماند.

سوم- آن حوض رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است و اشاره بکثرت مردمی است که باطراف آن میباشند. و از ابا عبد الله جعفر صادق روایت میکنند که فرموده (الکوثر) نهری است در بهشت که خداوند پیمبر اکرم عوض اولاد او ابراهیم عطا نموده بروایت عبد الله عباس چون اینکه سوره **إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ** فرود آمد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بمنبر تشریف برد و سوره را بر مردم قرائت نمود اصحاب گفتند یا رسول الله کوثر چیست که خدا بشما عطا نموده فرمود نهری است در بهشت که از شیر سفیدتر و از چوب تیر راست تر بر اطراف آن در و یاقوت است مرغانی سبز برای آب خوردن آیند گردنهای آنان مثل گردن شتر است بعضی گفتند یا رسول الله اینکه مرغان برای کیانند فرمود برای کسانی که آنها را بخورند و نیز از آن نهری بیاشامند و خشنودی خدا را دریابند و از عبد الله عمر روایت میکنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده کوثر جویی است در بهشت اطراف آن درّ سرخ ریگ آن از مروارید و خاک آن از مشک و آبش از انگبین شیرین تر و از برف سفیدتر است چهارم کوثر جویی است که آب آن در حوض میریزد هر کس خواهد صدای آن را بشنود انگشت در گوش نهد و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود آب کوثر از سدره المنتهی بیرون می آید و طول آن از مشرق تا مغرب است بر اطراف آن زعفران رشته ریگ آن درّ و مرجان و یاقوت است و خاک آن مشک اذفر بر کنار آن قبه‌ها از درّ و مرجان نهاده هر کس در آن رود از غرق ایمن گردد هر کس از آن خورد هرگز تشنه نشود چنان امت من بر آن حوض ازدحام کنند مثل چهارپایان بعض مفسرین گفته‌اند کوثر خیر بسیار است که خدا بر رسول اکرمش عطا فرموده حسن بصری گفته قرآن است که خدا قرآن را کوثر نامیده برای آنکه

منافع

صفحه : ۳۱۱

و فائده آن بسیار است دیگری گفته کوثر ایمان است از امام جعفر صادق علیه السّلام روایت میکنند که فرموده (کوثر) شفاعت امت و آسان بودن قرآن و تخفیف شریعت است.

هلال بن سیاف گفته کوثر کلمه لا- اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است دیگری گفته نمازهای پنجگانه



است.

و اهل علم بر آنند که (الکوثر) حوض رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است و ساقی آن علی علیه السلام است و قوله تعالی وَ سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا اشاره بآن است و امام زین العابدین علیه السلام در اینجا اشعاری سروده (ابو الفتوح رازی) (پنجم) مقصود از کوثر نسل آن بزرگوار است از فاطمه (ع) که تا قیامت باقی است و نظر بشأن نزول آیه که گفته‌اند پس از طعنه کفار که رسول اکرم را ابتر نامیده‌اند اینک سوره فرود آمده و نیز آخر سوره إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ اینکه قول را تأیید مینماید.

آری (الکوثر) نسبت بذریه طاهرین آن بزرگوار و اولاد آنها که دلالت بر کثرت دارد صادق آید چنانچه می‌بینیم با آنکه بعد از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ذریه او را در کربلا شهید نمودند بطوری که از مردان آنها باقی نمانده مگر یک علی بیمار زین العابدین علیه السلام و پس از آن نیز اشقیاء چنانچه تاریخ نشان میدهد چقدر از سادات بنی فاطمه را کشتند حبس نمودند و خواستند نسل پیمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را قطع نمایند با اینحال می‌بینیم در هر مملکت و شهری بلکه هر مجلسی که بر پا میگردد چند عدد از ذریه فاطمه (ع) حضور دارند و اینکه خود یکی از معجزات قرآن بشمار میرود لکن چون لفظ (الکوثر) مطلق است و دلالت بر عطای بسیار دارد و تخصیص دادن پاره‌ای از عطایا که در باره رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اجرا گردانیده تخصیص بلا تخصیص است و نیز عطایی را که خدای تعالی بزرگ و کثیر معرفی مینماید با تأکید در کثرت چنانچه لفظ (الکوثر) حاکی از آنست نظر ببزرگی خودش محدود بحدی نیست

صفحه : ۳۱۲

که بتوان تخصیص بعض عطایا داد پس بهتر اینکه است که گفته شود (الکوثر) جامع و حاوی تمام احتمالاتی است که داده شده یا نشده از آنچه مفسرین گفته‌اند یا نگفته‌اند زیرا که هر کسی بقدر فهم خود سخن گوید و جامع و حاوی تمام عطایا آن جهت قابلی و استعدادی است که در اصل حقیقت و شالوده وجود آن بزرگوار مأخوذ گردانیده و به اینکه جهت مورد عطایای بی اندازه گردیده زیرا تمام تفضلاتی که ممکن است از طرف مبدء بممکن رسد در حقیقت و ماهیتش و در جهت قابلی آن بزرگوار منطوقی بوده و حضرتش در هر مرتبه‌ای از مراتب خلقت مقام و رتبه‌ای داشته بلکه توان گفت باعتباری مقام او دون حق و برتر از ممکنات بشمار میرود چنانچه آیه ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى شاهد بر آن است زیرا که کینوتیت و ماهیتش در مرتبه علم لدنی و مقام او ادنی و مشیت الهی سبقت بر تمام موجودات داشته بلکه فوق تمام موجودات بشمار میرفته و نیز در مرتبه فیض الهی مشمول فیض منبسط و سردفتر جامعه خلقت بوده.

و نیز در مرتبه ابداع اول ما خلق الله و اول موجودی است که مشمول فیض منبسط گردیده و در عالم ممکنات بروز و ظهور نموده چنانچه در احادیث بسیار رسیده )

اول ما خلق الله

حقیقت محمّدی و نور احمدی) است بروز و ظهور نموده و در مرتبه عقول عقل کل و تمام مراتب و درجات عقل از پرتو عقل او پدید گردیده و در مرتبه نفوس در مرتبه نفس کلی واقع گردیده و نفوس مخلوقات پرتوی است از اشراق آن نفس کلی او.

و نیز در مرتبه طبیعت چون مزاج شریفش از معتدلترین امزجه ترکیب یافته کاملترین و شریفترین آنها بشمار میرود بلکه در رتبه طبیعت کلی عالم است و از جهت صورت انسانی و کمالات نفسانی جامع تمام شئون و سرلوح دفتر وجود و مظهر کمالات الهی و نماینده اوصاف صمدانی است و از جهت مکارم اخلاق و اوصاف

صفحه : ۳۱۳



و کمالات انسانی و حسن معاشرت (بخلق عظیم) موصوف گردیده چنانچه آیه **إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ** گواه بر آن است و از جهت نفوذ کلمه کلامش کلام الهی که در شأن او است و **مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ** قرآن و معجزه باقیه‌اش عقلای عالم را متحیر گردانیده که هر کس از روی فهم و اندکی تدبیر اگر در آیه‌ای از آیات قرآن مجیدش نظر کند بی اختیار اذعان مینماید که اینکه کلام از معدن وحی فرود آمده و عقلای عالم در مقام عظمت آن زانو میزنند و قانون شرع مطهرش در نقطه وسط اعتدال واقع گردیده و تمام دستوراتی که مقرر فرموده روی میزان عقل و منطق استوار گردیده و نفوذ کلمه او در اعماق بشر طنین انداز گردیده و نفوذ نموده و با آنکه بعد از وفاتش از او یک دختر بیشتر باقی نمانده با آن ضدیتی که اشقیبا با آل رسول صلی الله علیه و آله و سلم داشتند چه کشتند چه زجر کردند و چه از وطن آواره نمودند با اینحال مملکتی نیست که عده‌ای از سادات وجود نداشته باشند خلاصه در تمام درجات وجود و مراتب خلقت ظهور و بروز داشته و سرلوح دفتر خلقت و زبده آفرینش بوده.

و نیز در عالم آخرت دارای لوای حمد و مقام شفاعت و پیشرو تمام انبیاء و رسولان اولو العزم و دارای مقام شفاعت است بقول آن شاعر:

(آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری) آری نه فقط اینکه است که جامع کمالات خوبان است بلکه آنچه خوبان همه دارند ترشحی است از کمالات بی انتهای او که تمام موجودات از پرتو وجود مبارکش خلقت شده‌اند (لولاک لما خلقت الافلاک)

در حدیث قدسی است که خطاب بپیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نموده اگر تو نبودی افلاک را خلقت نمینمودم یعنی تمام موجودات از پرتو وجود تو و برای تو خلق نمودم.

صفحه : ۳۱۴

**فَصَلِّ لِرَبِّكَ** و آنحر خدای جلیل پس از اظهار عطاها بسیار که پیغمبر اکرمش ارائه میدهد آن بزرگوار را مأمور بدو عمل میگرداند که بشکرانه اینکه همه عطاها و بخششها که در باره تو اجراء گردانیدم مأموری بدو عمل که اصول دیانت و دو پایه و دو چرخ عبودیت روی آن استوار گردیده اقدام نمایی یکی نماز که عبادت بدنی است و دیگر انفاق که عبادت مالی است و باین دو عمل در مقام حمد و ستایش پروردگار و ولی نعمت خود بر آیی.

اینکه است که حدیث دارد اینکه قدر حضرتش در مقام اجراء امر نماز میخواند که پای مبارکش ورم نمود وقتی سؤال میکردند که چرا اینقدر خود را بزحمت میاندازی در صورتی که بآن آیه **لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ** (۱) گناهان گذشته و آینده تو آمرزیده شده در پاسخ میفرمود (ا یكون عبدا شکورا) و دیگر مأمور گردید برای انفاق شتر نحر نماید و فقرا و مستمندان را از آن بهره‌مند گرداند و شاید تعیین بنحر که کشتن شتر است اشاره بوسعت انفاق باشد که چون شتر بزرگ است و البته گوشت او زیادتر است بیشتر فقراء بهره می‌برند و شاید لذیذتر هم باشد یا فایده‌اش بر مزاج انسان بیشتر باشد البته در کلام الله اسراری است که علمش منحصر بخدا و راسخین در علم است.

بعض مفسرین راجع باین سوره مبارکه اسرار و نکاتی بیان نموده از جمله آنها اینکه است که برای سلاک الی الله سه درجه است که بالاترین آنها اینکه است که آنان بروح و قلب غرق در نور جلال الهی میباشند

(۱) اول سوره فتح **إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا** آخر آیه» راجع بفتح مکه در مقام امتنان پیغمبر اکرم خود (ص) خطاب مرحمت آمیز مینماید که ای رسول ما بتو فتح و فیروزی ظاهر عطا نمودیم تا آنکه تو را از هر منقصت و نقص و گناهی پاک گردانیم و شاید (ما تأخر) اشاره باین باشد که تو را فتح و فیروزی دادیم که غالب گردی و منقصتی در باطن و ظاهر تو باقی نماند که در آینده موجب

گناه تو شود

صفحه : ۳۱۵

درجه دوم آنان بدن مشغول عبادت و طاعت و فرمان برداری میباشند درجه شوم از شهوات و مشتتهیات نفسانی خودداری مینمایند **إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ** اشاره بمقام اول است که روح قدسی او از سائر ارواح بشر متمایز گردیده هم بکمیت و هم بکیفیت اما بکمیت نظر به اینکه مقدمات کمال در وی بیشتر از سائر افراد بشر بوده اما بکیفیت برای آنکه سرعت انتقال او از مقدمات بنتایج شریعت از ارواح دیگران است اما قوله تعالی **فَصَلِّ لِرَبِّكَ** اشاره بمرتبه دوم است و **وَأَنحِر** اشاره بمرتبه سوم است که مخالفت نفس و بازداشتن خود از لذائذ طبیعی بمنزله نحر است (تفسیر کبیر) **إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ** شاید اشاره باین باشد که نام تو و شریعت و قرآن و قانون الهی تو و نیز ذریه تو همیشه در روی زمین باقی و پایدار است و دشمنان تو که در مقام خاموش کردن نور حق و انقطاع نسل تو و دین و شریعت تو میباشند آنان ابرند دنباله آنها قطع و نسل آنان منقطع و نام آنان از صفحه روزگار برطرف خواهد گردید

صفحه : ۳۱۶

## سوره الكافرون

### اشاره

مکیه و هی ست آیات سوره الكافرون بقول عبد الله عباس مکی است که در مکه فرود آمده و بقول دیگر مدنی است و بدون خلاف شش آیه و بیست و شش کلمه است از جبیر مطعم نقل میکنند که چنین گفته رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بمن فرمود یا جبیر میخواهی چون سفر روی حال تو و زاد و توشه تو از تمامی همراهان تو بهتر باشد گوید گفتم آری یا رسول الله فرمود پنج سوره قل یا ایها الکافرون إذا جاء نصر الله قل هو الله أحد قل أعوذ برب الفلق قل أعوذ برب الناس بخوان و افتتاح نما بسم الله الرحمن الرحیم جبیر گفته مرا مالی نبود و وقتی سفر میرفتم از همه زاد و توشه کمتر بود چون بگفته رسول الله عمل نمودم مالم از همه بیشتر و حالم از همه بهتر گردید (ابو الفتوح رازی) و نیز از حضرت رسول چنین حدیث میکنند که بیکی از اصحاب گفت موقع خواب اینکه سوره را بخوان که تبرئه گردی از شرک و نیز زر بن جیش از ابی کعب و او از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنین روایت میکند که هر که سوره الكافرون را بخواند مثل کسی ماند که ربع قرآن را خوانده باشد و شیاطین از وی دور میشوند و از شرک بری میگردد و از فرع اکبر ایمن میگردد و فرمود کودکان را بگوئید وقت خواب اینکه سوره را بخوانند تا هیچ چیز بآنها ضرر نرساند از عبد الله عباس نقل میکنند که گفته هیچ سوره‌ای در قرآن نیست که شیطان دشمن تر داشته باشد از اینکه سوره و از آن بهتر بخشم آید زیرا اینکه سوره براءت از شرک است.

و از حضرت صادق علیه السلام چنین روایت میکنند کسی که سوره قل یا ایها الکافرون و سوره توحید را در فریضه بخواند خدا خودش و پدر و مادرش را بیمارزد و وی را در دیوان شهداء بنویسد اگر چه شقی باشد و او زنده میشود از سعدها و میمیرد از شهداء و مبعوث میگردد با شهداء

صفحه : ۳۱۷

## اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ (۱) لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ (۲) وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (۳) وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ (۴)  
 وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (۵) لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينِ (۶)

## [ترجمه]

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص  
 (ای پیغمبر) بگو ای جماعت کافرین،  
 من عبادت نمیکنم آنچه را شما عبادت و پرستش میکنید،  
 و شما نیز پرستش نمیکنید (آن خدای یکتایی را) که من پرستش میکنم،  
 و هرگز من عبادت نمیکنم آنچه را که شما عبادت میکنید،  
 و شما پرستش نمیکنید آن کسی را که من پرستش مینمایم،  
 دین شما برای خودتان، و دین من نیز برای خودم.

## (توضیح آیات)

## اشاره

قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ، لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ، وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ الف و لام (الکافرون) الف و لام عهد است و جمع بو او و نون برای قلت آرند و (لام) در (لا اعبد) را برای زمان حال آرند و (ما) در (ما اعبد) را برای استقبال و کافر مشتق از کفر است و کفر بمعنی پوشیدن است و کافر کسی را گویند که حق را میپوشاند یا بزبان از روی لجاجت و کبر و تعصب دانسته و فهمیده انکار مینماید یا در اثر ظلمت و تیره گی قلبش گویا پرده سیاهی روی قلبش را گرفته و قلبش در اثر زیانکاری و هواپرستی سیاه گردیده و زبانش لکنت پیدا نمود نمیتواند بحقیقت اعتراف نماید.  
 مفسرین در شأن نزول آیه گویند اینکه آیه راجع بجماعتی از قریش فرود آمده که از جمله آنها عاصم بن وابل و حارث قیس سهمی و ولید بن مغیره و اسود

صفحه : ۳۱۸

بن عبد البغوث و اسود بن مطلب و امیه بن خلف اینکه جماعت دور حضرت رسول را گرفتند و گفتند بیا با ما موافقت کن تا ما نیز با تو موافقت نمائیم بعضی از دین ما را قبول کن تا ما نیز بعضی از دین تو را قبول کنیم تو یک سال خدایان ما را عبادت نما تا ما نیز یک سال خدای تو را عبادت کنیم اگر دین ما بهتر باشد تو بی نصیب نباشی و اگر دین تو بهتر باشد ما بی نصیب نباشیم.  
 حضرتش انکار نمود گفتند یک بار باین بتان ما سلام کن تا ما بتو ایمان آریم و خدای تو را پرستیم فرمود من بدون فرمان خدا هیچ کاری نمیکنم اینکه بود که جبرئیل اینکه سوره را آورد و حضرت از طرف خدا مأمور گردید که بکافرین چنین بگوید زیرا

خدا میدانست کافرین دروغ میگویند و اینکه خدعه و تزویر است که گمان میکردند باین طریق توانند کسی را که روحش و قلبش مملو از معرفت و محبت الهی بلکه اصلاً شالوده معرفت و خدا پرستی است و حائز مقام عندیّت و فانی در بحار الوهیت و باقی بوجود حقانیت گردیده توانند باین تدلیسات شیطانی وی را فریب داده و تابع خود گردانند و اینکه از طرف حق تعالی فرمان رسید چنین بگو شاید سرش اینکه بوده که کفار قطع قطع نمایند و بدانند ممکن نیست بتوانند حضرتش را فریب دهند وقتی مأیوس شدند و دانستند هرگز ممکن نیست بتوانند آن عقل کل را باین تدلیسات شیطانی تابع خود گردانند بنای دشمنی و اذیت گذاردند و از هیچ نوع اذیتی نسبت بآن شخص اول امکان فروگذار نمودند تا وقتی که او را از وطنش اواره نمودند

### کفر بمعنی لغوی بر معانی بسیاری صادق آید

کفر عناد و انکار نبوت که اشاره بآن دارد الدین آتیناهم الکتاب یعرفونه كما یعرفون أبناءهم سوره بقره آیه «۱۴۱» راجع بیهوده است و کفر آنها از روی لجاجت و عصبیت بوده زیرا که آنها تمام اوصاف بنی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم را در کتابهای

(۱) کسانی که بآنها کتاب عطا نمودیم میشناسند پیمبر را همان طوری که پسران خود را میشناسند

صفحه : ۳۱۹

آسمانی خود دیده و دانسته بودند دیگر از اقسام کفر انکار ربوبیت و الوهیت است نه از روی عناد بلکه از روی جهل و بی خردی که خداوند حکایت میکند از آنها که میگفتند ما هی إلا حیاتنا الدنیا نموت و نحیا و ما یهلکنا إلا الدهر و ما لهم بذلک من علم إن هم إلا یظنون» ۱» سوره جاثیه آیه ۲۲ و دیگر از اقسام کفر بمعنی براءت و بیزاری است قوله تعالی حکایه از ابراهیم کفرنا بکم و یدا بیننا و بینکم العداوة و البغضاء أیداً حتی تؤمنوا بالله وحده سوره ممتحنه آیه «۲۴» و نیز حکایه از ابلیس که از دوستان خود تیرئه میجوید انی کفرت بما أشرکتهمون من قبل و ترک او امر و ترک شکر بر نعمت را نیز از اقسام کفر بشمار آورده راجع بترک اوامر در سوره آل عمران آیه ۹۱ و لله علی الناس حج البیت من استطاع إليه سبیلاً و من کفر» ۳» و راجع بکفران نعمت در سوره نمل آیه ۴۰ حکایه از قول سلیمان نبی علیه السلام هذا من فضل ربی لیبلونی أ أشکر أم أکفر و من شکر فأنما یشکر لنفسه و من کفر فإن ربی غنی کریم» ۴» و غیر اینها از موارد بسیاری که کفر را تعمیم داده و مصادیقی پیدا مینماید زیرا که کفر بمعنی پوشانیدن حق یا امر حق یا پوشانیدن نعمتهای الهی بر تمام آنها صادق آید و در جلد اول اینکه تفسیر اشاره ببعض موارد

(۱) نیست برای ما مگر همین زندگانی دنیا که میمیریم و زنده میشویم و هلاک نمیگردانند ما را مگر دهر و کفار در اینکه گفتارشان علم و دانش ندارند و نیست آنها را مگر گمان و وهم

(۲) کافر شدیم و بیزاری جستیم از شما و ظاهر شد بین ما و شما بغض و عداوت تا وقتی که ایمان آرید بخدای یگانه

(۳) و حق خداوند است بر مردمی که مستطیع میگردند حج خانه خدا و کسی که کافر شد یعنی ترک حج نمود

(۴) اینکه نعمتهای از فضل پروردگار من است برای آنکه بیازماید مرا که آیا شکر میکنم یا کفران نعمت مینمایم و کسی که شکر

کرد بازگشت شکرش بخود او است و کسی که کفران نعمت نمود خداوند بی نیاز و کریم است [.....]

صفحه : ۳۲۰

آن شده و آن حدیثی که در اصول کافی از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم روایت نموده اندازه‌ای در آن بحث نموده‌ایم تکرار نشود.

لکن کفر و کافر در عرف کسی را نامند که منکر وحدانیت و نبوت و معاد و شریعت باشد خواه انکار تمام اصول عقاید نماید یا نسبت ببعضی معترف و نسبت به بعضی منکر باشد و خواه منکر اصل صانع و مبدء باشد یا منکر صفات الوهیت خلاصه کافر بمقام الوهیت یا معترف است و بفطرت اولیه خود برای اینکه عالم مبدئی قائل است یا آنکه چنان در نفس پرستی فرو رفته که اصلا توجه به اینکه اینک عالم را صناعی هست یا نیست ندارد مثل حیوانات بل هم أَضَلُّ سَبِيلًا و از کفار آنهایی که اصل و منشأی برای عالم قائلند و او را مبدء میدانند بسیاری از آنها بلکه تمام آنها در تشخیص آن و شناسایی او بصفات و باوصاف جلال و جمال عاجزند زیرا نه در آنها استعداد و بصیرت باطنی است که بصفای قلب و تبهر روحانی راهی بسوی شناسایی او پیدا نمایند و بعقل و ذکاوت خود ادراک نمایند که بایستی مبدء و پدید آورنده عالم (واجب الوجود) در ذات و متصف بتمام صفات کمال و منزّه و میرا از تمام نواقص ممکنات باشد و نه پیرو اولیاء و سفرای الهی گردیده اند که از شبکه نور علم و دانش آنان استضاء نمایند اینک است که گمراه گردیده و خود را بدرک اسفل سافلین طبیعت پرتاب نموده‌اند.

اینکه است که بعضی آنها طبیعت را مبدء میدانند و قائل بقدم طبیعتند و تمام حوادث را مستند بطبیعت میدانند و طبیعت را یک موجود مستقل خارج از عالم نمیدانند و برای آن علم و قدرتی نیز قائل نیستند بلکه طبیعت را منشأ همان حالات تجدداتی میدانند که در اشیاء مأخوذ است و بعضی از آنان مبدء موجودات و متجددات را ماده میدانند و بعضی قوه و تعبیر از آن بنیرو یا انرژی و غیر آن مینمایند و در آن علم و اراده و قدرت قائل نیستند و در جلد دوم اینک تفسیر اندازه‌ای آرای فاسد آنها را شرح دادیم رجوع بآن جا شود

صفحه : ۳۲۱

غرض آنکه چون فطرت انسان بر توحید است هر کسی بعقل ناقص خود مبدء عالم را طوری معرفی مینماید و گمان میکند حقیقت را دریافته و چون حقیقت در پشت پرده اوهام وی مستور گردیده معنی کفر که انکار و پوشانیدن حقیقت باشد بر وی صادق آید و مقابل کفر ایمان است و در اینکه حقیقت ایمان چیست و چه کس را مؤمن گویند بین متکلمین آرای است بعضی ایمان را فقط امر قلبی و تصدیق بلسان و عمل بارکان را کاشف از آن گرفته و بعضی ایمان را مرکب از عقد قلبی و اقرار زبانی دانسته‌اند و عمل صالح را شرط کمال آن دانسته و بعضی ایمان را یک امر بسیط واحد ذی مراتب دانند که قابل شدت و ضعف است که اصل و حقیقت ایمان همان تصدیق قلبی باصول دیانت و بما جاء به النبی صلی الله علیه و آله و سلم و اقرار بزبان و عمل بارکان کاشف و نماینده مراتب ایمان است هر قدر ایمان قویتر و شدیدتر باشد ظهور آن در خارج بواسطه اعمال نیکو بیشتر هویدا میگردد و بنظر چنین می‌آید که اینک معنی بحقیقت نزدیکتر است زیرا اگر اقرار بزبان جزء ایمان بود آدم لال که نتواند بزبان اقرار نماید و نیز آن کسی که از روی تقیه یا جهات دیگری بزبان اقرار ننماید بایستی حکم بکفر آن نمود زیرا ترکیب شده از دو چیز وقتی یک جزء آن مفقود گردید کل فاسد میگردد در صورتی که محققا چنین نیست آری اگر کسی بدون جهت اصول دیانت را انکار نماید یا اقرار ننماید در موقعی که بایستی اقرار نماید کاشف از اینک است که اصلا باصول دیانت معتقد نیست و عقد قلب و دل بستگی بدین ندارد پس در چنین موردی حکم بکفر آن توان نمود.

وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ، وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ

صفحه : ۳۲۲

تکرار در آیه تاکید است و در کلام عرب تکرار هم برای نفی و هم برای اثبات بسیار آمده چنانچه در مقام سؤال و جواب برای اثبات مطلبی گفته میشود (بلی بلی) که بمعنی فارسی گفته میشود آری آری و در مقام نفی و انکار گفته میشود (لا لا) یعنی نه نه و در اینکه سوره آیات و جملات را مکرر نموده که کفار قطع طمع کنند و بدانند که پیمبر خاتم (ص) هرگز تابع آنان و مورد دست خوش آنها نخواهد شد لکن چنانچه بعض مفسرین گفته‌اند تا بشود کلام را حمل بر یک معنی مستقل نمود روا نیست که گفته شود فائده تکرار فقط تأکید است.

و در اینجا جملاتی که در اینکه سوره تکرار شده از جهت زمان حال و آینده تفاوت پیدا میکند دو جمله اول لا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ، وَ لا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ دلالت بر زمان حال دارد که نه من الآن عبادت میکنم آنچه را که شما الآن عبادت میکنید و نه شما الآن عبادت میکنید آنچه را من الآن عبادت میکنم یعنی معبود فعلی من و شما دو تا است بعد گویا کلام را برای عمومیت از سر میگیرد و میفرماید در زمان آینده نیز چنین است که نه شما عبادت معبود مرا میکنید و نه من هرگز عبادت مینمایم معبود شما را پس طریق و روش من و شما در عبادت دو تا است.

(ابو العباس) توجیه دیگر از بعض مفسرین نقل شده که مقصود از عبادت در دو آیه اول معبود باشد و در دو آیه دوم عبادت و (ما) در جمله اول (ما اعبد) ماء موصوله باشد و در (ما اعبد) در جمله دوم ماء مصدریه که بنا بر اینکه توجیه معنی آیات چنین میشود که در دو آیه اول بخواهد بفرماید من عبادت نمیکنم معبود شما را و شما نیز عبادت نمیکنید معبود مرا و در دو آیه دوم مقصود چنین باشد که من عبادت نمیکنم بطرز عبادت شما زیرا که عبادت شما از روی ظن و تخمین و گمان است و از حدود تخیلات شیطانی بیرون نیست و عبادت من از روی اخلاص و یقین است پس روش من و شما در عبادت دو تا است و ماء مصدریه در کلام عرب بسیار آمده مثل

صفحه: ۳۲۳

قوله تعالی وَ ضَاقَتْ عَلَيْكُمْ الْأَرْضُ بِمَا رَحَّبَتْ «۱» یعنی برحبا لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينٌ اشاره به اینکه دین شما لایق ردالت و بی‌خردی و نفهمی شما است دین من نیز لایق مقام بلند من است دین شما دین شیطانی و طریق نفس پرستی است دین من دین الهی دین شما و روش شما طریق بسوی جهنم است، و دین و روش من طریق بسوی خدای رحمن است معبود هر کسی مناسب مقام وی است حقیقت و شالوده خلقت من سرشته شده از علین است حقیقت شما سرشته شده از سجین است و بآن پرده ضخیمی که قلب و روح شما را پوشانیده و روح و دل شما را فاسد گردانیده هرگز نتوانید دین مرا اختیار کنید دین شما همان هوای نفسانی شما است دین من لایق شأن من است و دین شما نیز لایق شأن شما است نه من توانم از مقام خود فرود آیم و دین و روش شما را بپذیرم و نه شما توانید از مرتبه پشت خود که بزنجیر هوی و هوس بسته شده‌اید رهایی یابید و دین مرا اختیار کنید پس دین من سزاوار من است و دین شما سزاوار شما

### (اعتراض)

ظاهر آیه لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينٌ چنین مینماید که بکفار رخصت داده شده و برای آنان مباح گردانیده که بر دین باطل خودشان باقی مانند با اینکه آیاتی که راجع بجهاد با کفار رسیده منافی با اینکه آیات است.

گوئیم از اینکه اعتراض سه جواب داده شده اول اگر چه در ظاهر و صورت آیات دلالت بر اباحه دارد و چنین مینماید که برای شما جایز و مباح است که بدین باطل خود باقی باشید لکن در واقع آیات نهی و تهدید است و اینکه آیات نظیر آن آیه است که فرموده اَعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ که در واقع در مقام تهدید است و از اینکه قبیل

(۱) تنگ شده بر آنها زمین با گشادی آن

صفحه : ۳۲۴

الفاظ و کنایات در عرف بسیار است.

دوم مقصود از دین جزای دین است بر حذف مضاف یعنی جزای دین من راجع بمنست و جزای دین شما راجع بشما است. (سوم) مقصود از دین خود جزا است مثل اینکه گویند (کما تدین تدان) یعنی برای شما است جزای شما و برای من است جزای من زیرا دین در کلام عرب بمعنی جزا بسیار آمده و بنا بر اینکه توجیهاتی که شده اینکه سوره بآیات جهاد نسخ نشده چنانچه بعضی مفسرین را رای چنین است زیرا که تا بتوان بین آیات را جمع نموده جایز نیست آیه‌ای یا سوره‌ای را از منسوخات بشما آورد (تفسیر ابو الفتوح رازی)

صفحه : ۳۲۵

## سوره النصر

### اشاره

مدینه و هی ثلاث آیات سوره النصر مدنی است در مدینه فرود آمده سه آیه و شانزده کلمه و هفتاد و هفت حرف است از ابی کعب از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنین حدیث میکنند که هر کس سوره فتح را بخواند مثل کسی ماند که در روز فتح مکه با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حاضر بوده و از امام صادق علیه السلام نقل میکنند کسی که در نماز فریضه و نافله بخواند خدا وی را نصرت دهد بر دشمنانش (ابو الفتوح)

[سوره النصر (۱۱۰): آیات ۱ تا ۳]

### اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ (۱) وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا (۲) فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا (۳)

### (ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص  
هنگامی که فتح و فیروزی از جانب خدا رسید،



میینی مردم را که داخل میگردند در دین خدا فوج فوج،

پس (ای پیمبر) تسبیح کن و تقدیس و ستایش نما پروردگار خود را و از او طلب آموزش نما زیرا که او بسیار پذیرنده توبه است.

### (توضیح آیات)

#### اشاره

إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ فَتَحْ فِي لُغَتِ بَازِ شَدْنِ اَمْرِ مَغْلُوقٍ وَ كَارِ دَشْوَارٍ رَا كَوْنِيْنِدْ وَ دَرِ عَرَفِ بَدُوْ مَعْنَى اَعْمَالِ شَدَّةِ يَكِي رَا جَعِ بَا مَوْرِ حَسِّيْ مِثْلِ كَشُوْدَةِ شَدْنِ دَرِبِ خَاْنَةِ وَ بَا زِ شَدْنِ قَفْلِ وَ دِيْكَرِ رَا جَعِ بَا مَوْرِ مَعْنَوِيْ وَ اَنْ يَا رَا جَعِ بَا مَوْرِ دَنْبُوِيْ اَسْتِ مِثْلِ كَشَايِشِ اَمُوْرٍ وَ

صفحه : ۳۲۶

زائل شدن غم و حزن و مظفریت و غلبه پیدا نمودن در جنگ و امثال آن یا راجع بامور اخروی است مثل فتح علوم و معارف که نتیجه عمده آن در آخرت پدید میگردد مثل اینکه در عرف گویند فلانی درهای علوم و حکمت بروی او باز شده و در اینکه آیه نظر بروایت ابن عباس مشهور و معروف بین مفسرین اینک است که مقصود فتح مکه است و بعضی حمل بر فتح خیر نموده‌اند و شاید مقصود از آیه فتح و نصرت و مظفریت یافتن آن حضرت باشد هم در امور دنیوی مثل فتح و غلبه و هم در علوم لدنی و گشاده شدن ابواب عالم ملکوت بر قلب و روح قدسی آن بزرگوار و آن مقامات محمودی که در اثر گشایش قلب مبارکش نصیب او گردیده و اشاره بهمان شرح صدری باشد که در مقام امتنان در سوره انشراح فرموده **أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ** و آنهایی که گفته‌اند مقصود فتح مکه است گویند (الف و لام) الفتح الف و لام عهد است و اشاره دارد بفتح مکه لکن ممکن است الف و لام جنس یا استغراق باشد که شامل گشادگی امور حسی و معنوی هر دو بشود نصر الله که مظفریت را نسبت بالله میدهد اشاره بآن لطف و کرم و رحمتی است که خداوند نسبت بپیمبر گرامی خود مبذول داشته که ای پیمبر متذکر باش و ببین چگونه خدا تو را یاری کرد و مردمان مکه در صورتی که منتهای عداوت و دشمنی را با تو داشتند ترس و رعبی در دل آنها انداخت که بدون جنگ و خون ریزی مطیع و فرمان بردار تو گردیدند و نیز فتوحات دیگری از امور حسی و معنوی نصیب تو گردانید و تو را مظفر و منصور داشت و **رَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا** راجع بفتح مکه خطاب بر رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ است که میینی چگونه مردم داخل میگردند در دین خدا فوج فوج و گروه گروه.

صفحه : ۳۲۷

پس از فتح مکه قبیله‌های عرب از اطراف مکه مثل اهل طائف، یمن، هوازن، بنی اسد، بنی مرء، بنی کلب، کنانه، بنی هلال و غیر آنها از تمام قبیله‌های عرب فوج فوج و گروه گروه داخل در اسلام گردیدند.

حکایت فتح مکه چون طولانی است و وضع اینکه تفسیر بنا بر اختصار است لذا از تفصیل بیان آن خودداری میکنیم و مطالب را بهم پیچیده مختصری از آنچه مفسرین بیان نموده‌اند ترجمه مینمائیم:

از روایات چنین بر میآید که پیمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ پس از آنکه از مکه هجرت نمود بمدینه در سالی که آن را (عام الحذیبیة) مینامند با قریش صلح نمود به اینکه شرط که هر کس از قریش خواهد در حمایت حضرت رسول باشد قریش متعرض او نشوند و هر کس خواهد در حمایت قریش باشد از کسان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ کسی متعرض او نشود پس از آن



بنو بکر در پناه قریش رفتند و بنی خزاعه در پناه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس از آن بنا بر ضدیتی که بین آن دو طائفه بنو بکر و بنی خزاعه بود و بنو بکر طلب خونی ادعا میکردند که بر گردن بنی خزاعه دارند در مقام انتقام برآمده و چون بنی بکر در پناه قریش قرار گرفته بودند قریش آنان را کمک نموده و اسلحه و مهمات جنگی را برای آنان مهیا نمودند اینکه بود که شبی بنو بکر شیخون زدند بر بنی خزاعه و مردی از بنی خزاعه کشته گردید بنی خزاعه پناه بحرم کعبه بردند که از شر بنو بکر در امان باشند بنو بکر بنوفل نامی از قریش که در حمایت وی بودند گفتند چاره نیست حرمت حرم را بایست نگاه داشت نوفل گفت بروید و انتقام خود را بکشید ما در حرم بدتر از اینها کارها قتل و غارت دزدی و غیر اینها میکنیم بنی خزاعه پناه بسرای بدیل بن ورقاء آوردند و آن بزرگ و رئیس قوم بود بدیل بیرون آمد و گفت هنوز مدتی نگذشته که شما با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عهد بستید عهد خود را شکستید و مردی بنام عمرو بن سالم خزاعی بمدینه خدمت رسول الله فرستاد و واقعه را بعرض رسانید آن شخص وقتی خدمت آن حضرت رسید اشعاری گفت پس از آن بدیل بن ورقاء برخاست و با جماعت بسیاری از بنی خزاعه عازم

صفحه : ۳۲۸

مدینه گردیدند حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود برگردید که من عقب شما خواهم آمد و قریش پس از اینعمل پشیمان شدند و ابو سفیان عازم مدینه گردید که از حضرت رسول پوزش طلبد وقتی آمد آنچه عذر خواهی نموده جوابی نشنید نزد اصحاب رفت فائده نبخشید نزد فاطمه (ع) و امیر المؤمنین علیه السلام رفت آنها نیز جواب منفی دادند خانه دخترش ام حبیبه که یکی از زنها پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود رفت وقتی وارد شد ام حبیبه فرش حجره را جمع کرد و گفت اینجا جای خوابگاه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است و تو مشرک و نجسی نباید در آن قدم گذاری ابو سفیان ناامید بمدینه برگشت. پس از آن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با اصحاب عازم مکه گردیدند و فرمود نباید خبر حرکت ما بمکه برسد حاطب بن ابی بلعه نامه‌ای نوشت و بیک کنیز سیاه داد که مخفیانه بمکه برساند حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بوحی خبردار گردید علی علیه السلام را فرستاد در بین راه نامه را از آن زن سیاه گرفت.

خلاصه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم با دوازده هزار نفر از اصحاب رو بمکه آوردند و غدغن نمود که اگر اهل مکه بنای جنگ ندارند کسی متعرض آنان نشود وقتی اهل مکه آن شوکت و جلال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را از دور دیدند ترس و رعب آنها را فرا گرفت و اینواقعه در دهم شوال سال هشتم هجرت واقع گردید ابو سفیان بن حارث و عبد الله بن امیه در بین راه بموکت همایونی پیوستند که خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مشرف گردند حضرت رخصت نداد و فرمود برای آن جفاها و اذیتهایی که بمن وارد نمودند طاقت ندارم آنها را ببینم ام سلمه زن رسول الله پیش آمد و گفت یا رسول الله یکی پسر عمه و داماد تو و دیگری پسر عم توامد فرمود اینها بمن جفاها کردند ابو سفیان پسر کوچکی با خود داشت گفت بخدا قسم اگر بمن اذن دخول ندهد دست اینکه پسر کوچک خود را میگیرم و سر بیابان میگذارم تا خود و اینکه پسر هلاک گردیم وقتی سخن او را بسمع پیمبر صلی الله علیه و آله و سلم رسانیدند باو ترحم نمود و اذن دخول داد وقتی ابو سفیان خدمت حضرت رسید بوی فرمود ای ابو سفیان آیا وقت

صفحه : ۳۲۹

آن نیامده که از سر یقین بدانی که هیچ خدایی نیست که مستحق پرستش باشد مگر آن خدای یکتا ابو سفیان گفت پدر و مادرم فدای تو باد چه قدر کریم و رحیمی بخدا قسم من دانستم اگر جز خدای یکتا دیگری بود بفریاد ما میرسید فرمود آیا وقت آن نیامده که بدانی من رسول خدایم گفت دو ماه بمن مهلت ده فرمود چهار ماه بتو مهلت دادم حضرت او را آزاد نمود و بوی

مهلت داد پس از آنکه مهلت طلید عباس عموی پیغمبر گفت یا رسول الله اینکه مردی است فخر جو و ریاست دوست منصبی بوی عنایت نما فرمود هر کس در پناه او رود ایمن است و هر که در مسجد الحرام رود ایمن است و هر کس در خانه خود رود و در بیند ایمن است عباس ابو سفیان را در بین راه نگاه داشت تا وقتی که بیرق اسلام در کثیبه خضرا نمایان شد و سواد اعظم پدید گردید از مهاجر و انصار همه غرق آهن با یک هیبت و حشمت و سطوتی وارد مکه گردیدند که چشم روزگار مثل آن را ندیده بود مردم مکه عباس عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفتند پسر برادرت پادشاهی بزرگی یافته گفت وای بر شما اینکه مقام نبوت است نه سلطنت.

خلاصه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وارد مکه گردید و فرمود کسی را مکشید مگر کسی که با شما جنگ کند و مگر شش نفر چهار مرد و دو زن که پیغمبر را مسخره مینمودند و فرمود اینان را بکشید و لو آنکه دست پرده کعبه زده باشند پس از آن علی علیه السلام بیرق اسلام را گرفت و رو بخانه ابو طالب آورد هانی در آنجا بود و چند نفر از کفار پناه باو برده بودند علی علیه السلام روی خود را پوشیده بود صدا زد اهل اینکه خانه هر کس دشمن خدا است بیرون آید هانی خواهر علی علیه السلام درب خانه آمد برادر خود را نشناخت و گفت ای جوان من دختر ابو طالب و خواهر علی میباشم حرمت مرا نگاه دار علی علیه السلام فرمود دشمنان خدا را از خانه بیرون کن ام هانی گفت بخدا قسم شکایت تو را بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خواهم نمود امیر المؤمنین علیه السلام صورت خود را باز نمود هانی او را شناخت رکاب او را بوسید

صفحه : ۳۳۰

پس از آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در مکه آمد صنادید قریش بگمان آن که با آنها سر جنگ دارد پناه بخانه کعبه آورده حضرتش وارد مسجد الحرام گردید و درب کعبه ایستاد و گفت  
(لا اله الا الله وحده وحده انجز وعده و نصر عبده)

بعد از آن گفت بدانید هر مالی و خونی که ادعا میکنید زیر قدم من است مگر آستانه کعبه و سقایت حاج که باهلهش بر میگردد ای اهل مکه خدا نخوت جاهلیت را از شما بردارد همه مردم از آدم و حوا زائیده شده‌اند و آدم و حوا از خاک آفریده شده‌اند پس از آن فرمود ای اهل مکه شما را چه گمان است من با شما چه کنم گفتند آنچه کرم تو است تو برادر و پسر برادر مایی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود تمام شما را آزاد نمودم از آن روز اهل مکه را طلقا نامیدند یعنی آزاد شدگان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در زیر کوه صفا بنشست و امیر المؤمنین علیه السلام زیر دست او و مردم می آمدند و بیعت میکردند پس از آن زنها نیز می آمدند و بیعت مینمودند اینکه بود حکایت فتح مکه که مختصری از آن را بیان نمودیم و تمام حکایت در مطولات مفسرین شرح و بسط داده‌اند فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا چون اینکه طور فتح و فیروزی یکی از الطاف بزرگ غیر متناهی الهی بشمار میرود که در باره پیمبرش مبذول داشته اینکه است که برسول خود پس از اظهار امتنان امر مینماید که بشکرانه اینکه نعمت بزرگ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ تَسْبِيحًا و تمجید و ستایش نما پروردگار خود را در سوره (و الضحی) پس از آنکه در مقام ارفاق و اکرام نسبت بآن بزرگوار برمیآید حضرتش را مأمور میگرداند که بشکرانه اینکه نعمتها بایستی بیتیم مهربانی کنی و بفقیران و مستمندان دستگیری نمایی و نیز سائل را از خود نرانی و نعمتهای خدا را اظهار کنی.

و نیز در سوره (الم نشرح) در مقام اینکه است که نظر به اینکه شرح صدر

صفحه : ۳۳۱

بتو عنایت نمودیم و سختی امر نبوت را بر تو آسان گردانیدیم بایستی در امر تبلیغ جدیت و پایداری کنی و بآنچه بآن مأمور

میگردی مقاومت و ایستادگی نمایی و از خلق اعراض کنی و بسوی پروردگار خود رو آوری. و نیز در سوره **إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ** امر فرموده بشکرانه اینهمه نعمت های روحانی و جسمانی که بتو عطا و بخشش نمودیم بایستی بصلاة و انفاق اقدام نمایی و در آخر اینکه سوره امر بتسبیح و استغفار مینماید و نیز پس از تتبع در آیات چنین معلوم میشود که در بسیاری از آیات هر جا ذکر نعمتی یا نعمتهایی شده عقب آن امر بتسبیح و ستایش حق تعالی نموده اشاره به اینکه هر نعمتی و کرامتی که به انسان میرسد بشکرانه آن بایستی ثنا و ستایش نماید ولی نعمت خود را

### نکته قابل توجه

از اینکه آیات چنین استفاده میشود که شکر هر نعمتی بایستی در خور آن نعمت باشد چنانچه در سوره (و الضحی) پس از بیان نعمتها که نسبت پیمبرش مبذول داشته که یتیم بودی تو را جای دادیم گویا اشاره باین دارد که تو نیز بشکرانه آن بایستی یتیم نوازی کنی و باو مهربانی نمایی و یتیم را از خود نرانی.

و در سوره (الم نشرح) چون بالاترین نعمتهای الهی شرح صدر است که سینه تو را باز نمودیم تا آنکه وسیع گردد و گنجینه اسرار الهی و منبع علم و معرفت گردد تو در مقام شکر چنین نعمت بزرگی باید در امر تبلیغ استقامت نمایی و بسوی پروردگار خود روی آری.

و در سوره (کوثر) اشاره به اینکه نعمتهای بی اندازه از روحانی و جسمانی بتو بخشش نمودیم و تو را مظهر و نماینده صفات الهی و گنجینه اسرار صمدانی گردانیدیم تو نیز بایستی بشکرانه اینک نعمتهای بزرگ بر دو عمل بزرگ اقدام نمایی یکی صلاة و دیگری انفاق که از جان و مال و آنچه داری در راه خدا مضایقه نمایی و تخصیص انفاق بیشتر که **فَصَلِّ لِرَبِّكَ** و **وَأَنْحَرْ** شاید اشاره باین باشد که

صفحه : ۳۳۲

در مقام انفاق در هر موقعی باید امر عظیم تر و مرتبه بالاتر آن را در نظر گرفت زیرا که شتر هم از حیث قیمت و هم از حیث جثه بزرگ تر و عظیم تر است و در مورد قربانی لایق تر.

و در اینکه سوره (النصر) پس از تذکر فتح و فیروزی مکه که نصیب پیمبرش گردانیده وی را مأمور میگرداند بتسبیح و ستایش زیرا که در اینکه موقع مناسب اینک است که بشکرانه چنین نعمت بزرگی در مقام تمجید و تنزیه و ستایش آن فرد متعال برآیی و استغفار و طلب آمرزش نمایی و امر باستغفار در صورتی که رسول اکرم **صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آله و سَلَّمَ** معصوم بود در هیچ وقت گناهی و خطایی از حضرتش صادر نشده که مأمور باستغفار گردد شاید اشاره باین باشد که چون در تهیه جنگ با کفار و فراهم نمودن مهمات جنگی و لشکر کشی توجه بخلق داشته و همّت خود را مبذول بر غلبه اعداء داشته و لو آنکه اینک عمل نیز بامر خدا و بیاری دین او و برای شوکت و قوت اسلام نموده لکن با اینحال پس از فتح و آسایش فکر مناسب اینک بوده که حضرتش اعراض از خلق و رجوع بحقّ نماید و بحمد و ثنا و استغفار تدارک ما فات نماید.

و نیز چون قرآن کتاب قانونی و دستور العمل است برای افراد بشر اینک است که اینک آیات و لو آنکه خطاب بنبیّ خاتم (ص) است لکن چون امت باید تابع پیمبر خود باشند مقصود تمام امتند و دستور العمل تمام مردم است که بایستی راجع بهر نعمتی از نعمتهای الهی شکر گزار باشند و شکر هر نعمتی را در خور همان نعمت نمایند و آن نعمت را در راه رضای او صرف نمایند. اگر نعمت علم باشد شکر او تعلیم دادن و آزمودن بدیگران است اگر مال باشد شکر آن انفاق و دستگیری بفقرا و مستمندان است

اگر جاه و مقام باشد شکر آن کمک بدرماندگان و بیچارگان است چه خوب گفته سعدی:

(شکرانه بازوی توانا بگرفتن دست ناتوان است)

و همچنین باقی نعمتهای الهی که شکر هر یک اقدام نمودن بعملی است که

صفحه : ۳۳۳

در خور وی است که همین طوری که بتو تفضلا بدون عوض کرامت نموده تو نیز بایستی تفضلا بمخلوقات الهی اجرا داری تا آنکه باعمال و سجیه نیکوید مظهر و نماینده صفات الهی گردی و باین واسطه مقام بلندی احراز نمایی

### (در شأن نزول سوره)

مشهور و معروف بین مفسرین و نیز بدلالات اخبار سوره إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ پس از فتح مکه فرود آمده و از خود سوره نیز توان استفاده نموده که مقصود فتح مکه است لکن در اینکه در چه موقعی فرود آمده نظر ببعض روایات بعضی گفته‌اند دو سال قبل از رحلت و وفات حضرت رسول (ص) اینکه سوره فرود آمد که سوره در سنه هشت هجرت فرود آمده و حضرت در سنه ده وفات نموده وقتی سوره را بر مردم تلاوت فرمود عباس عموی پیغمبر (ص) گریه کرد وقتی از سبب گریه وی سؤال شد گفت از اینکه آیات معلوم میشود وفاتش نزدیک شده زیرا که ناتمامی کار همین بود که مکه را فتح نماید وقتی کار انسان و آرزوی وی تمام گردید موقع مردنش میرسد و حضرت نیز وی را در اینکه گفتار تصدیق نمود بروایت دیگر بعد از نزول سوره خودش گریه کرد و فرمود خبر مرگ مرا دادند و بعد از فرود آمدن سوره هشتاد روز حیات داشت.

و در تفسیر علی بن ابراهیم قمی است که اینکه سوره در حجة الوداع نازل گردیده پس از آن حضرت مردم را در مسجد حنیف جمع نمود و فرمود خدا یاری کند مردی را که بشنود گفتار مرا و برساند بکسانی که حاضر نیستند (فرب حامل فقه غیر فقیه و ربّ حامل فقه الی من هو افقه منه)

پس از نصایح و جملاتی فرمود

«إِيهَا النَّاسُ أِنِّي تَارِكٌ فَيْكُمْ مَا اِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِه لَنْ تَضَلُّوْا و لَنْ تَزَلُّوْا كِتَابَ اللّٰهِ و عَتْرَتِي اَهْلَ بَيْتِي فَاِنَّهٗ قَدْ نَبَأَنِي اللّٰطِيْفُ الْخَبِيْرُ اَنْهٖمَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتّٰى يَرِدَا عَلٰى الْحَوْضِ كَاصْبَعِي هَاتِيْنِ»  
و دو انگشت سبابه

(۱) خطاب بمردم است که ای مردم من باقی میگذارم بین شما چیزی را که اگر بآن تمسک نمائید هرگز گمراه نخواهید شد و هرگز لغزش پیدا نمیکنید و آن کتاب خدا (قرآن)

صفحه : ۳۳۴

خود را جمع نمود.

از بعض مفسرین است که مقصود از فتح و فیروزی گشوده شدن باب حضرت الهیه و تجلی احدیت و کشف ذاتی است و شکی نیست که فتح اول آن فتح ملکوت افعال است از مرتبه حس در مقام قلب که برای عارف مکشوف میگردد و اعمال و افعال خود را

فانی در افعال حق تعالی میبیند.

دوم فتح جبروت صفات است در مقام روح بکشف خیال، و صفات خود را در صفات ازلی حق تعالی فانی و مضمحل می‌بیند سوم فتح لاهوت ذات است در مقام سرّ و باطن که ذات خود را فانی در ذات حق میبیند و کسی که باین سه مرتبه فتح باطن فائز گردید و بطریق و جدان در حقیقت و باطن خود اینکه معانی را دریافت چنین کسی بفتح و فیروزی ظاهری نیز نائل گردیده زیرا که فتح باب رحمت و هنگام وصول بنهایت النهایات وی را حاصل میگردد آن وقت است که دیگر از سخط و غضب اثری باقی نماند و اثر رحمت ظاهر و باطن عبد را فرا میگیرد و از اینجا است که حالات کاملین بدایه و نهاییه تفاوت پیدا مینماید پس از اینکه بیان معلوم میشود که نصر و فتح در آیه مطلق است و نیز گفته اگر چه من اول متابعت مفسرین نمودم و سوره را مقید نمودم بفتح مکه لکن اینکه قول مرجوح است (تفسیر روح البیان) آری اگر چه ظاهراً شأن نزول آیه همان فتح مکه میباشد لکن چون آیه را مقید نموده بفتح مکه یا غیر مکه (فتحننا) و (فتحا) باطلاق خود باقی است و شامل میگردد تمام فتوحاتی که نصیب حضرتش گردیده از فتح باب ملکوت بر سرّش و روحش و قلب شریفش و نیز شامل میگردد فتوحات ظاهری که یکی از آنها و بالاترین آنها فتح مکه است که دیگر رحمت حق تعالی بتمام جهات ظاهری و باطنی شامل وجود مبارکش گردیده و دیگر حالت منتظره برای او باقی نگذاشت

و اهل بیت من است اینکه دو از هم جدا نمیشوند مثل اینکه دو انگشت من تا وقتی که وارد گردند بر من نزد حوض یعنی تا قیامت باقی است دین و قرآن و عترت من و با همدیگرند

صفحه : ۳۳۵

## سوره الهب

### اشاره

مکیه و هی خمس آیات سوره (تبت) اینکه سوره مکی است در مکه فرود آمده پنج آیه و بیست کلمه و هفتاد و نه حرف است از ابو امامه از ابی کعب چنین روایت میکنند که رسول الله (ص) فرموده هر کس اینکه سوره را بخواند امیدوارم در قیامت خدا او را با ابو لهب جمع نکند (ابو الفتوح رازی) و از امام صادق علیه السلام روایت میکنند وقتی سوره تبت را بخوانید بابتی لهب لعن کنید زیرا از کسانی بود که محمّد (ص) تکذیب مینمود و نیز (ما جاء به النبی) را انکار مینمود تفسیر اینکه سوره خدای تعالی در اینکه سوره برسول خود وعده فتح و فیروزی میدهد و اینکه شر ابو لهب را از او دفع میکند (طبرسی)

[سوره المسد (۱۱۱): آیات ۱ تا ۵]

### اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ (۱) مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ (۲) سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ (۳) وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ (۴)  
فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ (۵)

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص  
بریده باد دو دست ابی لهب و قطع گردید،  
ببیناز نمیکند او را مالش و نه آنچه را که کسب و عمل نموده،  
بزودی درآید در آتشی که شراره آن زبانه میکشد،  
و زن او (جمیله دختر ابو سفیان) بردارنده هیزم (جهنم است)  
و در گردن او ریسمانی است از لیف خرما

صفحه : ۳۳۶

### (توضیح آیات)

تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ تَب در لغت بمعنی خسران و استمرار در هلاکت آمده مثل وَ مَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتِيْبٍ و مثل قوله تعالى وَ مَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ یعنی کید سبب هلاکت او گردید مفسرین در شأن نزول آیه گویند وقتی آیه وَ أَنْذِرْ عَشِيْرَتَكَ الْأَقْرَبِيْنَ فرود آمد پیامبر اکرم (ص) کسی فرستاد و فرزندان عبدالمطلب را دعوت نمود و بر منبر رفت و گفت (یا صباحاه) و عرب اینکه کلمه را در جایی میگوید که امر مهمی پیش آید و استغاثه و یاری بخواهد مردم بشتاب دور او جمع شدند گفتند چه پیش آمده فرمود ای پسران عبدالمطلب ای پسران عبدمناف ای پسران هاشم اگر من گویم در زیر اینکه کوه لشگری فرود آمده و شما را غارت خواهد کرد باور دارید گفتند آری آن گاه گفت من شما را تهدید میکنم و میترسانم بعذاب سخت که آن عذاب دوزخ است ابو لهب گفت (تبا لك لهذا دعوتی سائر الیوم) تمام روز ما را برای اینکه کار حاضر نمودی اینکه بود که خداوند دشنام وی را بخودش برگردانید و فرمود تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ تَباه باد دو دست ابی لهب بروایت دیگر حضرت در کوه صفا بالا رفت و چنین فرمود و نسبت بدو دست برای اینکه است که انسان غالب اعمال خود را بدست انجام میدهد و نظیر آن قول حق تعالی است بِمَا قَدَّمْت يَدَاكَ و بروایت دیگر نزدیکان خود را ضیافت نمود و بآنان تبلیغ رسالت نمود و فرمود بگوئید (لا اله الا الله) آن وقت ابو لهب چنین گفت.  
ابو لهب پسر عبدالمطلب بود و نام او عبد العزی و گویند وی را ابو لهب نامیده اند برای آنکه صورتش مانند درفش آتش بود.  
گویند در قرائت عبد الله مسعود و ابی چنین است تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ تَب اول نفرین باشد تب دوم خبر و از عبد الله عباس است که وقتی حق تعالی قلم را

صفحه : ۳۳۷

آفرید بوی وحی نمود که کائنات را بنویس پس از جمله چیزی که نوشته اینکه بود تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ یعنی دستهای ابی لهب خاسر و خائب خواهد بود.  
(تفسیر ابو الفتوح رازی) مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَ مَا كَسَبَ بِي نِيَاظَ نَعْمَدٍ وَ مَا كَسَبَ بِي نِيَاظَ نَعْمَدٍ وَ مَا كَسَبَ بِي نِيَاظَ نَعْمَدٍ (ما) در ما اغنی شاید نافیه باشد و شاید استفهامیه اگر نافیه باشد یعنی بی نیاز نکند او را از عذاب نه مالی که اندوخته و نه آنچه از متاع دنیا کسب نموده و اگر استفهامیه باشد چنین میشود چه چیز از مال و آنچه از راه کسب بدست آورده وی را بی نیاز میگرداند از عبد الله مسعود نقل میکنند که گفته چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ابو لهب را دعوت باسلام نمود و وی را تهدید بعذاب کرد گفت اگر چنین باشد من خود را بمال از عذاب میخرم اینکه آیه فرود آمد که مال او را از عذاب نجات نمیدهد اشاره به اینکه مال داشتن و

نیز باقی جهات دنیوی از جاه و مقام و اولاد اینها متاع دنیا است و در بازار دنیا ارزش دارد و رفع احتیاجات دنیوی را میکند اما در بازار قیامت فقط ایمان کامل و عمل صالح ارزش دارد و اسباب نجات آدمی است اگر مال رفع عذاب میکرد ثروت‌مندان عالم مثل قارون با مال خود بزمین فرو نمیرفت و فرعون با آن سلطنت کذایی بآب غرق نمیگشت و همچنین تمام سلاطین دنیا بمال و مقام خود را از مرگ و مرض نجات میدادند سیصلی ناراً ذات لَهَب (سین) در اول فعل مضارع مخصوص برای آینده می‌آورند یعنی بزودی در آید در آتشی که شراره آن زبانه میکشد یعنی اعمال او مهیا و آماده میکند برای او چنین آتشی را

صفحه : ۳۳۸

وَأَمْرًا تُهَيِّئُهَا لَهَا حَمَالَةَ الْحَطَبِ نام زن ابو لهب ام جمیله دختر حرب بن امیه بود خواهر ابو سفیان و با رسول الله دشمنی و ضدیت بسیار مینمود و حمالة الحطب کنایه از نیمه و سخن چینی او است که فساد بین مردم مینموده و در تفسیر حمالة الحطب بین مفسرین گفتاری است (۱) با آنکه متمول و ثروت‌مند بود از خساست و ملعنتی که داشت شب میرفت هیزم و خاشاک جمع مینمود برای منزلش یا از راه دشمنی که با پیمبر اکرم داشت در راه عبور آن حضرت میریخت که پای مبارکش زخم گردد (۲) حمالة الحطب کنایه از اوصاف ذمیمه او است که آن ملعونه تمام و سخن چین و فساد بین مردم بسیار میکرد اینکه بود که باین لقب حمالة الحطب موصوف گردید چنانچه در عرف آدم سخن چین را گویند آتش میگیراند قوله تعالی که در وصف کفار فرموده فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا (۳) چون او حضرت رسول را فقیر و گدا توصیف میکرد در مقابل گفتار او خداوند او را موصوف باین لقب گردانید کنایه از پستی طبیعت او (قتاده) (۴) مقصود از حمل حطب آن گناهان بسیاری است که بر دوش خود میکشید چنانچه تشبیه نموده آدم گنه کار را بکسی که باری بر پشت گرفته قوله تعالی يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَى ظُهُورِهِمْ (تفسیر کبیر) فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ اشاره بپستی و دنائت طبع وی است که در کشیدن بار هیزم ریسمانی از لیف خرما بگردن خود می‌انداخت مفسرین گویند چون چنین میکرد بالاخره همان ریسمان وقتی بگردن او افتاد و او را بدرک واصل نمود

صفحه : ۳۳۹

## سورة الاخلاص

### اشاره

مکیه و هی اربع آیات سوره اخلاص مکی است و بقول دیگر مدنی است و اینکه سوره بسوره توحید نامیده شده زیرا که در آن غیر توحید چیزی گفته نشده اینکه است که بکلمه اخلاص نامیده شده و از بعضی نقل شده که اینکه سوره را کلمه اخلاص گفته‌اند برای آن که هر کس اقرار بآن نماید با اعتقاد مؤمن خالص می‌گردد و بقول دیگر کسی که از روی تعظیم اینکه سوره را بخواند خدا او را از آتش خلاص میگرداند و بسوره صمد و سوره فاتحه نیز نامیده شده و بعضی آن را سوره رب نامیده‌اند و در حدیث است که هر چیزی را نسبتی است و نسبت رب سوره اخلاص است در حدیث ابی کسی که سوره اخلاص را قرائت کند گویا یک ثلث قرآن را قرائت نموده و بعدد هر کسی که بخدا و ملائکه و کتب آسمانی و بانبیاء و روز قیامت ایمان آورده ده حسنه باو میدهند و ابی دردا از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنین حدیث میکند که فرموده آیا کسی از شما هست که در شب یک ثلث قرآن را بخواند گفتند ما طاقت نداریم گفت قل هو الله احد را بخوانید و از انس و او از نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حدیث میکند کسی که قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را یک مرتبه بخواند برکت می‌دهد باو و کسی که دو مرتبه بخواند بخودش و اهله برکت می‌دهد و



کسی که سه مرتبه بخواند برای خودش و اهلش و همسایگانش برکت است و اگر دوازده مرتبه بخواند برای وی در بهشت قصری بنا میکنند و کسی که یک مرتبه قرائت کند کفاره بیست و پنج سال گناه او می‌گردد غیر از قتل و غصب مال و اگر چهل مرتبه بخواند گناه چهل ساله او بخشیده شود و کسی که هزار مرتبه بخواند نمیرد مگر آنکه جای خود را در بهشت ببیند و سهل بن سعد ساعدی گفته مردی آمد نزد نبی اکرم و از فقر و ضیق معاش شکایت نمود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم باو گفت وقتی بخانه خود وارد می‌گردد اگر کسی

صفحه : ۳۴۰

در آنجا هست سلام کن و اگر کسی در آنجا نیست سلام کن و یک مرتبه سوره قل هُوَ اللهُ أَحَدٌ را بخوان و آن مرد چنین کرد و روزی وی چنان وسیع گردید که بهمسایگان نیز بخشش مینمود و از ابا عبد الله است که وقتی سعد بن معاذ مرد و حضرت رسول بر جنازه وی نماز کرد فرمود هفتاد هزار ملک حاضر بودند و جبرئیل بر او سلام میفرستاد پرسیدم چه صفتی در او بود گفت ایستاده و نشسته و در راه در همه حال سوره قل هُوَ اللهُ میخواند و نیز از ابا عبد الله است که کسی که یک روز بر وی بگذرد و پنج نماز خوانده باشد و قل هو الله احد نخواند باو گویند ای بنده خدا تو از نماز گذاران نیستی.

و اسحق عمار از ابا عبد الله روایت میکند کسی که یک جمعه بر او بگذرد و قل هو الله احد نخوانده باشد و بمیرد مرده است بر دین ابی لهب هارون بن خارجه از آن حضرت نیز روایت میکند کسی که باو مرض یا شدتی رسد و در مرض و شدتش (قل هو الله احد) نخوانده و بمیرد چنین کسی از اهل آتش است و نیز ابو بکر حضرمی از آن حضرت روایت میکند کسی که ایمان دارد بخدا و روز قیامت باید عقب نماز فریضه (قل هو الله احد) بخواند زیرا کسی که چنین کند جمع می‌گردد بر او خیر دنیا و آخرت و خودش و پدر و مادرش و اولادش را خدا می‌آمرزد عبد الله حجر گفته شنیدم امیر المؤمنین علیه السلام میگفت کسی که عقب نماز فجر یازده مرتبه (قل هو الله احد) بخواند در آن روز گناهی مرتکب نمی‌گردد و دماغ شیطان بخاک مالیده میشود.

ابراهیم مهزم نقل میکند از کسی که شنیده بود از ابا الحسن که میگفت کسی که خواهد نزد هر ظالم جابری رود و قل هو الله احد بخواند در پیش رو و پشت سر و طرف راست و طرف چپ خود شر آن ظالم از وی رفع می‌گردد و در عوض خیر باو میرسد. عیسی بن عبد الله و او از پدرش از جدش از علی علیه السلام چنین روایت میکنند

صفحه : ۳۴۱

که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده کسی که در خوابگاه خود اینکه سوره را صد مرتبه بخواند گناهان پنجاه ساله وی را خدا بیامرزد. (طبرسی)

[سوره الإخص (۱۱۲): آیات ۱ تا ۴]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ (۱) اللهُ الصَّمَدُ (۲) لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ (۳) وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ (۴)

[ترجمه]



بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص  
(ای پیمبر) بگو بخلق او خدای یکتا است،  
و او خدایی است که سید مطاع و بی نیاز از خلق و همه نیازمند باویند،  
آن کسی است که نه فرزند دارد و نه فرزند کسی است،  
و احدی همدوش و مثل او نیست.

### (توضیح آیات)

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ در شأن نزول آیه مفسرین گویند وقتی رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بمشركين فرمود (قولوا لا اله الا الله) گفتند خدای خود را برای ما معرفی نما که چیست طلا- و نقره است یا چوب یا آهن یا چیز دیگری اینکه بود که در جواب سؤال آنان اینکه سوره فرود آمد. (ابن عباس) دیگری گفته بعضی بزرگان و علمای یهود از حضرتش سؤال نمودند که خدای تو کیست و غرض آنها آزمایش بود که ببینند گفته آن جناب مطابق با توراہ هست یا نه آن وقت اینکه سوره فرود آمد.  
و جماعتی چنین معتقدند که هو اسم اعظم است و از علی علیه السلام روایت میکنند که فرموده یک شب پیش از جنگ بدر خضر علیه السلام را در خواب دیدم و گفتم بمن چیزی تعلیم نما که بر دشمن ظفر یابم گفت بگو  
(یا هو یا هو یا من لا یعلم ما هو اغفر لی و انصرنی علی القوم الکافرین)  
صبح بحضرت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عرض کردم فرمود یا علی خضر علیه السلام

صفحه : ۳۴۲

بتو اسم اعظم را تعلیم نموده.

در اینکه اسم اعظم الهی کدام یک از اسماء الحسنی است بین مفسرین آرای مختلفی پدید گردیده بعضی (الله) را ترجیح داده بعضی (الواحد) بعضی (احد) بعضی (الهی القیوم) و غیر اینها و هر کسی برای اثبات مدعای خود تمسک ببعض احادیث و جهات دیگری نموده و یکی از اسماء را انتخاب کرده لکن نظر به اینکه (هو) اشاره بهویت مطلقه و وجود بحت بسیط که عبارت از واجب الوجود بودن است و در اینکه اسم احدی از ممکنات با او شرکت ندارند (هو) بر اسماء دیگر ترجیح دارد و دلالتش بر ذات مطلق احدی واضح تر است پس باین مناسبت شاید (هو) اسم اعظم الهی باشد.

(هو) ضمیر شأن و از دو کلمه ترکیب شده‌ها تنبیه بامر ثابت و واو اشاره بغائب است و (ها) اصل کلمه هو است و واو از اشباع ضمه پدید شده و در واقع (هو یک حرف است و اشاره بهویت مطلقه و وجود بحت بسیط است که در اینکه مرتبه نه اسمی مأخوذ است و نه رسمی و نه صفتی ملحوظ است و نه اثری بلکه او او است از آن حیث که او است زیرا که آن هویت مطلقه (الله) نامیده شده باعتبار صفت الوهیت (رب) گفته شده باعتبار صفت ربوبیت و چون ممکن را راهی بآن حقیقت صرفه بسیطه نیست که مبدء خود را ستایش نماید و ملتجی باو گردد اینکه است که باعتبار افعال و بروز آثار جلال و جمال اسمایی بر خود وضع کرده و خود را بآنها معرفی نموده لکن هویت بسیطه حقه حقیقیه من حیث ذات مقتضی هیچ اسمی و رسمی و صفتی نیست و ذات اقدس از اسم و رسم و صفت زائد بر ذات عاری و مبراست خلاصه چون هو اشاره بذات بحت و وجود صرف است که بدون وصف زائدی که بآن حقیقت ضمیمه گردد ملحوظ میشود اینکه است که بالاترین اسماء الحسنی الهی بشمار میرود و توان آن را اسم اعظم نامید.

امیر المؤمنین و پیشوای موحدین علی علیه السلام در بعض خطبه‌هایش چنین گوید

صفحه : ۳۴۳

۱) «کمال التوحید نفی الصفات عنه لشهادة كل صفة أنه غير موصوف»

آری انسان در مرتبه توحید و معرفت کامل نمیگردد مگر وقتی که چشم از صفات که خبر از آثار و افعال میدهد ببوشد و هدف و وجهه نظر خود را هویت مطلقه قرار دهد و در اقرار بکلمه توحید جز (لا اله الا هو یا لا اله الا هو) نگویید و غیر از هویت محضه و وجود بحت بسیط چیزی در نظر نداشته باشد تا وقتی که (الحقیقه کشف سبحات الجلال من غیر اشاره) ۲) نصب العین او گردد «الله» اسم الله از چند جهت مورد بحث دانشمندان واقع گردیده سریانی است یا عبرانی، مشتق است یا جامد، اسم است برای ذات مطلق بحت بسیط یا صفت بنا بر اینکه اسم باشد بوضع اسم شده یا بکثرت استعمال در اینجا هر کسی طوری اظهار نظر نموده در اصول کافی چنین روایت میکند که پس از آنکه هشام بن حکم از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم از اسماء الله و اشتقاق آن سؤال نمود و اینکه (الله) مشتق از چیست در پاسخ فرمود ای هشام (الله) مشتق از اله و اله اقتضای مألوه میکند یعنی الهیت بدون مألوهیت تحقق نپذیرد و اسم غیر مسمی است و کسی که عبادت کند اسم را بدون مسمی کافر است و چیزی عبادت نموده و کسی که عبادت کند اسم و مسمی را آن مشرک است و دو چیز عبادت نموده و کسی که عبادت کند معنی فقط را او موحد است

(۱) کامل گردیدن توحید باین است که صفات جلال و جمال را از مرتبه هویت مطلقه و وجود مطلق بسیط حق تعالی نفی کنند یعنی قطع نظر از صفات نموده و ذات را عاری از صفات زائد بر ذات بشناسند زیرا که صفت غیر از موصوف است و موصوف غیر از صفت پس کسی که خدا را بضمیمه صفات بشناسد توحید وی کامل نیست زیرا که خدا را بوحدت حقه حقیقه نشناخته (۲) حقیقت پاره شدن پرده‌های اوصاف جلال الوهیت است بدون آنکه بشود اشاره حسی یا عقلی بحقیقت نمود.

صفحه : ۳۴۴

خلاصه الله یا مأخوذ از اله بفتح همزه و کسر لام است و بمعنی تحیر و دهشت آمده که عقلا متحیرند در حقیقت ذات و یا مأخوذ از اله بفتح همزه و لام یعنی معبود حق و شاید بمعنی اله بفتحه همزه و سکون لام است که بمعنی سکونت و اطمینان نفس است ألا بذکر الله تطمئن القلوب» ۱) سوره رعد آیه ۲۸ در مفردات غریب القرآن چنین گوید (الله) مأخوذ از اله و بمعنی تحیر است و اشاره به اینکه عبد وقتی تفکر نمود در ذات و صفات حق تعالی متحیر میگردد اینکه است که در حدیث دارد

۲) «تفکروا فی الاء الله و لا تفکروا فی الله»

و گفته شده اصل (الله) (ولاه) بوده و او را تبدیل بهمزه نمودند الله شد و ذات مقدس را الله نامیدند برای آنکه تمام مخلوقات و اله و متحیر در او بند یا بتسخیر فقط مثل جمادات و حیوانات یا بتسخیر و اراده با هم مثل بعضی از مردم اینکه است که بعض حکماء گفته‌اند خدا محبوب تمام موجودات است و دلیل بر اینکه مطلب قوله تعالی و إن من شیء إلا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم» ۳) (پایان) و علی ای حال مشهور و معروف اینکه است که (الله) اسم معبود بحق است که جامع تمامی صفات جلال و دارای کل بهاء و کمال و عظمت و جمال باشد و بنا بر اینکه معنی اسم «الله» جامع تمامی اسماء الحسنی است زیرا که هر یک از اسماء الله دلالت دارد بر صفتی از صفات جلال و اسم جلاله «الله» دال بر تمام اسماء الله است (احد) خطاب بپیمبر اکرم خود نموده که بگو آن هویت بسیطه که جامع تمامی

(۱) آگاه باشید که بذکر و یاد خدا قلبها مطمئن میگردد

(۲) فکر و تفکر خود را در آلاء یعنی در صفات و آثار حق تعالی قرار دهید و در ذات خدا فکر نکنید

(۳) نیست چیزی مگر آنکه تسبیح و تنزیه میکند بحمد و ستایش او لکن شما (افراد بشر) کیفیت تسبیح و ستایش نمودن موجودات را نمیفهمید

صفحه : ۳۴۵

اسماء الحسنی و صفات علیا است او احد و یکتا و منفرد بوجود است نه در ذات و نه در صفات و نه در آثار مثل و مانندی ندارد. احد و واحد اگر چه هر دو دلالت دارد بر منفرد بودن ذات احدیت لکن واحد دلالت دارد بر نفی شریک واحد دلالت دارد بر نفی اجزاء اله عالم احد است یعنی بهیچ وجه برای آن ذات مقدس اجزایی تصور ندارد نه اجزاء ذهنی و عقلی مثل جنس و فصل و نه اجزاء وهمی مثل وجود و ماهیت و نه اجزاء خارجی مثل دست و پا و غیره اینکه است که موحد حقیقی کسی است که خدا را بوحده حقه حقیقیه بشناسد و بعین الیقین بداند و اذعان نماید که اصلا تصور شریک برای ذات الهی ممکن نیست زیرا که وحدت صفت ثبوتی آن فرد متعال است نه صفت سلبی که از یافت نشدن مثل انتزاع گردد.

چنانچه در منظومه حکمت مرحوم حاج هادی سبزواری در اثبات وحدت چنین گفته (کلما فرضته ثانیاً له فهو هو) هر گاه بخواهی دومی برای ذات احدیت فرض نمایی آن همان اولی است یعنی فرض دوئیت در آنجا محال است و نیز واحد واحد از هم امتیاز یافته به اینکه احد منفرد بالذات و واحد منفرد بمعنی است و نیز واحد اعم است شامل عاقل و غیر عاقل میگردد لکن احد مخصوص بعاقل است مثل آنکه وقتی گفتی در خانه احدی نیست چنین مفهوم میگردد که در خانه انسانی وجود ندارد لکن ممکن است حیوانی باشد لکن واحد چنین نیست شامل حیوان نیز میگردد و شاید یکی از اسراری که در اینکه سوره احد را تخصیص بذکر داده و نگفته (الله واحد) اینکه باشد که چون واحد مبدء اعداد است گویی (واحد اثنان ثلاث) و وحدتی که از واحد استفاده میشود بعد از تصور دوئیت و نفی آن است و یک مقابل دو در جایی تصور دارد که احتمال دوئیت برود وقتی گفتی فلان چیز یکی است یعنی یکی است و دو نیست

صفحه : ۳۴۶

و چنانچه گفته شد وحدت حق تعالی وحدتی است که از حاق ذات ذو الجلالش انتزاع میگردد نه آنکه اول تصور دوئیت بشود و پس از آن از ذات مقدّسش نفی گردد و گفته شود یکی است و دو نیست.

لکن احد چون مبدء اعداد نیست در اثبات وحدانیت محتاج بتصور دومی و نفی آن نیستیم.

خلاصه احد صفت وجودی ثبوتی است که از ذات مطلق انتزاع گردد نه صفت سلبی که باعتبار عدم مثل و مانند و شریک و نظیر انتزاع شود پس از اینجا توان فهمید بمجرد اینکه بگویی خدا یکی است یعنی شریک و نظیر ندارد توحید تو کامل نمیگردد مگر آنکه او را بوحده حقه حقیقیه بشناسی و اینکه نحو شناسایی طریقتش و جدان است نه برهان زیرا برهان فقط برای اثبات وجود و وحدت او بکار آید نه برای شناسایی او دانستن غیر از شناختن است.

اگر خواهی توحید تو کامل گردد و از طریق و جدان که از آن تعبیر (بعین الیقین) میکنند خدای خود را بشناسی و بآن وحدتی که لایق مقام قدس او است او را ستایش نمایی نخستین بایستی مراتب و اقسام وحدات را در نظر گیری و در آن دقت نمایی و بطریق برهان بفهمی کدام یک از اقسام وحدت را توان نسبت بذات مقدس داد.

در جنگ جمل عربی از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام از وحدت سؤال نمود حضرتش در پاسخ وحدت را چهار قسم معرفی مینماید وحدت جنسی وحدت نوعی وحدت عددی وحدت حقه حقیقی و از بین وحدات وحدت حقه حقیقیه را اختصاص بوجود حقانی میدهد.

در غریب القرآن در معنی وحدت و واحد بیانی دارد که برای وضوح مختصری از آن را در اینجا ترجمه مینمایم:  
 وحدت بمعنی منفرد بودن است و واحد آن چیزی است که برای آن البتّه

صفحه : ۳۴۷

جزئی نباشد لکن بر هر موجودی باعتباری صادق آید حتی آنکه گوئیم عشره واحده مائه واحد، الف واحد، پس وحدت لفظی است مشترک که در شش معنی استعمال شده اول واحد در جنس یا در نوع مثل اینکه گوئیم انسان و فرس یکی در جنسند زید و عمر یکی در نوعند.

دوم وحدت اتصالی و آن دو قسم است یا شیئی از جهت خلقت یکی نامیده میشود مثل آنکه هر شخص یکیست با آنکه از اجزاء بسیار تشکیل شده یا از جهت عمل و صنعت مثل آنکه گوئیم صنعت و عمل فلانی با دیگری یکی است سوم شیئی را واحد گویند و غرض آنکه مثل و نظیری در خلقت ندارد مثل خورشید یا در فضیلت مثل و نظیری ندارد مثل اینکه گویند فلانی یگانه دهر است چهارم واحد بمعنی عدم تجزی است و تجزیه نشدن اجزاء یا از جهت صلابت آن است مثل الماس یا از جهت صغر اجزاء آن است مثل نقطه پنجم واحد بمعنی مبدء اعداد است مثل واحد اثنان و وحدت در تمام اینکه اقسام امری است عرضی و وقتی خدا را بوحدت توصیف نمودیم مقصود اینکه است که خدا را اجزاء نیست کثرت و تعدی در ذات او تصور ندارد و نظر به صعوبت فهم چنین وحدتی است که فرموده و إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ أَن وحدتی که مخصوص ذات احدیت است دیگری بآن توصیف نمیکرد و آن احد است که مطلقاً غیر ذات حق تعالی بآن توصیف نمیگردد (پایان) خلاصه وحدت اقسامی دارد (۱) وحدت عددی یک، دو، سه (۲) وحدت جنسی (۳) وحدت نوعی (۴) وحدت کمی مثل اینکه اجسامی در نظر گیریم و گوئیم اینها در مقدار و اندازه یکی میباشند (۵) وحدت کیفی مثل اینکه گوئیم طعم اینکه غذا و آن غذا یکی است (۶) وحدت وصفی مثل اینکه افراد یک نوع را گوئیم در رنگ و وصف یکی است (۷) وحدت شخصی مثل اینکه انسان با کثرت صفات و اجزا

صفحه : ۳۴۸

یکی بشمار میرود و کثرت اجزاء ضرر بوحدت شخصیه او نمیزند لکن اینکه اقسام از وحدات تماماً امر اعتباری و موطن آن ذهن است و لایق مقام قدس الهی نیست مگر وحدت حقه حقیقه که نمیشناسند آن را مگر راسخین در علم پس از آنکه اقسام وحدت معلوم شد و دانستی که هیچ کدام از اقسام وحدت لایق مقام قدس الهی نیست زیرا که وحدت نسبت بتمام اشیاء امر عرضی است و خارج از ذات وی است لکن وحدت حق تعالی عین ذات و از حاق حقیقت انتزاع میگردد و آن وحدت حقه حقیقه است که در کلام مولی المؤمنین نسبت بمقام الوهیت میدهد پس از آنکه اقسام وحدت را دانستی در ثانی باید بدانی که طریق شناختن اینکه قسم از وحدت و جدان است نه برهان که بایستی در مقام مجاهده و کوشش بر آبی و پس از ایمان تحقیقی و عمل صالح شروع بترکیه نفس و اعراض از خلق و رو بحق آری و بزبان حال و قال با تضرع و ابتهال روی نیازمندی بدر خانه بی نیاز مطلق آری و خود را در معرض نفعات رحمت الهی و جلب فیض صمدانی مستدام داری و آنی غافل نگردی و همیشه منتظر افاضه رحمت باشی تا آنکه باب رحمت بر دل و روح و سرّ تو باز گردد و آنچه را که از طریق برهان راجع بمعارف الهی کسب نموده‌ای حقایق و رموز آن برای تو کشف گردد و از علم بعیان رسی و از برهان بوجدان نائل گردی و بچشم دل مشاهده نمایی آنچه را دیگران از طریق گوش میشنوند و حقیقت آن را نمیفهمند و شاید بعضی بدون دلیل کور کورانه اذعان مینمایند و بظاهر تصدیق و اذعان نمایند لکن دل آنان از حقایق خالی و بی خبر است در اینجا مناسب آن است بیانی که فخر رازی در تفسیر قل هو الله احد نموده خلاصه آن را

ترجمه نمایم اگر چه در کتاب سیر و سلوک بیان شده لکن در اینجا نیز برای توضیح مختصری از آن را بیان مینمایم چنین گفته، هو، الله، احد سه لفظ است و هر یک اشاره بیک مرتبه و مقامی از مقام طالبین دارد

صفحه : ۳۴۹

مقام اول مقام مقربین است که بالاترین مقام و مرتبه سائرین بسوی حق تعالی بشمار میرود و مقربین وصف کسانی است که بموجودات نظر میکنند از حیث ذات و صفات و ماهیات و حقیقت موجودات را بنظر تدبّر مینگردند و نمیبینند موجودی سوی الله زیرا که در نظر شهود آنها موجود حقیقی او است و بس و آنچه غیر او است اعدامند و فانی صرف و لا شیئی محض زیرا که میکنند و ممکن فی حد ذاته شیئیت وجودی ندارد و لفظ (هو) اگر چه اشاره بهویت مطلقه و وجود مطلق است بدون قیدی و خصوصیتی که آن را امتیاز

دهد لکن چون نزد مقربین مشار الیه مشخص و معین است زیرا که تعدد و تکثری در نظر شهود آنها نیست تا آنکه محتاج بممیز باشند احتیاج بممیز وقتی است که دو موجود یا زیادتر در نظر باشد لکن آنها یک هویت و یک حقیقت را مشاهده مینمایند که متعین و متحقق نزد آنها است اینکه است که در مقام اظهار معرفت و حصول عرفان لفظ هو برای آنان کافی است بدون ضمیمه وصفی یا صفتی که او را از غیر تمیز دهد.

مقام دوم مقام اصحاب یمین است و مقام اینها پست تر و نازلتر از مقام مقربین است زیرا که اصحاب یمین حق را موجودی دانند و خلق را نیز موجوداتی و در نظر آنها کثرت محقق است اینکه است که لفظ هو برای اشاره نمودن بحق تعالی کافی نیست بایستی ممیزی در نظر گیرد که حق را تمیز دهد از خلق پس اینها لا بد باید مقارن نمایند لفظ الله را بلفظ هو و بآنها گفته شود او موجودی است که تمام موجودات محتاج باویند و او محتاج بکسی نیست.

مقام سوم مقام اصحاب شمال است که خسیس ترین و پست ترین مقامات است و آنها جایز میدانند که واجب الوجود و اله عالم زیادتر از یکی باشد اینکه است که لفظ احد را مقارن نموده با الله و باینها گفته میشود (هو الله احد) یعنی (واجب الوجود) یکی است. (پایان)

صفحه : ۳۵۰

باعتبار دیگر ممکن است گفته شود اینکه سه کلمه هو الله احد راجع سه مرتبه از مراتب و سه درجه از درجات اهل ایمان است حائز مرتبه اول مؤمن کاملی است که از تمام مقامات و درجات گذشته و هدف و نصب العین وی هویت بسیطه گردیده و آن ذات (بسیطه الحقیقه) را بلفظ هو میخواند که البته چنین کسی حائز مقام قرب گردیده و عارف حقیقی است که ایمان وی بمرتبه عین الیقین یا حق الیقین رسیده که دیگر کثرت افعال و آثار و صفات در نظر شهود آنان باقی نمانده.

و مرتبه تالی آن مؤمنین است که از حجاب آثار و صفات جلال بیرون نیامده و کثرت موجودات در نظر او خود آرای می کنند و خدا را از پشت حجاب آثار و صفات مینگرد یعنی آثار خلقیه حجاب او میشوند و اینان دو دسته اند یکی علمایند که خدا را باسم (الله) میخوانند که جامع جمیع اسماء الحسنی است و دیگر عوام مؤمنین میباشند که سعه قلب آنان بدرجه ای نیست که بتوانند خدا را بتمام اسماء و فات بخوانند و مجموعه صفات را با هم جمع کنند و خدا را بآن توصیف نمایند و خدا را فقط بواجب الوجودی و یگانگی از خلق امتیاز میدهند.

و اینکه امام فخر رازی احد را مقام اصحاب شمال گرفته درست بنظر نمی آید زیرا که در اینکه سوره احد را در ردیف الله و تالی آن بشمار آورده و همینطوری که مقام علمای مؤمنین تلو مقام عارفین محسوب میگردد مقام عوام مؤمنین نیز تلو و یک درجه ای

پائین تر از علماء آنها بحساب می‌آید و چگونه توان موحدین مؤمنین را از اصحاب شمال بحساب آورد در صورتی که اگر بگوئیم هو الله مقام و درجه دو صنف از مؤمنین است که در دو مرتبه از ایمان میباشند بایستی احد را نیز مقام و درجه نازلتر یعنی درجه سوم از درجات مؤمنین بشمار آریم و اینکه ترتیب در صورتیست که اینکه سه کلمه هو، الله، احد، را سه مرتبه از ایمان بشمار آریم بلکه باعتبار دیگر توان گفت مقام وحدت از بالاترین و مهم‌ترین مقامات بشمار میرود که دست هر بی سر و پای از دامن کبریایی آن کوتاهست زیرا کسی که

صفحه : ۳۵۱

وحدت حقه حقیقه را که گفتیم اینکه قسم از وحدت مخصوص ذات کبریائیست بتواند فهم کند و نصب العین خود قرار دهد آن وقت موجودات را چون سرابی بیند (لیس فی الوجود الا الله) در نظر او واضح مینماید و بچشم دل مینگرد که هر چه هست از خدا و قائم بخدا و فانی فی الله و باقی باو است.

الله الصمد الله مبتدا الصمد خبر مبتدا در شأن نزول آیه علی بن ابراهیم از ابن عباس چنین حدیث میکند که در مکه قریش از رسول الله سؤال نمودند که پروردگار خود را برای ما توصیف نما تا آنکه او را بشناسیم و عبادت نمائیم آن وقت سوره (قل هو الله احد) فرود آمد از حضرت باقر علیه السلام نقل میکنند که فرموده محمد حنفیه میگفت (الصمد قائم بنفس و غنی بی نیاز از غیر است. (طبرسی) و نیز از امام زین العابدین علیه السلام نقل میکنند که در پاسخ سؤال از معنی صمد فرموده (الصمد) کسی است که شریکی ندارد و حفظ چیزی او را خسته نمیکند و دور و غائب از چیزی نیست و نیز بروایت وهب حضرت صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم از پدرش محمد باقر علیه السلام و او از پدرش زین العابدین علیه السلام چنین روایت میکند که اهل بصره نوشتند بحسین بن علی علیه السلام و از معنی (الصمد) سؤال نمودند بعد از ذکر بسم الله فرمود

فلا تخوضوا فی القرآن و لا تجادلوا فیهِ و لا تکلموا فیهِ بغیر علم فقد سمعت عن جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که میگفت کسی که در قرآن چیزی بگوید بدون آنکه علم باو داشته باشد فلیتبر مقعده من النار

خدای سبحانه صمد را تفسیر نموده لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد (طبرسی) و بروایت دیگر امام زین العابدین فرمود صمد آن کسی است که شریکی برای او نیست و حفظ چیزی او را خسته نمیگرداند

صفحه : ۳۵۲

و از صادق آل محمد نیز روایت میکنند که فرموده (جماعتی از فلسطین آمدند خدمت پدرم و مسائلی سؤال نمودند حضرتش جواب داد پس سؤال از معنی (الصمد) نمودند پدرم فرمود (الصمد پنج حرف است الف دلیل بر ائیت و حقیقت او است چنانچه فرمود (شهد الله انه لا اله الا هو) خدا شهادت میدهد که جز او خدایی نیست و اشاره به اینکه او غائب از حواس است و لام دال بر الهیت او است و اینکه الف و لام در هم ادغام میشوند و در کلام ظاهر نمیگردند و بگوش شنیده نمیشود بلکه فقط نوشته میشود دلیل بر اینکه است که الهیت او از جهت لطافت مخفیست و بحواس ادراک آن نمیتوان نمود و بزبان نتوان او را وصف کرد و بگوش نتوان او صاف او را شنید زیرا که اله آن کسی است که خلق متحیر در ائیت و حقیقت و کیفیت وجود اویند و حس و وهم عاجز از ادراک او است بعلت آنکه او خالق اوهام و خالق حواس است و اینکه الف و لام الصمد در نوشتن ظاهر میگردد دلیل بر اینکه است که ربوبیت حق تعالی ظاهر گشته در ایجاد خلق و تعلق دادن ارواح لطیف بجسدهای کثیف وقتی عبد نظر می کند بنفس خود نمیبیند روح خود را چنانچه الف و لام الصمد هم ظاهر نمیشود در حواس اما در کتابت ظاهر میگردد آنچه مخفی است اینکه



است که هر وقت عبد فکر کند در حقیقت باری تعالی متحیر و سرگردان میشود و فکر او احاطه نمیکند بچیزی که بتواند وی را تصور نماید زیرا که حق تعالی خالق و مصور صور است اما وقتی بخلق نظر نمود ثابت میگردد که او عز و جل خالق آنها و ارتباط دهنده ارواح باجسام آنان است اما صاد (الصمد) دلیل بر اینکه است که حق تعالی صادق و راستگو است و قول و کلام او صدق است و بندگان خود را دعوت نموده بدرستی و راستی بجایگاه صدق (یعنی بهشت یا وعده داده آنها را بسبب راستی در گفتار و کردارشان بجایگاه صدق

صفحه : ۳۵۳

امّا میم دلیل بر سلطنت او است و اینکه او است پادشاه بر حق و همیشه بوده و همیشه خواهد بود و پادشاهی و سلطنت او هرگز برطرف نخواهد شد.

امّا دال دلیل بر دوام ملک و سلطنت او است و اینکه او بالاتر از عالم کون و فساد است (یعنی تغییر و تبدیل و عدم در ساحت قدس او راه ندارد بلکه او تکوین کننده کائنات است که بتکوین او هر چیزی موجود است.

پس از آن فرمود اگر می‌یافتم حاملی برای علم خودم که بتواند تحمل نماید از همین کلمه (الصمد) هر آینه منتشر مینمودم علم توحید و اسلام و دین و شرایع و چگونه توانم در صورتی که جدم امیر المؤمنین جمله‌ای برای علم خود نیافت حتی آنکه آه میکشید و در منبر میفرمود

(سلونی قبل ان تفقدونی)

و اشاره بقلب مبارک مینمود و میفرمود در اینجا

(علما جما جما)

(تفسیر مجمع البیان) صمد در لغت بدو معنی آمده یکی سید بزرگ که بسوی او پناه برده شود دیگر هر چیزی که جوفی برای وی نباشد و اجزاء آن صلب و پکیده بهم باشد آن را صمد گویند.

و بمناسبت اینکه دو معنی توجیهاات بسیاری از مفسرین راجع به (الصمد) در آیه نقل شده که هر یک آیه را طوری معنی نموده‌اند. لکن ممکن است تمام معانی بازگشت بسه معنی نماید اول سید مطاع دوم پناه دهنده از بلیات و آفات سوم ذاتی که منزّه و مبرا باشد از جمیع صفات ممکنات مثل جسمیت و جوهریت و احتیاج بمکان و زمان و غیر آن.

بلکه بهتر اینکه است که گفته شود صمد جامع تمام صفات جمال و جلال و منظوی بر تمام اسماء الحسنی است بدلالیت حدیثی که در بحار از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکند که در ضمن حدیثی فرموده چیزی را صمد گویند که جوفی برای وی نباشد یعنی تو خالی نباشد و نیز از چیزی ترکیب نشده باشد اینطور تعریف اشاره بوجود بسیط است و وجود بسیط که به هیچ وجه ترکیب در آن راه نداشته باشد منحصر به

صفحه : ۳۵۴

واجب الوجود بحت بسیط است و چنین ذاتی دارای تمام مراتب کمال و منزّه از نقائص ممکنات و مخصوص ذات یکتای الهی است.

مرحوم مجلسی علیه الرحمه در کتاب بحار فرموده قریب بیست معنی از صحابه و تابعین در معنی (الصمد) گفته شده که تماما مندرج در وجوب ذاتی است که دلالت بر صفات سلبی دارد و اینکه ذات حق تعالی منزّه از صفات ممکنات است لم یلد و لم یولد نه زائید و نه زائیده شده زیرا که تولید مثل صفت مکونات و موجودات مادی طبیعی است مثل جسم و جسمانیات آیه اشاره باین

است که تولید و زایش نمودن بهر معنی که تصور شود نسبت باله عالم و مبدء وجود نتوان داد زیرا که ذات و حقیقت بسیط مصمت احدی که از دو کلمه (احد و صمد) استفاده میشود ممکن نیست بشود بنحو تولید چیزی از او خارج گردد زیرا که تولید مثل بهر نحو فرض شود منافی با وحدت است چنانچه در آن حدیثی که از حضرت صادق علیه السلام نقل شد که فرموده بود خدای سبحان صمد را تفسیر نموده ب لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً أحد اشاره بهمین است که ذاتی که بسیط و مصمت است ممکن نیست بشود تولید مثل از آن گردد و چیزی از آن بنحو زایش خارج شود از اینجا معلوم میشود که نصاری که مسیح را پسر خدا میدانند و یهود که عزیز را پسر خدا میگویند یا کفاری که ملائکه را دختران خدا مینامیدند نسبت ولد بهر معنایی که اراده شده باشد خواه از قبیل تولید جسم از جسم باشد مثل تولید نباتات یا حیوانات یا بنحو دیگر که بطور تراوش چیزی از چیز دیگر مثل حرارت از آتش یا رطوبت و نم از آب یا بنحو دیگر مثل اینکه صوفیه نسبت موجودات را بخدا تشبیه بکف دریا نسبت بدریا نموده‌اند تماماً باطل و وجود واحد بسیط احدی منزّه از آن است حتی حکماء که عقول عشره قائلند و آنها را موجودت بسیط و قدیم زمانی

صفحه : ۳۵۵

میدانند اگر وجود آنان را بنحو زایش و تولید از حق تعالی بدانند و آنها را در تمام جهات شبیه او و تلو او بشمار آرند در مقام توحید مشرکند و همین آیه تخطئه میکند آنها را مگر اینکه اعتراف نمایند که عقول نیز ممکنات و موجودات بسیار شریفی هستند که در مرتبه خلقت اول ما خلق الله واقعند و نسبت آنها بحق تعالی مثل نسبت کلام ماند به متکلم که در مرتبه آثار و افعال الهی میباشد.

و لم یکن له کفواً أحد ذات حق تعالی را کفوی و همدوش و قرینی نیست او منفرد است بحقیقت و وجوب وجود و قدم ذاتی و وحدت حقه حقیقه و الوهیت و ربوبیت و خالقیت که منفرد در صفاتی ذاتی است و نیز مثلی و ضدی و ندی برای وی تصور ندارد واحدی در صفات ذاتی مطابق و هم کفو او نیست بلکه در هیچ صفتی از صفات جلال و جمال موجودی پدید نمیشود که در مقابل او عرض اندام نماید نه در وجود نه در صفات زیرا که وجود و نیز صفات وجودی اگر چه مفهوم عامی است که شامل واجب و ممکن هر دو میگردد لکن مصداقا و حقیقتا وجود ممکن و واجبی بالمره از هم جدا و مباین یکدیگرند اصلا وجود ممکنات نسبت بوجود واجب تعالی کلا شیئی محض است (کسر اب بقیعه یحسبه الظمان ماء) چنانچه عرفا گفته‌اند (وجود ممکن نمود وجود است) یعنی وجود نما است شیئی وجودی ندارد که بشود در مقابل وجود واجب عرض اندام نماید زیرا که ممکن فی حد ذاته محفوف بعدم و نیستی و زوال و فنا است و آنچه غیر حق تعالی است ممکن و در معرض فنا است.

چنانچه ظاهر و معلوم است که سوره اخلاص با کوچکی آیات آن از بزرگترین و شریفترین سوره‌های قرآنی بشمار میرود زیرا که هر آیه بلکه هر کلمه‌ای از آن جامع و حاوی تمام مراتب توحید و شامل تمامی شئون الهیه است و همان کلمه (هو که در اول سوره است چنانچه گفته شد دلالت دارد بر هویت بسیطه که جامع و حاوی تمام شئون الهی است زیرا که بسیطه الحقیقه جامع کل کمالاتست و هیچ کمالی

صفحه : ۳۵۶

از مرتبه ذات او جل و علا بیرون نیست.

و نیز کلمه (الله) که اسم است برای ذات مقدس دلالت دارد بر جمیع اسماء الحسنی و منظوی در همان کلمه هو است و نیز لفظ (احد) که عبارت از وحدت حقه حقیقه است و بمعنی بساطت وجود است و (صمد) اینکه دو اسم نیز داخل در همان معنی هو است که اشاره بذات و هویت بسیطه دارد زیرا که جوف نداشتن عبارت - الاخری از همان بساطت وجودی است.



و نیز لَمْ یَلِدْ و لَمْ یُولَدْ و لَمْ یَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ توضیح و بیان همان هویت مطلقه است که اینکه مبارک سوره تماماً شرح و بیان همان کلمه اول (هو) که بساطت و وحدت حقه حقیقه را منحصر میگرداند بذات کبریایی الهی که او مصداق حقیقی تمامی اوصاف جلال و جمال و ناشی از همان بساطت وجود و صرف الوجود بودن او است اینکه است سرّ اینکه آن را بسوره اخلاص نامیده‌اند و اینکه قدر ثواب و فضیلت در باره قرائت آن رسیده

صفحه : ۳۵۷

## سوره الفلق

### اشاره

سوره فلق مدنی است که در مدینه فرود آمده و پنج آیه و بیست و سه کلمه و هفتاد و چهار حرف است از ابی کعب چنین نقل میکنند که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرموده هر کس معوذتین سوره قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس را بخواند مثل کسی ماند که تمام کتابهایی که از جانب خدا برای پیمبران فرستاده شده خوانده باشد از عقبه بن عامر است که گفت رسول خدا فرموده میخواهید خبر دهم بفاضل ترین چیزی که پناه جویندگان بآن پناه جویند گفتند بلی یا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گفت آن سوره قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس است و نیز همان عقبه بن عامر گفته حضرت رسول بمن فرمود خیر دهم تو را بدو سوره که فاضلترین سوره‌های قرآن است گفتم بلی یا رسول الله گفت معوذتین گفتم مرا بیاموز حضرتش آن دو سوره را بمن آموخت و گفت موقع خوابیدن و برخاستن از خواب اینکه دو سوره را بخوان.

و نیز عقبه گوید حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود هیچ سوره‌ای در قرآن فاضلتر از قل اعوذ برب الفلق نیست اگر توانی در نماز بسیار بخوان (ابو الفتوح رازی) کفعمی راجع بخواص سوره قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس چنین گوید کسی که هر شب اینکه دو سوره را قرائت کند از شر جن و وسوسه شیطان ایمن میگردد و اگر بنویسند و بگردن طفل بندد از شر جن و هوام ایمن گردد

[سوره الفلق (۱۱۳): آیات ۱ تا ۵]

### اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ (۱) مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ (۲) وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ (۳) وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ (۴)  
 وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ (۵)

صفحه : ۳۵۸

### (ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص

بگو ای رسول پناه میبرم پیروردگار شکافنده صبح روشن،  
از آنچه خلق شده،  
و از شرّ شب تاریک وقتی درآید،  
و از شرّ زنان افسون‌گر چون (بجادو) در گرّه‌ها بدمند،  
و از حسود بدخواه

### (توضیح آیات)

### اشاره

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ فلق در لغت بمعنی شکافتن و جدا نمودن بعضی از بعض دیگر آمده إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى در سوره انعام آیه ۹۵ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ سوره شعراء آیه ۶۳ که در قرآن مجید فلق بمعنی شکافتن و جدا نمودن بسیار آمده و یکی از اسماء الحسنی (الفالق) است و در اینکه آیه مفسرین (الفلق) را بمعنی سفیدی صبح صادق گرفته‌اند که سفیدی صبح سیاهی شب را میشکافد و روز را از شب جدا میکند و آیه خطاب پیمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نموده که بگو پناه میبرم پیروردگار صبح و مربی و مدبر عالم در تفسیر علی بن ابراهیم گوید فلق چاهی است در جهنم و در آن صندوقی است از آتش که اهل جهنم از حرارت آن بفرغان می‌آیند و در آن شش نفر از اولین و شش نفر از آخرین منزل دارند شش نفر از اولین (۱) پسر آدم قابیل که برادر خود هابیل را کشت (۲) نمرود بن کنعان که ابراهیم را در آتش انداخت (۳) فرعون موسی (۴) سامری که گوساله را خدا نامید (و بنی اسرائیل را فریب داد که به گوساله سجده کنند) (۵ و ۶) آن کسی که هود الیهود و نصر النصارى شاید مقصود اینکه باشد کسی که یهود را بیهودیت و نصارا را بنصرانیت وادار نمود.

و آن شش نفر از آخرین اولی و دومی و سومی و چهارمی پنجم صاحب خوارج

صفحه : ۳۵۹

ششم ابن ملجم (پایان) و چون فلق در لغت بمعنی شکافتن آمده پس بنا بر اینکه معنی الفلق مطلق است و مصادیقی پیدا مینماید بلکه توان گفت شاید یک معنی عامی از آن اراده شده که شامل گردد تمام موجودات عالم خلق را که از شکافتن ماده بوجود آیند و هر یک از آنها مصداق معنی فلق میباشند که ماده را میشکافد و موجودی پدید می‌گردد.

خداوند فالق است و بشکافتن چیزی چیزی دیگری بیرون آرد سیاهی شب را میشکافد و روشنی صبح صادق را بیرون آرد دانه را در زمین میشکافد و گیاه بیرون آرد هسته را میشکافد و از بین آن درخت بیرون آرد إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى خداوند شکافنده دانه و هسته است.

نطفه را در رحم میشکافد و حیوان بیرون آرد ظلمت عدم را میشکافد و وجود بیرون آرد بلکه تمام موجودات باعتبار ماهیت و حقیقت خود در ظلمت عدم و نیستی دائمی میباشند تا آنکه باسم (الفالق) ظلمت عدم شکافته و ماهیات موجودات از کتم عدم و صحرای نیستی بعالم وجود ظهور و بروز نمایند.

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ؛ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ خُطَابِ بَرَسُولِ اَكْرَمِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است که بمردم بگو من پناه میگیرم پیروردگار فلق که شکافنده شب و پدید آورنده سفیده صبح و تمام موجودات است از شر آنچه خلق گردیده.

عالم خلق مقابل عالم امر است (له الخلق و الامر) اشاره به اینکه عالم بقسمت اولی دو عالم است یکی را عالم امر گویند که شاید عالم علوین و عالم ملائکه مقصود باشد که در آنها شری و فسادی یافت نمیشود زیرا که موجودات عالم امر از شهوت و غضب که منشأ آفات و شرورند مبرایند و وجود آنها کامل و مشتمل بر خیراتند و از خود فانی و بحق باقی و مقام عندیت دارند. آنچه شر یافت میگردد در عالم خلق و تکوینات و عالم طبیعت بروز و ظهور

صفحه : ۳۶۰

مینماید زیرا چون عالم طبیعت در مرتبه دانی عالم خلقت واقع گردیده محفوف بعدم و نیستی و قوه و استعداد است و جهات عدمی در آن بسیار است.

و چنانچه در معرفی شر گویند در هر جا شر یافت شود بازگشت آن یا بامر عدمی صرف میگردد یا اگر وجودی برای آن فرض شود آن محفوف بعدم یعنی عدم مضاف یا عدم و ملکه میگردد و آنچه شرّ در عالم پدید میگردد راجع بهمان جهات عدمی و نیستی است که ناشی از دوری از حق تعالی و رحمت واسعه او است.

اینکه است که خطاب بنی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم مینماید که بگو باّمّت خود که من پناه گیرنده‌ام از هر شریکه ناشی از عالم خلق و از قبل مفسدین و ظالمین و مردمان پست متوجه بمن میگردد پروردگاری که مربی عالم و پدید آورنده عالم خلق است باید دانست که پناه گرفتن و در پناه مربی فلق واقع گردیدن بلفظ و گفتار نیست انسان هر قدر بزبان بگوید قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ و دلش بجای دیگر متوجه باشد در پناه پروردگار فلق واقع نمیگردد پناه گرفتن و در پناه مربی فلق وقتی واقع میگردد و صورت خارجی پیدا مینماید که آدمی واقعا و حقیقتا پناهنده باو گردد و آن در صورتی محقق میگردد که انسان از طریق عبادت و خلوص نیت و توجه کامل بمبدء خود آن فطرت خدا داد خود را قوت دهد و معرفت و محبت وی بمقام الوهیت کامل گردد و هدف و نقطه نظر او بسوی آن فرد ازلی مستدام گردد و از خلق ببرد و همیشه اوقات بسوی او نگران باشد آن وقت در پناه او و در قلعه محکم توحید محفوظ ماند و دست شیاطین جنّی و انسی از دامن کبریایی وی کوتاه میگردد زیرا دیگر چنین کسی در پناه مربی عالم خلق واقع گردیده که تمام عوالم خلقت تحت اقتدار و تربیت آن مربی عالم واقعند

### سخنان مفسرین در شأن نزول آیه

۱- حدیثی نقل میکنند که جبرئیل آمد و گفت یا رسول الله عفریتی با تو دشمنی میکند وقتی در جامه خواب میروی اینکه دو سوره معوذتین را بخوان ۲- خداوند اینکه دو سوره را فرستاد که پیمبر خود را از نظر بد حفظ کند

صفحه : ۳۶۱

۳- بسیاری از مفسرین را عقیده بر اینکه است که لیبید بن اعصم یهودی حضرت را در یازده گره سحر کرد و در چاهی که آن را ذروان مینامیدند انداخت و حضرتش در اثر سحر سه شب مریض گردید و پس از آنکه جبرئیل بحضرتش خبر داد علی و طلحه را فرستاد و آن گرهها را آوردند آن وقت اینکه سوره فرود آمد و حضرت برای باز شدن هر گرهی یک بار سوره میخواند تا تمام گرهها باز گردید تا آنکه حضرتش از مرض شفا یافت و جبرئیل فرود آمد و گفت

(بسم الله ارقیک من کل شیئی یؤذیک من حاسد و عین)

اگر چه باعتبار طبع بشریت که مکرر در قرآن مجیدش فرموده أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ یعنی در تمام لوازم و شئون بشریت مثل شما افراد

بشر میباشم باین اعتبار اگر بگوئیم سحر واقعیت دارد ممکن است در وجود شریف آن بزرگوار نیز کارگر آید لکن از آن طرف نظر بقوله تعالی وَ اللَّهُ يَعَصِمُكُمْ مِنَ النَّاسِ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى و امثال اینکه آیات که دلالت دارد که حضرتش در عون و عنایت حق تعالی محفوظ بوده.

و نیز نظر به اینکه پیمبران مخصوصا پیمبرانی که منصب رسالت داشتند و در جای خود مبرهن گردید که آن بزرگواران باذن و رخصت حق تعالی متصرف در مادیات بودند با اینحال چگونه ممکن است تحت تأثیر سحر که اصلا عمل ساحر موهوم صرفست و هیچ واقعیت ندارد واقع گردند و نیز چنانچه معلوم است اگر در سحر اثری باشد در ضعفای نفوس که وهم آنان غالب بر عقل آنها است کارگر میشود نه در اقویای بشر آنهم چنین وجود شریفی که در مرتبه عقل کل و اول ما خلق الله بشمار میرود. خلاصه چنین بنظر میآید که اینکه حکایت بی‌اساس است و آن شخصیت بزرگ تحت تأثیر سحر واقع نگردیده لکن ممکن است یهودیان سحر کرده باشند و اینکه سوره یکی از اخبار غیبی باشد که حضرت بتوسط وحی خبردار گردیده که ساحر

صفحه : ۳۶۲

چنین عملی کرده و خواسته او را سحر کند لکن در آن وجود مبارک تأثیر کرده باشد و در اثر سحر مبتلا بمرض شده باشد درست بنظر نمیآید بلکه مسلماً خلاف است چگونه ممکن است کسی که از حیث رتبه و مقام حائز درجه‌ای باشد که در باره خود چنانچه در حدیث مشهور فرموده (من نبی بودم آن وقتی که آدم بین آب و خاک بود و از حال طفولیت که اکثر اهل مملکتش بت پرست بودند موحد و خدا پرست و بطریق وحی بفروع احکام دینش عارف بود و خدا را عبادت مینمود چنانچه مذهب شیعه چنین است چگونه چنین شخصیت بزرگواری تحت استیلاء ساحر واقع میگردد هرگز ممکن نیست وَ مِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ فِي لَيْلٍ (غسق) را دو طور معنی نموده‌اند یکی سیاهی وسط شب آن وقتی که هوا بشدت تاریک گردد یا تاریکی اول شب و دیگر بمعنی سیلان مثل (غسقت العين اذا امتلأت دمعا و غسقت الجراحة اذا امتلأت دما) یعنی آب از چشم سیلان نمود وقتی پر گردید و خون از جراحت ریزش نمود وقتی مرض شدت کرد. و در غریب القرآن چنین گفته (غسق اللیل) یعنی شدت تاریکی شب و غساق آن قطراتی است که ریزش میکند از بدن جهنمیان و بعضی کسوف قمر را غساق گفته‌اند.

### سخنان مفسرین در توجیه غاسق

(۱) (غاسقٍ إِذَا وَقَبَ) شب است آن وقتی که از پی روز درآید و چون بیشتر فسادها مثل درندگان و هوام و حیوانات گزنده و سارقین در شب درآیند اینکه است که مأمور گردیده‌ایم پناه بخدا ببریم از شرور و آفات بسیاری که ممکن است در شب عارض گردد.

(۲) غاسق ماه است وقتی در محاق که در آخر ماه واقع میگردد یا موقع خسوف و حیلولة ارض باشد.

(۳) مقصود نظرات و مقارنات ستارگان است که بعضی از آنها نحوست آرد

صفحه : ۳۶۳

و آثار بدی در زمین پدید گردد مثل اینکه گویند ستاره ثریا وقتی سقوط نماید باعث بعضی امراض میگردد و وقتی طلوع نماید امراض رفع میگردد.

خلاصه چون (غسق) بمعنی تاریکی و ظلمت است و منشأ تاریکی و ظلمت عدم نور و روشنایی است و شب را از جهت تاریکی که ناشی از غیبت خورشید است (غسق نامیده و همان ظلمت است که منشأ جنبش سباع و بهائم و هر چیز موذی میگردد. پس ممکن است آیه را تعمیم بدهیم و گوئیم غسق چون اطلاق دارد و مقید بشب نشده شامل میگردد تمام انواع و اقسام ظلمتها از حسیات و معنویات از ظلمت اول شب و وسط شب و تاریکی ماه موقع کسوف و وقتی در محاق واقع میگردد و ظلمت طبیعت و ظلمت جهل و بیخردی و ظلمت و تاریکی قلب که از عدم نور معرفت و ایمان و علم پدید میگردد و منشأ تمام فسادهایی که از قبل نوع انسانی سر میزند همان تاریکی قلب و خالی بودن آن از نور ایمان و تقوی است و شاید آیه اشاره باین باشد که بایست از شر هر نوع تاریکی که منشأ فساد است پناه بخدا برد و نظر بآن آیه که إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ تقوی پیشه وران از هر شر و آفاتی که ناشی از ظلمت طبیعت است در حصن حصین و قلعه محکم توحید قرار گرفته‌اند.

وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ و نیز پناه بگیر پروردگار فلق از شر افسون‌گران جادوگر که در ریسمان یا چیز دیگر دم میدهند در اینکه آیه بیمبر اکرم خود امر میفرماید که پروردگار فلق پناه ببر از شر ساحران و جادوگران برای توضیح مختصری از بیان مجمع البحرین را در اینجا ترجمه مینمایم چنین گوید قوله تعالی وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ یعنی زنهای ساحره که در ریسمانها گره میزنند و میدهند و در حین دمیدن آب دهنشان که آن را تف گویند

صفحه : ۳۶۴

بیرون می‌آید چنانچه گفته شده (نفته نفثا) و اسم فاعل نفث نفث است و نفثات صیغه مبالغه.

و اینکه امر شده پناه گرفتن از سحره برای اینکه است که آنان از راه سحر کارهایی از نفع و ضرر و خیر و شر انجام میدهند و عوام مردم آنها را تصدیق مینمایند از اینجهت ضرر سحر در دین بزرگ است و نیز عامه مردم گمان میکنند که ساحر استیلاء بر جن دارد و جنیان مسخر و خدمتگزار ویند و بآنها از غیب خبر میدهند و اینکه ضرر بزرگی است در دین و برای رفع همین ضرر امر بتعوذ شده که از شر آنان پروردگار و مربی عالم پناه برده شود.

بعضی از فضلاء چنین گفته‌اند که ما جماعت امامیه معتقدیم که در نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سحر تأثیر نداشته و اینکه مأمور باستعاذه شده دلالت ندارد که سحر در وجود شریفش تأثیر نموده بلکه استعاذه از قبیل دعاء است مثل رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا و آنچه از مخالفین ما نقل شده چنانچه از بخاری و مسلم روایت میکنند که رسول اکرم را سحر کردند و بطوری سحر در او کارگر آمد که حضرتش کاری میکرد و نمیفهمید که چه میکند اینکه نسبت خلاف و از جمله دروغهایی بشمار میرود که باو بسته‌اند و اگر اینکه نسبت صحیح باشد صادق می‌آید کلام کفار که می گفتند (إِنْ تَشْعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا) (پایان) آری چون مخالفین ما از نور ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم استضاء نمیکند اینکه است که از حقایق و معنویات بیخبرند و فقط جمود بظاهر آیات و اخباری که از طرف خودشان رسیده مینمایند و غور در باطن ندارند در جلد دوم اینکه تفسیر اجمالاً بیانی راجع بسحر و اقسام آن نمودیم و در آنجا گفته شد که یکی از اقسام سحر بلکه عمده آن تصرف در قوه خیال است که ساحر بعملیات خود در قوه خیال و واهمه تصرف میکند و بعملیات مخصوصی بر قوه وهم و خیال غالب میگردد و قوه واهمه را تحت استیلاء خود میگردداند مثل

صفحه : ۳۶۵

اینکه بانسان چنان مینمایاند که مریضی و او بتوهم مرض بدون آنکه مرضی داشته باشد مریض میگردد و ناراحت میشود و دیگر از اقسام سحر تأثیر نفس آدم شرور است در موادی و در مواد بانواع و اقسامی افسون‌گری میکند و همین طوری که چشم بد تأثیر بد

دارد نفس ساحر که همت بر عمل مخصوصی یا عملیات خاصی نموده تأثیر مینماید و همین طوری که نفس آدم خیر نفوذ خیر دارد نفس آدم شرور نفوذ شر مینماید و زهری که از نفس آنان خارج میگردد ضررش زیاده‌تر از زهر افعی است و نفاثات در آیه شاید اشاره بتأثیر نفس چنین مردمان شرور باشد که در مواد بخصوصی با کلماتی افسون‌گری مینمایند و سحر یک نوع تدلیس و مکر است که ناشی از قوای شیطانی ساحر بروز و ظهور مینماید و استیلاء و تصرف آن در قوه خیال و قوه واهمه است و در ضعفای عقول تأثیر دارد نه در اقویای بشر پس چگونه توان تصدیق نمود کسی که در قوت و شدت اول ما خلق الله و در مرتبه عقل کل بشمار میرود و نیز باعتبار مقام ولایت و رسالت باذن خدا متصرف در مادیات است چنین آدمی تحت تأثیر ساحر واقع گردد و عمل او تأثیر در او نماید مخصوصاً تأثیر در عقل و نفس شریفش که مستولی بر مادّیات و طبیعیات است بنماید هرگز چنین نیست و آیه که امر بآن بزرگوار شده که بگو اَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ شاید اشاره باین باشد که بگو من از تمام شرور و آفات و از جمله آنها سحر ساحرین است در پناه پروردگار محفوظ میباشم و دست هر ظالم شروری از دامن کبریایی من کوتاهست و جمله قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ که بگو من چنینم یعنی پناهنده پروردگار عالمیان میباشم.

وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ (واو) در (و من) و او عطف است که جمله را عطف بآیه بالا داده یعنی ای

صفحه : ۳۶۶

رسول گرامی بگو من پناه میبرم پروردگار عالم از شر حسود وقتی حسد برد اشاره به اینکه همین طوری که نفس افسون‌گر و ساحر تأثیر دارد همین طور آدم خبیث حسود وقتی آتش حسد وی شعله‌ور گردد در مقام ایذاء و اذیت بر می‌آید و از هیچ گونه فسادی خودداری نمینماید بلکه اگر اقدام بهیچ مخربی نکند همان چشمی که از روی حسد چیزی را بنگرد یا نفسی از آن بمحسود اصابت نماید آثار بدی از آن تراوش نموده و بمحسود ضرر میرساند اینکه است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مأمور گردیده که خودش و مؤمنین از اینکه سه چیز موزی و آن هر فساد است که از قبل ظلمت پدید میگردد و از کید ساحر و خطاکاری آنان و از حسد آدم حسود در پناه مری عالم خود را محفوظ گرداند حسد یکی از بزرگترین و شنیع‌ترین امراض نفسانیه بشمار میرود دانشمندان گفته‌اند کسی که طالب اینکه است که شری بدشمنش برسد و خیری از آن گرفته شود خودش شرور و بد جنس است زیرا که هر کسی طالب و مایل همان چیزی است که در باطن خودش تعبیه نموده و وای بحال کسی که برای دوستان خود نیز خیر و خوبی نخواهد.

و حقیقت حسد که از بدترین صفات زشت و خسیس‌ترین اخلاق پست آدمی بشمار میرود اینکه است که حسود میخواهد از حیث مال و جاه یا عنوانی از عناوین دیگر از دیگران ممتاز باشد اینکه است که اگر در کسی نعمتی بیند که خود فاقد آن است حسد میرود و در مقام زوال آن نعمت بر می‌آید و لو آنکه برای وی ضرر یا نفعی نداشته باشد لکن غبطه چنین نیست غبطه اینکه است که انسان کمالی که در کسی هست طالب آن گردد و بخواهد مثل آن یا بالاتر از آن را دارا گردد بدون آنکه طالب زوال نعمت دیگران باشد چنانچه در احادیث رسیده مؤمن غبطه دارد لکن حسد ندارد خلاصه متصف باین صفت حسد باشد بایستی هر چه زودتر بکوشد و خود را از اینکه فساد اخلاقی تهرئه نماید و گر نه چنانچه در احادیث دارد (حسد مانند آتشی

صفحه : ۳۶۷

است که اعمال نیک انسان را میسوزاند و فانی میگرداند) بلکه بالاتر بگویم حسد مثل آتشی است که شراره آن روح و قلب و ایمان را میسوزاند کینه و حسد و غضب و غیر آن از اخلاق ذمیمه و اوصاف نکوهیده تولید سمومی میکنند که سلامتی انسان را کدر مینماید و وی را بمرض روحی بلکه بمرض روحی و جسمی هر دو مبتلا میگرداند و اگر انسان در مقام علاج برنیاید مرض مزمن

میگردد و علاج آن مشکل بلکه اگر ملکه نفسانی گردید صعب العلاج میگردد اینکه است که آدم عاقل قبل از آنکه چنین امراض نفسانی مزمن گردد در مقام علاج برآید و چون علاج هر مرضی به ضد آن است علاج حسد و نیز علاج باقی صفات ذمیمه به ضد آن است مثلاً- وقتی در خود حسد نسبت بکسی یافتی در مقام علاج مرض حسد همان نعمتی که در مقام زوال آنی سعی نما که برای محسود زیادت‌تر گردد و چنین است علاج تمام امراض نفسانی که بضدش بایستی معالجه گردد چنانچه امراض جسمانی نیز بضدش معالجه میشود

صفحه : ۳۶۸

## سورة الناس

### اشاره

مدنیة و هی ست آیات سوره الناس مدنی است در مدینه فرود آمده مثل سوره فلق و یکی از معوذتین است و عدد آیات آن شش است فضیل بن یسار از ابو جعفر علیه السّلام چنین روایت میکند که سید عالم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مبتلا بمرض شدید گردید جبرئیل و میکائیل نزد حضرتش آمدند جبرئیل علیه السلام بر بالین او نشست و میکائیل پائین پای او جبرئیل او را بقل اعوذ برب الفلق و میکائیل او را بقل اعوذ برب الناس تعویذ نمودند آن وقت آن حضرت از آن وجع و شدت مرض شفا یافت ابو خدیجه از ابی عبد الله علیه السّلام چنین نقل میکند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مریض گردید جبرئیل او را بمعوذتین و قل هو الله احد) تعویذ نمود بعد از آن گفت  
(بسم الله اریک و الله یشفیک من کل داء یؤذیک خذها فلتهنیک)  
و استعاذه در سوره فلق که راجع بمضار است عموم دارد انسان و غیر انسان را شامل میگردد لکن در اینکه سوره اختصاص دارد بآن مضاری که از قبل انسان پدید میگردد (تفسیر منهج الصادقین)

### [سورة الناس (۱۱۴): آیات ۱ تا ۶]

### اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ (۱) مَلِكِ النَّاسِ (۲) إِلَهِ النَّاسِ (۳) مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ (۴)  
الَّذِي يُوسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ (۵) مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ (۶)

### (ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص  
بگو (ای پیمبر) پناه میبرم پیروردگار آدمیان،  
پادشاه آدمیان،  
پرورنده آدمیان،



از شرّ وسوسه شیطان،  
آنکه وسوسه کند در سینه آدمیان،  
چه از جنس جنّ باشد چه از جنس آدمیان.

صفحه : ۳۶۹

### (توضیح آیات)

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ، مَلِكِ النَّاسِ، إِلَهِ النَّاسِ الْعُوذُ در لغت ملتجی و پناهنده شدن بغیر و تعلق و پیوند نمودن بوی است مثل اینکه در عرف گویند فلانی بفلانی پناهنده گردید و بهمین معنی است قوله تعالی أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ و در جای دیگر آن به وَ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ (غریب القرآن) از مبدء جلال خداوندی خطاب متوجه برسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ خود کرده که بگو پناه میبرم پروردگار و پرورش دهنده انسان که او مالک و صاحب اختیار انسان واله و پدید آورنده و مبدء آفرینش انسان است.

چون خلقت انسانی از نفیس‌ترین و کاملترین و بارزترین شاهکار خلقت بشمار میرود اینکه است که ربوبیت و الهیت و مالکیت که سه صفت و سه اسم از اسماء - الحسنی و از اوصاف بزرگ خداوندی و از اسماء لم یزلی او است در اینکه مبارک سوره اضافه بانسان مینماید که گویا صفات جمال خود را بوجود بشری معرفی مینماید.

چنانچه دانشمندان گفته‌اند صفات الهی و اوصاف سرمدی سه قسم است:

اول صفات حقیقی ذاتی دوم صفات حقیقی ذات الاضافه سوم صفات اضافی محض صفات ذاتی آن صفاتی را نامند که عین ذات باشد بدون اضافه بغیر مثل وحدت، وجوب وجود، قدّم، ازلیت، ابدیت، علم ذات بخودش که از حاق ذات حق تعالی انتزاع میشود بدون آنکه نسبت بچیزی یا اضافه بغیری در آن مأخوذ گردد.

صفات حقیقی ذات اضافه آن صفات حقیقی است که عین ذات حق تعالی و با ذات کبریاء او یکی است لکن اضافه بغیر نیز دارد مثل علم بغیر و قدرت و اراده و غیر اینها که اینک صفات را صفات حقیقی ذات اضافه نامند.

صفحه : ۳۷۰

باشد مثل قادریت عالمیت و امثال آن که محض اضافه قادریت حق تعالی نسبت بمقدور و عالمیت آن نسبت بمعلوم گفته میشود و اینکه سه وصفی که در اینک آیات اضافه بناس نموده اینها از قبیل قسم دوم از صفات الهی یعنی صفات حقیقی ذات اضافه است.

ربّ النَّاسِ مربی و پرورش دهنده انسان است از آن وقتی که نطفه در رحم مادر بوده در پرورش مربی ازل بتربیت تکوینی ربوبی تحولاتی و تغییراتی داده شده از حال منویت مراتبی پیموده تا بمرتب جنین رسیده و از آن مرتبه نیز بدست قدرت و اراده لم یزلی پرورش یافته تا بمرتب حیوانی رسیده و نیز از آن مرتبه قدمی بالا تر نهاده تا بمرتب انسانی بصورت کنونی پا باین عالم گذارده و در اینکه عالم نیز همیشه در نشو و ارتقاء قدم بالای قدم نهاده تا وقتی که مرتبه طبیعی وی تکمیل گردیده و مربی و مبدء عالم آنچه را که در خلقت و زندگانی اینک عالم بآن محتاج بوده بنیکوتر و وجهی و کاملتر خلقتی در کالبد بدن وی تعبیه نموده و همیشه در راه استکمال طبیعی پیش میرود تا وقتی که بحدّ رشد رسید و دارای قوه تمیز و ادراک گردد.

آن وقت دو راه برای او باز میگردد و قوله تعالی وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ شاید اشاره باین باشد که وقتی انسان مراتب کمال خلقتش پیاپی رسید و صاحب عقل و ادراک و شعور گردید چون در اعمال و افعال خود مختار است زیرا که مظهر و نماینده اوصاف الهی است و

از جمله اوصاف الهی اینکه است که خداوند مختار مطلق است انسان را نیز در اعمال خود مختار گردانیده اینکه است که بایستی بآن اختیار خداداد خود پیش رود و چون لازمه مختار بودن او اینکه است که راه خیر و شر هر دو برای وی باز باشد اینست که قادر متعال تمام وسائل اعمال خیر و شر را در کف اختیار او نهاده آن وقت یا راه سعادت خود را اختیار نموده و بهمان راهی که رهروان حقیقت رفتند قدم پشت قدم آنان نهاده و رو بکمال پیش میرود و خود را بکمال انسانیت فائز گردانیده و مظفرانه اینکه راه پر خطر را طی مینماید و بفیوضات رحمانی و الطاف الهی محفوظ میگردد یا راه شر و شقاوت را پیش میگیرد و هر چه پیش رود بر شقاوت خود افزوده که اگر باز

صفحه : ۳۷۱

نایستد بالاخره خود را بدرک اسفل سافلین طبیعت پرتاب میگرداند.

(مَلِكِ النَّاسِ) عطف بیان است برب النَّاسِ مالک و صاحب اختیار آدمیان است و قاهر و مستولی بر آنان و تمام افراد بشر با اینکه در افعال اختیاری مختارند همگی تحت تسخیر ربوبیت و قاهریت و غلبه و استیلاء سلطنت آن پادشاه جبار قهار واقعند گویند فرق است بین ملک و مالک که مالک دلالت دارد بر مالکیت و متصرف بودن و ملک دلالت دارد بر استیلاء بقهر و غلبه پس آیه اشاره باین است که انسان تحت ربوبیت و سیاست و قهر و غلبه او تعالی واقع است و اینکه معنی منافی با مختار بودن وی نیست زیرا که مختار بودن وی نیز از روی سیاست الهی است که وی را در مورد امتحان و آزمایش قرار داده و وی را موظف بانجام وظائفی گردانیده و متعلق امر و نهی تشریعی واقع گردیده اینکه است که فرموده مَلِكِ النَّاسِ و نگفته ملک - الاشیاء زیرا که اینکه نحو مالکیت مختص بانسان است.

(إِلَهِ الْإِنْسَانِ) عطف بیان است (بملک النَّاسِ) پس از آنکه اشاره بدو مرتبه از مراتب شرافت انسان نموده که وی تحت دو صفت از صفات مربی عالم یعنی ربوبیت و سیاست و استیلاء او واقع است نظر به شرافت و جامعیت انسانی او است که الهیت خود را نیز بوی اضافه مینماید و اینکه منتهی شرافت انسان را میرساند که خدای تعالی صفات جلال خود را اضافه بانسان نموده و گویا ذات ذو اجلال خود را بانسان معرفی مینماید مخصوصاً الهیت و الوهیت زیرا (الله) مأخوذ از اله و اسم است برای ذاتی که جامع تمامی اسماء خداوندی او است و اینکه نام بزرگوار خود را اضافه بانسان نموده و فرموده إِلَهِ النَّاسِ آری انسان حقیقتی است وحدانی جامع تمام مراتب وجود و آنچه در عالم کبیر خلقت منتشر و پراکنده بنظر میآید در نسخه جامعه انسانی بنحو وحدت و بساطت موجود است و اگر با نظر دقت و کنجکاوی سر تا پای خود را بنگری خواهی دید صفات اضافی محض آن صفات و اوصافی را گویند که فقط اضافه بغیر ملحوظ

صفحه : ۳۷۲

که تو گنجینه اسرار الهی و محتوی و نماینده اوصاف صمدانی میباشی و اگر بکمال انسانیت خود بررسی خواهی دید خود را در مرکز وجود و تمام موجودات را پروانه وار بدور سمع وجود تو میچرخند و منسوب بآن عالم ربانی و پیشوای عالم بشریت علی علیه السلام که در آن دیوانی که منسوب باو است فرموده (أَتَزْعَمُ أَنَّكَ جَرْمٌ صَغِيرٌ، وَفِيكَ انْطَوَى عَالَمُ الْاَكْبَرِ) آیا همچو کمان میکنی که تو جرم کوچکی میباشی در صورتی که عالم بزرگ در تو پنهان است.

ای نسخه اسرار الهی که تویی وی آینه جمال شاهی که تویی

بیرون ز تو نیست آنچه در عالم هست در خود بطلب هر آنچه خواهی که تویی  
 و چون انسان راهی بسوی شناسایی مبدء خود ندارد مگر از قبل آثار و ظاهرترین و بارزترین و کاملترین آثار الهی انسان کامل است  
 زیرا که انسان کامل مرآت جمیع اوصاف الهی است که در عالم ممکنات هیچ موجودی بقدر بشر استعداد ارائه اوصاف ربوبی را  
 ندارد اینکه است که بسه مرتبه از مراتب خلقت انسانی خود را معرفی فرموده و صفات جلال و جمال خود را اضافه بانسان نموده.  
 خلاصه بشر در نخستین مرتبه خلقت تحت تربیت اسم ربوبیت واقع گردیده تا آنکه بدست مربی ازل در کسوت ماده مراتبی بیاماید  
 تا بصورت انسانیت در آید پس از آن در مرتبه ثانوی تحت استیلاء و قاهریت و سیاست اسم ملک و پادشاه قهار جبار تحولاتی  
 بنماید از حالی بحالی از مرتبه‌ای بمرتبه‌ای از کودکی و جوانی و کهولت و پیری پس از آن در مرتبه سوم خلقت وقتی بکمال  
 انسانیت رسید آن وقت شأنیت آن را پیدا میکند که تحت تربیت اسم اله و الله واقع گردد زیرا رسیده بجایی که مظهر و نماینده  
 اوصاف الهی از علم و قدرت و مشیت و اختیار و باقی اوصاف جلال احدی و بروز کمالات سرمدی گردد و تحت تربیت اسم الله  
 واقع گردد زیرا الله جامع تمام اوصاف الهی است و انسان کامل مظهر اسم جامع و تحت تربیت آن است.  
 مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ

صفحه : ۳۷۳

وسواس صوت پنهانی و صدای مخفی است که در ظاهر احساس نمیشود و آن خاطراتی است که بدل القاء میگردد قوله تعالی  
 فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ و مصدر و بمعنی وسوسه است و مقصود از وسواس شیطان است که صفت حقیقی و شالوده وجود او وسوسه  
 و القاء شر و راه باز نمودن بفساد است اینکه است که پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با آن نفس قدسی الهی که داشت مأمور  
 میگردد که از شر آن لعین بخدا که رب و مربی و مالک و اله انسان است پناه ببرد و البته مؤمنین نیز مشمول چنین مأموریتی میباشند  
 دانشمندان گفته‌اند در قلب انسان روزنه و درهایی است بسوی رحمان و ملک و شیطان و آنچه در روحیه انسان القاء میگردد یکی  
 از چهار قسم خارج نیست یا القاء الهی ربانی است که بالهام غیبی بعض علوم و معارف در قلب انسان هر گاه قلب مستعد و مهیا  
 برای پذیرفتن باشد ظهور و بروز مینماید و آن را الهام و القاء ربّانی گویند.

یا الهام ملکی است که ملک انسان را ملهم میگرداند بکارهای نیکو از قبیل عبادات زهد در دنیا نیکی نمودن بدیگران و امثال اینها  
 از اینکه دو قسم که گذشت آنچه بقلب خطور مینماید و القاء میگردد یا نفسانی است یا شیطانی قسمت نفسانی آن از خود نفس  
 انسان است که بذهن خود خطور میدهد از آنچه راجع بامور زندگانی بشری و آنچه از آن حظوظ نفسانی پدید میگردد.  
 یا شیطانی است که شیطان همیشه در کمین گاه و منتظر اینکه است وقت بدستش آید و انسان را اغوا نماید و وی را وادار مینماید  
 بکفر و زندقه و معصیت و آنچه خلاف و شرّ از انسان پدید میگردد بالقاء و وسوسه شیطانی است.  
 و ممکن است گفته شود اینکه مرتبه القاء شیطانی نیز از مراتب نفس انسانی بشمار میرود که شیطان از طریق قوه واهمه بر انسان راه  
 می‌یابد کسی که عقلش ضعیف و قوه واهمه که راه عبور شیطانی است در وی قوی گردد استیلاء شیطان در

صفحه : ۳۷۴

او زیادتر است و راه فساد و شرّ و مکر و خدعه و تدلیس را بروی وی باز میکند و عقل که سلطان است زبون و تحت استیلاء وهم  
 در می‌آید و چنانچه قرآن خبر میدهد در سوره اعراف آیه ۱۵ قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ثُمَّ لَأَنْهَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ  
 أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ (۱) اینکه است که شیطان از تمام اطراف بر انسان وارد  
 میگردد و بانواع و اقسام حيله گریها وی را اغوا میگرداند و عمل بد را در نظر وی جلوه میدهد الْخَنَاسِ الَّذِي يُوسِسُ فِي صُدُورِ

النَّاسِ خَنُوسٍ در لغت بمعنی خفا و پوشیدگی آمده قوله تعالی فَلَا أَقْسِمُ بِالْخُنُوسِ قسم بآن ستارگانی است که گاهی مخفی و گاهی ظاهر میگردند و چون شیطان و وسوسه او ظاهر نیست اینکه است که او را (الخناس) نامیده که در خفا و پنهانی از نظر در سینه انسان وسوسه مینماید و راه شر و فساد را بوی می آموزد و چنانچه مفسرین گویند وقتی انسان مشغول ذکر و یاد خدا گردید شیطان (خنس و انقبض) یعنی مخفی و پنهان میگردد و وقتی از یاد خدا غافل گردید (انبسط علی القلب) پهن میگردد و اطراف قلب را میگیرد و از بعض مفسرین است که شیطان در وسوسه شبیه بقوه وهمیه است که در مقدمات امور عقلی با عقل مساعدت و همراهی میکند وقتی مطلب بنتیجه رسید خانس میگردد و وسوسه میکند که مطلب بنتیجه نرسد چنانچه در سوره حشر آیه ۱۶ فرموده كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ ﴿۲﴾ و نیز در سوره نساء آیه ۱۱۹ در باره

(۱) پس از آنکه شیطان بمخالفت مطرود گردید گفت چون مرا اغوا کردی هر آینه در کمینگاه انسان می نشینم و راه راست را بسوی وی می بندم و وارد میگردم بر آنها از پیش روی آنها و از پشت سر آنها و از طرف راست و چپ آنها و نمی بینی بیشتر آنها را از شکر گزاران

(۲) مثل شیطان چون گفت بانسان کافر شو وقتی انسان کافر شد گفت من از تو بیزارم

صفحه : ۳۷۵

شیطان است يَعِدُهُمْ وَيُمْنِيهِمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا ﴿۱﴾ چنین نقل میکنند که حضرت عیسی علیه السلام از خدا درخواست نمود که محل شیطان و فرزندانش را باو بنمایاند شیطان را دید در جوف آدمی که سرش مانند سر مار بود وقتی آدمی ذکر خدا و یاد خدا میکرد میگریخت و پنهان میگردد وقتی از ذکر خدا غافل میگردد دل وی را مانند لقمه در دهن میگرفت و انس بن مالک از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنین حدیث میکند که فرموده شیطان خرطومش را بر قلب بنی آدم پهن میکند وقتی انسان یاد خدا و ذکر خدا نمود خنس وقتی ذکر خدا را فراموش نمود مثل لقمه دل وی را فرو میرد اینکه است قوله تعالی (الْخَنَاسِ الَّذِي يُوسِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ) مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ آیه اشاره به اینکه بعضی از افراد (الخناس) جنند و بعضی انس و اینکه آیه مرتبه نازله انسانی را نشان میدهد که انسانی که در اصل خلقت از بالاترین و کاملترین موجودات بشمار میرود و مقامش بدرجه ای است که بالاترین اسماء و صفات خود را بوی اضافه نموده و خود را باو معرفی فرموده در اثر متابعت نفس و هوی کارش بجایی میرسد که در اسفل سافلین طبیعت فرود میآید و با شیاطین در عمل و اغوا نمودن همدوش میگردد چنانچه میبینیم بیشتر فسادها از مجالست و معاشرت با اشارار پدید میگردد که آدم شیطان صفت طوری کلام فاسد خود را در لفافه تدلیس میپیچد که آدم ساده لوح را باسانی فریب میدهد و مقصد شوم خود را در مرتبه عمل می آورد.

از بعض مفسرین نقل میکنند که چنین گفته لفظ ناس در اینکه سوره پنج مرتبه گفته شده اگر چه بحسب ظاهر تکرار بنظر میآید لکن باعتبار معنی تکرار نیست زیرا مقصود از ناس اول قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ اطفالند اینکه است که ربوبیت را بآن

(۱) شیطان آنان را وعده میدهد و بآرزو می اندازد و نیست وعده شیطان مگر فریب

صفحه : ۳۷۶

اضافه نموده و مقصود از ناس دوم مَلِكِ النَّاسِ جوانانند زیرا ملک که دلیل بر قهر و سیاست است باو اضافه نموده و مقصود از ناس در آیه سوم إِلَهِ النَّاسِ پیرانند که در مقام اطاعت و عبادت و پرستش اله اند و مقصود از ناس در آیه چهارم فِي صُدُورِ النَّاسِ مردمان

صالحند که شیطان مولع باغواء و فریب دادن ایشان است و مقصود از آیه پنجم *مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ* افراد مفسد از بشرند. از بعضی علماء تفسیر است که چون اول قرآن بحرف، با، در بسم الله افتتاح گردیده و در آخر قرآن بسین (من الناس) خاتمه پیدا نموده در اینجا سَری و نکته‌ای عجیب مکنون است زیرا اینکه حرف با و سین را وقتی با هم جمع کنیم در فارسی بس میشود و در عربی، بسک، بمعنی حسبک آید و معنی چنین میشود (حسبک من الکونین ما اعطیناک بین الحرفین) یعنی تو را کافی است از هر دو جهان آنچه بتو عطا نمودیم از میان اینکه دو حرف یعنی قرآن برای هر مرد و زن مسلمانی کافی است که رهبر و پیشرو او باشد و او را بسعادت و فیروزمندی دنیا و آخرت برساند.

اینک جزء دوم از دو جزو آخر قرآن از تفسیر کنز العرفان در علوم قرآن پایان رسید.

بقلم:

کمترین خادمه‌ای از خدام آل رسول (ص) و کوچکترین ذره‌ای از ذراری بتول در روز سه شنبه ۲۹ شهر ربیع الثانی ۱۳۸۱ هجری قمری مطابق ۱۸ مهر ماه ۱۳۴۰ شمسی و هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیئی علیم

### درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم  
 جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی) آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی  
 ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه  
 ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...  
 د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای  
 و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)  
 ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...  
 ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه  
 ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال  
 دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان  
 تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی:  
[www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com)

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲-۲۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور  
 کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی  
 جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل  
 و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق  
 روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-  
 ۰۶۰۹-۵۳ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید  
 ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده  
 است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار  
 شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،  
 هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی  
 اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از  
 پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال،  
 خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».





مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

# گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

